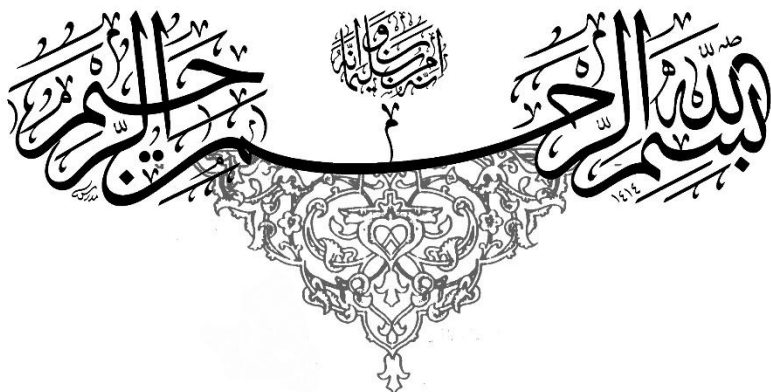


مبانی نظری پدافند اقتصادی

دکتر مهدی طغیانی و همکاران



تقدیم به:

علمدار شهید کربلا حضرت ابوالفضل العباس

فهرست مطالب

فهرست مطالب	۷
پیشگفتار	۱۳
فصل اول	۱۵
مقدمه	۱۵
برخی مطالعات انجام شده در حوزه اقتصاد جنگ و دفاع	۱۹
برخی مطالعات انجام شده در حوزه جنگ اقتصادی	۲۶
نگرش های فلسفی	۲۶
نگرش های اقتصادی	۲۸
چرایی جنگ اقتصادی	۳۶
جنگ طلبی ذاتی اقتصاد سرمایه داری	۳۷
جهانی سازی اقتصاد: جنگ جهانی سوم	۴۰
چگونگی جنگ اقتصادی	۴۴
تحریم به عنوان ابزاری برای جنگ اقتصادی	۴۶
نفوذ اطلاعاتی و جاسوسی اقتصادی	۴۸
جنگ ارزی	۵۵
چیستی دفاع اقتصادی	۵۷
اقتصاد مقاومتی به عنوان ابزاری برای دفاع اقتصادی	۶۱
منابع و مآخذ	۶۵
فصل دوم	۷۳
مقدمه	۷۳
جنگ و دفاع اقتصادی در دوران استعمار	۷۶
منازعات اقتصادی بین استعمارگران و مستعمرات	۷۷
تعامل بین کشورهای قدرتمند و استعمارگر	۸۱
جنگ و دفاع اقتصادی در دوره جنگ جهانی اول	۸۷
جنگ و دفاع اقتصادی در دوره جنگ جهانی دوم	۹۰
جنگ و دفاع اقتصادی در اوایل جنگ سرد	۹۲

۹۶	جنگ و دفاع اقتصادی در اواخر جنگ سرد.....
۱۰۳	جنگ نوین اقتصادی.....
۱۰۶	مصادیق تاریخی دفاع اقتصادی.....
۱۰۷	فعالیت‌های دفاع اقتصادی در چین.....
۱۱۵	دفاع اقتصادی در ژاپن.....
۱۲۲	فعالیت‌های دفاع اقتصادی روسیه.....
۱۲۷	جنگ نفتی اعراب و دفاع اقتصادی غرب.....
۱۳۶	جمع‌بندی و نتیجه‌گیری.....
۱۳۷	منابع و مآخذ.....
۱۴۱	فصل سوم.....
۱۴۱	مقدمه.....
۱۴۲	جنگ اقتصادی از جنبه اقتصاد خرد.....
۱۵۱	جنگ اقتصادی در حوزه تجارت.....
۱۵۷	جنگ اقتصادی و دولت.....
۱۶۵	جنگ اقتصادی در حوزه‌ی درآمدهای دولت.....
۱۶۷	جنگ اقتصادی در مدل‌های رشد اقتصادی.....
۱۶۸	مدل‌های تقاضا.....
۱۶۹	مدل‌های طرف عرضه.....
۱۷۰	مدل‌های رشد نئوکلاسیک.....
۱۸۵	منابع و مآخذ.....
۱۸۹	فصل چهارم.....
۱۸۹	مقدمه.....
۱۹۰	مفهوم پایداری ملی.....
۱۹۱	مفهوم پایداری از منظر دانش اقتصاد.....
۱۹۷	مولفه‌های اقتصادی پایداری ملی.....
۲۰۰	پایداری اقتصادی.....
۲۰۶	تحول فکری و فرهنگی.....
۲۱۳	علم و تخصص (آموزش).....
۲۱۷	زیرساخت‌های اقتصادی.....

۲۲۱.....	مدیریت و نظام کارا.....
۲۲۶.....	جمع‌بندی.....
۲۲۷.....	منابع و مآخذ.....
۲۲۹.....	فصل پنجم.....
۲۲۹.....	مقدمه.....
۲۳۰.....	گونه‌شناسی قدرت اقتصادی.....
۲۳۵.....	رابطه گونه‌های قدرت اقتصادی با دفاع اقتصادی.....
۲۴۱.....	مؤلفه‌های قدرت اقتصادی.....
۲۴۱.....	تولید.....
۲۴۵.....	سرمایه‌گذاری.....
۲۴۷.....	تجارت.....
۲۴۸.....	ارتباطات.....
۲۵۵.....	انرژی.....
۲۶۱.....	رابطه قدرت اقتصادی و امنیت.....
۲۶۵.....	منابع و مآخذ.....
۲۷۰.....	فصل ششم.....
۲۷۰.....	مقدمه.....
۲۷۳.....	ابعاد تهدیدهای اقتصادی.....
۲۷۳.....	تهدیدهای اقتصادی خرد و کلان.....
۲۷۳.....	ملی و فراملی.....
۲۷۴.....	تهدیدهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی تاثیرگذار بر اقتصاد.....
۲۷۵.....	دوگان‌های مفهومی تهدیدات اقتصادی.....
۲۷۵.....	دوگان داشته‌ها و اهداف.....
۲۷۵.....	دوگان ریسک و تهدید و دوگان آسیب‌پذیری و تهدید.....
۲۷۷.....	اهداف تهدیدهای اقتصادی.....
۲۷۸.....	تهدید با هدف بازارها و بخش‌های اقتصادی.....
۲۷۹.....	تهدید بازار کالا و خدمات.....
۲۸۳.....	تهدید کالاهای حساس، خاص و یا استراتژیک (ضروری).....
۲۸۴.....	تهدید بازار مالی و سرمایه.....

۲۸۹	تهدید بازار کار.....
۲۹۰	تهدید بازار ارز و تجارت بین الملل.....
۲۹۲	تهدید بودجه‌ای دولت.....
۲۹۳	تهدید با هدف داشته‌ها و سرمایه‌های اقتصادی.....
۲۹۴	اثر امنیت بر ثبات اقتصادی.....
۲۹۷	اثر امنیت بر توزیع درآمد.....
۲۹۷	اثر امنیت بر سرمایه‌ها.....
۳۰۸	اثر امنیت بر سرمایه‌گذاری‌ها.....
۳۱۰	منشأ تهدیدهای اقتصادی.....
۳۱۱	منشأهای داخلی.....
۳۱۱	فرهنگ اقتصادی ناصحیح.....
۳۱۴	زیرساخت‌های اقتصادی نادرست.....
۳۱۶	فساد اقتصادی.....
۳۱۸	بی‌اعتمادی مردم به دولت.....
۳۱۹	بی‌ثباتی سیاسی و اقتصادی.....
۳۲۱	اقتصاد تک محصولی.....
۳۲۲	منشأهای خارجی.....
۳۲۲	وابستگی اقتصادی.....
۳۲۴	تحریم‌های اقتصادی.....
۳۲۵	سرمایه‌های خارجی.....
۳۲۷	ریسک بین‌المللی.....
۳۲۸	تهدیدهای منطقه‌ای.....
۳۲۹	راهکارهای کلی مقابله با تهدیدهای اقتصادی.....
۳۳۰	تحلیل شبکه‌ای تهدیدهای اقتصادی.....
۳۳۱	مبارزه با فساد اقتصادی و ایجاد نظام شفافیت.....
۳۳۳	جلب مشارکت مردم با رویکرد صداقت.....
۳۳۴	ایجاد ثبات سیاسی - اقتصادی.....
۳۳۵	فرهنگ سازی اقتصادی.....
۳۳۶	شناسایی موارد آسیب‌پذیر و برنامه‌ریزی برای رفع آن‌ها.....

مدیریت تعاملات اقتصادی بین‌المللی	۳۳۷
کاهش وابستگی به تولیدات خارجی	۳۳۸
کنترل کسری تراز پرداخت‌ها و متنوع‌سازی نظام ارزی کشور	۳۳۹
مدیریت مناسب افکار عمومی و ادراک مردم	۳۴۰
جمع‌بندی و نتیجه‌گیری	۳۴۰
منابع و مأخذ	۳۴۲
فصل هفتم	۳۴۷
مقدمه	۳۴۷
۱- اقتصاد دفاع	۳۴۸
۲- از دفاع به توسعه: چشماندازهای بین‌المللی در تحقق صلح	۳۵۱
۳- اقتصاد رقابت، تعارض و همکاری	۳۵۴
۴- قدرت و فراوانی: تجارت، جنگ و اقتصاد جهانی در هزاره دوم	۳۵۶
۵- اصول اقتصاد تعارض: مقدماتی برای دانشمندان علوم اجتماعی	۳۵۹
۶- استراتژی جنگ	۳۶۱
۷- امنیت و قدرت اقتصادی ژاپن	۳۶۳
۸- تحلیل اقتصادی از تروریسم	۳۶۵
۹- حرکت به سوی استراتژی جنگ اقتصادی علیه ایران	۳۶۸
۱۰- تجزیه و تحلیل جنگ اقتصادی	۳۶۹
منابع و مأخذ	۳۶۹

پیشگفتار

جنگ و دفاع اقتصادی در ادبیات دانش اقتصاد و اقتصاد سیاسی دارای سابقه‌ای طولانی است در حالیکه علیرغم تساوی عمر انقلاب با جنگ اقتصادی دشمن و اتخاذ تدابیر مختلف در قالب دفاع اقتصادی، همچنان آشنایی دانشجویان و دانشکده‌های اقتصاد با ادبیات این حوزه ناچیز است.

چنانچه تعاملات اقتصادی را مشتمل بر طیفی بدانیم که از برخورد آغاز شده و به ایثار و فداکاری منتهی می‌گردد، منطقاً پنج نوع متمایز از اینگونه روابط و تعاملات را می‌توان بررسی نمود که تنها در ادبیات مرسوم دانش اقتصاد در دانشگاه‌ها تنها یکی از آنها مورد توجه قرار می‌گیرد. شایان ذکر است که در گذشته اقتصاد بیشتر دانشی تعریف می‌شد که موضوع آن بررسی مباحث معیشتی و مادی ناظر بر امور بازرگانی کسب و کار و پولی مانند قیمت‌ها، مالیات‌ها، بانک و یا بررسی فرایندهای سه گانه تولید، توزیع و مصرف بود، اما امروزه اقتصاد را دانشی می‌دانند که موضوع آن بررسی الگوریتم‌های انتخاب در شرایط تعاملی^۱ است. تعریف اخیر از دانش اقتصاد سبب شده است تا الگوریتم شناخته شده تصمیم‌گیری و تخصیص منابع در اقتصاد یعنی الگوریتم تصمیم‌گیری‌های اتمیستی (فردی) و مستقل همراه با بهینه‌سازی تابع هدف حسب قیود که بیشتر در اقتصاد خرد مطرح می‌شود، جای خود را به الگوریتم تصمیم‌گیری تعاملی و بهینه‌یابی استراتژی‌ها در فضای تعاملی بر اساس نظریه بازی بدهد.

موضوعی مانند جنگ اقتصادی را در قالب الگوریتم‌های تعریف دوم از دانش اقتصاد براحتی می‌توان تبیین کرد. با مطالعه انواع تعاملاتی که در حوزه اقتصاد رخ می‌دهد، می‌توان طیفی از روابط متقابل اقتصادی را تصور نمود که مطابق شکل زیر از برخورد شروع شده و تا نوع دوستی، ایثار و فداکاری ادامه می‌یابد.

در اقتصاد متعارف تنها بر رقابت در بستر بازار تأکید و تکیه می‌شود در حالیکه با نگرش طیفی به تعاملات به نظر می‌رسد در برخی مواقع واقعیت را باید در وجود و برجستگی تعاملی از

جنس برخورد و در قالب جنگ اقتصادی بویژه در وضعیت عدم وجود مبانی مشترک و همسویی منافع بین متعاملین جستجو نمود.

واقعیتی که رهبری معظم انقلاب اسلامی با رصد مستمر اقدامات نظام سلطه در مواجهه با نظام اسلامی آنرا مطرح نموده و تعبیر بجای جنگ اقتصادی را در مورد اقدامات آنها بکار بردند.

مسائل فراوانی در مورد چیستی، ابعاد و مراحل جنگ و راهکارهای دفاع در مقابل آنها در قالب اقتصاد مقاومتی وجود دارد که باید مورد پژوهش‌های نظری جدی قرار گیرد. مجموعه حاضر گامی ابتدایی در این مسیر است.

این مجموعه که با همکاری صمیمانه ریاست محترم دانشگاه اصفهان جناب آقای دکتر طالبی و ریاست پژوهشکده اقتصاد دانشگاه دکتر محمد واعظ به سرانجام رسید، حاصل کار جمعی برخی دانش‌آموختگان و دانشجویان دکتری اقتصاد دانشگاه اصفهان است که اگر عزم راسخ و نیت خالصانه آنها نمی‌بود، شاید پایانی بر این مجموعه نبود.

لازم است از خانم‌ها نسرین سعیدی و حلیمه صفا درگیری دانش‌آموختگان کارشناسی ارشد دانشگاه اصفهان که در تهیه فصول چهارم و هفتم و نیز برادران مجتبی پناهی و سید قاسم سجادی که در تهیه فصول اول و پنجم تلاش بسیاری نمودند، تشکر و قدردانی بنماییم. پیشاپیش از همه اساتید بزرگوار و پژوهشگران عزیز که با راهنمایی خود، خطا و لغزش‌های موجود در این اثر را گوشزد می‌نمایند، کمال تشکر را داریم.

مهدی طغیانی^۱ و همکاران^۲

مهر ۱۳۹۴

۱ عضو هیأت علمی گروه اقتصاد دانشگاه اصفهان m.toghyani@ase.ui.ac.ir

۲ دکتر سید عقیل حسینی، دانش‌آموخته دکتری اقتصاد دانشگاه اصفهان و عضو هیأت علمی دانشگاه یاسوج

دکتر روح الله شهنازی، دانش‌آموخته دکتری اقتصاد دانشگاه اصفهان و عضو هیأت علمی دانشگاه شیراز

مرتضی درخشان، دانشجوی دکتری اقتصاد دانشگاه اصفهان

فصل اول

کلیات و مفاهیم جنگ و دفاع اقتصادی

مقدمه

داشتن درک صحیحی از وضعیت جنگ و صلح و دفاع برای درک مفهوم «جنگ اقتصادی» ضرورت دارد. تمیز میان وضعیت جنگ و صلح کار دشواری است و به آسانی انجام‌پذیر نمی‌باشد. در خلال قرن‌های هفدهم و هیجدهم که کشورهای اروپایی در تقابل با یکدیگر قرار گرفتند، کشمکش‌ها و منازعات تجاری جای منازعات نظامی را گرفت. پس از جنگ جهانی دوم و تحولات استراتژیک نظام جهانی از قبیل وجود تسلیحات هسته‌ای، مجدداً منازعات اقتصادی جای منازعات نظامی را گرفت. رقابت تسلیحاتی میان ابرقدرت‌های آمریکا و شوروی در خلال جنگ سرد منجر به انتقال منابع ملی به بخش‌های نظامی گردید. واضح است که چنین وضعیت‌های صلح همراه با منازعه‌ای بایستی از وضعیت‌های صلح بدون کشمکش و نزاع تمیز داده شود. در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم تا به امروز مطالعات نظری و تجربی بسیاری درباره شرایط جنگ و صلح در حوزه علم اقتصاد انجام شده است. در حوزه اقتصاد سیاسی نیز تحقیقات زیادی درباره منازعات و دفاع انجام شده است. این مطالعات را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم نمود:

۱. اقتصاد جنگ و دفاع^۱ و اقتصاد نظامی^۲

این مطالعات بر نقش بخش نظامی و هزینه‌های این بخش بر روی رشد و توسعه اقتصادی و استمرار نظام سرمایه‌داری تمرکز نموده‌اند. اندیشمندان این حوزه خصوصاً آن‌هایی که دارای رویکرد کینزی و پسا کینزی و یا مارکسیستی هستند، نقش ضروری و گریزناپذیری برای بخش نظامی در توسعه اقتصادی به رسمیت شناخته‌اند. در مقابل، اقتصاددانان لیبرال انجام هزینه در بخش‌های نظامی را بی‌حاصل و جنگ و تعارضات اقتصادی را نیز عاملی زیان‌آور برای عملکرد مکانیسم‌های اقتصادی دانسته‌اند. این نظریه با واقعیت‌های اقتصادی در تقابل است. آمریکا به رغم این که سطح بالایی از بودجه خود را صرف هزینه‌های نظامی می‌نماید همچنان یک قدرت بزرگ هژمونیک در قرن ۲۱ باقی مانده است. همچنین تقریباً نیمی از کشورهای جهان نیز بخش قابل توجهی از بودجه خود را صرف هزینه‌های تحقیق و توسعه در بخش نظامی نموده‌اند. از سال ۲۰۰۱ خلع سلاح دیگر الزاماً کار مناسبی تلقی نمی‌شود. معاهده رم و سازمان تجارت جهانی حق مسلمی را برای دولت‌ها به رسمیت شناخته است که دفاع و امنیت خود را مدیریت کنند.

حوزه «اقتصاد دفاع» نیز به عنوان رشته‌ای فرعی از اقتصاد جنگ در دهه ۸۰ میلادی شکل گرفت که طبیعتاً دارای ارتباط تنگاتنگ و هم‌پوشانی‌های زیادی با حوزه اقتصاد جنگ بوده است. تمرکز این حوزه بر موضوعاتی از قبیل تأثیر مخارج دفاعی بر رشد اقتصادی، اثرات اقتصادی کنترل تسلیحاتی، خلع سلاح، تحلیل مشارکت در هزینه‌های دفاعی بین متحدین، رقابت تسلیحاتی ابرقدرت‌ها در جنگ سرد، حفظ صلح، کشمکش، تروریسم بین‌المللی و موضوعاتی از این دست با استفاده از ابزارهای اقتصاد متعارف از قبیل مدل‌سازی ریاضی (نظریه بازی، نظریه‌های بخش عمومی، نظریه‌های اقتصاد بین‌الملل)، آزمون‌های تجربی و اقتصادسنجی و... می‌باشد (سندلر و هارتلی، ۱۹۹۵، ۱؛ هارتلی، ۲۰۰۸).

۱ Economics of War and Defence

۲ Military Economics

یکی از مهم‌ترین مسائل مورد تمرکز «اقتصاد دفاع» مقوله اساسی «امنیت ملی» است. این حوزه به مطالعه تأثیرات متغیرهای اقتصادی از قبیل جمعیت، موانع تجاری، تخریب منابع، مهاجرت، آثار جانبی و... بر «امنیت ملی» می‌پردازد. در این حوزه به انگیزه‌ها و نیروهای اقتصادی که منجر به تهدیدهای ارضی نسبت به یک کشور می‌شوند و به مطالعه راهکارهای مقابله با دشمنان به هنگام بروز این تهدیدات از قبیل جنگ هسته‌ای پرداخته می‌شود (مک‌گوری، ۱۹۹۰).

۲. جنگ و دفاع اقتصادی^۱

این دسته از مطالعات به روابط قدرت در بین کشورها، ابعاد اقتصادی سیاست خارجی و ابعاد سیاسی فعالیت‌های اقتصادی دولت با هدف تحصیل منافع ملی در سطح بین‌المللی می‌پردازند. اگرچه اصطلاح جنگ اقتصادی مکرراً در متون اقتصادی به کار رفته است، اما به دلیل فقدان ارائه تعریف روشنی از آن، همچنان معانی مختلفی دارد. در یک معنای کلی می‌توان «جنگ اقتصادی» را نوعی «رقابت اقتصادی بین‌المللی شدید و پرتنش با استفاده از ابزارهای بعضاً ظالمانه توسط دولت‌ها از قبیل استراتژی چاپیدن همسایه^۲» دانست. مشکل این تعریف این است که مرز دقیقی میان رقابت اقتصادی و جنگ اقتصادی ایجاد نمی‌کند. صرف رقابت اقتصادی میان دولت‌ها با هدف ارتقای رتبه اقتصادی خویش در جهان و به دست آوردن سهم بیشتری در بازارهای بین‌المللی نمی‌تواند به منزله جنگ با هدف نابودی دشمنان باشد. در یک معنای دقیق‌تر می‌توان جنگ اقتصادی را محدود به «منازعه و ستیزه‌جویی علیه کشور مقابل با استفاده از ابزارهای اقتصادی با هدف تضعیف قدرت اقتصادی و حتی براندازی سیاسی آن کشور» دانست. طبق این تعریف، هدف دولت‌ها ضعیف کردن طرف مقابل حتی به بهای زیان اقتصادی کشور خویش است، برخلاف رقابت اقتصادی که هر دولت صرفاً به دنبال بهبود وضعیت اقتصادی خویش است.

^۱ Economic War and Defence

^۲ beggar-thy-neighbour

ابزارهایی از قبیل تحریم اقتصادی گرچه آثار زیان‌باری بر کشور هدف به جا می‌گذارد، اما دامن خود کشور اعمال‌کننده را می‌گیرد و در عمل یک بازی با مجموع منفی است، زیرا به هر دو کشور هدف و اعمال‌کننده زیان می‌رساند. در تحریم‌های چندجانبه کل اقتصاد جهان در وضعیت زیر- بهینه‌ای^۱ قرار می‌گیرند. در جنگ اقتصادی استراتژی‌های مختلفی اعمال می‌شوند که هدفشان توسعه یا پیشرفت اقتصاد ملی نیست، بلکه نابودی یک اقتصاد دیگر یا سیطره بر آن است. بر این اساس کارآیی یک سلاح اقتصادی از قبیل تحریم بر اساس زیان نسبی طرف مقابل ارزیابی می‌شود؛ این تعریف عبارت «جنگ اقتصادی» را بامسمی‌تر می‌کند، زیرا همانند یک جنگ واقعی به طرفین زیان می‌رساند. بکارگیری سلاح‌های اقتصادی از منظر استراتژیک با هدف فشار سیاسی، موازنه قوای بین‌المللی و ساختارهای قدرت، حمایت از کشورهای تحت‌الحمایه، تضعیف کشورهای خارجی و ... می‌توانند ذیل چنین تعریفی قرار گیرند (کلومب، ۲۰۰۴).

با نظری به تحولات اندیشه اقتصادی در چند قرن اخیر ملاحظه می‌شود با اهمیت یافتن «جنگ اقتصادی» به جای روش‌های سنتی جنگ (جنگ نظامی)، نظریه‌های اقتصادی نیز به سمت تمرکز بیشتر بر «جنگ اقتصادی» به جای «اقتصاد جنگ» و «اقتصاد نظامی» رفته‌اند. تمرکز کتاب حاضر بر این دسته دوم یعنی «جنگ اقتصادی» و «دفاع اقتصادی» یعنی جنگ بوسیله ابزارها و روش‌های اقتصادی و دفاع متقابل با استفاده از این ابزارهای اقتصادی می‌باشد. در ادامه این بخش ابتدا به برخی مطالعات در زمینه اقتصاد دفاع اشاره می‌شود و سپس به مرور مطالعات انجام شده در حوزه جنگ اقتصادی می‌پردازیم و سپس به چرایی و چگونگی جنگ اقتصادی (ابزارهای جنگ اقتصادی) می‌پردازیم. در بخش آخر به مبحث «دفاع اقتصادی» به عنوان روش‌های مقابله با جنگ اقتصادی می‌پردازیم.

برخی مطالعات انجام شده در حوزه اقتصاد جنگ و دفاع

الف) استراتژی دفاعی و تخصیص منابع

کاربرد مفهوم کارایی در تخصیص منابع به ویژه در مسائل امنیت ملی، هسته‌ی مرکزی دفاع اقتصادی را تشکیل می‌دهد. دولت در این معنا دارای منابع کمیابی است که با تخصیص آنها می‌خواهد تولیدکننده امنیت ملی باشد و در کنار وظیفه تأمین امنیت ملی، وظیفه‌ی تأمین و ارتقای رفاه ملت را نیز انجام دهد. همانطور که برای تأمین نیروی نظامی، تحقیق و توسعه در جنگ‌افزارها و خرید و یا تولید سلاح‌ها در دفاع نظامی، منابعی صرف می‌شود که با ارتقای رفاه اقتصادی داخلی در کوتاه مدت تعارض دارد، در پیش گرفتن سیاست‌های اقتصادی (مثلاً سیاست خودکفایی و کاهش وابستگی به تولیدات خارجی) نیز هزینه‌هایی را در پی دارد که ممکن است نسبت به زمانی که کالاها بدون توجه به تأملات امنیت ملی از خارج وارد شود، رفاه ملی را کاهش دهد. تحلیل این تعارضات، بررسی میزان آن، تخمین هزینه‌های در پیش گرفتن سیاست‌های اقتصادی امنیت‌افزا و در نهایت تاثیر آنها بر رفاه اقتصادی و سایر متغیرهای کلان اقتصادی، می‌تواند جزء اصلی و هسته‌ی مرکزی دفاع اقتصادی را تشکیل دهد.

شاید به طور ساده می‌توان تحلیل‌های فوق را در قالب رویکرد اقتصادی اینطور تفسیر نمود که سیاست‌های اقتصادی دولت در جهت تأمین امنیت اقتصادی و غیراقتصادی و ایجاد حفاظی مطمئن در مقابل فعالیت‌های تهاجمی اقتصادی سایر کشورها، امنیتی را ایجاد می‌کند و منافعی حاصل از این امنیت برای ملت پدید می‌آید، لکن هزینه‌هایی را بر ملت بار می‌کند. نقطه‌ی بهینه‌ی میزان در پیش گرفتن این سیاست‌ها جایی است که میزان منفعت نهایی حاصل از امنیت ایجاد شده، برابر میزان هزینه‌ی نهایی^۱ ایجاد امنیت مذکور باشد.

^۱ این هزینه می‌تواند بصورت هزینه فرصت نیز مورد توجه قرار گیرد. یعنی اگر به جای در پیش گرفتن سیاست اقتصادی امنیت افزا، سیاست اقتصادی را در پیش می‌گرفتیم که صرفاً با دید حسابداری بالاترین منفعت اقتصادی را به همراه داشت چه مقدار منفعت اقتصادی بدست می‌آمد؟ دولت از آن میزان گذشته و سیاست امنیت‌افزا را در پیش گرفته که منفعت اقتصادی کمتری دارد. به عبارت دیگر فرصت منفعت بالاتر را از دست داده و لذا هزینه نیز به صورت هزینه‌ی فرصت خواهد بود.

ب) تحلیل پیشگیری

یکی دیگر از مفاهیمی که به لحاظ اقتصادی در بحث دفاع اهمیت پیدا می‌کند، تحلیل پیشگیری است. بحث پیشگیری از مقاله شیلینگ (۱۹۶۰) و السبرگ^۱ (۱۹۵۶) آغاز شد. آنها در مقاله‌ی خود به این موضوع پرداختند که پیشگیری چگونه در انگیزه‌های طرفین تعاملات تأثیر می‌گذارد و قیدی را بر رفتارهای آنها بار می‌کند. تحمل قیدی جدید بر فعالیت‌های تهاجمی مطرح شده در بخش قبل باعث می‌شود کشورهای دیگر در اتخاذ سیاست‌های تهاجمی اقتصادی خود باز اندیشی نمایند و بنابر این رفتار آنها نیز تغییر خواهد کرد.

نکته این است که تنها با تغییر انتظارات طرف مقابل در مورد واکنش طرف خودی، تغییراتی در رفتارهای وی ایجاد خواهد شد. در واقع طرف مقابل تنها باید باور کند که رفتارهای ما مقید به تصمیمات او هستند. حتی قبل از اینکه نظریه‌ی بازیها به معنای امروزی در دانش اقتصاد توسعه پیدا کند، بسیاری از اقتصاددانان اهمیت تهدیدهای پیشگیرانه در انگیزه‌های طرف مقابل، برای اتخاذ تصمیم در مورد رفتارهای آینده وی را مطرح نموده بودند و ریسک بحرانی آن را محاسبه نمودند (السبرگ، ۱۹۵۶).

بنابراین در بسیاری از مواقع لازم نیست برای دفاع اقتصادی سیاست‌های تهاجمی یا تدافعی اقتصادی انجام گیرد، بلکه تنها کافیست باور یک واکنش را در طرف مقابل ایجاد شود تا در انگیزه‌های او و در نتیجه در اتخاذ تصمیمش تأثیر بگذارد و به نوعی از انجام سیاست‌های تهاجمی اقتصادی پیشگیری شود. البته موفقیت در سیاست‌های پیشگیری خود به عوامل متعددی بستگی دارد. مثلاً بزرگی اقتصاد و وابستگی طرفین به یکدیگر می‌تواند در پر اهمیت شدن واکنش‌ها نقش مهمی ایفا کند و کارایی سیاست‌های پیشگیری را بالاتر می‌برد.

تحلیل‌های بیشتر در مورد پیشگیری نشان می‌دهد که اطلاعات نامتقارن و شکل‌گیری انگیزه‌ها در اطلاعات نامتقارن، دستکاری در ماتریس بازده هر استراتژی در نظریه بازیها، کنترل قواعد بازی، قول دادن، تهدید کردن، تعهدات و تغییر منافع یا ضررهای یک رفتار در توسعه‌ی

۱ Schelling and Ellsberg.

بیشتر این ادبیات نقش مهمی ایفا نموده است و پیگیری هر یک از این موارد در پیشبرد ادبیات پیشگیری اهمیت ویژه‌ای خواهد داشت.

ج) مدل‌های اقتصادی متحدین

سومین نمونه‌ای که در آن اقتصاد نقش مهمی را در تعریف مسأله‌ی مربوطه به دفاع و امنیت ملی بازی می‌کند، اتحاد و هم پیمان شدن با دیگر کشورها چه به لحاظ اقتصادی و چه از منظر سیاسی است. همانطور که السون و زچهاوسر^۱ (۱۹۶۶) مطرح کردند، ارتباط و پیوستگی بین کشورها باعث می‌شود فعالیت‌های یک کشور در جهت دفاع اقتصادی خود، کالای عمومی امنیت را برای همه‌ی متحدان افزایش دهد. افزایش قدرت اقتصادی، استقلال اقتصادی و سیاسی یکی از متحدان و همچنین افزایش تنوع در تولید کالاها و خدمات، به ویژه کالاهای استراتژیک در یکی از کشورهای متحد، می‌تواند امنیت اقتصادی بالاتری برای سایر کشورهای متحد ایجاد کند و همانند یک اثر خارجی مثبت عمل کند.

میزان اثر خارجی به میزان ارتباط و اتحاد کشورهای هم پیمان بستگی دارد و هم جهت بودن منافع ملی آنها در برخی موارد باعث می‌شود تقسیم وظایفی برای دفاع اقتصادی صورت گیرد که منافع حاصل از دفاع را بسیار بیشتر از هزینه‌های آن نماید و بنابر این با اتحاد دو یا چند کشور، سطح دفاع تعادلی (جایی که منافع حاصل از سیاست‌های امنیت افزا با هزینه‌های آن برابر می‌شود) بیش از پیش خواهد شد.

در مجموع تحلیل اثر خارجی مثبت، تاثیر غیر مستقیم اتحاد و پیوستگی بر دفاع اقتصادی، ذیل این بخش باید مورد تحلیل قرار گیرد.

د) قدرت ملی، بقای اقتصادی و تجارت بین المللی

چهارمین نمونه از موضوعات اقتصاد دفاع، مرسوم‌ترین روش در کشورهای در حال توسعه است. آنها از صنایع داخلی خود در مقابل واردات و رقبای خارجی حمایت می‌کنند. این

۱ Olson and Zeckhauser

سیاست در دفاع، به طور ویژه زمانی توجیه پیدا می‌کند که یک کشور در معرض ریسک قطع یا تعلیق واردات قرار داشته باشد.

در اوایل جنگ سرد این مبحث به طور خاص در مورد کالاهای استراتژیک، یا مواد مورد نیاز در تامین انرژی، راه‌اندازی تأسیسات استراتژیک مانند تأسیسات هسته‌ای، مقابله با حمله هسته‌ای (وینتر^۱ ۱۹۶۳) و یا در ارتباط با مواد مورد نیاز برای تجهیزات جنگی (لینکولن ۱۹۵۴) مورد توجه قرار گرفت.

در سالهای اخیر این مسأله توسط اقتصاددانان توسعه یافته و در قالب مدل‌های اقتصادی مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است (مایر ۱۹۷۷، تولی و ویلمن ۱۹۷۸، سرینواسون ۱۹۸۷ و مک‌گوری^۲ ۱۹۹۰).

برای درک بهتر فرض کنید کشوری کوچک کالای x را تولید می‌کند و کالای y را وارد می‌کند. قیمت نیز بر اساس قیمت جهانی تعیین می‌شود. حال اگر تجارت قطع شود و یا بین دو کشور جنگی رخ دهد، تنها می‌تواند کالایی را که خود تولید می‌کرده، مصرف کند. چنانچه احتمال قطع شدن تجارت را با π نمایش دهیم، اگر $\pi = 0$ باشد در این صورت کشور کوچک باید برنامه‌ی تولیدی خود را به صورتی تنظیم کند که نرخ نهایی جانشینی (MRS) بین x و y با نرخ نهایی تبدیل (MRT) برابر باشد و هر دو برابر نسبت قیمت‌های جهانی باشند. اگر هم $\pi = 1$ باشد، یعنی قطع تجارت قطعی گردد، کشور کوچک باید همین برابری را در داخل در شرایط خودکفایی به طور کامل محاسبه و برابر با نسبت قیمت‌های داخلی قرار دهد. اگر هم $0 < \pi < 1$ باشد، در این صورت کشور نباید به صورت خود کفایی کامل عمل کند. باید از تولید داخلی خود در هر دو صنعت حمایت کند، اما نه به اندازه‌ای که به خودکفایی کامل برسد، بلکه در حدی که منفعت انتظاری در مقابل هزینه‌ی فرصت انتظاری چشم پوشی از واردات ارزانتر خارجی، با هم برابر شوند. محاسبات دقیق و فنی آن ذیل همین عنوان بحث و بررسی می‌شود.

۱ Winter

۲ Mayer, Tolley and Wilman, Srinivasan, McGuire

ه) مسابقه تسلیحاتی^۱ و تعاملات استراتژیک

نمونه دیگری که در مورد دفاع در مباحثات علمی اقتصاد بسیار مورد توجه قرار گرفته است، میزان هزینه در بخش نظامی و توسعه ارتش است. ریچاردسون^۲ (۱۹۶۰) مدلی را تحت عنوان مسابقه تسلیحاتی طراحی کرد که پس از آن مطالعات بسیاری در این زمینه انجام شد و به تکمیل این نظریه پرداخت. اصل بحث این است که امنیت حاصل از تجهیزات نظامی، وابسته قدرت نسبی کشورها در زمینه‌ی نیروی ارتش می‌باشد. بنابر این هر گاه کشور رقیب (دشمن) هزینه‌های خود در توسعه‌ی ارتش و تجهیزات نظامی را افزایش دهد، امنیت کشور مقابل به خطر می‌افتد و همانند یک اثر خارجی منفی عمل می‌کند. برای اینکه امنیت از دست رفته جبران شود، او نیز باید تجهیزات نظامی و ارتش خود را توسعه دهد. با این کار کشور رقیب نیز به دلیل اثر خارجی رفتار طرف مقابل در توسعه تجهیزات نظامی احساس می‌کند امنیت خود را از دست داده و مجدداً هزینه‌های خود را افزایش می‌دهد. این مسابقه ادامه پیدا می‌کند و هیچگاه به پایان نمی‌رسد.

رفتار بهینه در زمینه‌ی توسعه‌ی نیروهای نظامی در فضای علمی بین المللی بسیار مورد بحث قرار گرفته است (بولدینگ ۱۹۶۲، مک‌گیرو ۱۹۶۵، بریتو ۱۹۷۲، اینتریلیگاتور^۳ ۱۹۷۵). برای اینکه کشورها هزینه‌های خود را برای توسعه بی‌فایده‌ی تجهیزات نظامی تلف نکنند، تعاملات استراتژیک طراحی شد و به دولتمردان پیشنهاد شد که بر اساس این تعاملات عمل نمایند. درواقع تعاملات استراتژیک جایگزین مناسبی برای تعاملات تسلیحاتی و مسابقه‌ی تسلیحاتی بوده و هست. در این تعاملات کشورهایی که دارای منافع و ارزش‌های مشترک می‌باشند، با تشکیل ائتلاف‌های دو جانبه و چندجانبه تلاش می‌کنند منافع خود را در بنای نظم آینده به حداکثر برسانند. لذا به جای توسعه‌ی صنایع نظامی و افزایش هزینه‌ها در آن به این نوع

۱ Arms races

۲ Richardson

۳ Boulding, McGuire, Brito, Intriligator

اقدامات مبادرت می‌ورزند؛ زیرا همانطور که اشاره شد ارتقاء امنیت ملی از طریق تعاملات تسلیحاتی بهینه نیست.

اصلی‌ترین تجربه‌ای که هم در زمینه‌ی مسابقه‌ی نادرست ارتش‌ها و هم در مورد تعاملات استراتژیک در دنیا می‌توان مشاهده نمود، بین ایالات متحده آمریکا و روسیه صورت گرفته است (مک‌گیرو ۱۹۷۷). پس از آن این تعاملات بین ناتو (NATO) و هم‌پیمانان در معاهده‌ی ورشو^۱ رخ داد (موردچ و ساندلر ۱۹۸۲). این رابطه بین شوروی سابق با ژاپن و آمریکا نیز به وقوع پیوست (اوکامورا^۳ ۱۹۹۱). مسابقه تسلیحاتی همچنان بین اسرائیل و کشورهای عربی نیز دارای سابقه است (مک‌گیرو ۱۹۸۲).

از سوی دیگر وارد شدن به مسابقه تسلیحاتی، وابسته به انگیزه‌ها و فرایندهای قبلی است که کشور مورد نظر را تحریک به مشارکت در جنگ و چالش می‌کند. این انگیزه‌ها باعث می‌شود کشورها هزینه‌های ناشی از ورود به چنین مسابقه‌ای را بپذیرند، تا ماتریس بازده ناشی از دفاع اقتصادی و نظامی را متحول نمایند.

(و) اکولوژی اقتصادی و تعارض‌های بین‌المللی

در سال‌های اخیر تغییرات جمعیت و تحرک جمعیت (مهاجرت و جذب نیروهای متخصص) در کشورهای مختلف به عنوان عاملی اکولوژیک برای تقویت یا تضعیف یک کشور شناخته شده و مطالعات فراوانی در رابطه با آن انجام گرفته است (بولدینگ^۴ ۱۹۶۲). نظریه‌هایی مربوط به مرزهای تعادلی کشورهای مختلف و یا جذب نیروهای انسانی و جمعیتی یک کشور توسط دیگری مطرح گردید. بعدها این دیدگاه توسط تامپسون^۵ (۱۹۷۴) و فریدمن^۶ (۱۹۷۷) توسعه

۱ Warsaw Pact

۲ Murdoch and Sandler

۳ Okamura

۴ Boulding

۵ Thompson

۶ Friedman

داده شد. توسعه‌ی بخش‌هایی از دانش اقتصاد مانند حقوق مالکیت، اثرات اقتصادی سرقت، رانت جویی و تخصیص استعدادها و ... باعث شد تا مدل‌های اقتصادی-اکولوژیکی ساخته شود که تخصیص منابع بین نیروهای مولد، سرقت یا جنگ را توسعه دهد، که به آن «دانش اقتصاد تعارض‌های مداوم»^۱ گفته می‌شود.

به عنوان مثال مورفی و همکاران^۲ (۱۹۹۱) یکی از روش‌های جنگ و تخریب اقتصاد یک کشور را اکولوژی اقتصادی می‌داند. آنها اقتصاد را به دو بخش تولیدی و رانت جویی تقسیم می‌کند که بخش رانت‌جو از همه‌ی روش‌های ممکن اعم از دزدی، استفاده خألهای قانونی، کلاهبرداری و... سعی در باز توزیع ثروت ایجاد شده توسط تولیدکنندگان دارند. یکی از راه‌های تخریب یک اقتصاد، توسعه‌ی جذابیت‌های رانت جویی در آن کشور می‌باشد. از این طریق بسیاری از استعدادهای برتر که می‌توانستند با دانش خود تولید بالا و رشد اقتصادی زیادی ایجاد کنند، به بخش رانت جویی رفته و از تولید سایرین استفاده می‌کنند (کاهش نیروی تولید کننده و کاهش رشد اقتصادی). این افزایش نیروی رانت جو باعث افزایش هزینه‌های مبادله‌ی تولید کنندگان می‌شود (کاهش صرفه‌ی اقتصادی تولیدی و کاهش رشد اقتصادی). تصمیم‌گیری فوق در مورد تخصیص استعداد بین رانت جویی و تولید می‌تواند در فضای بین المللی بین تولید در داخل و تولید در کشور رقیب توسعه یابد. افزایش جذابیت فعالیت اقتصادی در کشور رقیب باعث گرایش استعدادهای به آن می‌شود و علاوه بر رشد اقتصادی قدرت رقابتی آن کشور را در مقابل ما افزایش می‌دهد و باعث شکست کشور در رقابت اقتصادی می‌شود.

ایجاد اختلاف بین نژادها و اقوام مختلف در داخل یک کشور و گرفتن توانایی همکاری آنان برای توسعه‌ی یک اقتصاد به صورت همکارانه از اجزای دیگر مطالعات اقتصادی-اکولوژیکی می‌باشد. این روش پس از جنگ سرد که به دلیل به هم ریختگی و نامشخص بودن برخی از مرزها، ستیزه‌های قومی و نژادی افزایش یافت، بیشتر مورد استفاده قرار گرفت و اهمیت و معنای عملی چنین مطالعاتی بیشتر شد و لذا در فضای مطالعات اقتصادی توسعه یافت.

۱ economics of ongoing conflict

۲ Kevin M. Murphy, Andrei Shleifer, Robert W. Vishny

برخی مطالعات انجام شده در حوزه جنگ اقتصادی

جنگ به دلیل آثار و تبعات و ضررها و تلفات گسترده‌ای که در طول تاریخ داشته، همواره مورد توجه حوزه‌های مختلفی از قبیل ادبیات، فلسفه، جامعه‌شناسی، اقتصاد، علوم سیاسی و به طور خاص حوزه روابط بین‌الملل و ... بوده است. البته نسبت به سایر حوزه‌های دیگر، تحلیل‌های اقتصادی نسبتاً اندکی درباره منازعات بین‌المللی انجام شده است.

نگرش‌های فلسفی

فلاسفه اولین کسانی بودند که میان مباحث اقتصادی و منازعات بین‌المللی پیوند برقرار کردند. گرچه برخی از فلاسفه قدرت را به عنوان هدف اصلی اجتماعی در نظر می‌گرفتند، اما برخی دیگر از قبیل افلاطون معتقد بودند که حکمت و نه ثروت بایستی هدف غایی حکومت باشد. ارسطو از اقتصاد و میانه‌روی دفاع می‌نمود و ثروت‌اندوزی و تجارت با هدف صرف جمع‌آوری پول را نکوهش می‌کرد. تجارب یونان در قرن هشتم قبل از میلاد نشان می‌دهد که خودکفایی اقتصادی می‌تواند بهترین حفاظ در برابر جنگ باشد. جوامع ایده‌آل که توسط افلاطون در آتلانتیس تصویر می‌شد همگی توسط همسایگان در خطر بودند و امنیت برای آن‌ها منوط به خودکفایی اقتصادی بود و در مقابل، وابستگی اقتصادی امری خطرناک برای اقتصاد تلقی می‌شد (لوری، ۱۹۹۱، ۶).

اندیشه‌های اقتصادی اولیه با مباحث امنیت اجتماعی گره خورده بودند. در آن زمان مورد استعمار قرار گرفتن توسط یک کشور خارجی یک فاجعه به حساب می‌آمد و نگرانی اصلی دولت‌ها محسوب می‌شد و در مقابل پیروزی نظامی منفعت بزرگ اقتصادی را به دنبال داشت (گودوین، ۲۰۰۸). در قرون وسطی نیز این رویکرد اخلاقی ادامه یافت. آگوستین قدیس مفهومی را پی‌ریزی نمود که امروزه تحت عنوان «جنگ عادلانه» شناخته می‌شود و بیانگر اعمال محدودیت‌های اخلاقی خاصی روی منازعات دولت‌ها است. سن توماس آکویناس و گراتیوس در قرون میانه این نظریه را بسط دادند (کلومب، ۲۰۰۴).

اما پس از شکل‌گیری رنسانس در اروپا، نگرش متفاوتی شکل گرفت. تا پیش از رنسانس اهداف اخلاقی و دینی و سیاسی و اجتماعی نسبت به اقتصاد دارای تقدم بودند، اما در قرن

شانزدهم با سیطره درک مبنایی مدرن اومانیزستی و مفهوم قراردادهای اجتماعی و با شکل‌گیری توسعه اقتصادی در اروپا، اقتصاد اهمیت و اولویت ویژه‌ای یافت. در ابتدای قرن شانزدهم میلادی در ایتالیا، ماکیاولی جنگ را به عنوان عاملی تعیین‌کننده در کنش جمعی قلمداد نمود. از دیدگاه وی گرچه یک دولت صلح‌طلب نسبت به یک دولت منازعه‌گر مرجح است، اما به دلیل طبیعت دولت که ذاتاً میل به سلطه‌جویی دارد غالباً صلح محقق نخواهد شد. در چنین شرایطی، دفاع به عنوان یکی از نیازهای اساسی هر جامعه تشخیص داده می‌شود که بقای جامعه را تضمین می‌نماید. متعاقباً توماس هابز در کتاب «لویاتان» (۱۶۵۱) اعتقاد به طبیعت ستیزه‌جو و مخاصمه‌گر انسان داشت. از دیدگاه وی وضعیت جنگ یک وضعیت دائمی است، زیرا انسان‌ها میل و حرص سیری‌ناپذیر و دائماً متحولی دارند. اما انسان‌ها به دلیل غریزه صیانت ذات به یک میثاق اجتماعی تمسک می‌جویند تا آن‌ها را از شر یکدیگر مصون دارد. با این میثاق، انسان‌ها حق طبیعی خود را به یک دیکتاتور و قدرت مطلقه تفویض می‌کنند تا از منازعات مدنی جلوگیری نماید. از این رو از دیدگاه وی صلح امری کاملاً ساختگی است، زیرا مطابق با وضعیت طبیعی و حسابگری عقلانی نیست. با سیطره اندیشه هابز تا پایان جنگ جهانی دوم در حوزه اندیشه سیاسی، جنگ وضعیت معمول تلقی می‌شد.

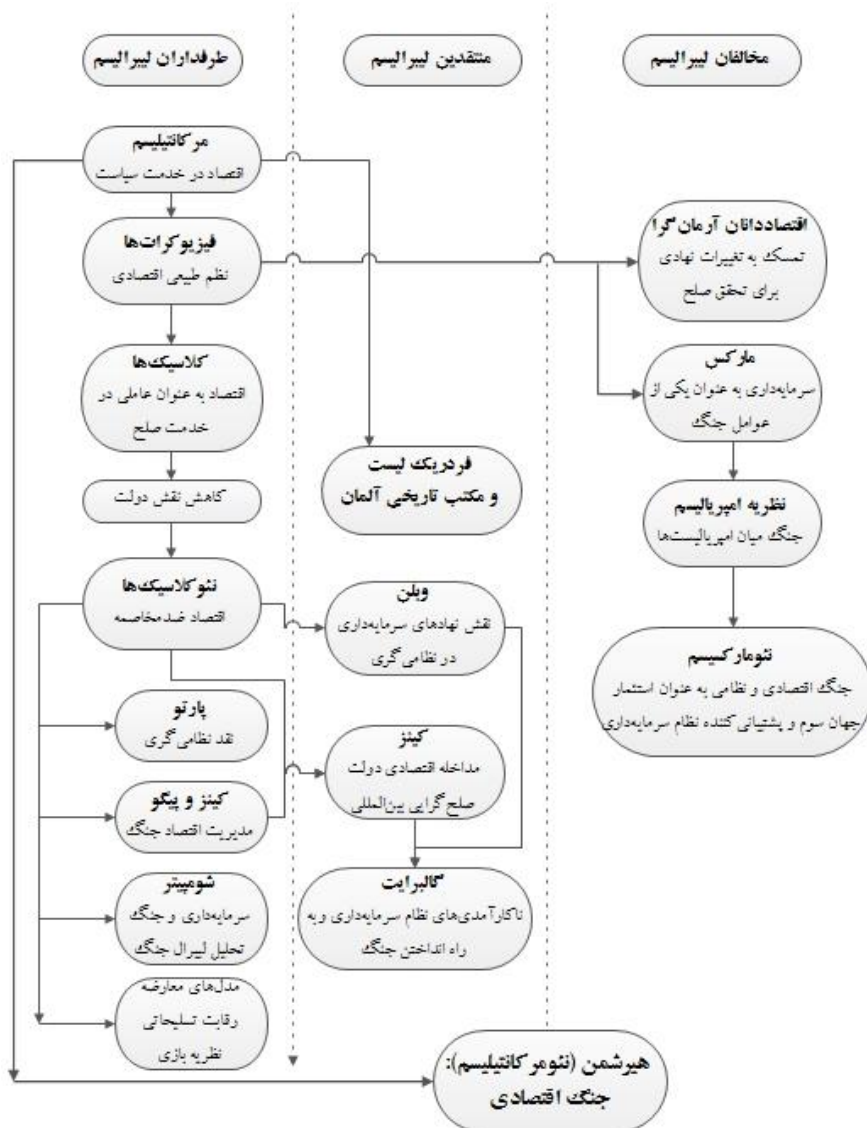
کارل فون کلووزیتز^۱ (۱۸۱۸) که یکی از اندیشمندان مطرح در این حوزه بود معتقد بود که روابط بین‌الملل بصورت بنیادین منازعه‌برانگیز است و صلح صرفاً وضعیتی موقتی است. در تقابل با اندیشه‌های هابز، جان لاک معتقد بود که صلح وضعیت طبیعی و مطلوب است و انسان طبیعتاً موجودی مدنی و اجتماعی است. انسان بنا به طبیعت نگران همسایه خویش است و کوشش برای صیانت از هموعان برخاسته از عقل انسانی است. جنگ، عقلایی و موجّه نیست اما البته به دلیل نقصان طبیعت بشری و غلبه امیال وی می‌تواند گاه رخ دهد. گرچه اندیشه‌های لاک بر فیلسوف انگلیسی، دیوید هیوم تأثیر گذاشت، اما وی نهایتاً به سمت ردّ ایده قرارداد اجتماعی پیش رفت. نهادهای سیاسی از قبیل مالکیت که صلح اجتماعی را تضمین می‌کنند برخاسته از

۱ Karl Von Clausewitz

عادات و تصورات هستند، یعنی به نوعی غیرارادی هستند و ناشی از عملکرد اختیاری و داوطلبانه افراد نیستند. از این رو ضرورت دارد که این نهادها مطابق با طبیعت و فطرت بشری گردند. ایمانوئل کانت در تقابل با هیوم قرار گرفت و تناقض میان مادی‌گرایی اقتصادی و ایده‌آلیسم را با طرح آزادی انسان و تعبیه شدن قانون اخلاقی در نهاد انسان که رفتار وی را هدایت می‌کند منحل نمود. نهادهای اجتماعی از قبیل مالکیت خصوصی و مبادله آزادانه منجر به یک قانون عمومی می‌شود که اراده آزاد انسان‌ها را هماهنگ می‌سازد. یک غایت، یک طرح مستور در طبیعت، انسانیت را هدایت می‌کند. در چنین بستری، در دوره‌ای بسیار طولانی، پس از منازعات بسیار، صلح جهانی محقق خواهد شد. جنگ گرچه ممکن است اخلاقاً مذموم باشد اما منجر به پیشرفت جوامع به سمت یک اتحاد جهانی و یک صلح فرجامین خواهد شد. نظریه کانت اثر قابل توجهی بر اندیشه‌های فیلسوف آلمانی، فیخته که از متفکرین اثرگذار بر اندیشه‌های اقتصادی از جمله مارکسیسم است، گذاشت. فیخته مدافع دولت ملی آلمان بود و از مداخله گسترده دولت حمایت می‌کرد. هگل که متأثر از کانت و فیخته بود، با استفاده از روش دیالکتیکی خویش نظریه‌ای درباره خشونت ارائه نمود که خشونت و جنگ و انقلاب را به عنوان یک مرحله ضروری در فرآیند تغییرات تاریخی در نظر می‌گرفت (کلومب، ۲۰۰۴).

نگرش‌های اقتصادی

متأثر از اندیشه‌های فلسفی و تحولات تاریخی، اندیشه‌های اقتصادی متحولی در باب جنگ و صلح شکل گرفت. در نمودار (۱) سیر تطورات اندیشه اقتصادی در این زمینه ملاحظه می‌شود.



شکل ۱ سیر تحولات اندیشه‌های اقتصادی در باب جنگ اقتصادی

قدمت ایده جنگ اقتصادی را می‌توان تا زمان مرکانتیلیست‌ها به عقب برد که البته بعدها در آثار اندیشمندانی از قبیل فردریک لیست، مارکس و اخیراً هیرشمن و بالدوین پرورش یافت. اما تحلیل‌های اقتصادی در این حوزه بر مبنای اصول تئوریک دقیق شکل نگرفته است.

مرکانتیلیسم

مرکانتیلیست‌ها جنگ اقتصادی و جنگ نظامی را دو روی یک واقعیت واحد میدانستند: *منازعه بین‌المللی* بر سر قدرت. از دیدگاه ایشان رابطه مستقیمی میان توسعه اقتصادی و تثبیت قدرت ملی وجود دارد. ایشان معتقد بودند که روابط اقتصادی بین‌المللی رقابت بر سر بازارها و منابع بین‌المللی است و از این رو دولت‌ها موظفند که جهت تأمین منافع ملی خویش در صحنه بین‌المللی مداخله نمایند. این اصل مرکانتیلیستی زمینه را برای مفهوم مدرن «جنگ اقتصادی» فراهم نمود. در واقع این اندیشه با توجیه سیاست‌های تجاری تهاجمی و سلطه‌طلبانه فضا را برای مداخله‌گرایی تجاری و تمسک به ابزارهای جنگ اقتصادی در زمان حاضر فراهم نمود.

نگرش‌های لیبرال: اقتصاد کلاسیک و نئوکلاسیک

فیزیوکرات‌ها تصویری از اجتماع را ارائه نمودند که طبق آن جامعه به صورت طبیعی از طریق هماهنگی میان منافع شخصی اعضاء خویش هدایت می‌شود. نظریه‌های اقتصادی لیبرال، متأثر از این اندیشه «*قانون طبیعی*» فیزیوکرات‌ها، قائل به این بودند که جامعه بوسیله یک «*نظم طبیعی خودجوش*» هدایت می‌شود و دولت نایستی در این نظم مداخله نماید. افراد بایستی آزاد گذاشته شوند تا مبتنی بر عقلانیت نفع‌طلبانه خویش عمل کنند. نتیجه طبیعی و خودکار این فرآیند، صلح است. این اقتصاددانان کلاسیکی و نئوکلاسیکی معتقد بودند منازعات بین دولت‌ها بر سر مسائل اقتصادی ناشی از درک غلط سیاستمداران از منافع واقعی اقتصادی کشور خویش است. از دیدگاه ایشان صرفاً منازعات نظامی می‌تواند مشروعیت داشته باشد که آن هم از حوزه تحلیل اقتصادی مستثناست زیرا منطق جنگ (تخریب منابع) در تقابل با رشد اقتصادی قرار دارد (البته نهایتاً نظریه نئوکلاسیکی متأخر تحلیل خود را خصوصاً با ابزارهایی از قبیل نظریه بازی به حوزه منازعه و جنگ و مخارج نظامی بسط داد). دو فرضیه مبنایی اندیشه اقتصادی لیبرال چنین بود:

۱. وضعیت معمولی (نرمال)، صلح است؛
۲. توسعه اقتصادی شرط مبنایی تحقق این صلح نهایی است.

گرچه برای مرکانتیلیست‌ها سیاست نسبت به اقتصاد تقدم داشت، اقتصاددانان کلاسیک معتقد بودند در بلندمدت اقتصاد به سمت یک وضعیت مانا می‌رود که در این وضعیت سیاست اهمیت چندانی نخواهد داشت. در این وضعیت نظام اقتصادی تضمین‌کننده صلح جهانی خواهد بود. اقتصاددانان نئوکلاسیکی در پایان قرن نوزدهم با تبعیت از این تحلیل به دنبال پی‌ریزی یک نظریه اقتصادی «محض» بودند که صرفاً بر روی تبیین مکانیسم‌های اقتصادی با صرف‌نظر از ملاحظات سیاسی تمرکز داشته باشد. این تحلیل‌ها نتوانستند فراتر از اصرار بر ضرورت کناره‌گیری دولت از اقتصاد و محدود ساختن فعالیت‌های سیاست خارجی دولت بروند و در زمینه تحلیل اقتصادی روابط بین‌الملل عمق چندانی نداشتند.

تحت پارادایم نئوکلاسیک، سؤالات اصلی درباره جنگ این است که چه تعداد از منابع عمومی را باید برای بازدارندگی اختصاص داد و این منابع چگونه باید مورد استفاده قرار بگیرند. دو نویسنده که در سال‌های منتهی به جنگ جهانی اول رویکرد مارژینالیستی به جنگ داشتند، اقتصاددانان و روزنامه‌نگار انگلیسی نورمن آنجل^۱ و جان بی‌تس کلارک^۲ آمریکایی، از اولین نظریه‌پردازان قیمت را می‌توان نام برد (باربر ۱۹۹۱، ۸۴-۶۱). آنجل استدلال اقتصادی درباره جنگ را در کتابی تحت عنوان توهم بزرگ (۱۹۱۰) نوشت که در بین خوانندگان به طور گسترده‌ای نفوذ کرد. وی مدعی شد که به دلیل گستردگی اقتصاد یکپارچه جهانی، جنگ در همه جا امری بیهوده و غیرمنطقی است که دستاوردی ندارد. تقریباً وابستگی اقتصادی همه کشورها به همسایگان خود برای بازار فروش محصولات، تحصیل سود خالص از طریق استعمار را به امری ناممکن بر طبق منطق اقتصادی مبدل کرده است. البته این موضوع دقیقاً بر خلاف نظریه قابل قبول افلاطون بود که بیان می‌کرد: یکپارچگی اقتصادی امری خطرناک است و خودکفایی اقتصادی می‌تواند راهی برای رسیدن به صلح جهانی باشد (گودوین، ۲۰۰۸).

^۱ Norman Angell

^۲ John Bates Clark

صورت‌بندی‌های نئوکلاسیکی

در اینجا برخی از حوزه‌های اقتصاد متعارف که برای تحلیل جنگ اقتصادی به کار گرفته شده است معرفی می‌شود. یکی از حوزه‌های نظری در علم اقتصاد نئوکلاسیکی که برای مطالعه جنگ اقتصادی بکار گرفته شده است نظریه انتخاب عمومی است. با استفاده از نظریه انتخاب عمومی نشان داده می‌شود که تحریم‌های اقتصادی دارای آثار سیاسی روی کشور هدف هستند حتی اگر خسارت اقتصادی قابل توجهی به دنبال نداشته باشند. بر اساس این نظریه این تحریم‌ها سیگنالی برای گروه‌های اپوزیسیون در کشور مورد تحریم برای براندازی رژیم آن کشور می‌فرستند.

اما در اقتصاد جدید بهترین ابزاری که جهت تجزیه و تحلیل جنگ وارد رشته اقتصاد شد، نظریه بازی بود که از همکاری یک ریاضی دان یعنی جان فون نویمان^۱ و یک اقتصاددان به نام اسکار مورگنشتاین^۲ شکل گرفت (وینتراب، ۱۹۹۲). این تئوری برای مدل‌های ارتباط بین بازیگران و از جمله طرفین جنگ بسط داده شد. با بکارگیری نظریه بازی نشان داده می‌شود که تحریم‌های اقتصادی همچون تمامی حالات اطلاعات ناقص موردی از کاربرد متغیرهای اقتصادی برای اهداف استراتژیک – سیاسی است (مارتین، ۱۹۹۲).

یکی دیگر از زمینه‌های نظری برای مطالعه اقتصادی، تحقیق در عملیات بود، که در آن ریشه‌های نظامی که به اقتصاد کمک کرده و نظم و انضباطی که به ارمان آورده مورد توجه قرار داده شده است (میروسکی ۲۰۰۲). بعد از جنگ‌های جهانی و شروع جنگ سرد بین بلوک شرق و غرب، به دلایل اقتصادی و استراتژیک، شناخت دوستان و دشمنان اقتصادی ضرورت یافت. این امر شکل‌گیری حوزه‌های مطالعاتی جدیدی در علم اقتصاد از قبیل «سیستم اقتصادی نسبی» و «مطالعات شوروی» را سبب شد (گودوین، ۲۰۰۸).

^۱ John Von Neumann

^۲ Oscar Morgenstern

جریانات منتقد

اما رویکردهای منتقد فراوانی به نقد رویکردهای لیبرال پرداختند: فردریک لیست و مکتب تاریخی آلمان، مارکسیست‌ها، و حتی رویکردهای کینزی و پساکینزی از آن جمله هستند.

۱- کینزی‌ها و نهادگرایان

برخی از اقتصاددانان منتقد از قبیل **کینز و شومپتر** به دنبال بسط نظری یک اقتصاد سیاسی بودند که هم به فرآیندهای علمی نظر داشته باشد و هم ملاحظات عملی دولت‌های وقت را در نظر بگیرد. بدین ترتیب اقتصاددانان به سمت دستیابی به عمق بیشتری در تحلیل‌های خویش در باب روابط بین‌الملل دست یافتند. اما پس از جنگ جهانی دوم، با رفتن اقتصاد به سمت صوری‌سازی و ریاضی‌زدگی، گرچه تحلیل تعاملات استراتژیک میان دو دولت (در قالب نظریه بازی) امکان‌پذیر شد اما این تحلیل‌های صوری و ریاضی ضرورتاً منجر به افزایش درک ما از اثرات متغیرهای اقتصادی بر روابط بین‌الملل نگردید. در همین دوره، مباحثات طرح‌شده میان طرفداران جهانی‌سازی با معتقدان به «جنگ اقتصادی»، تمایلاتی برای بازگشت به ریشه‌های اندیشه اقتصادی در زمینه‌های از قبیل انتخاب میان لیبرالیسم و حمایت‌گرایی شکل گرفت. اقتصاددانانی که معتقد بودند فرایند گریزناپذیر جهانی‌سازی عاملی برای دستیابی به صلح جهانی است از گسترش روابط اقتصادی بین‌المللی دفاع می‌کردند، اما در مقابل اقتصاددانانی که قائل به ایده امنیت ملی و خودکفایی بودند با این گسترش مخالفت می‌کردند.

بعضی از اقتصاددانان مخالف با وجود بدبینی کلارک و آنجل نسبت به جنگ و همچنین ظرفیت اقتصاد برای نشان دادن راهی برای صلح جهانی بر این باور بودند که منابع اقتصادی در کشورهای صنعتی به ناچار منجر به جنگ می‌شود. تورستین ویبلن^۱ و دیگران نسبت به بروز تنش و درگیری‌هایی هشدار داده‌اند که از اختلاف طبقاتی و تمایل یک گروه از جامعه برای استثمار گروه‌های دیگر نشأت می‌گیرد (بیدل و ساموئلز، ۱۹۹۱؛ دیویس، ۱۹۹۱).

^۱ Thorstein Veblen

۲- مارکسیسم و نئومارکسیسم

تحلیل‌های مارکسیستی نگاه اقتصادی جدیدی به روابط بین‌الملل پی‌ریزی نمودند. از دیدگاه ایشان نظام سرمایه‌داری ضرورتاً منجر به تضاد و نزاع طبقاتی خواهد شد و محکوم به فساد است. نظریه‌های امپریالیسم قائل به این هستند که نظام سرمایه‌داری به دلیل تناقضات درونی‌اش بنیاداً ستیزه‌جو است. در سطح بین‌المللی با نزاع‌های بین‌المللی مواجه خواهیم بود و بحران‌های اقتصادی را در پی خواهد داشت. در این سطح، اقتصاد دیگر نمی‌تواند صرفاً تبیین‌کننده ایده‌آل‌های لیبرالیستی لسه-فر (آزادی اقتصادی) باشد. اندیشه‌های نئومارکسیستی نیز با تمرکز بر مبانی فلسفی هگلی که بر نقش خشونت و تضاد در تاریخ تأکید دارد، به نقد نظریه لیبرال پرداخته‌اند.

۳- فردریک لیست

فردریک لیست (۱۸۴۱) یکی از اولین اقتصاددانانی است که به ابعاد اقتصادی امنیت ملی پرداخت. معروف‌ترین اثر وی، «نظام ملی اقتصاد سیاسی» در پی تبیین ابعاد وحدت ملی و اجرای سیاست‌های تجاری و گمرکی در جهت تسلط بر سیطره ابرقدرت‌های اقتصادی از جمله بریتانیا بود. لیست معتقد بود که تحلیل مکانیسم‌های اقتصادی و اندیشه‌های سیاسی به یکدیگر وابسته هستند. تحلیل‌های وی برای حوزه اقتصاد دفاع بسیار بصیرت‌بخش است، زیرا تمرکز اصلی وی بر مفهوم دفاع و امنیت ملی است. می‌توان گفت که لیست اولین اقتصاددانی است که دفاع را در کانون تحلیل‌های اقتصادی خویش قرار داده است (کلومب، ۲۰۰۴).

۴- نئومرکانتیلیسم

گفتمان نئومرکانتیلیستی که در پایان دهه ۱۹۸۰ جان تازه‌ای گرفت تحلیل امنیت ملی را به حوزه‌های اقتصادی بسط دادند. اما پس از دو قرن از افول مکتب مرکانتیلیسم شاهد خیزش مجدد آن در اندیشه‌های آلبرت هیرشمن هستیم. وی از این ایده حمایت می‌کرد که اقتصاد ابزاری در خدمت قدرت سیاسی است. بر این اساس روابط بین‌الملل و جنگ اقتصادی در کانون اقتصاد سیاسی قرار دارد (کلومب، ۲۰۰۴). این تحلیل‌ها معتقدند که برخلاف تحلیل‌های

نئوکلاسیکی اقتصاد متعارف که مبتنی بر پیش‌فرض‌های غیرواقعی هستند، واقع‌گرایانه هستند. ارتباط میان ظرفیت صنعتی یک کشور و قدرت آن در اثرگذاری بر استانداردهای نظام بین‌المللی از طریق سیاستهای تجاری و کمک‌های فنی در این گفتمان مورد مرکز قرار گرفت. همچنین وابستگی و آسیب‌پذیری اقتصادی کشورها مورد بحث قرار گرفته است. هیرشمن (۱۹۴۵) به عنوان یک «اقتصاددان سیاسی» در کتاب خویش با عنوان «قدرت ملی خارجی و ساختار تجارت خارجی»^۱ یکی از برجسته‌ترین و پیشگامان تحلیل‌های این حوزه است. خود وی تحلیل‌های خویش را از تحلیل‌های لیبرالیستی و امپریالیستی متمایز نموده و به نظریه مرکانتیلیستی بازگشت نمود و بر رابطه میان تجارت خارجی و قدرت ملی تمرکز نمود. وی به تحلیل آسیب‌پذیری اقتصادی به هنگام استفاده از سلاح‌های اقتصادی از قبیل تحریم، کنترل‌های تجاری، تعرفه‌ها، سهمیه‌بندی‌های گمرکی، سرمایه‌گذاری خارجی و دیگر ابزارهای جنگ اقتصادی پرداخته است. هیرشمن قدرت بالقوه تجارت خارجی (کمک‌های خارجی، جریان سرمایه یا چانه‌زنی تجاری) به عنوان ابزاری برای فشار سیاسی نشان داده است. از دیدگاه هیرشمن «آسیب‌پذیری»^۲ اقتصادی مقیاسی است برای سنجش وابستگی یک کشور به کشورهای خارجی. از این رو هیرشمن خاطرنشان می‌کند که کشورهای بزرگ ترجیح می‌دهند که از ضعیف‌ترین و کوچک‌ترین کشورها منابع وارداتی خویش را وارد کنند. تحلیل‌های وی همچنین نشان می‌دهد که لسه-فر (آزادی مطلق اقتصادی) یک حالت استثنا است و کنترل‌ها، حمایت‌ها، مبادلات ناعادلانه یک قاعده هستند. تحت چنین شرایطی دولت‌ها با اعمال نفوذ سعی می‌کنند که جریان تجارت را به نفع خود تغییر دهند.

توماس شلینگ (۱۹۵۸) به تبعیت از هیرشمن به مطالعه سیاست‌های قدرت پرداخت. وی به ضرورت مطالعه رابطه میان اهداف سیاسی ملی و ابزارهای سیاست اقتصادی خارجی از قبیل حمایت‌گرایی، تحریم اقتصادی، و کنترل کالاهای استراتژیک پرداخته است.

۱ Foreign National Power and the Structure of Foreign Trade

۲ vulnerability

دیوید بالدوین (۱۹۸۵) در کتاب «سیاست‌مداری/اقتصاد»^۱ تکنیک‌های اقتصادی مختلفی را که می‌توانند به عنوان ابزاری برای سیاست خارجی و اعمال فشار روی سایر کشورها و تغییر جهت‌گیری آن‌ها مورد استفاده قرار گیرند، مورد مطالعه قرار داده است. از دیدگاه وی نظریه جهانی‌سازی و مارکسیستی هر در درک نقش دولت به خطا رفته‌اند زیرا نظریه جهانی‌سازی نقش چندانی برای دولت قائل نیست و نظریه مارکسیستی دولت را صرفاً انعکاسی از منافع طبقه مسلط میدانند و نقشی برای اهداف جمعی قائل نیستند.

تمامی نظریه‌های فوق روشن‌گر این معنای واقعی از جنگ اقتصادی هستند: آسیب‌پذیری یا قدرت اقتصادی اثر مستقیمی بر روی میزان امنیت ملی دارد (کلومب، ۲۰۰۴).

چرایی جنگ اقتصادی

به لحاظ تاریخی پس از جنگ سرد مفهوم جنگ و دفاع اقتصادی و امنیت ملی تحول و گسترش یافت. دستیابی به تسلیحات هسته‌ای و سلاح‌های کشتار جمعی از ارکان امنیت ملی حداقل در سطح کشورهای ابرقدرت تلقی گردید. جنگ سرد میان آمریکا و شوروی گرچه یک وجه استراتژیک و سیاسی داشت، ولی در واقع یک «جنگ اقتصادی» هم بود که نهایتاً به فروپاشی نظام کمونیستی منجر شد. از دیدگاه برخی از اقتصاددانان امنیت ملی با رقابت تجاری بین‌المللی گره خورده است، زیرا امنیت ملی صرفاً متأثر از مقولات سیاسی نیست بلکه از قدرت اقتصادی نیز متأثر است. اما از دیدگاه اقتصاددانان پوزیتیویست، قوانین لایتگیری بر نظام اقتصادی حکمفرماست و همچنین جوامع مدرن مبتنی بر این قوانین «علمی» بنا شده‌اند. اما میان نظریه «محض» اقتصاد نئوکلاسیکی و واقعیت‌های تاریخی شکاف زیادی وجود دارد و باعث ناتوانی اقتصاد متعارف از تبیین واقعیت‌ها گردیده است. در ادامه به این موضوع پرداخته می‌شود که نظام سرمایه‌داری ذاتاً جنگ‌طلب است و جنگ اقتصادی در ذات این نظام نهفته است.

جنگ طلبی ذاتی اقتصاد سرمایه‌داری

اندیشمندان در طول تاریخ هر کدام به فراخور اندیشه خود، درک‌های متفاوتی از جنگ داشته‌اند ولی با این وجود همگی در این امر که جنگ امری خشونت‌آمیز و تخریب‌گر است توافق داشته‌اند. همچنین بر این نکته اجماع داشته‌اند که جنگ یک استراتژی ابزاری برای دستیابی به ثروت، شرافت و قلمرو و یا دیگر اهداف سیاسی است. همچنین با یک نگاه تاریخی به پدیده جنگ به این نکته پی می‌بریم که توافق گسترده‌ای بر این امر وجود دارد که جنگ نمی‌تواند از ریشه‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی خود منفک باشد. در واقع جنگ یک پدیده چندبعدی است که برای تحلیل آن نیز باید تمامی ابعاد آن مورد التفات قرار گیرد (مک‌کینلی، ۲۰۰۷).

نکته دیگر در ارتباط با جنگ این است که متناسب با تنوع دولت‌ها، نوع جنگ‌ها متفاوت است. به عنوان مثال پارتیزان‌ها جنگ‌های محدودی با استفاده از حمله‌های چریکی و با ابزاری ساده به راه می‌انداختند در حالی که امروزه ملت‌های پیشرفته با استفاده از تکنولوژی‌های جدید و سلاح‌های کشتار جمعی و همچنین جنگ‌افزارهای نوین اقدام به جنگ علیه یکدیگر می‌کنند. همچنین در جنگ‌ها این تمایل طبیعی وجود دارد که منابع در دسترس تا حد ممکن با در نظر گرفتن ملاحظات سیاسی بکار گرفته شود. اقتصاد مدرن نیز از این قاعده مستثنی نیست. ضرورتاً اگر نیروهای اقتصاد جایگزین نیروهای نظامی شود باز هم دعای فوق معتبر خواهند بود.

با اینکه اختلاف‌نظرهای اساسی میان اقتصاددانان کلاسیکی و نئوکلاسیکی درباره ابعاد علم اقتصاد وجود دارد اما هر دو مکتب بر وضعیت ابزاری یا استراتژیک علم اقتصاد اذعان دارند. علاوه بر این اقتصاددانان این مدعا را می‌پذیرند که نظام اقتصادی، که به وسیله یک دولت تعقیب می‌شود منعکس‌کننده ماهیت سیاسی و اجتماعی آن می‌باشد. بنابراین اقتصاد ریشه در مسائل سیاسی و اجتماعی دارد. همچنین نظام اقتصادی مورد تحلیل ریشه در فضای سیاسی فرهنگی خاصی دارد که بوسیله حاکمیت بازار در اقتصاد بوجود آمده است (مک‌کینلی، ۲۰۰۷).

اقتصاددانان عقیده دارند که فعالیت‌های اقتصادی افراد آزاد و عقلایی در یک بازار آزاد مبتنی بر فقدان منازعه و جنگ به همراه حاکمیت قانون است. اما چنانکه گفته شد این ادعای ایشان همچون بسیاری از یافته‌های دیگر اقتصادی در بهترین حالت، مبتنی بر واقعیت نیست و

ریشه در عدم شناخت صحیح اقتصاددانان از وضعیت پدیده‌های اقتصادی واقعی دارد. این اقتصاددانان از این وضعیت و کاستی‌های علم اقتصاد در این زمینه اطلاع دارند ولی آن را بیان نمی‌کنند و معتقدند که اگر نمی‌توانیم کاری برای این نظام اقتصادی کنیم با کتمان مشکلاتش در تخریب آن هم نقشی نداشته باشیم. به طور مثال ترومپر^۱ و فیلیپس^۲ (۱۹۹۵، ۱۶۷) با تأیید خشونت نظام اقتصادی سرمایه‌داری نئولیبرال معتقدند در تبیین گفتمان نئولیبرال کاملاً واضح است که این گفتمان در پی تثبیت ارزش‌های سرمایه‌داری به عنوان یک سبک زندگی و یک سیاست اقتصادی است. همچنین این گفتمان ادعا دارد که حیات جدیدی به نظریات بی‌اعتبار قبلی داده است و اینکه مزیت نظام سرمایه‌داری در سرمایه‌داری لیبرال بی‌قیدوبند و بازار کاملاً آزاد و پی‌گیری مزیت‌های نسبی است. علاوه بر این، این گفتمان اهمیت مداخله دولت در اقتصاد را به چالش می‌کشد و از کاهش مداخله دولت دفاع می‌کند و از خصوصی‌سازی و همچنین ملغی نمودن برنامه‌های حمایتی و برنامه‌های اجتماعی دولت در جامعه حمایت می‌کند. در بعد اخلاقی نیز، تقدّم و اخلاقی بودن رقابت و سودپرستی را ترویج و حمایت می‌کند. از آنجا که این نظام از قدرت رسانه‌ای و همچنین تبلیغاتی گسترده و قوی نیز برخوردار است این ترویج بهتر و آسان‌تر صورت می‌گیرد. در بحث آزادی نیز این گفتمان تعریف خاصی از آزادی را ارائه می‌دهد، و آزادی را معادل آزادی مالکیت و تجارت می‌انگارد و نتیجتاً اتحادیه‌سازی را به عنوان یک عملکرد انحصارگرایانه مورد تقبیح قرار می‌دهد. به عبارت ساده نظریه‌های نئولیبرال به تعرض نظام سرمایه‌داری به گروه‌های محلی مشروعیت می‌بخشد و حقوق شرکت‌های چند ملیتی برای تجارت آزاد و بی‌حدومرز در هر نقطه همچنین رفاه مردم و تخریب محیط زیست را به رسمیت می‌شناسند (مک‌کینلی، ۲۰۰۷).

برای پی بردن به اینکه چرا اقتصاد نئولیبرالی در ذات خود جنگ‌طلب است باید گفت که اندیشه‌های نئولیبرالیستی ریشه در این صورت‌بندی فلسفی از زندگی اقتصادی دارد که آن را به مثابه تعقیب ثروت در جهان با منابع محدود در نظر می‌گیرد (همانطور که در تعریف علم اقتصاد مدرن نیز بیان می‌شود که اقتصاد «علم تخصیص منابع کمیاب به نیازهای نامحدود» است). از

^۱ Trumper

^۲ Phillips

این رو با محدود بودن منابع و معین بودن اهداف نزاع و تعارض ضرورتاً رخ خواهد داد. در چنین جهانی جنگ یک امر ذاتی است. به عبارت دیگر در نظام سرمایه‌داری جنگ یک امر ذاتی است. یعنی از آنجا که در این نظام رقابت بر سر منابع محدود است جنگ یک امر عارضی نیست بلکه در ذات آن است. شواهد و واقعیات تاریخی موجود درباب دامنه و شدت تخریب‌گری نظام سرمایه‌داری لیبرال مؤید ذاتی بودن جنگ و ویرانگری در این نظام است (مک‌کینلی، ۲۰۰۷).

علاوه بر این به بیان صریح‌تر نئولیبرالیسم را می‌توان به عنوان یک نظام ظالم و خشونت‌طلب معرفی کرد به این دلیل که با وجود این‌که آن‌ها در اصل و تعریف نظام اقتصادی خود کمبود منابع را می‌پذیرند و آن را به عنوان یک اصل در علم اقتصاد قلمداد می‌کنند اما از طریق هدف قرار دادن رشد نامحدود، قهراً آن را را زیر پا می‌نهند. بنابراین قرار دادن رشد نامحدود به عنوان هدف نه تنها موجب تعارض و ستیز بین طبیعت و انسان می‌شود بلکه نمونه‌ای از یک نظام خودویرانگر را بنا می‌نهد.

با توجه به تعاریف کلاسیکی جنگ، جنگ خشونت فیزیکی علیه جوامع و مردم است. نظام سرمایه‌داری با ذات جنگ‌طلبانه خود به جنگ با سایر نظام‌ها می‌پردازد اما این جنگ صرفاً از نوع جنگ کلاسیکی نیست (گرچه از این حیث نیز یک نظام جنگ‌طلب تمام‌عیار است که این واقعیت در جنگ‌های جهانی و منطقه‌ای فراوانی که به راه انداخته، عیان است). پررنگ‌ترین بروز جنگ‌طلبی نظام سرمایه‌داری، جنگ اقتصادی است، یعنی «منازعه و مقابله به وسیله ابزارهای اقتصادی» است. البته با این‌که صورت جنگ در جنگ اقتصادی متفاوت است اما در باطن و نتیجه، جنگ همان جنگ است و هیچ تفاوتی نمی‌کند. با توجه به مدل اقتصادی که اقتصاددانان نئولیبرال ارائه می‌دهند، نشانه‌های کلاسیکی جنگ در آن چندان قابل مشاهده نیست و از اصطلاحاتی از قبیل «تحریم» بهره گرفته می‌شود. به عبارتی اقتصاددانان نئولیبرال در ارائه مدل‌های اقتصادی خود سعی دارند این واقعیت که نظام اقتصادی نئولیبرال در ذات خود جنگ‌طلبی و ویرانگری را دارد و یک نظام خودویرانگر است را کتمان کنند. ولی آنچه در واقعیت رخ می‌دهد حاکی از ویرانگر بودن و جنگ‌طلب بودن این نظام نسبت به اقتصادهای دیگر، محیط زیست و همچنین خود ویرانگری است. پس جنگ اقتصادی تنها صورتی دیگری از جنگ است

که همان اهداف جنگ نظامی را پی می‌گیرد و فقط صورت آن عوض شده است (مک‌کینلی، ۲۰۰۷).

جهانی‌سازی اقتصاد: جنگ جهانی سوم

تا پایان دهه هشتاد میلادی اقتصاد جهانی تغییرات سریعی به سمت جهانی‌سازی را تجربه نمود. پایان جنگ سرد مقارن با پایان منازعات سنتی و ظهور یک پارادایم مسلط جدید بود. پس از این منازعات جهانی در این دوره خود را عمدتاً در قالب منازعات اقتصادی ظهور و بروز داد. اصطلاح «جنگ اقتصادی» و رقابت‌های بین‌المللی بدل به مباحث ناگزیری برای اقتصاددانان و متخصصین حوزه‌های سیاست و مدیریت شده است (کروگمن، ۱۹۹۶، ۲۳۷). اما چرا جهانی‌سازی می‌تواند منجر به جنگ اقتصادی شود؟ کشورهای غربی و در درجه‌ی اول آمریکا، آیین نوینی برای مداخله‌ی نظامی تدوین کردند که جهان را پیوسته به درگیر شدن در جنگ‌های تازه‌ای تهدید می‌کند. تأثیر این موج خشونت در سطح جهانی هنوز قابل پیش‌بینی نیست. اما رابطه‌ی بین جهانی‌سازی اقتصاد و تعرض‌های نظامی، پیوسته آشکارتر می‌شود. آتش جنگ، همچون ابزاری برای دسترسی به خواسته‌های اقتصادی، آگاهانه فروزان می‌شود و یا بر اثر از هم پاشیدگی اجتماعی و بی‌ثباتی اقتصادی، به ویژه در کشورهای فقیر، درمی‌گیرد. از هم پاشیدگی نظام اجتماعی و بی‌ثباتی اقتصادی، اغلب در نتیجه اعمال سیاست‌های اقتصادی، در جهت منافع کشورهای غربی بروز می‌کنند. به بیان دیگر جهانی‌سازی نئولیبرالی اقتصادی وجه دیگری از جنگ است. یعنی کشورهای نئولیبرال با جنگ اقتصادی و حمله به اقتصاد کشورهای دیگر منافع استعماری خود را مانند قبل پیگیری می‌کنند (مک‌کینلی، ۲۰۰۷).

اخیراً در کشورهای توسعه‌یافته از اصطلاح جهانی‌شدن و همچنین تأثیر آن در اقتصاد بسیار صحبت می‌شود. جهانی‌شدن به‌عنوان یک مفهوم در ادبیات مربوط به علوم اجتماعی، دارای تعاریف متفاوت و متعددی بوده و به‌دلیل اهمیت و گستردگی حوزه مفاهیم آن و با توجه به برداشت، تفسیر و تعبیرهای هر پژوهش‌گر از پدیده‌های اجتماعی و تأثیرات محیطی، تفاسیر و تعاریف مختلفی دارد. اما به‌طور کلی در نظریاتی که چنین مفهومی را به انحاء مختلف مطرح می‌کنند، «جهانی‌شدن حرکت به‌سوی یک جامعه جهانی واحد است که در آن، قید و بندهایی که

بر روابط اجتماعی و فرهنگی سایه افکنده، از بین می‌رود و گویا عمدتاً یک جامعه و یک فرهنگ و تمدن در سراسر سیاره زمینی مستقر خواهد شد» (بیات و دیگران، ۱۳۸۶).

گرچه اصطلاح «جهانی‌شدن» از لحاظ لغوی صرفاً دلالت بر افزایش ارتباطات جهانی دارد، اما این اصطلاح در سال‌های اخیر به معنای اجرای برنامه‌های اقتصادی نئولیبرالی است. جهانی‌شدن نئولیبرالی مشخصاً به معنای «دگرگون‌سازی ساختارجهانی» است. امری که فرایند جهانی‌شدن را تسریع می‌کند «توسعه» است. توسعه از این دیدگاه معادل بسط نظام سرمایه‌داری لیبرال در سراسر جهان است. برنامه‌ریزی مبتنی بر اصول اقتصاد نئوکلاسیکی و عملکرد نهادهایی از قبیل GATT و WTO به تسریع این روند کمک نموده‌اند. انگیزه‌هایی از قبیل پیشرفت و سلطه می‌تواند زمینه‌ساز به راه انداختن جنگ اقتصادی باشد. اغراق‌آمیز نیست اگر گفته شود جنگ جهانی در قرن بیست و یکم، «جنگ اقتصادی» می‌باشد. در هر دوره به دلیل اختلافاتی که در میان بازیگران اصلی جهان به وجود می‌آید زمینه برای اعلام قدرت و زور کشورها علیه یکدیگر فراهم می‌شود. در واقع این یک واکنش نسبت به قدرت است. جهانی‌شدن نئولیبرالی به تمرکز شدید سرمایه و قدرت می‌انجامد. صرف نظر از کشورها، دامنه‌ی قدرت و نفوذ کارتل‌های بزرگ افزایش می‌یابد، این در حالی است که دست‌اندرکاران اصلی همچنان «حکومت‌ها» خواهند بود. سرمایه‌ی مالی با تحرک بالای خود، عملکردی همچون یک پارلمان دوم، با حق و تو را خواهد یافت. در چنین فضایی، جهانی‌شدن یعنی لیبرال‌شدن و لیبرال‌شدن یعنی که قوانین اقتصاد نئولیبرالی را به طور کامل اجرا کردند و اگر کشوری چنین نکرد، کشورهای توسعه‌یافته آنان را مجبور خواهند کرد که تن به این قوانین بدهند و ابزار این کشورها برای چنین کاری جنگ اقتصادی است، یعنی جنگ بوسیله اقتصاد و تخریب اقتصاد کشور درگیر که در نهایت کشور مقابل مجبور شود اصول اقتصادی کشورهای حمله‌کننده را بپذیرد و ناچاراً به چرخه جهانی‌شدن بپیوندد (هانس، ۱۳۸۶).

جهانی‌سازی نئولیبرال در باطن خویش مشتمل بر ابزارهایی است که به رغم ظاهر مطلوب، پیامدهای نامطلوبی دارند. «لیبرالیزاسیون» (آزادسازی سرمایه و کالاها و خدمات) اغلب

معادل با اعمال حق زور در اقتصاد است.^۱ درست همین اقدامات است که جهانی شدن نئولیبرالی را تا بدین حد خطرناک می‌کند. گرچه انتظار می‌رفت جهانی شدن منجر به دستیابی به صلح جهانی شود، اما به دلیل ماهیت شدیداً رقابتی نئولیبرالیسم، در عمل جهانی شدن زمینه‌ساز بروز یک سری تناقضات میان اقتصادها گردیده است. این سیاست‌ها، تناسب قوای اقتصادی و اجتماعی تازه‌ای و در نتیجه، بازندگانی را به وجود می‌آورند که به طور عادی شامل گروه‌های خاص از اجتماع و نیز دسته‌ای از کشورها می‌شوند. این تحولات اقتصادی و اجتماعی، حتی بدون توسل به زور نیز هستی و امکانات انسان‌ها را نابود می‌کنند. بی‌ثبات شدن اقتصاد و تخریب ساختارهای اجتماعی در بسیاری از موارد، خود به خود به جنگ بین کشورها و جنگ داخلی منتهی می‌شود. این سازوکار در یکی از پژوهش‌های اخیر بانک جهانی به روشنی ثابت شده است. علاوه بر این، اگر بی‌ثباتی یک منطقه به زیان اعمال راهبردهای نئولیبرالی باشد (مثل مورد سومالی)، یا کشوری که به دلیل ذخایر مواد اولیه یا موقعیت ژئواستراتژیکی‌اش مورد توجه باشد، در برابر خواست‌های کشورهای غربی به اندازه‌ی کافی همکاری نکند (مثل افغانستان و عراق)، مداخله‌ی نظامی بین‌المللی آغاز خواهد شد. این در واقع نوعی جنگ استعماری جدید با یک خصوصیت اصلی است: نیروهای طرفین کاملاً نابرابر خواهند بود (هانس، ۱۳۸۶).

کشورهای صنعتی جهانی شدن را بسط قدرت اقتصادی خود در تمام دنیا می‌بینند. بعد از دهه ۱۹۹۰ آثار منفی جهانی شدن خود را آشکار نمود و تغییرات نامطلوبی در اقتصادهای ملی از قبیل تشدید ناامنی و فقر و نابرابری به جا گذاشت (کلومب، ۲۰۰۴). این مردم کشورها هستند که عواقب ناشی از این اقدامات به آن‌ها تحمیل می‌شود. مهم‌ترین اثر منفی جهانی شدن که باید

^۱ تنها در این مورد نیست که واژه‌ها واقعیت موضوع را پنهان می‌کنند، همین نکته در موارد دیگری در اقتصاد نئولیبرال نیز صادق است. نمونه‌های دیگری از این ظاهر مطلوب و باطن معیوب را می‌توان چنین برشمرد: «خصوصی‌سازی» بخش‌های دولتی به طور مشخص به معنای از بین رفتن تضمین تأمین آب، برق، آموزش، بهداشت، وسایل رفت و آمد همگانی و مانند آنهاست، زیرا این خدمات که قبلاً در حیطه وظایف دولتی قرار داشته‌اند، یکباره به کالایی تبدیل می‌شوند که محرک عرضه‌کنندگان آنها نه تأمین حوائج شهروندان، بلکه به حداکثر رساندن سود است. «حذف مقررات دست و پاگیر» اغلب به از بین بردن حقوق بی‌چیزان منجر می‌شود و «نرمش بخشیدن» به قوانین کار و امور اجتماعی به استثمار مؤثرتر می‌انجامد.

مورد توجه قرار بگیرد، «نابرابری» است. در فرایند جهانی‌شدن و توسعه، جهان به دو دسته تقسیم می‌شود؛ دسته‌ی اول کشورهای شمال و دسته‌ی دوم کشورهای جنوب. کشورهای شمال شامل کشورهای ابرقدرت و توسعه‌یافته می‌باشند و کشورهای جنوب شامل کشورهای توسعه نیافته‌اند. کشورهای ابرقدرت برای رسیدن به اهداف خود و حفظ برتری خود نسبت به دیگر کشورها بر این باورند که باید از پیشرفت کشورهای دیگر جلوگیری کنند و آن کشورها را در همان مسیری که خودشان تمایل دارند به پیش ببرند، این مثالی از استعمار و بهانه‌ای برای شروع جنگ اقتصادی می‌باشد.

در سال‌های اخیر، وضع کشورهای فقیر جهان به طور بارزی وخیم‌تر شده است. در حالی که سرمایه‌گذاری در کشورهای در حال رشد در ۲۵ سال اخیر راکد مانده، جریان پول از کشورهای فقیر جنوب به شمال ثروتمند در همین مدت ۱۲ برابر شده است. از روند جهانی‌شدن اقتصاد و تجارت آزاد، آن‌هایی که واقعاً به آن نیاز دارند، سود نمی‌برند. در این مورد می‌توان از یک «رهایی یک جانبه» سخن به میان آورد. در حالی که کشورهای در حال توسعه وادار شدند، درهای خود را به روی سرمایه‌داری غرب باز کنند، شرایط تجارت خارجی به زیان بسیاری از کشورهای فقیر به شدت تغییر می‌کند؛ به این ترتیب که بهای مواد اولیه کشورهای موسوم به جهان سوم توسط کارتل‌های خریدار پایین نگاه داشته می‌شود. در عین حال، کشورهای صنعتی پیشرفته (ایالات متحد، اروپا، ژاپن)، برای اینکه مشکلات اقتصادی و اجتماعی خود را به حداقل کاهش دهند، راه خروج خود از این مشکلات خود را به خارج ارجاع می‌دهند. این بدتر شدن رابطه‌ی تجاری از عوامل اصلی فقر و از موانع مهم رشد بسیاری از کشورهای جهان سوم است.

اکثر کشورهای جهان سومی به همین روش مورد تهاجم اقتصادی قرار می‌گیرند و در واقع اقتصاد این کشورها بوسیله یک جنگ اقتصادی از پای در می‌آید. و برای ادامه و بقا نیازمند کشورهای توسعه یافته می‌شوند و این عمل را اقتصاددانان نئولیبرال «جهانی‌سازی» می‌نامند (مک‌کینلی، ۲۰۰۷). همه این اقدامات در جهت تخریب اقتصاد کشورهای در حال توسعه است. کشورهای نئولیبرالی با تمام قدرت نظامی و غیر نظامی خود در پی سلطه‌یابی بر اقتصادهای دیگر هستند. آمارها و شواهد حاکی از تخریب بی‌رحمانه اقتصاد کشورهای در حال توسعه بوسیله کشورهای توسعه یافته است. همچنین این آمارها حکایت از یک جنگ تمام عیار

آن هم در حوزه جهانی و به نام جهانی شدن دارد. اما این جنگ یک تفاوت اصلی با جنگ‌های جهانی اول و دوم دارد. این جنگ، جنگ اقتصادهاست و جنگی است که ریشه در بینش اقتصاد نئولیبرالی دارد. ترندهای دشمن در این جنگ بسیار پیچیده‌تر از جنگ نظامی است. دشمن هرگز خود را به عنوان یک کشور حمله‌کننده و متجاوز معرفی نمی‌کند و سعی دارد چهره موچهی را از خود به نمایش بگذارد، به طورمثال دلیل خود را برای جنگ اقتصادی علیه ملت‌های دیگر «تسهیل فرایند جهانی شدن» می‌نامد. کشورهای صنعتی با این شعار دست به چپاول‌های سهمگینی بر علیه کشورهای در حال توسعه زده‌اند و در حقیقت جهانی شدن شعار برای جنگ اقتصادی علیه ملت‌ها است.

چگونگی جنگ اقتصادی

«امنیت ملی» یک کشور نه فقط توسط رقابت تسلیحاتی و حملات نظامی تهدید می‌شود بلکه توسط جنگ‌افزارهای اقتصادی از قبیل تحریم، بایکوت، ممنوعیت‌های تجاری و مالی، و سایر انواع استراتژی‌های غیرمستقیم و صورت‌های مختلف مقابله اقتصادی در معرض تهدید قرار می‌گیرد. دولت‌ها می‌توانند از عوامل اقتصادی به عنوان سلاحی برای تهدید امنیت ملی سایر کشورها استفاده نمایند. استفاده از سلاح‌های اقتصادی می‌تواند در قالب استراتژی‌های گوناگون انجام شود (فونتائل و چاترجی، ۲۰۰۸، ۵):

۱. «فقیرسازی»^۱ حاصل از فشار آماده‌سازی برای جنگ احتمالاً یکی از دلایل اصلی سقوط اقتصاد شوروی بوده است. توسعه هزینه‌های نظامی و افزایش آن‌ها به عنوان محدودیت‌های اقتصادی برای کشورهای فقیر مطرح است. در این شرایط، یک کشور ایجاد سلطه بر رقیب را با روش‌های غیرمستقیم بلندمدت به جای روش‌های نظامی کوتاه‌مدت جستجو می‌نماید و به دنبال تضعیف دشمن تا نقطه تزلزل اقتصادی است.

^۱ Impoverishment

۲. هدف «استراتژی‌های قطع رابطه^۱» ایجاد مشکلات اقتصادی در کشور رقیب می‌باشد به نحوی که بتواند نهایتاً منجر به افزایش مشکلات سیاسی و اجتماعی شود. جریان‌های تجاری و مالی با هدف تلاش برای تثبیت‌زدایی یکجانبه کشوری که در معرض چنین تصمیماتی قرار دارد متوقف می‌شود.
۳. یکی دیگر از این ابزارهای جنگ اقتصادی تحریم است. «تحریم» ابزاری برای مقابله یا تغییر رفتار دشمن بالقوه می‌باشد اما سلاحی است که برای کاربر خطرناک است زیرا اختلال در درآمدت در جریان تجاری می‌تواند به از دست دادن دائمی و همیشگی بازارها بیانجامد.
۴. هدف از «استراتژی محدودسازی^۲»، توسعه ارتباطات متقابل اقتصادی برای تضمین صلح است. در این حالت ارتباطات تجاری نقش تعدیل‌کننده‌ای برای ایدئولوژی‌ها دارند.
۵. هدف از «استراتژی خشونت سیاسی^۳» به دست‌گیری قدرت اقتصادی در وضعیتی است که رقبای متخاصمی وجود دارند که به شکل پیش‌رونده‌ای سبب تضعیف گروه‌بندی‌های غالب اجتماعی می‌گردند. نیروهای سیاسی دولتی و همچنین اتحادیه‌های تجاری باید برای دستیابی به این هدف تحت کنترل درآیند.
۶. «استراتژی سلطه^۴» می‌تواند سبب شود که کشورهای مسلط بر تصمیمات نظامی و استراتژیک کشورهایی که بر آن‌ها سلطه دارند تاثیر گذارند. این استراتژی اجازه می‌دهد تا هر دو کشور به یکدیگر وابسته شده و در ادامه، تاثیرات سیاسی بر جای نهاده و سبب بهبود فعالیت‌های تجاری و همچنین شرایط استراتژیک جهانی آن‌ها می‌گردد. در این حالت دیگر اقتصاد به دنبال رفاه مادی نیست بلکه یکی از روش‌های تضمین سلطه اجتماعی می‌باشد.
۷. «نابسامان و انمود کردن اوضاع اقتصادی و اجتماعی کشورهای مخالف» از شیوه‌های مبارزه اقتصادی است که ریسک سرمایه‌گذاری‌های خارجی را در

۱ Breaking Off Strategy

۲ Containment Strategy

۳ Political Violence

۴ Strategy of Domination

کشورهای مخالف به شدت بالا می‌برند و فعالیت‌های اقتصادی در آن‌ها را ناامن جلوه دهند. جین شارپ و رابرت هالوی در این باره می‌نویسند: «... خارج کردن وجوه نقدی از بانک‌ها که به بحران مالی و نابسامانی وضعیت اقتصادی در سطح بین‌المللی منجر می‌شود نمونه‌هایی از اجتناب از همکاری اقتصادی هستند. علاوه بر این در عرصه بین‌المللی، تشویق شرکت‌ها و مراکز تجاری یا سازمان‌های غیر دولتی به خودداری از همکاری با رژیم‌ها تأثیر بسیار زیادی بر دستیابی به هدف دارد و به تضعیف حاکمیت منجر می‌شود. بی‌ثباتی اقتصادی نه فقط به تضعیف تکیه‌گاه‌های قدرت منجر می‌شود، بلکه محدود کردن قدرت با این شیوه، توان ضربه زدن به مخالفان سیاسی و سرکوب آن‌ها را از حاکمیت می‌گیرد» (جین شارپ، ۱۳۸۶، ۵۴).

به طور کلی هدف عاملان این نوع از جنگ، شناخت نقاط قوت و ضعف جامعه هدف خواهد بود و عامل جنگ به طور منطقی به مطالعه عمیقی در اقتصاد طرف مقابل خود اهتمام می‌ورزد و وقتی نقاط ضعف او را شناخت، از همان طریق وارد می‌شود.

تحریم به عنوان ابزاری برای جنگ اقتصادی

در این قسمت به بررسی نسبت بین جنگ اقتصادی و تحریم‌های اقتصادی می‌پردازیم. در دهه‌های اخیر در رشته اقتصاد ادبیات تازه‌ای به نام «اقتصاد تحریم» شکل گرفته است که به بررسی روند تحریم‌ها، آثار و تبعات اقتصادی و هزینه‌های آن و منافع حاصل از آن می‌پردازد. تحریم‌های اقتصادی یکی از سلاح‌های مهم برای جنگ اقتصادی در تقابل با سایر کشورهاست. در قرن اخیر کشورهای بسیاری با این سلاح اقتصادی روبه‌رو بوده‌اند برخی به عنوان کشور اعمال‌کننده تحریم‌ها از این سلاح استفاده می‌کردند و برخی کشور هدف این تحریم‌ها بوده‌اند. بنا به تعریف تحریم‌های اقتصادی عبارتند از «دستکاری در روابط و همکاری‌های اقتصادی به منظور تأمین اهداف سیاسی». در واقع تحریم اقتصادی یک ابزار سیاست خارجی است که این امکان را فراهم می‌آورد که کشور یا کشورهایی مقاصد سیاسی خود را نسبت به کشور هدف به هنگام بروز اختلاف اعمال کنند. از آنجا که هدف «جنگ اقتصادی» این است که تا حد امکان به اقتصاد دشمن خسارت وارد نماید پس تحریم‌های اقتصادی یکی از ابزارهای جنگ اقتصادی

است برای فلج کردن و خسارت زدن به اقتصاد کشور هدف. تحریم‌های اقتصادی معمولاً اقداماتی است که بخاطر منفعت اقتصادی صورت نمی‌گیرد و غالباً زبانی تجاری به دولت درگیر در برنامه تحریم وارد می‌کند (فلدان، ۱۳۷۹، ۳۵۰؛ لوفلد، ۱۳۹۰، ۸۶۷). معمولاً کشور فرستنده تحریم‌ها با تحریم و جنگ اقتصادی سعی در ایجاد چالش در حوزه‌ی اقتصاد و ایجاد نارضایتی در بین مردم دارد و با این کار خود مردم را به دولت بدبین می‌کنند.

انواع تحریم‌های اقتصادی

تحریم‌های اقتصادی از جهت هدف به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱. تحریم اقتصادی به منظور **بی‌ثبات کردن یا تغییر رژیم سیاسی** کشور هدف که در واقع برگرفته از تضاد منافع استراتژیک کشور تحریم‌کننده و کشور هدف می‌باشد؛

۲. تحریم اقتصادی برای **تغییر رفتار سیاسی یا اقتصادی** کشور هدف.

زمانی که کشورها به دنبال تغییر رژیم یک کشور هستند، تحریم نوع اول اعمال می‌شود با این هدف که لطمه‌ای سنگین به منافع کشور هدف وارد آید. در واقع در این نوع تحریم، عملاً تحریم اقتصادی جایگزین جنگ شده و گزینه «ماقبل جنگ نظامی» تلقی می‌شود.

تحریم‌های اقتصادی نیز عمدتاً از دو طریق اعمال می‌شود. تحریم تجاری و تحریم مالی.

۱. **تحریم تجاری** که با محدود کردن یا قطع کردن انواع روابط وارداتی و صادراتی همراه می‌شود.

۲. در **تحریم مالی** محدودیت و تضییقات و فشارهایی بر روابط مالی کشور هدف اعمال می‌شود. یعنی سرمایه‌گذاری، تامین مالی و معاملات مالی کشور تحت فشار قرار می‌گیرد.

تقسیم‌بندی دیگری می‌توان از جهت «منشاء» تحریم نیز در نظر داشت:

۱. **تحریم یک‌جانبه:** در این نوع تحریم، کشور فرستنده تحریم براساس تصمیم یک طرفه خود تحریم را اعمال می‌کند.

۲. **تحریم چندجانبه:** این نوع تحریم از سوی چند کشور علیه کشور هدف صورت می‌گیرد.

۳. تحریم سازمان ملل: این تحریم بوسیله شورای امنیت اعمال می‌شود.

از آنجا که در تحریم یک طرفه، فقط یک کشور روابط تجاری و مالی خود را با کشور هدف محدود می‌کند، در نهایت این تحریم آثار سوء کمتری خواهد داشت. میزان این اثرگذاری به نفوذ اقتصادی کشور فرستنده تحریم در کشور هدف بستگی دارد. به طور مثال اگر کشوری مانند آمریکا بر کشوری مانند کانادا که حدود ۸۰ درصد روابط تجاری‌اش وابسته به آمریکاست تحریم اعمال کند بدون تردید کشور کانادا به شدت تحت تاثیر قرار خواهد گرفت و دچار اوضاع وخیمی خواهد شد. اما اگر سهم معاملات اقتصادی آمریکا با کشوری مثلاً حدود ۱۵ درصد باشد، تحریم یک جانبه کاری از پیش نخواهد برد. بدیهی است که در تحریم‌های چند کشور که اصطلاحاً به «تتلاف کشورهای داوطلب»^۱ موسوم است آثار و هزینه‌های تحریم نسبت به تحریم یک جانبه می‌تواند بیشتر باشد. اما تحریم شورای امنیت سازمان ملل به صورت «همه‌جانبه» صورت می‌گیرد و برای اعضای سازمان ملل لازم‌الاجرا است و بعد حقوقی و قانونی هم دارد.

تفکیک دیگری که میان تحریم‌ها وجود دارد بر اساس موضع اخلاقی ابزارهای آن است (بالدوین، ۱۹۸۵، فصل ۱۲):

۱. تحریم اقتصادی منفی: از قبیل ممنوعیت‌های تجاری، بایکوت، محدودیت واردات، بلوکه کردن دارایی‌ها، و تعلیق کمک‌ها؛
۲. تحریم اقتصادی مثبت: از قبیل کمک‌های مالی، تعهدات سرمایه‌گذاری، تبعیض تعرفه‌ای.

نفوذ اطلاعاتی و جاسوسی اقتصادی^۲

شناخت و تشخیص اشتباه در حوزه روابط بین‌الملل می‌تواند منجر به عواقب وخیمی برای کشورها شود اطلاعات نقشی کلیدی در جنگ اقتصادی ایفا می‌نماید. نفوذ اطلاعاتی و جاسوسی اقتصادی با چنین هدفی پا به عرصه گذاشته است. نفوذ اطلاعاتی اقتصادی می‌توان

^۱ Coalition of Willing

^۲ Economic Intelligence

مزیت‌های استراتژیکی در جنگ اقتصادی را سبب شده و قدرت اقتصادی و امنیت ملی را افزایش دهد. گرچه بلحاظ تاریخی و تجربی، نفوذ اطلاعاتی و جاسوسی اقتصادی پدیده‌ای قدیمی است اما به لحاظ نظری چندان مورد تأمل قرار نگرفته است. یکی از پیشگامان نظری این حوزه، مایکل پورتر^۱ است که در مقاله خویش با عنوان «چگونه اطلاعات برای شما مزیت رقابتی به ارمغان می‌آورد؟» به این موضوع پرداخته است. جاسوسی اقتصادی را می‌توان در یک معنای کلی مشتمل بر «فعالیت‌های هماهنگ در زمینه تحقیقات، فرآوری، و انتشار اطلاعات مفید جهت بهره‌برداری از آن‌ها» در نظر گرفت. بر طبق این تعریف، جاسوسی اقتصادی شامل تمامی اشکال کسب اطلاعات (قانونی) و جاسوسی‌ها (غیرقانونی) می‌شود. جهت‌گیری این جاسوسی‌ها نیز افزایش قدرت اقتصادی و جایگاه اقتصادی یک کشور در اقتصاد جهانی شده است.

اطلاعات هم توسط یک بنگاه خصوصی با هدف حداکثرسازی سود خویش جمع‌آوری می‌شود و هم توسط دولت، اما هنگامی که اطلاعات توسط دولت جمع‌آوری شود می‌توان آن را به عنوان یک کالای عمومی در نظر گرفت چرا که رقابت‌ناپذیر است (بدین معنا که استفاده یک عامل منوط به عدم استفاده سایرین نیست) (کایسارد و همکاران، ۲۰۰۸).

نظام اطلاعاتی اقتصادی آمریکا

«ما باید تفوق اطلاعاتی داشته باشیم: توانایی فرآیند جمع‌آوری و انتشار جریان بی‌وقفه اطلاعات و در عین حال بهره‌برداری یا تکذیب توانایی دشمنان برای انجام چنین کاری». (وزارت دفاع آمریکا، ۲۰۱۰)

بی‌شک آمریکا دارای یکی از بهترین سیستم‌های اطلاعاتی جهان در حوزه اقتصادی است. نظام اطلاعاتی اقتصادی آمریکا دارای ساختاری مبتنی بر همکاری بخش خصوصی و عمومی است. این همکاری به سه شیوه انجام می‌شود: سرمایه‌انسانی، ساختار عمومی در خدمت بنگاههای ملی، و معاضدت عمیق میان حلقه‌های تجاری و سیاست. روابط میان تجارت و سیاست نشان‌گر درهم‌تنیدگی تیم دولت، آژانس‌های عمومی، بنگاه‌های خصوصی و اتاق‌های

^۱ Michael Porter

فکر است. کروگمن (۲۰۰۲) در کتاب «سرمایه‌داری رفاقتی» معتقد است که سیاست‌های اقتصادی متأثر از انگیزه‌های نفع‌طلبی شخصی بوده و گاهی به زیان مصالح عمومی هستند. به عنوان نمونه می‌توان به نقش کاخ سفید در متزلزل‌سازی شرکت‌های خارجی، دخالت در تعیین استانداردهای بین‌المللی، لابی با سازمان‌های بین‌المللی از قبیل *WTO* و *OECD*، و ... اشاره نمود. یکی از نمونه‌های خرج بودجه دولتی در شرکت‌ها خصوصی، صرف ۲,۵٪ از بودجه آمریکا در جهت حمایت از صنایع کوچک و مخارج تحقیق و توسعه آن‌ها (جهت افزایش قدرت رقابت این شرکت‌ها) است. به عبارت دیگر بخش عمومی در نقش حامی شرکت‌های آمریکایی ظاهر می‌شود.

دانشگاه‌ها نیز کاملاً در فرآیند نظام اطلاعاتی آمریکا دخیلند. سیاست‌های دانشگاهی در جهت جذب بهترین نخبگان علمی اعم از اساتید، پژوهشگران، دانشجویان است. وقتی آن دسته از این نخبگانی که غیرآمریکایی هستند به کشورهای خویش برمی‌گردند، اغلب به ترویج ارزش‌های آمریکایی و حتی در جهت حمایت از منافع آمریکا خدمت خواهند کرد. به عبارت دیگر سیستم اطلاعاتی آمریکا بر روی نخبگان خارجی نیز تمرکز نموده و آن‌ها را به خدمت می‌گیرد. برگزاری کنفرانس‌های بین‌المللی و سایر فعالیت‌های سازمان‌دهی‌شده بوسیله اتاق‌های فکر در این راستا است. از این طریق نهادهای اقتصادی در آمریکا از نتایج تحقیقات و ابداعات حاصله در سایر کشورها مطلع می‌شوند (کایسارد و همکاران، ۲۰۰۸).

بخش عمومی دارای نقشی کلیدی در نظام اطلاعاتی اقتصادی آمریکا است. آژانس‌های متعددی ذیل کاخ سفید وجود دارند که متصدی تمرکز، فرآوری و انتشار اطلاعاتی راجع به بازارهای استراتژیک هستند و به بنگاه‌های اقتصادی آمریکا کمک می‌کنند تا در بازارهای خارجی خویش سیطره یابند. اهداف اصلی این نهادهای اطلاعاتی عبارت است از: ژئوپولیتیک، پیش‌بینی، مساعدت در تصمیم‌گیری، نفوذ اطلاعاتی و اثرگذاری. هر یک از این آژانس‌ها کارویژه‌های خاص خویش در جهت یک یا چند مورد از این اهداف را به عهده دارند. «انجمن اطلاعاتی» (*IC*) یکی از این آژانس‌هاست که اعضای آن هر یک در ادارات مربوط به خویش مشغول به فعالیت خاصی هستند و هنگامی که وظایف مشابهی را به عهده می‌گیرند اقدام به اشتراک‌گذاری اطلاعات خویش می‌کنند. بعضی از این ادارات عبارتند از: *FBI* و *CIA*، وزارت دفاع (*DoD*),

سرویس‌های اطلاعاتی مربوط به سازمان‌های نظامی (از قبیل نیروی هوایی، ارتش آمریکا، نیروی دریایی، تفنگداران دریایی). پس از جمع‌آوری اطلاعات توسط این نهادهای اطلاعاتی، دولت قادر به «فعالیت‌های سرّی»^۱ خواهد شد، یعنی آن دسته از فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی که دولت قصد دارد در آن‌ها نقشی محرمانه ایفا کند (کایسارد و همکاران، ۲۰۰۸).

یکی دیگر از قدرت‌های سیستم اطلاعاتی اقتصادی آمریکا این است که این سیستم، کشور آمریکا را قادر به اطلاع بهتری نسبت به سایر رقبایش از توسعه‌های صورت‌گرفته در سایر کشورها می‌کند. در عمل در چارت سازمانی هر بنگاهی یک نماینده رسمی یا غیررسمی سیستم اطلاعاتی اقتصادی قرار دارد. تأثیرات آمریکا تا قلب اتحادیه اروپا ریشه دوانیده است (لیدی، ۲۰۰۴). در اینجا از طریق ارتباط با شرکت‌های مادر آمریکایی، به شرکت‌های مکمل این بنگاه‌های بزرگ آمریکایی در اروپا نفوذ اطلاعاتی می‌شود و اطلاعات مربوط به شبکه عرضه‌کنندگان و مشتریان آن‌ها و ابداعات تکنولوژیک رقبا جمع‌آوری می‌شود. سپس این اطلاعات جمع‌آوری‌شده مورد بهره‌برداری قرار گرفته و به قرارگاه‌های این شرکت‌های بزرگ ارسال می‌شود.

یکی از نهادهای مهم در سیستم اطلاعاتی اقتصادی آمریکا، «شرکت بین‌المللی کرول»^۲ (تحت مالکیت جولز باری کرول^۳) است. این شرکت در ظاهر یک شرکت مشاوره است اما در واقع گستره فعالیت‌هایش شامل کارهای اطلاعاتی، بازپرسی امنیتی، شایعه‌پراکنی و بدگویی، پوشش خبری، نفوذ اطلاعاتی، تعقیب از طریق ماهواره و ... می‌شود. به طور رسمی، وظیفه کرول تحلیل مخاطرات اقتصادی و تجاری از طریق چند رکن است: نفوذ اطلاعاتی تجاری، بررسی سوابق حرفه‌ای، امنیتی و حفاظتی، امنیت سیستم‌های اطلاعاتی، استراتژی قضایی، و حمایت رقابتی. این شرکت در سال ۱۹۹۹ بالغ بر ۲۵۰۰ کارمند و ۱۰۰۰۰ مشاور در ۲۲ اداره در تمامی

۱ Covert Actions

۲ Kroll International

۳ Jules Barry Kroll

قاره‌ها داشت و توانایی‌های آن از توانایی‌های سیستم‌های اطلاعاتی بسیاری از کشورها اروپایی بیشتر بود.

نهاد اطلاعاتی دیگری که حتی از شرکت کرول پیچیده‌تر است، «موسسه اینکیوتل»^۱ است که تحت نظارت سازمان جاسوسی آمریکا (CIA) است. از لحاظ قانونی، آژانس‌های عمومی نمی‌توانند به جمع‌آوری اطلاعات برای شرکت‌های خصوصی بپردازند. از این رو استراتژی CIA دور زدن این محدودیت قانونی از سوی شرکت‌های آمریکایی است. CIA با هدف ماندن در مرز پیشرفت، شرکت اینکیوتل را طراحی نمود که یک صندوق سرمایه‌گذاری مخاطره‌آمیز^۲ است که وظیفه آن سرمایه‌گذاری در تکنولوژی‌های جدید و پیشرفته و گسترش همکاری‌ها میان بخش خصوصی و CIA است. اینکیوتل توافق‌نامه‌ای میان ۹۰ شرکت، ۱۰ دانشگاه و مرکز تحقیقاتی ایجاد نموده است و شبکه‌ای از بیش از ۲۰۰ صندوق سرمایه‌گذاری مخاطره‌آمیز، ۱۰۰ مرکز تحقیقاتی و آزمایشگاهی و تأسیس نموده است و تأمین مالی بیش از یک میلیارد دلار در بخش خصوصی برای حمایت از تکنولوژی‌های مورد استفاده CIA و IC را متقبل شده است. نتیجتاً در پیشرفت‌های بیش از ۱۳۰ تکنولوژی سهم داشته است. پس از ۱۱ سپتامبر، اینکیوتل با شعار «سرمایه‌گذاری روی امنیت ملی آمریکا»، بر روی سرمایه‌گذاری روی تکنولوژی‌های تجسسی، پردازش اطلاعات و... با هدف تأمین منافع و زندگی شهروندان آمریکایی در داخل و خارج آمریکا تمرکز نموده است.

اختاپوس اطلاعاتی آمریکا به ویژه در حوزه تجارت منابع انسانی را به عنوان یک اسلحه مهم هدف قرار داده است. به عنوان نمونه، فرانسیس میر^۳، وزیر اسبق امور مالی فرانسه، به استخدام شرکت‌های مارش و مک‌لنن^۴ درآمد. گالند^۱، وزیر سابق تجارت خارجی فرانسه نماینده شرکت بوئینگ در فرانسه شده است (کارایون، ۲۰۰۶، ۲۳۸):

۱ In-Q-Tel

۲ Venture capital

۳ Francis Mer

۴ Marsh & McLennan Companies

«بسیاری از مشاوران موسسه کرول از میان سرویس‌های اطلاعاتی انگلیس و آمریکا انتخاب شده و بسیاری از پیشروان آن‌ها مستقیماً مرتبط با حکومت فدرال آمریکا هستند. این موسسه همواره میدانده که چگونه رهبران سیاسی اسبق و مدیران پیشین صنایع خارجی را جذب نماید».

ساختار قانون‌گذاری آمریکا در حوزه اطلاعاتی و بالتبع امنیت اقتصادی حول دو محور اصلی شکل گرفته است: از سویی قوانین تجاری برای اعمال فشار بر شرکت‌های خارجی، و از سوی دیگر قوانین امنیتی برای جمع‌آوری اطلاعات.

گرچه بر طبق نظریه‌های اقتصادی تجارت آزاد بهترین سیاست ممکن است زیرا منجر به افزایش رفاه همگانی می‌شود، اما در عمل فرآیند دیگری رخ می‌دهد. کشورهای بزرگ از قبیل آمریکا به حمایت از خودشان از طریق اعمال یک‌جانبه می‌پردازند. بر طبق قانون تجارت آمریکا (بخش ۳۰۱)، رئیس‌جمهور آمریکا مجاز است با استفاده از حق نمایندگی خویش (USTR)، مجازات‌هایی علیه کشورهای که رویه‌ها و فعالیت‌های جمعی و سیاست‌هایی برخلاف منافع تجاری و حقوق مردم آمریکا را پیش گرفته‌اند و یا تجارت آمریکا را محدود ساخته‌اند اعمال نماید. بر طبق این قانون، رئیس‌جمهور آمریکا اجازه دارد که:

«اقدام به تعلیق، ردّ، یا جلوگیری از اجرای معاهدات تجاری و مزایای حاصل از این معاهدات نماید؛ گمرکات یا دیگر محدودیت‌های وارداتی روی کالاها وضع نماید؛ هر محدودیت یا بار مالی روی تجارت آمریکا ناشی از قوانین، سیاست‌ها، یا رویه‌های [سایر کشورها] را حذف کند و یا در قبال این‌ها منافع تجاری جبرانی برای آمریکا اخذ کند ...»^۲.

۱ Yves Galland

۲ www۴.law.cornell.edu/uscode/html/uscode۱۹/usc_sec_۱۹_۰۰۰۰۲۴۱۱-۰۰۰۰.html

کاملاً روشن است که این سیاست در تعارض با تعهدات آمریکا به سازمان تجارت جهانی (WTO) است. قانون اصلاحی می ۲۰۰۰ تحت عنوان «عمل متقابل چرخشی»^۱ به قوه مجریه آمریکا این اختیار را می‌دهد که هر ۱۸۰ روز لیست مواردی که می‌توانند موضوع تلافی و انتقام قرار گیرند را بازبینی کنند.

«قانون تجارت و رقابت عامه»^۲ آمریکا (وضع شده در ۱۹۸۸) نیز این محدودیت‌های اعمال شده توسط دولت آمریکا بر روی کشورهایی که منافع آمریکا را تحت الشعاع قرار می‌دادند تشدید می‌نماید. این قانون همچنین می‌تواند به عنوان ابزاری برای نفوذ اطلاعاتی اقتصادی فراهم آورد زیرا اجازه ایجاد بازارهای ماهواره‌ها یا ابرکامپیوترها را برای شرکت‌های آمریکایی فراهم می‌آورد.

«قانون وطن‌دوستی»^۳ یا به عبارت دقیق‌تر «قانون وحدت‌بخشی و تحکیم قوای آمریکا از طریق تدارک ابزارهای مقتضی مورد نیاز برای رهگیری و منع تروریسم»^۴ نقش بسیار مهمی در قانون‌گذاری امنیتی آمریکا جهت جمع‌آوری اطلاعات ایفا می‌کند. طبق این مصوبه، FBI مجاز به اخذ مجوز بازپرسی از محتویات فایل‌ها، مقالات، اسناد و دیگر موارد اطلاعاتی در چارچوب تجسس راجع به فعالتهای تروریستی یا اطلاعاتی محرمانه می‌باشد. بر اساس بند ۲۱۵ از این مصوبه، FBI مجاز به بازجویی از اسناد شرکت‌ها راجع به آمریکا و اجبار آن‌ها به افشای اطلاعات خویش راجع به آمریکا می‌باشد. از آنجا که هر مداخله غیرمجاز در سیستم‌های کامپیوتری می‌تواند به عنوان یک «عمل تروریستی» تلقی شود، این قانون نفوذ اطلاعاتی با هدف تأمین امنیت موسسات آمریکایی را مجاز می‌نماید.

۱ Carousel Retaliation

۲ Omnibus Trade and Competitiveness Act

۳ Patriot Act

۴ Uniting and Strengthening America by Providing Appropriate Tools Required to Intercept and Obstruct Terrorism Act

تصویب «قانون امنیتی هوملند»^۱ در سال ۲۰۰۲ ابزارهای تجسسی قانونی آمریکا را کامل نمود. در نوامبر ۲۰۰۳، قانون وطن‌دوستی^۲ با عنوان دیگر «قانون افزایش امنیت داخلی»^۳ تصویب شد که قدرت بیشتری برای اعمال جاسوسی به FBI می‌بخشد. این قانون FBI را مجاز به دسترسی به هر نوع اطلاعات شخصی در حساب‌های کاربری اینترنتی می‌نماید. بر اساس فحوی این قانون تجسس از ارتباطات راه دور مجاز می‌شود.

اسلحه بسیار مهم دیگری که در کنار قانون وطن‌دوستی در اختیار دولت آمریکا قرار دارد، «آژانس امنیت ملی»^۴ (NSA) است که قوی‌ترین ابزار شنود جهانی است و می‌تواند علیه سیاست‌مداران، تجار و کارمندان و ارتشیان به کار گرفته شود. این آژانس ابزاری برای جاسوسی اقتصادی^۵ نیز می‌باشد. بلحاظ قانونی NSA می‌تواند صرفاً به اطلاعات با هدف ارائه به دولت دسترسی یابد و مجاز به مخابره این اطلاعات به طور مستقیم به موسسات آمریکایی نیست. اما اطلاعات اقتصادی جمع‌آوری شده توسط NSA در واقع یک مزیت رقابتی برای شرکت‌های آمریکایی فراهم می‌آورد (کایسارد و همکاران، ۲۰۰۸).

جنگ ارزی

جنگ ارزی یکی از مصادیق جنگ اقتصادی است که در فضای بین‌المللی امروز رایج است. یکی از میدان‌های استراتژیک جنگ اقتصادی، میدان ارزها و نرخ برابری آن‌هاست. در توضیح جنگ ارزی باید گفت که جنگ ارزی که به رقابت در کاهش ارزش پول نیز شناخته می‌شود، وضعیتی است که در آن کشورها در کاهش نرخ ارز خود با سایر کشورها به رقابت می‌پردازند. زمانی که ارزش ارز یک کشور در مقابل سایر کشورها کاهش یابد، صادرات این کشور به سایر کشورها با صرفه‌تر بوده و هزینه واردات از سایر کشورها افزایش خواهد یافت. در

۱ Homeland Security Act

۲ Patriot Act II

۳ Domestic Security Enhancement Act

۴ National Security Agency

۵ Economic espionage

نتیجه، کاهش ارزش ارز یک کشور موجب افزایش صادرات و کاهش واردات خواهد شد. مسأله‌ای که وجود دارد این است که علاوه بر این که قدرت خرید مردم نسبت به کالاهای وارداتی کاهش می‌یابد، این عمل می‌تواند از سوی سایر کشورها دنبال شود و جنگ ارزی میان کشورها را موجب شود (ابطحی، ۱۳۹۴).

بررسی‌ها نشان از این دارد که در دوره‌های مختلف از ابزارهای مختلفی در تضعیف ارزش پول ملی استفاده شده است. علاوه بر پیگیری سیاست کاهش ارزش پول ملی با اتکا به ابزارهای داخلی که در گذشته مورد استفاده قرار می‌گرفت، امروزه ابزارهایی همچون گسیل جریان‌ات سرمایه به کشورهای رقیب، استفاده از ابزارهای نرخ بهره جهت محدود کردن جریان‌ات سرمایه خارجی به داخل و خرید اوراق بهادار دیگر کشورها به منظور تقویت پول ملی آن کشورها را می‌توان از ابزارهای جنگ ارزی شناسایی کرد. این ابزارها می‌تواند جهت تقویت ارزش پول ملی کشور رقیب یا تضعیف ارزش پول ملی کشور اعمال‌کننده به کار گرفته شود و اسباب بهبود وضعیت تراز تجاری کشور اعمال‌کننده را فراهم آورد (نعمت‌الهی، ۱۳۹۱).

از مهمترین جنگ‌های اقتصادی در سال‌های اخیر که در قالب جنگ ارزی رخ داده است، جنگ ارزی بین آمریکا و چین است. در این جنگ، تغییرات ارزش ارز این دو کشور در مقابل یکدیگر موجب تغییر سطح تراز تجاری میان دو کشور شد. در سال‌های اخیر، آمریکا چین را مرتباً به کاهش ارزش پول خود متهم می‌کند. شرکت‌های صادرکننده بزرگ آمریکایی اعلام کرده‌اند ارز چین در حال حاضر با ارزشی کمتر از ارزش واقعی آن در مقابل دلار ارزیابی می‌شود و این مسأله بر قدرت رقابت کالاهای آمریکایی تاثیر منفی گذاشته است. نتیجه‌ای که می‌توان از بررسی سیاست‌های ارزی چین و آمریکا در مقابل یکدیگر حاصل نمود این است که این دو کشور بوسیله جنگ ارزی وارد یک جنگ اقتصادی تمام عیار شده‌اند یعنی بوسیله ابزارهای اقتصادی مانند نرخ ارز به جنگ یکدیگر رفته‌اند و قطعاً کشوری در این کارزار موفق‌تر است که بتواند از ظرفیت‌های اقتصادی خود بهتر استفاده کند.

مهمترین ابزار سیاستی در جنگ ارزی

به طور کلی در این جنگ تمام عیار ارزی پنج ابزار سیاستی عمده زیر بیشترین مورد استفاده را داشته‌اند:

۱. خرید پول خارجی و فروش پول داخلی با هدف تقویت پول ملی کشور رقیب
۲. خرید اوراق بهادار کشور هدف به منظور تقویت پول ملی کشور رقیب
۳. گسیل جریانات کوتاه‌مدت سرمایه به کشور رقیب
۴. کاهش نرخ بهره به منظور محدود کردن جریانات سرمایه خارجی
۵. وضع مالیات بر خرید اوراق بهادار توسط خارجیان

چیستی دفاع اقتصادی

برای «دفاع ملی» از گذشته تا کنون تعاریف متفاوتی ارائه شده است اما در دوره حاضر تعاریف دفاع و دفاع ملی بسیار پیچیده شده است و عنصر اقتصاد بسیار پررنگ شده است به گونه‌ای که ما در ادبیات دفاع، می‌توانیم از «دفاع اقتصادی» یعنی دفاع بوسیله اقتصاد صحبت کنیم. دفاع اقتصادی در تقابل با جنگ اقتصادی (یا حتی آفند اقتصادی) ضرورت دارد. در سالیان اخیر اقتصاد نقش عمده‌ای را در فضای جنگ و دفاع ایفا کرده است و صحبت از دفاع و جنگ بدون توجه به جنگ اقتصادی یا دفاع اقتصادی معنی ندارد. گرچه «دفاع» متناسب با نوع ابزار به کارگرفته شده در جنگ اقتصادی متفاوت خواهد بود ولی در مجموع به تمامی روش‌هایی اطلاق می‌شود که قصد تأمین امنیت همه‌جانبه و تمامیت ارضی یک کشور در برابر حملات گوناگون خارجی را دارد. بر این اساس، ابزار دفاع اقتصادی، ابزاری غیر از سلاح و تجهیزات نظامی است و رویکردها و ابزارهای اقتصادی را شامل می‌شود. برخی از این ابزارها عبارتند از (دری‌نوگورانی، ۱۳۸۷):

۱. اعمال سیاست‌های پولی و مالی - بدون پولی نمودن بدهی‌ها؛
۲. ذخیره‌ی کالاهای اساسی: نظیر داروهای ضروری و غلات، خصوصاً برنج و گندم.
۳. استفاده‌ی هوشمند از ذخیره‌ی درآمدهای ارزی حاصل از فروش نفت و گاز
۴. تشویق مردم به مصرف بهینه (نه از لحاظ فرهنگی بلکه با سیاست‌های اقتصادی).

۵. جایگزینی محصولات داخلی به جای محصولات وارداتی
۶. جلوگیری از واردات بی‌رویه و سوق دادن واردات به مواد اولیه و ذخیره آن‌ها
۷. متنوع سازی اقتصادی و تقویت تولید داخلی با تکیه بر مزیت‌های کاملاً بومی.
۸. تلاش در بومی کردن تکنولوژی‌های غیر پیشرفته در کنار سایر فن آوری‌ها.
۹. کاهش مصرف بی‌رویه‌ی بنزین و سایر فرآورده‌های نفتی.
۱۰. تدوین بودجه سایه یا اضطراری.
۱۱. رعایت انضباط و ایثار بیشتر دولتمردان و صاحبان قدرت.
۱۲. تقویت بنیه نظامی برای افزایش قدرت و یا مقابله با برخوردهای نظامی احتمالی

در نگرش سنتی، امنیت ملی از طریق قدرت نظامی تأمین می‌گردد و هنگامی تضمین می‌شود که جنگ و تهدیدات خارجی معتبر و قابل اعتنایی وجود نداشته باشد. اما در نگرش مدرن ابزارهای صرفاً نظامی دیگر برای دفاع کارساز نخواهد بود و ابزارها و اقدامات اقتصادی مختلفی از قبیل کنترل کالاهای استراتژیک یا استفاده از سلاح‌های اقتصادی نیز برای تضمین دفاع ملی ضرورت دارد (کلومب، ۲۰۰۴). در تعاریف جدید از دفاع ملی مفهوم اقتصاد و دفاع اقتصادی نقش پررنگی دارد، به طور مثال یک تعریف متداول و معروف از دفاع ملی چنین است:

«دفاع ملی شامل مقابله همه‌جانبه در مقابل تهدیداتی مانند تروریسم و جنایات سایبری، پول‌شویی، بیوتروریسم، قاچاق مواد مخدر، سلاح، کالا، خرابکاری اقتصادی، دستکاری یا سرقت اطلاعات، کسری بودجه، کاهش رشد اقتصادی، بیکاری، فقر و کاهش سلامت، عقب ماندگی در زمینه فناوری، تحول یا ظهور هویت‌های جدید، جنگ و افزایش هزینه تسلیحاتی و در تحلیل نهایی، هر گونه اختلال در تمامی ارزش‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی کشور در عرصه داخلی و خارجی می‌شود» (سند دفاع ملی، ۲۰۱۲).

طبق تعریف مذکور، اگرچه زمانی واقع‌گرایانی چون مورگنتا معتقد بودند که آمادگی نظامی به عواملی چون جغرافیا، منابع طبیعی و توان صنعتی از نظر قدرت ملی اهمیت می‌بخشد (مورگنتا، ۱۳۷۶: ۲۰۲)، اما در حال حاضر قدرت نظامی در خدمت موازنه قدرت اقتصادی قرار گرفته است. همچنین، افزایش تدریجی نقش اقتصاد در سیاست‌گذاری عمومی دولت در دهه‌های

اخیر به دلیل نوآوری در فناوری اطلاعات و افزایش سرعت ارتباطات که از آن به عنوان انقلاب سوم صنعتی یاد می‌شود رابطه اقتصاد، دفاع و امنیت ملی را گسترده و پیچیده کرده است (نای، ۱۳۸۷: ۳۷۰).

امتزاج بیش از پیش عرصه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و نظامی در یکدیگر، افزایش هزینه ناشی از به کارگیری قدرت سخت و تداوم این فرایند به عرصه خارجی از یک سو، و از سوی دیگر افزایش نقش نهادهای غیردولتی، سازمان‌های بین‌المللی، سرمایه‌گذاری خارجی، مالیه و تجارت بین‌الملل در ایجاد وضعیت وابستگی متقابل پیچیده، و جهانی‌شدن اقتصاد همه و همه به گستردگی و پیچیدگی دفاع اقتصادی دامن زده‌اند (گیلپین، ۱۳۸۷، ۳۰-۷۰). همان‌طور که اگر به خاک یک کشور تعرض شود و آن کشور به فرستادن چند دیپلمات به خارج جهت حل‌وفصل موضوع بسنده کند، نشانه‌ی ضعف نظامی آن کشور است و طمع‌ها را برای به زانو درآوردن آن جامعه تشدید می‌کند، بسنده کردن به ابزار دیپلماسی در مقابل ابزارهای جنگ اقتصادی از قبیل تحریم این‌گونه است. در مقابل، واکنش‌های سیاسی و ساختاری به فشارهای اقتصادی نشانه‌ی عزم آن کشور برای ترمیم نقاط آسیب‌پذیر و مصون‌سازی خود است. اگر تخریب بنیه‌ی تولید داخل و رفاه خانوارها، دو هدف در جنگ اقتصادی به‌شمار می‌روند، سیاست‌ها و اصلاحات ساختاری که به تقویت بنیه‌ی تولید داخل و رفاه خانوارها بینجامد و این دو را از وابستگی به بیرون برهاند، مصداق تدبیر اقتصادی در برابر تحریم اقتصادی خواهد بود؛ امری که در میان‌مدت و بلندمدت اساساً تحریم را کم‌اثر یا بی‌اثر خواهد ساخت.

بر اساس ضرورت دفاع اقتصادی، در برخی کشورها قوانینی وضع شده است که مسئولیت و چگونگی اجرای دفاع اقتصادی را قانونی و نهادینه سازند. در کشور اتریش، علاوه بر ماده‌ی ۹ قانون اساسی که متضمن دفاع ملی جامع است و دفاع اقتصادی را در بر می‌گیرد، قوانینی نظیر قانون امنیت عرضه، قانون مدیریت خوراکی، قانون مدیریت انرژی و قانون ذخیره سازی و گزارش نفت اجزایی از دفاع اقتصادی را در بردارند. در اسناد مربوط به دفاع ملی بسیاری از کشورهای جهان، مفهوم دفاع ملی به مفهوم جامع‌تر و چندبعدی امنیت ملی ارجاع داده شده است. برای مثال، طراحان راهبرد دفاع ملی آمریکا این راهبرد را چگونگی پاسخ به تهدیدهای امنیت ملی آمریکا می‌دانند (متقی، ۱۳۹۰، ۱). بر این اساس، برنامه‌ریزی دفاعی باید به گونه‌ای

تنظیم شود که پاسخی جامع برای مقابله با تهدیدهای عینی و ذهنی داخلی و خارجی فراهم آورد. بر این اساس در راهبرد دفاع ملی جدید آمریکا، جهانی‌شدن اقتصاد، تبدیل آمریکا به قدرتمندترین کشور دنیا به لحاظ اقتصادی و نظامی، تفسیر موسّع از ماهیت و معضلات دفاع ملی که شامل جنبه‌های نیمه نظامی (اطلاعاتی) و غیر نظامی می‌شود، تأکید بر جنگ‌های غیرمتعارف و غیرمتقارن و جنگ با شورشیان مورد توجه جدی است (درو، ۲۰۰۶، ۲۶۷).

آخرین سند دفاع و امنیت ملی فرانسه نیز در سال ۲۰۰۸ مفهوم جدیدی از استراتژی دفاع و امنیت ملی ارائه کرده است. این سند در سال ۱۹۵۹ دفاع ملی را به عنوان ابزاری بر ضد هر شکلی از تهاجم علیه تمامیت ارضی تعریف کرده بود. استراتژی دفاع ملی فرانسه در سال ۱۹۷۲ تحت تأثیر جنگ سرد به سیاست بازدارندگی هسته‌ای مربوط می‌شد. سند ۱۹۹۴ بر اساس مفهوم اعزام نیروهای فرانسوی به خارج از کشور برای اجرای مأموریت‌های حفظ صلح تعریف شد و در سال ۲۰۰۸، دفاع ملی به عنوان مفهوم جدیدی که امنیت و دفاع را با هم ترکیب می‌کند، طرح شده است (سند دفاع و امنیت ملی فرانسه، ۱۳۹۰، ۱). هدف این سند دفاع در مقابل تهدیدات ناشی از جهانی‌شدن، وابستگی‌های متقابل و بی‌ثباتی است. به طور دقیق‌تر، هدف استراتژی دفاع ملی رفع خطرات متوجه ملت و سرزمین، کمک به امنیت بین‌المللی و اروپایی و دفاع از ارزش‌های کشور می‌باشد (سند دفاع و امنیت ملی فرانسه، ۱۳۹۰، ۵).

در تهدیدهای اقتصادی، برخلاف تهدید نظامی، نهادها و فرآیندهای اقتصادی مورد حمله قرار می‌گیرد. کشور تهدیدکننده برای آنکه از سوی مردم و جامعه نخبگانی داخلی و خارجی در معرض اتهام قرار نگیرد، به توجیه افکار عمومی خود می‌پردازد. توجه دادن افکار عمومی به منافع داخلی، ضرورت امنیت همه‌جانبه و حفظ برتری نظام سیاسی، از نقاط کانونی طرح توجیهی است. به طور مثال یکی از ابزار حمله در این جنگ، جنگ روانی است. جنگ روانی و رسانه‌ای برای ایجاد این تلقی در میان مردم که تمامی مشکلات اقتصادی ناشی از تحریم‌های خارجی یا عواملی از این دست است، بوجود می‌آید. به عنوان نمونه، ممکن است دشمن با جنگ روانی در مردم این تلقی را ایجاد کند که اقتصاد در حال رکود یا بحران جدی و شدیدی است. در این صورت، حتی اگر واقعاً رکود یا بحرانی در اقتصاد وجود داشته باشد که با اندک تدبیری بتوان آن را مهار کرد، هجوم مردم به بازارها به‌خاطر ترس از قحطی و کمیابی کالاهای مورد نیاز خود و

نیز انبارکردن تولیدات کارخانجات به دلیل ترس از قحطی یا به امید فروش به قیمت بیشتر در آینده، تحولات اقتصادی را به گونه‌ای رقم می‌زند که در واقعیت اقتصادی، بحران اتفاق بیفتد یا بسیار تشدید و مهارناپذیر شود. در واقع رسانه‌های دشمن با شایعه‌پراکنی و دروغ‌افکنی در جامعه به منظور ایجاد حالت ناامنی روانی، اداره معیشت مردم توسط دولت را با اختلال مواجه می‌سازند (نیازی، ۱۳۹۳).

امروزه تهدیدات اقتصادی جدی‌تر از گذشته هستند و دستکاری‌های مالی یا جاسوسی بازرگانی را در سطحی جهانی نیز در برمی‌گیرند. برای «حفظ هویت»، دفاع کلمه‌ی مناسبی است. انسجام لازمه‌ی چنین دفاعی است. تمرکز بیش از حد دفاع بر منابع نظامی به عقیده‌ی برخی به کاهش انسجام منجر می‌شود و خود، تهدیدی برای هویت ایجاد می‌کند (باون، ۲۰۰۶). برای کسب قدرت و رویارویی با این جنبه‌ی جنگ مدرن، بخش‌های مختلف یک کشور به ویژه بخش‌های اقتصادی وظیفه دارند. دفاع اقتصادی، دفاعی همگانی و همه بخشی است و تضمین بقای یک کشور و دفاع از آن، نه تنها یک وظیفه‌ی نظامی بلکه یک وظیفه‌ی همگانی است. وظیفه‌ی مشترک دولت و کل جامعه عبارت است از توسعه و تقویت قابلیت دفاع از خود. در سطح‌بندی دفاع اقتصادی، دو سطح فردی و ملی در نظر گرفته می‌شود. در سطح فردی، دفاع اقتصادی مستلزم دارا بودن بینش مبنی بر کار کردن مستمر مهارت‌های فردی است. دفاع اقتصادی در سطح ملی دارای دو جنبه اصلی است:

۱. توسعه‌ی برنامه‌های وضعیت اضطراری و سازماندهی خود به گونه‌ای که اقتصاد کشور هنگام جنگ از هم نپاشد.
۲. ایجاد سیستمی برای بسیج و سهم بندی منابع بین بخش‌های خصوصی و عمومی.

اقتصاد مقاومتی به عنوان ابزاری برای دفاع اقتصادی

یکی از شیوه‌های دفاع اقتصادی در برابر تحریم‌های اقتصادی که یکی از مهم‌ترین مصادیق جنگ اقتصادی محسوب می‌شود می‌توان از «اقتصاد مقاومتی» نام برد. «اقتصاد مقاومتی» را می‌توان به عنوان یکی از دستاوردهای بومی مهم در کشور ما در حوزه دفاع اقتصادی در مقابله با تحریم اقتصادی تلقی نمود. با توجه به تعریف اقتصاد مقاومتی، در واقع اقتصاد مقاومتی می‌تواند مجموعه اقداماتی باشد برای مقابله با فشارهای اقتصادی فرهنگی و

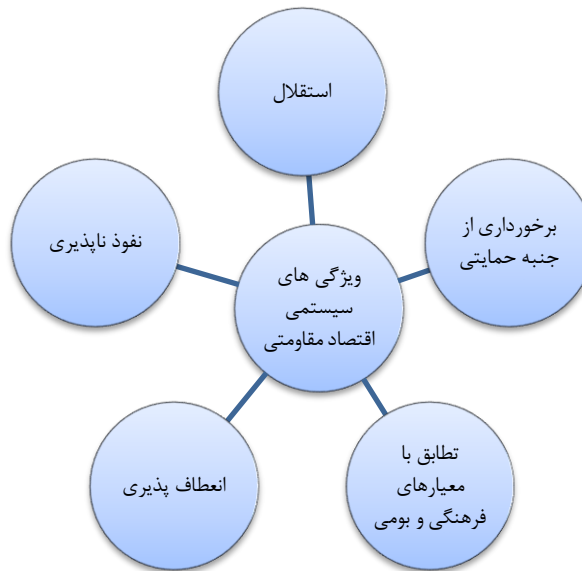
تبلیغاتی که بوسیله جنگ اقتصادی بر کشور تحمیل می‌گردد. یکی از معانی اقتصاد مقاومتی متوجه "هجمه‌شناسی"، "آفندشناسی" و "پدافندشناسی" در برابر آن هجمه است؛ بر این اساس «اقتصاد مقاومتی» مستلزم شناخت ابزارها و شیوه‌های هجمه دشمن است و بر اساس این شناخت، به تدارک و اجرای استراتژی مقاومت علیه آنان می‌پردازد (پیغامی، ۱۳۹۲). اقتصاد مقاومتی مستلزم آینده‌پژوهی دقیق و عالمانه تمام فرصت‌های آتی دشمن برای ضربه زدن به اقتصاد کشور و ارائه راهکارهای مناسب در تقابل با این ضربات است.

مفهوم «اقتصاد مقاومتی» اول بار توسط مقام معظم رهبری معرفی گردید و در ادبیات اقتصادی معادلی برای این مفهوم موجود نیست. شاید نزدیکترین مفهوم به آن را بتوان «اقتصاد حمایتی» که منظور از آن ایجاد چتر حمایتی توسط سیاست‌های اقتصادی از بخش‌های مورد نظر فعال در یک فضای کسب و کار دانست. به عنوان نمونه می‌توان به حمایت از تولیدکنندگان داخلی در مقابل واردات از طریق اعمال تعرفه‌های گمرکی اشاره نمود. اما به نظر می‌رسد مفهوم اقتصاد مقاومتی که مورد نظر رهبر انقلاب می‌باشد، عام‌تر از مفهوم یاد شده است. در این رابطه می‌توان برای مفهوم اقتصاد مقاومتی دو جنبه متصور بود، اولین جنبه این مفهوم، سیاست‌های حمایتی اقتصادی را در بر می‌گیرد مانند حمایت از تولیدکنندگان داخلی که گذشت. دومین جنبه مربوط به چهار ویژگی اساسی زیر است:

۱. استقلال؛
۲. نفوذ ناپذیری؛
۳. تطابق با معیارهای بومی و فرهنگی کشور؛ و
۴. انعطاف‌پذیری.

تمام فاکتورهایی که برای سیستم اقتصاد مقاومتی در نظر گرفته شده همگی ویژگی‌هایی هستند که یک اقتصاد که درگیر جنگ اقتصادی است باید در نظر بگیرد. نکته قابل توجه این است که گرچه برخی از این شاخصه‌ها قابل فروکاست به مؤلفه‌های اقتصادی متعارفی از قبیل نرخ رشد پایدار، نرخ پایین بیکاری، نرخ تورم پایین، بهره‌وری بالا، ضریب نفوذ فناوری در مشاغل و... می‌باشد، ولی بعضی از ویژگی‌ها از قبیل «تطابق با معیارهای بومی و فرهنگی» و «نفوذ ناپذیری»، معیارهای جدیدی منطبق بر ارزش‌های دینی و بومی کشور است و نیازمند

تئوری پردازی‌ها و سیاست‌گذاری‌های اقتصادی خاص خود می‌باشد. ضرورت دارد که راه‌های تحقق اقتصاد مقاومتی بر اساس دستورات دین مبین اسلام و با مبانی اقتصاد اسلامی و با هدف طراحی و ترسیم الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت تئوریزه شود.



شکل ۲ ویژگی‌های سیستم اقتصاد مقاومتی

اقتصاد مقاومتی یک نظام اقتصادی است که هماهنگ با سیاست‌های کلان سیاسی و امنیتی نظام اسلامی و برای مقاومت در برابر اقدامات تخریبی شکل بگیرد تا بتواند در برابر ضربات اقتصادی تحریم‌ها و توطئه‌های گوناگون اقتصادی نظام استکبار مقاومت کرده و توسعه و پیشرفت خود را ادامه دهد و روند روبه رشد همه جانبه خود را در ابعاد ملی، منطق‌های و جهانی حفظ کند. اقتصاد مقاومتی رابطه نزدیکی با انسجام ملی دارد. منظور از اقتصاد مقاومتی واقعی یک اقتصاد مقاومتی فعال و پویاست نه یک اقتصاد منفعل و بسته به طوری که کشور ضمن مقاومت در مقابل موانع و ناملايمات مسیر خود، روند پیشرفت پایدار خود را حفظ کند(عسکری، ۱۳۹۱).

مسئله مهم دیگری که در باب مفهوم اقتصاد اسلامی مقاومتی باید در نظر گرفت این است که اقتصاد مقاومتی یک حرکت مقطعی در تقابل با تحریم و فشار و جنگ اقتصادی نیست، بلکه یک سیاست بلندمدت است که بنای اقتصاد کشور بر آن گذاشته می‌شود (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۲). همان‌گونه که بیان مقام معظم رهبری نشان می‌دهد، گرچه اقتصاد مقاومتی می‌تواند راه‌حلی برای مقابله و خروج از تحریم‌های اقتصادی باشد، ولی صرفاً محدود به این موضع انفعالی نیست بلکه دارای جنبه فعالانه‌ای است و به این موضوع هم می‌پردازد که در حالت تخصصی، چگونه از ابزارهای اقتصادی علیه دشمن استفاده کند.

اقتصاد مقاومتی در اولین روزهای معرفی، بیشتر به صورت «مقاومت اقتصادی» معرفی می‌شد. در ادبیات اقتصادی، «اقتصاد پایدار» به اقتصادهایی اشاره دارد که در حال دست و پنجه نرم کردن با مشکلاتی مانند جنگ، تحریم و محاصره هستند. با نگاهی به ویژگی‌ها و مولفه‌های ده گانه اقتصاد مقاومتی می‌توان به راحتی قضاوت کرد که هرگز اقتصاد مقاومتی راهبرد مقاومت اقتصادی نیست. ویژگی‌ها و مولفه‌های اقتصادی و مقاومتی عبارت است از:

۱. ایجاد تحرک و پویایی در اقتصاد کشور و بهبود شاخص‌های کلان اقتصادی
۲. توانایی مقاومت در برابر عوامل تهدیدزا
۳. تکیه بر ظرفیت‌های داخلی
۴. رویکرد جهادی
۵. مردم محوری
۶. امنیت اقلام راهبردی و اساسی
۷. کاهش وابستگی به درآمد فروش نفت
۸. اصلاح الگوی مصرف
۹. فساد ستیزی
۱۰. دانش محوری

«اقتصاد ریاضتی» نوعی سیاست‌گذاری راهبردی است که در جهت کاهش فشار هزینه‌ای بر اقتصاد توسط برخی کشورها مانند یونان اتخاذ شده و اصلی‌ترین عنصر آن کاهش هزینه‌های عمومی و رفاهی به منظور کاستن از هزینه‌های دولت است. اتخاذ این راهبرد در

اقتصاد کشورهای اروپایی اعتراض‌های مردمی را در پی داشت؛ چراکه فشار اصلی هزینه بر اثر کاستن از هزینه‌های تامین اجتماعی، بر دوش مردم قرار می‌گیرد.

تفسیر دیگری که از اقتصاد مقاومتی به عنوان یک راهبرد اقتصادی صورت می‌گیرد، تعبیر «اقتصاد درونگرا» یا «اقتصاد بسته» است. دعوت به تکیه بر ظرفیت‌های داخلی که به عنوان یکی از مؤلفه‌های اقتصاد مقاومتی از سوی مقام معظم رهبری مطرح شده، هرگز به معنای غافل ماندن از تعامل با دنیا و اقتصاد جهانی نیست، بلکه تأکیدی است بر داشته‌ها و ظرفیت‌های داخلی که مبادا از آن‌ها غفلت شود.

سیفلو (۱۳۹۳) اقتصاد مقاومتی را مترادف «مقاوم‌سازی اقتصادی» می‌داند که نتیجه آن قوت و استحکام اقتصادی و مصون ماندن از تکانه‌ها و تهاجم‌های اقتصادی خواهد بود. هرچند تعبیر «مقاوم‌سازی اقتصادی» نافی اقتصاد مقاومتی نیست و به صراحت، در بیانات مقام معظم رهبری نیز به آن اشاره شده‌است، ولی دست‌کم با این شبهه مواجه است که «مقاوم‌سازی» تمام اقتصاد مقاومتی نیست و مفهوم اقتصاد مقاومتی فراتر از مقاوم‌سازی اقتصاد است.

منابع و مأخذ

- ۱- ابطحی، سیدعلی (۱۳۹۴)، سپر دفاع اقتصادی، گروه اقتصادی سایت همشهری، اول مهر، به آدرس www.hamshahrionline.ir
- ۲- اسکید مور، توماس لارسون (۱۳۷۶)؛ اقتصاد سیاسی بین الملل: تلاش برای کسب قدرت و ثروت، ترجمه احمد ساعی و مهدی تقوی، تهران: قومس.
- ۳- بیات، عبدالرسول و دیگران (۱۳۸۶). فرهنگ واژه‌ها، قم: اندیشه و فرهنگ اسلام.
- ۴- پیغامی، عادل، اقتصاد مقاومتی؛ اقتصاد دفاعی یا ترمیمی؟؛ پایگاه دفتر حفظ و نشر آثار امام خامنه‌ای، مورخه ۱۳۹۲/۱/۲۳، به آدرس www.khamenei.ir
- ۵- درّی، حسین (۱۳۸۷)، دفاع اقتصادی جایگاه اقتصاد در دفاع همه جانبه و نقش نیروهای مسلح، آفاق امنیت ۱۳۸۷.
- ۶- زهرانی، مصطفی (۱۳۸۹)، تحریم علیه جمهوری اسلامی ایران: جایگزین جنگ یا مولفه اصلی مهار، فصلنامه روابط خارجی، سال دوم، شماره ۴.

- ۷- سند دفاع و امنیت ملی فرانسه (۱۳۹۱)؛ ترجمه سعیده اجتهادی، بولتن ویژه، تهران: مؤسسه ابرار معاصر تهران.
- ۸- فردرو، محسن (۱۳۸۸). آشنایی با پدافند غیر عامل (جنگ اقتصادی)، تهران: انتشارات عابد.
- ۹- لوفلد، آندریس اف (۱۳۹۰)، حقوق بین الملل اقتصادی، ترجمه محمد حبیبی مجنده، تهران، جنگل، جاودانه.
- ۱۰- متقی، ابراهیم (۱۳۹۰)؛ « تحول در راهبرد دفاع ملی آمریکا »، راهبرد دفاعی، سال ششم، شماره ۲۲.
- ۱۱- نای، جوزف (۱۳۸۷)؛ قدرت در عصر اطلاعات: از واقعگرایی تا جهانی شدن، ترجمه سعید میر ترابی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۱۲- نعمت‌الهی، ش. (۱۳۹۱). افزایش روابط اقتصادی دولت‌ها، صلح می‌آورد یا جنگ؟، روزنامه دنیای اقتصاد - شماره ۲۸۱۸، مورخه ۱۳۹۱/۱۰/۵.
- ۱۳- نیازی، مرتضی (۱۳۹۳). آیا اقتصاد مقاومتی، اقتصادی منزوی و کوتاه‌مدت است؟!، گروه اقتصادی سایت برهان، تاریخ انتشار: ۱۳۹۳/۳/۱۸، آدرس www.borhan.ir
- ۱۴- هانس، فردریش (۱۳۸۶)، عصر نوین سرشار از صلح! ترجمه سارا حبیبی، آدرس www.bashqah.net
- ۱۵- فلدان، هوهن و آیگناتس زایدال (۱۳۷۹). حقوق بین المللی اقتصادی، ترجمه و تحقیق سید قاسم زمانی، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی.
- ۱۶- سیف ، اله مراد (۱۳۹۱)، " الگوی پیشنهادی اقتصاد مقاومتی جمهوری اسلامی ایران"، فصلنامه آفاق امنیت، سال ۵، شماره ۱۶ ، پاییز.
- ۱۷- سیفلو، سجاد (۱۳۹۳)، "اقتصاد مقاومتی راهبرد دفاع غیر عامل اقتصادی"، سیاست دفاعی، ش ۸۷، ص ۵۳-۸۸.
- ۱۸- عسگری، علی (۱۳۹۱)، " ۱۸ راهکار عملیاتی در اقتصاد مقاومتی"، روزنامه جام‌جم، دوشنبه ۳ مهر.
- ۱۹- مقام معظم رهبری (۱۳۹۲)، سخنرانی در حضور جمعی از مسئولان دستگاه‌های مختلف، فعالان اقتصادی، و مدیران مراکز علمی و رسانه‌ای و نظارتی، ۱۳۹۲/۱۲/۲۰، در: Khamenei.ir

- ۲۰- Moore, Tomoe (۲۰۰۷), "The Euro and Stock Markets in Hungary, Poland, and UK *Journal of Economic Integration*, Vol. ۲۲, No. ۱, pp.۶۹-۹۰.
- ۲۱- Angell, N. ۱۹۱۰. *The Great Illusion: A Study of the Relation of Military Power in Nations to their Economic and Social Advantage*, ۳rd edn. New York and London: G.P. Purnam's Sons. ۱۹۱۲.
- ۲۲- Barber, W. ۱۹۹۱a. *British and American economists and attempts to comprehend the nature of war*, ۱۹۱۹-۲۰. In Goodwin (۱۹۹۱).
- ۲۳- Barber, W. ۱۹۹۱b. *From the economics of welfare to the economics of warfare (and back) in the thought of A.C. Pigou*. In Goodwin (۱۹۹۱).
- ۲۴- Biddle, J.E. and Samuels, W.J. ۱۹۹۱. *Thorstein Veblen on war, peace, and national security*. In Goodwin (۱۹۹۱).
- ۲۵- Black, R.D.C., Coats, A.W. and Goodwin, C.D. (۱۹۷۳). *The Marginal Revolution in Economics: Interpretation and Evaluation*. Durham, NC: Duke University Press.
- ۲۶- Bowen, Ken (۲۰۰۶). *Total Defence. International scientific journal of methods and models of complexity* .vol.
- ۲۷- Carayon, B. (۲۰۰۶). *Patriotisme é'conomique: De la guerre a` la paix é'conomique*. Paris: Editions du Rocher.
- ۲۸- Clark, J.M. (۱۹۳۱). *The Costs of the World War to the American People*. New Haven: Yale University Press.
- ۲۹- Coissard, Steven, Carlos Seiglie, and Yann Echinard (۲۰۰۸). *Economic Intelligence and National Security*. In: Fontanel, Jacques and Manas Chatterji (eds.) *War, Peace and Security*, Emerald.
- ۳۰- Coulomb, Fanny (۲۰۰۴). *Economic Theories of Peace and War*, London: Routledge.

- ۳۱- Coulomb, Fanny and Jacques Fontanel (۲۰۰۸). *Economic Reorganization of the Military Sector*, In: Fontanel, Jacques and Manas Chatterji (eds.) *War, Peace and Security*, Emerald.
- ۳۲- De Marchi, N. (۱۹۹۱). *League of Nations economists and the ideal of peaceful change in the decade of the thirties*. In Goodwin (۱۹۹۱).
- ۳۳- Drew, Dennis M. & Donald M. Snow (۲۰۰۶); *Making Twenty – First Century Strategy*, Alabama, Air University.
Read more: <http://www.donya-e-eqtesad.com/news/۵۲۵۳۸۲/#ixzz۳shKvGaGL>
- ۳۴- Dunne, Paul and Fanny Coulomb (۲۰۰۸). *Peace, War and International Security*, In: Fontanel, Jacques and Manas Chatterji (eds.) *War, Peace and Security*, Emerald.
- ۳۵- Eyler, R. (۲۰۰۷). *Economic Sanctions International Policy and Political Economy at Work*. Palgrave Macmillan.
- ۳۶- Fanny Coulomb, (۲۰۰۴). *Economic Theories of Peace and War*
- ۳۷- Fontanel, Jacques and Fanny Coulomb (۲۰۰۸), *The Economic Reorganization Of The Military Sector At The Beginning Of The Twenty-First Century*.
- ۳۸- Fontanel, Jacques and Manas Chatterji (eds.) (۲۰۰۸). *War, Peace and Security*, Emerald.
- ۳۹- Galbraith, J.K. (۱۹۸۱). *A Life in our Times: Memoirs*. Boston: Houghton Mifflin.
- ۴۰- Goodwin, C.D. (ed.) (۱۹۹۱). *Economics and National Security: A History of their Interaction*. Durham, NC: Duke University Press.
- ۴۱- Goodwin, Craufurd D. (۲۰۰۸). *War and Economics*. The New Palgrave Dictionary of Economics. Second Edition. Eds. Steven N. Durlauf and Lawrence E. Blume. Palgrave Macmillan,.
- ۴۲- Hartley, Keith. (۲۰۰۸). *Defence Economics*. The New Palgrave Dictionary of Economics. Second Edition. Eds. Steven N. Durlauf and Lawrence E. Blume. Palgrave Macmillan.

- ۴۳- Hirschman, A.O. (۱۹۴۵). *National power and the structure of foreign trade*, Berkeley: University of California.
- ۴۴- Hofstadter, R. and Metzger, W.P. (۱۹۵۵). *The Development of Academic Freedom in the United States*. New York: Columbia University Press.
- ۴۵- Hughes, Christopher W. (۱۹۹۹). *Japan's Economic Power and Security*, London: Routledge.
- ۴۶- Klausner, S.Z. and Lidz, V.M. (۱۹۸۶). *The Nationalization of the Social Sciences*. Philadelphia: University of Pennsylvania Press.
- ۴۷- Krugman, P. (۱۹۹۶). *Pop internationalism*. Boston: MIT Press.
- ۴۸- Krugman, P. (۲۰۰۲). *Crony capitalism, USA*. New York Times, January ۱۵
- ۴۹- Laidi, A. (۲۰۰۴). *Quelques exemples d'affrontements France – Etats-Unis*. *Proble`mes, Economiques*, ۲۸۶۴, ۹-۱۴, December ۱th.
- ۵۰- Lodewijks, J. (۱۹۹۱). *Developing economies, and national security policy*. In Goodwin (۱۹۹۱).
- ۵۱- Lowry, S.T. (۱۹۹۱). *Preclassical Perceptions of Economy and Security*. In Goodwin (۱۹۹۱).
- ۵۲- McGuire, M.C. (۱۹۹۵). *Defense Economics and International Security*, *Handbook of Defense Economics*, Vol. ۱, Edited by K. Hartley and T Sandler. Elsevier.
- ۵۳- McKinley, Michael (۲۰۰۷). *Economic Globalisation as Religious War*. London: Routledge.
- ۵۴- Mirowski, P. (۲۰۰۲). *Machine Dreams: Economics Becomes a Cyborg Science*. New York: Cambridge University Press.
- ۵۵- Rae, J. (۱۸۳۴). *Statement of Some New Principles on the Subject of Political Economy*. ed. R. Warren James. Toronto: University of Toronto Press, ۱۹۶۵.

- ۵۶- Sandler, T. and Hartley, K. (۱۹۹۵). *The Economics of Defense. Cambridge Surveys of Economic Literature. Cambridge: Cambridge University Press.*
- ۵۷- Shiffman, Gary M. (۲۰۰۶). *Economic Instruments of Security Policy. London: Palgrave Macmillan.*
- ۵۸- Silberner, E. (۱۹۴۶). *The Problem of War in Nineteenth Century Economic Thought. Princeton: Princeton University Press.*
- ۵۹- Smith, A. (۱۷۷۶). *An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations*, ed. R.H. Campbell and A.S. Skinner. Oxford: Clarendon Press, ۱۹۷۶.
- ۶۰- Trumper, R. and Phillips, L. (۱۹۹۵) 'Cholera in the Time of Neoliberalism: The Case of Chile and Ecuador,' *Alternatives*, vol. ۲۰.

فصل دوم

تاریخچه جنگ و دفاع اقتصادی در جهان

«نه جنگ مستقیم و نه جنگ اقتصادی هیچکدام نمی‌توانند از صحنه سیاست جدا شوند، هر کدام از این دو به عنوان ابزاری برای دستیابی به اهداف سیاسی تلقی می‌شوند.» (دیوید بالدوین^۱، سیاست‌مدار اقتصادی، ۱۹۸۵، ص ۶۵)

مقدمه

در این بخش به بررسی و مرور تحلیلی تاریخچه‌ی دفاع اقتصادی در سایر کشورهای جهان خواهیم پرداخت و نشان می‌دهیم با اینکه این مسأله در دانش اقتصاد تقریباً در دنیا نو ظهور است و همچنین در کشور ما نیز تا به حال به این موضوع پرداخته نشده است، اما در فضای بین‌المللی مسائل آن سال‌هاست که ذهن سیاست‌مداران و برخی از اقتصاددانان را درگیر خود کرده است.

مطالعه در مورد جنگ، جنبه‌های بسیار گسترده‌ای دارد. از گذشته‌های دور موارد و روش‌های اجتناب از جنگ، دلایل و عوامل جنگ، روش‌ها و استراتژی‌های آماده‌سازی برای جنگ، سیاست‌های آغاز جنگ، رفتار درونی و بیرونی و روش‌های اداره‌ی جنگ، زمان بهینه برای پایان دادن به جنگ و نتایج و آثار جنگ در دانش روز در هر کشوری مورد بررسی قرار می‌گرفت. هر چه قدر در تاریخ به گذشته برگردیم، جنبه‌هایی که در زمان جنگ‌های بین‌المللی

^۱David Baldwin

مورد تحلیل قرار می‌گرفت کمتر می‌شود. اما در جنگ‌های جهانی اول و دوم که دانش‌های درگیر با مسأله‌ی جنگ مانند اقتصاد، جامعه‌شناسی، فلسفه، تاریخ، زیست‌شناسی، روان‌شناسی، حقوق، علوم سیاسی، ریاضیات، دین و الهیات و ... به اندازه‌ی کافی توسعه یافته بود، تحلیل‌های عمیقی از جانب دانشمندان در هر یک از رشته‌های فوق و با منظر متفاوت فراهم شد و بستر دانشی قابل قبولی را برای جنگ فراهم نمود.

در نیم قرن اخیر مسائل اقتصادی بسیار بیشتر مورد مطالعه قرار گرفته است و اهمیت بسیاری یافته است. مسائل اقتصادی که با جنگ و دفاع بسیار مرتبط بوده و تحلیل‌ها و مطالعات بسیاری را به خود اختصاص داده است، عبارتند از:

- پیشگیری و اجتناب از جنگ و تحلیل زمان بهینه‌ی آغاز و پایان جنگ
- تعاملات استراتژیک، رقابت ارتش‌ها و تدبیر نیروی نظامی
- شکل‌گیری اتحادهای بین‌المللی، تخصیص منابع و رفتار شناسی اقتصادی در طول جنگ
- تعاملات و فعالیت‌های اقتصاد کلان دفاعی در طول جنگ، صلح و خلع سلاح و تغییرات ساختاری (مانند اصلاحات کلان اقتصادی)
- اقتصاد بازار در مقابل اقتصاد دستوری به عنوان منبعی برای دفاع اقتصادی
- تحرک و انتقال عوامل اقتصادی، بهبود پس از جنگ و بازسازی نیروهای از دست رفته
- بهینه‌یابی و کارایی در سطوح نیروها و ترکیب آنها
- سودمندی کارگر و سرمایه، نیروی انسانی، خدمت اجباری و یا داوطلبانه
- تامین و تجهیز، فراگیری و تحلیل‌های قراردادی دفاع
- وابستگی تجاری، کنترل صادرات، تحریم‌های تجاری و رفاه اقتصادی
- کمک‌های خارجی، اقتصادهای در حال توسعه و دفاع در کشورهای جهان سوم
- مدیریت بین‌المللی در موضوعات امنیتی و جلوگیری از تکثیر آنها
- تهدیدهای فرا دولتی، تروریسم، مواد مخدر، مهاجرت، افراط‌گرایی قومی و مذهبی

در مطالعات اخیر تمامی عناوین فوق، در عنوان کلی «اقتصاد دفاع»^۱ طبقه بندی می شود. البته همانطور که در فصل اول نیز اشاره شد، ابعاد مطالعاتی که در قالب مفهوم «اقتصاد دفاع» تحلیل و بررسی می شود، تماماً با مفهوم مورد نظر ما در این کتاب یعنی «دفاع اقتصادی» هماهنگ نیست و با وجود فصل مشترک، تفاوت های اساسی در این بین وجود دارد. در واقع مجموعه ی ناپیوسته ای از موضوعات و عناوین مرتبط با دفاع، با رویکرد اقتصادی که در دهه های اخیر مورد تحلیل قرار گرفته، مبنای تمرکز این کتاب خواهد بود.

در دانش «اقتصاد دفاع» با تعریف فوق، دفاع باید شامل جنبه های مختلف فعالیت های تهاجمی و تدافعی توسط یک ملت یا دولت، در جهت حفظ منابع خود یا گروهی از ملت ها یا دولت های دیگر باشد. در نتیجه «اقتصاد دفاع» در این معنا باید شامل تحلیل کمیابی منابع به لحاظ محدودیت های میدانی در فعالیت ها و سیاست های تهاجمی و تدافعی اقتصادی بوده، همچنین به تحلیل اثر کمیابی بر فعالیت های تهاجمی و تدافعی اقتصادی و یا اثر این فعالیت ها بر کمیابی منابع بپردازد. لازم به ذکر است بسیاری از سیاست های تهاجمی و تدافعی در دنیای امروز معنای اقتصادی داشته و از معنای جنگ و دفاع فیزیکی با ارتش و سلاح های جنگی فاصله ای جدی گرفته است. همچنین چون اجرای سیاست های تهاجمی یا تدافعی در یک فضای بین المللی به وسیله تعداد بسیاری از دولت ها و بازیگران غیردولتی اما تأثیرگذار انجام می شود که همه به دنبال ایجاد امنیت در منطقه ی مورد نظر خود و فضای اقتصادی بین المللی در حوزه ی فعالیت خود هستند، لذا باید تحلیل آنها نیز با دخیل نمودن کنش ها و واکنش های سایرین انجام شود.

در هر حال علیرغم وجود تاریخچه ای مفصل پیرامون مباحث اقتصاد دفاع، تمرکز اصلی این کتاب پیرامون جنگ و دفاع اقتصادی است. بنابراین در این فصل به بررسی جنگ و دفاع اقتصادی در دوره های تاریخی معاصر خواهیم پرداخت.

^۱ Defense Economics

جنگ و دفاع اقتصادی در دوران استعمار

در طول تاریخ، کشورها برای دستیابی به اهداف اقتصادی، سیاسی و یا ایدئولوژیک خود دست به جنگ اقتصادی زده‌اند. در جنگ‌های نظامی، دولت‌ها ابتدا برای کاهش قدرت اقتصادی دشمن، وی را در تحریم قرار می‌دادند. نیروی اقتصادی جزیی حیاتی در قدرت دولت بود و در طول مسیر جنگ در کنار حمله‌ی نظامی با ارتش از ابزارهای اقتصادی نیز استفاده می‌شد (کار^۱، ۱۹۴۶، ۱۱۳). قدرت اقتصادی تنها هدف برنامه‌های تحریمی دولت‌ها نبود، بلکه علامت و پیامی به دولت‌هایی بود که با کشورهای تحریم شده متحد و یا بی‌طرف بودند، که ممکن است هدف تحریم‌ها قرار بگیرند. بنابر این جنگ اقتصادی همواره در کنار جنگ نظامی و دفاع اقتصادی لازمه دفاع همه جانبه برای کشورها محسوب می‌شود.

در قرن نوزدهم، پس از اینکه قدرت دریانوردی و نیروی نظامی دریایی افزایش یافت، استفاده از محاصره‌ها نیز افزایش یافت، بطوریکه برای مدت زمان طولانی می‌توانستند اقتصاد کشوری را هدف قرارداد و کنترل کنند. محاصره‌های دریایی معمولاً با تخریب و یا گرفتن کشتی‌های دشمن صورت می‌گرفت و یا تنها به آنها اجازه‌ی بارگیری و بارگذاری داده نمی‌شد.

به طور کلی جنگ اقتصادی در رابطه با استعمار را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. **اول** جنگ و دفاع اقتصادی در تعامل بین کشورهای استعمارگر و مستعمره و **دوم** جنگ و دفاع اقتصادی بین دو یا چند کشور استعمارگر و قدرتمند. در تعامل اول ملت‌های استعمار شده معمولاً سیاست‌های دفاع اقتصادی را در پیش می‌گرفتند تا بتوانند خسارت‌های وارده به خود را حداقل ساخته و در نهایت از بند استعمار رهایی یابند و در مقابل کشورهای استعمارگر به مجرد هرگونه حرکت اعتراضی و مقاومت سعی در اجرای سیاست‌های جنگ اقتصادی علیه ملت‌های مستعمره نموده تا آنها را مجدداً در مقابل قدرت خویش تسلیم نمایند. با اینکه ایران هیچگاه به مستعمره رسمی قدرت‌های جهانی تبدیل نشد، ولی حاکمیت روس و انگلیس و بعدها آمریکا در دوره‌هایی از تاریخ معاصر بر مقدرات این کشور غیرقابل انکار است. نمونه دفاع اقتصادی مردم ایران به

^۱ Carr

رهبری علما در مقابل سیاست‌های توسعه‌طلبانه استعماری نمونه‌ای قابل ذکر از ایستادگی و دفاعی اقتصادی در مقابل هجوم بیگانگان است.

علاوه بر کشمکش‌های اقتصادی میان استعمارگران و مستعمرات در دوران استعمار، زورآزمایی، رقابت و درگیری میان دول قدرتمند و استعمارگر برای بسط قدرت و سیطره خود به نمونه‌های دیگری از جنگ اقتصادی انجامیده است که در ادامه به مواردی از آن اشاره خواهد شد. لازم به توضیح است که اشکال کلی جنگ و دفاع اقتصادی در هر زمان به نوع تفکر اقتصادی و همچنین ابزارهای در دسترس طرفین بستگی داشته و متفاوت بوده است.

منازعات اقتصادی بین استعمارگران و مستعمرات

از جمله نمونه‌های مشهور جنگ و دفاع اقتصادی در طول تاریخ اقداماتی است که دول استعمارگر برای به زانودرآوردن اقتصادی مستعمرات بدان اقدام کرده و در مقابل ایستادگی و مقاومت مردم و رهبران آگاه مصادیقی روشنی از دفاع اقتصادی است. این موارد که کم و بیش در اغلب سرزمین‌ها به وقوع پیوسته متأسفانه مورد جمع‌بندی و مستندسازی بصورت مجزا قرار نگرفته است با این حال آنچه بصورت مشهورتر در لابلای صفحات تاریخ معاصر رخ‌نمایی می‌کند را می‌توان از باب مشتی از خروار پذیرفت.

از جمله نمونه‌های برخورد اقتصادی استعمارگران با مستعمرات را می‌توان در دوره استعمار آمریکا توسط بریتانیا مشاهده نمود. در سال ۱۷۶۵ مردم آمریکا در واکنش به افزایش شدید مالیات‌ها و حقوق گمرکی توسط پارلمان انگلیس در مستعمرات، پرداخت مالیات را متوقف نموده و برای انگلستان بحران مالیاتی شدیدی^۱ ایجاد کردند (ابرن^۲، ۱۹۷۷، صص ۴۰-۴۶). دولت بریتانیا در سال ۱۷۶۷ قانون قبلی را لغو و قانون تاونشند^۳ را جایگزین کرد که به موجب آن وظیفه‌ی پرداخت حقوق فرمانروایان مستعمراتی و دستگاه قضا را بر عهده‌ی هر مستعمره گذاشت تا از این طریق ضمن افزایش دستمزد آنها، کنترل بیشتری نیز از طریق آنها بر امور مستعمرات اعمال نماید. اهالی مستعمرات نیز با بایکوت کالاهای انگلیسی مجدداً واکنش نشان

^۱ Stamp Act

^۲ O'Brien

^۳ The Townshend Acts

دادند، که در نهایت به اعتراض چای بوستون^۱ در دسامبر ۱۷۷۳ منجر شد (میلر، ۱۹۶۲، صص ۱۰۹-۱۶۲). کشمکش‌های اقتصادی میان انگلستان و آمریکا تا زمان استقلال این کشور ادامه یافت و حتی بعد از آن نیز این منازعات در سال ۱۸۱۱ تشدید شد؛ زیرا دولت بریتانیا سیاست‌هایی را در پیش گرفت که طبق آن مانع از حرکت کشتی‌های تجاری آمریکایی در آب‌های آزاد می‌شد چراکه در حال تجارت با کشورهای دشمن انگلستان مانند فرانسه بودند. دولت آمریکا نیز در واکنش ممنوعیت‌های کاملی را از لحاظ اقتصادی بر انگلستان وضع کرد تا در روند جنگ ۱۸۱۲ تسریع شود.

از دیگر مصادیق دفاع اقتصادی مردمی در برابر جنگ اقتصادی استعمارگران عکس‌العمل مردم ایران در برابر زیاده‌خواهی اقتصادی استعمارگران انگلیسی در جریان تحریم تنباکو است. در سال ۱۳۰۶ هجری قمری با سفر ناصرالدین شاه به انگلیس امتیاز توتون و تنباکوی ایران به انگلیس از طریق وابستگان بیگانه پیشنهاد شد. بر این اساس، امتیاز انحصاری بازار تنباکوی ایرانی در اختیار آن کشور قرار گرفت و در رجب ۱۳۰۷، طرف انگلیسی قرارداد تالپوت به تهران آمد و قرارداد را به امضای ناصرالدین شاه رسانید.

در دست گرفتن این بازار تسلط انگلیس بر بازارهای اقتصادی ایران را بیشتر می‌کرد و مسیری برای نفوذ انگلستان در اقتصاد ایران به شمار می‌رفت. افزایش قدرت انگلستان در بازارهای اقتصادی می‌توانست به طور قابل توجهی قدرت استعماری انگلستان بر ایران را افزایش دهد. شرایط اقتصادی آن روز و رابطه آن با سایر قواعد و اصول حاکم بر احکام اسلامی سبب شد مردم به رهبری فقیه بزرگ عصر خود میرزا محمد حسن شیرازی با این موضوع برخورد کنند. آنها برای جلوگیری از انجام این معاهده به سران حکومت و نیز به خود ناصرالدین شاه نامه‌هایی نوشتند و مردم در شهرهای مختلف قیام کردند، اما حکومت در مقابل آنها به دستگیری مردم و علما و به طور کلی به خشونت متوسل شد. در نهایت میرزای شیرازی فتوای معروف خود را صادر کرد. به دنبال صدور این فتوا، داد و ستد و استعمال توتون و تنباکو در ایران به گونه‌ای

^۱ Boston Tea Party: اتفاقی که در ۱۶ دسامبر سال ۱۷۷۳ افتاد و مستعمره نشین‌های امریکایی در اعتراض به سیاست‌های مالیات و تحمیل مالیات‌های سنگین گوناگون به آنها به کشتی‌های انگلیسی واردکننده چای در بندر بوستون حمله کردند.

برچیده شد، مردم قلیان‌ها را شکستند و حتی در دربار، زنان قلیان‌ها را کنار گذاشتند. پس از دو هفته از صدور این حکم، ناصرالدین شاه مجبور به الغای یک جانبه انحصار توتون و تنباکو گردید. به عبارت دیگر دفاع اقتصادی یکجانبه مردمی در برابر استعمارگران انگلیسی بطور کامل سبب لغو قرارداد استعماری مذکور گردید.

نمونه دیگر از دفاع اقتصادی مردم ایران در برابر استعمارگران اقتصادی انگلیسی را می‌توان در موضوع ملی‌شدن صنعت نفت مشاهده کرد. در سال ۱۲۸۰ قراردادی توسط دربار به امضا رسید که به قرارداد داری معروف شد و به مدت نیم قرن، فصلی از تسلط انگلیس بر حیات سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی ایران گشود. قرارداد داری به شکلی دیگر در سال ۱۳۱۲ تمدید شد. با این قراردادها بزرگ‌ترین ثروت ملی ایرانیان با انعقاد قراردادهای پی در پی به تاراج می‌رفت. امتیاز نفت داری ۱۹۰۱ میلادی، امتیاز نفت شمال به شرکت استاندارد اوایل آمریکایی در سال ۱۹۲۱ که بعداً لغو شد، امتیاز نفت شمال به کمپانی سینگلر آمریکایی در سال ۱۹۲۳ و تجدیدنظر در قرارداد داری و اعطای امتیاز جدید نفت به انگلیسی‌ها در سال ۱۹۳۳ میلادی (۱۳۱۲ ه.ق)، چهار قرارداد ننگینی بودند که در این دوره با استعمارگران منعقد شد.

توسعه‌ی استعمار انگلستان بر صنعت نفت ایران یکی از اصلی‌ترین اهداف انگلیس برای حداکثر سازی منافع خود در ایران بود که با قراردادهای اشاره شده به صورت جنگ نرم اقتصادی از طریق سیاستمداران و حاکمان وابسته شکل می‌گرفت. این منافع نامشروع بریتانیا در ایران در روندی تدریجی ولی مداوم از سوی مردم کشور از قشرها مختلف مورد انتقاد قرار گرفته و اقشار مختلف جامعه احساس کردند که در مقابل این جنگ اقتصادی نیازمند واکنشی دفاعی هستند. لذا انتقادات بالا گرفت و چند سال بعد و در واپسین روزهای دهه ۱۳۲۰ شمسی منجر به ملی شدن صنعت نفت ایران شد، که خود البته تحولات سیاسی - اقتصادی قابل توجه و سخت اثرگذار و تعیین کننده‌ای را به دنبال آورد.

در نهایت از جمله مصادیق دفاع اقتصادی مستعمرات را می‌توان در سرزمین هند مشاهده نمود. انگلیسی‌ها از اوایل قرن هفدهم در پی بدست آوردن ثروت، مواد خام و بازار مصرف به شرق روی آوردند. آنها از مدتی پیش متوجه شده بودند که دریای خزان هند بی کرانه است و در مدت زمان کوتاهی توانستند کمپانی هند شرقی را تأسیس کنند. این کمپانی در مدت چندین

قرن رفته رفته نه تنها مهم ترین شرکت بین المللی شد، بلکه استعمار انگلستان بر هند و حتی بر بخش اعظمی از دنیا را قوت بخشید.

اولین سیاست انگلستان در تسلط اقتصادی بر منابع هند، سیاست تفرقه بود. هند سرزمین ملت ها و قومیت های گوناگونی است. انگلیسی ها با دامن زدن به اختلافات قومی و مذهبی زمینه های وحدت را از بین بردند. هر چند که تفکر مسالت جویانه هندی نیز به تثبیت قدرت انگلستان کمک کرد.

مهاثما گاندی در مقابل توسعه ی استعمار انگلیس بر هند از سیاست های دفاع اقتصادی استفاده کرد. او در مانیفست خود با عنوان «استقلال هند»، مبارزه با فقر مادی و معنوی را سرلوحه رسیدن به استقلال قرار داد. گاندی سیاست های دفاع اقتصادی خود را با تحریم کالاهای انگلیسی در سراسر هند آغاز کرد تا بتواند ابتدا قدرت اقتصادی انگلیس را تضعیف کند و به نوعی قدرت چانه زنی هند را بالاتر ببرد. او با تأسیس کنگره ناتان توانست تمام مردم هند را به تحریم کالاهای انگلیسی تشویق کند. مبارزه منفی گاندی زمانی آغاز شد که انگلستان به علت درگیر بودن در جنگ اول بین الملل خسارت های زیادی دیده و برای ترمیم خسارت به شدت محتاج تولید و فروش کالاهای خود به مردم دیگر سرزمین ها و از جمله هند بودند. همین فرصت خوبی برای استفاده از ابزار اقتصادی در اختیار گاندی گذاشت تا با این تحریم ضربه شدیدی به اقتصاد انگلستان زند.

به طور کل سیاست هایی که گاندی تا استقلال هند در پیش گرفت عبارتند از:

- عدم پرداخت مالیات
- تحریم خرید کالاهای انگلیسی
- نادیده گرفتن قوانین استعماری
- تسلیم داوطلبانه گروهی و رفتن به زندان

دو مورد اول از مصادیق سیاست های دفاع اقتصادی می باشد و در جهت تضعیف منافع اقتصادی انگلستان توصیه می شدند.

تعامل بین کشورهای قدرتمند و استعمارگر

با کشف آمریکا در قرن پانزدهم و توسعه‌ی نظام پولی مشترک در دنیا تجارت بین کشورهای قدرتمند و بعضاً استعمارگر افزایش یافت. به موازات این روابط تجاری، قدرت نمایی دولت‌ها عبارت از توانایی جنگ و پیروزی در آن و بالاخره ایجاد مستعمرات و نگهداری از آنها نیز افزایش یافت. همین وضعیت خود موجب رقابت اقتصادی بین دولت‌های ملی در دوران سوداگران در اروپا شد و مسائل متفاوت با آنچه در قرون وسطی بود را به وجود آورد. زیرا در قرون وسطی طبقه‌ی اشراف برای جنگ‌های خویش از تجهیزات و سربازان منطقه‌ی صاحب نفوذ استفاده می‌کردند، در حالی که دولت‌های ملی جدید در اروپا به هنگام جنگ، ارتشی متشکل از سربازان تعلیم دیده‌ی خود را مورد استفاده قرار می‌دادند، در نتیجه برای تهیه ارتش و در جهت نگهداری مستعمرات و همچنین پیروزی در جنگ و کسب مستعمرات جدید نیاز به منابع مالی فراوان داشتند. وابستگی امنیت و دفاع ملی به اقتصاد ملی در همین دوران آغاز شد.

تا قبل از دوران رنسانس و ایجاد تفکرات مرکانتلیستی در اقتصاد، توسعه‌ی اقتصادی برای بالاتر بردن امنیت ملی معنا و مفهومی نداشت. به عبارت دیگر در دوره قرون وسطی به دلیل اینکه اشراف و فرمانروایان از بردگان و رعیت به عنوان نیروی نظامی استفاده می‌کردند، هیچ توجهی به وضعیت اقتصادی آنها نداشتند و در نتیجه سختی‌های آنها اثری بر سیاست‌های امنیتی و نظامی حاکمان نداشت. اما در دوران جدید اولاً فعالیت‌های نظامی نظم و شکل خاصی به خود گرفت و لزوماً تعداد نیروی انسانی بدون وجود استراتژی‌های جنگی نمی‌توانست پیروزی‌های جنگی را رقم زند و ثانیاً دیگر قشری به نام برده و یا رعیت وجود نداشت و مردم بر اساس توانایی خود می‌توانستند شغل و حرفه‌ای را در پیش بگیرند، هزینه فرصت نیروهای نظامی افزایش یافته و برای تربیت نیروهای جنگی داخلی که معمولاً شغلی غیر از آماده به جنگ بودن و آموزش‌های نظامی نداشتند، نیاز به هزینه‌های زمانی و مالی بسیار زیادی بود. بنابر این امنیت و دفاع از حوزه‌ی اشراف و اربابان فراتر رفته و ضمن وابستگی به حاکمیت‌های ملی به اقتصاد وابسته شد.

نیاز به منابع مالی فراوان موجب شد تا کشورهای قدرتمند اروپای غربی تحصیل فلزهای گران‌بها مانند طلا و نقره را به عنوان «سیاست ملی» تلقی نمایند. کشورهایی که فاقد معادن

سرشار طلا بودند و در سرزمین آنها چنین فلزهای گرانبهایی موجود نبود، برای گردآوری آنها توجه خود را به اجرای سیاست‌هایی معطوف ساختند که منجر به تراز بازرگانی مثبت شود. چراکه بر مبنای تفکرات مرکانتلیستی (مکتب سوداگری)، هر گاه در کشوری، مقدار کالای فروخته شده به دیگر کشورها در یک سال، بیشتر از کالاهای خریداری شده از آنها باشد، مابه‌التفاوت این دو مقدار به صورت طلا به کشور وارد خواهد شد. این که منابع ثروت، یعنی طلا و نقره در جهان محدود بود، دست یافتن به ثروت، منوط به درگیری با سایر کشورها شد و معادن طلا و نقره نیز در مناطقی قرار داشت که بر سر آن معمولاً نزاع رخ داده و به صورت مستعمره اداره می‌شدند.

کشورهای مختلف نظیر اسپانیا، پرتغال، فرانسه، انگلستان و... در این جریان وارد شدند و بر اساس تفکر آن زمان اقدام به تقویت پایه‌های امنیت ملی خود نمودند. در طول جنگ‌های ناپلئونی، انگلستان و فرانسه بصورت وسیع از محاصره‌های اقتصادی استفاده کردند و هر یک در جنگ و دفاعی اقتصادی می‌کوشیدند حداکثر صادرات را داشته باشند و در مقابل کالاهای مورد نظر خود را با واسطه‌هایی تأمین نمایند تا سلاح اقتصادی دشمن از طریق محاصره بی‌تأثیر شود. اگر چه پیگیری محاصره‌های اقتصادی بصورت مستقیم تأثیر زیادی در تخریب صنایع دفاعی کشور مقابل نداشت، اما به دلیل نابودی تجارت و بازرگانی و همچنین محدودیت‌های غذایی که ناشی از عدم تجارت مناسب بود، تضعیف قابل توجهی در جبهه‌ی دشمن اتفاق می‌افتاد. در این دوره انگلستان تلاش کرد تا فرانسه را کاملاً از نظر روابط و تعاملات اقتصادی با سایر دول اروپایی منزوی نماید، اما تنها موفقیت‌های محدودی بدست آورد (جک^۱، ۱۹۴۰، صص ۱-۴۰). در ادامه چند کشور را به عنوان مثال مطرح نموده و سیاست‌های آنها در دستیابی به این هدف را بیان خواهیم کرد.

الف) سیاست اقتصادی اسپانیا

پرتغال اولین کشوری بود که بعد از کشف قاره‌ی آمریکا در نیمه‌ی دوم قرن پانزدهم به معادن طلا و نقره آن دست یافت. لیکن دیری نگذشت که این کشور استقلال خود را در مقابل اسپانیا از دست داد. تسلط اسپانیا بر پرتغال موجب شد که تقریباً بخش عمده‌ی فلزات قیمتی

^۱ Jack

آمریکای لاتین توسط اسپانیا تصاحب گردد. این وضعیت اسپانیا را با دول استعمارگر آن عصر رودررو ساخت و سبب شد تا این کشور سیاست‌های خاصی را جهت حفظ و ارتقاء قدرت اقتصادی خود دنبال نماید.

اسپانیا می‌دانست در این مسیر با قدرت‌های بزرگ اروپا باید رقابت کند و برای اینکه توانایی کنترل مستعمرات خود را داشته باشد و همچنین قدرت جنگ‌های احتمالی با سایر قدرت‌های اروپایی را افزایش دهد، باید سیاست اقتصادی مؤثری در پیش گیرد. نظریه‌پردازان اسپانیا معتقد بودند که برای دفاع اقتصادی باید سعی شود طلا و نقره‌ی دنیای جدید - یعنی آمریکا- که به اسپانیا وارد می‌شود، داخل این کشور ذخیره گردد و از خروج آن ممانعت شود تا بدین طریق ثروت ملی اسپانیا افزایش یابد و در نتیجه قیمت‌ها تثبیت شده و توان تهیه تدارکات نظامی نیز افزایش یابد و در نتیجه به لحاظ دفاعی و امنیتی بتوانند قدرت بالقوهٔ مقابله با سایر کشورهای قدرتمند منطقه را حفظ و تقویت نمایند.

در این رابطه دولت اسپانیا سیاستی حمایتی خاصی اعمال نمود، ارزش پولی ملی را تنزل داد و عملیات صرافی مربوط به مبادله‌ی آن را شدیداً تحت کنترل خود گرفت تا بدان وسیله از خروج فلزات قیمتی جلوگیری کند.

ب) سیاست اقتصادی فرانسه

در دوران ابتدای انقلاب صنعتی که دولت اسپانیا سعی در جذب طلا و نقره به داخل کشور داشت و واردات را بسیار محدود کرده و سعی در گسترش صادرات به فرانسه می‌نمود، دولت فرانسه این امر را تهدیدی اقتصادی تلقی نمود و برای مقابله با آن سیاست‌های دفاع اقتصادی طراحی کرد.

ژان باتیست کلبر^۱ وزیر دارایی لوئی چهاردهم، که از صاحب نظران اقتصادی فرانسه بود، اعتقاد داشت که فرانسه باید خودکفا شود و منابع لازم را از موقعیت سیاسی و نظامی برای قدرتمند شدن به دست آورد. از این رو کلبر تدابیری طرح و به دولت پیشنهاد نمود که در تاریخ

^۱ Jean Baptiste Colbert

عقاید اقتصادی به نام نهضت کلبریس^۱ معروف است. بر اساس طرح کلبر، صنایع فرانسه باید از طریق قوانین گمرکی و مقررات دولتی مورد حمایت قرار گیرند و بنابر این نظر کلبر این بود که باید حقوق گمرکی سنگینی بر واردات کالاهای خارجی، به منظور جلوگیری از ورود آنها وضع گردد و بر عکس باید معافیت گمرکی برای ورود مواد اولیه و فلزات قیمتی برقرار شود. همزمان با آن باید برای خروج فلزات قیمتی و مواد اولیه قوانین سختی وضع نمود و در عوض خروج کالاهای صنعتی را تسهیل کرد. این روش‌ها همراه با سازمان‌دهی به فعالیت‌های پیشه‌وری و تولیدی از طریق تأسیس کارگاه‌های حرفه‌ای، زمینه را برای تبدیل فرانسه به یک کشور قدرتمند اقتصادی فراهم کرد و شرکت‌های تجاری و استعماری بزرگ را که از حمایت دولت فرانسه برخوردار بودند، به وجود آورد (تفضلی، ۱۳۸۵، ۵۹).

روش فرانسه در بدست آوردن فلزات گرانبها به دلیل اینکه مبتنی بر تولید داخلی و فعال شدن صنعت بود، نسبت به اسپانیا که بر دستیابی به فلزات پرتغال و آمریکای لاتین بدون تأکید بر تولید ملی قابل توجه استوار گشت، موجب شد تا در بلندمدت توان تولیدی فرانسه بر اسپانیا برتری یابد و زمانی که اثر افزایش پول در اسپانیا (از طریق تعدیل قیمت‌ها و افزایش تقاضا) تخلیه شد، قدرت قابل توجهی از فعالیت اسپانیا در جهت انباشت فلزات گرانبها باقی نماند. بنابر این سیاست اقتصادی در فرانسه نتایج بهتری در ایجاد قدرت اقتصادی ملی در بلندمدت به همراه داشت.

ج) جنگ اقتصادی فرانسه و انگلستان با هلند

در قرن شانزدهم، اسپانیا مهمترین ذخایر طلا و نقره و مرکز تجارت و توزیع سایر محصولات مهم مانند ادویه‌جات و پارچه‌ی حریر بود. در مقابل هلند دارای نیروی دریایی قوی و نیرومندی بود که بر اساس انگیزه‌های تجاری و اقتصادی با اسپانیا وارد جنگ شد و آن کشور را شکست داد و شرکت‌های استعماری خود را خارج از کشور تأسیس و توسعه داد، که از جمله‌ی آنها تأسیس کمپانی هند شرقی بود. هلند در قرن هفدهم به دلیل رشد بازرگانی خارجی و قدرت دریایی به یک گول تجاری و مالی در اروپا تبدیل شد و از این رو به عنوان سمبل سرمایه‌داری

^۱ Colberism

تجاری و مالی جهان شناخته شد و از این رو شهر آمستردام در هلند مرکز پر رونق مالی و تجاری کشورهای اروپایی شناخته شد.

در قرن هفدهم جنگ اقتصادی بین فرانسه و انگلیس با کشور هلند آغاز شد. به دلیل اینکه بیشتر قدرت اقتصادی هلند وابسته به جابجایی و تجارت محصولات سایر کشورها بود و در نتیجه قدرت دریایی و کارآمدی آن نیز به دیگر کشورها وابسته بود (و این تمام مزیت نسبی هلند در مقابل رقبا بود)؛ دیگر کشورها از این وابستگی استفاده نموده و در یک جنگ اقتصادی قدرت بی رقیب هلند را تضعیف نمودند. در قرن هفدهم قدرت تجاری این کشور به تدریج ضعیف شد. عدم توجه به توسعه‌ی کشاورزی و صنعت در این کشور و اتکای کامل به تجارت و استهلاک قدرت دریایی‌اش به علت جنگ با فرانسه، از جمله مهم‌ترین عواملی بود که موجب تضعیف نیروی مالی هلند گردید. در اوایل قرن هجدهم به این علت که فرانسه و انگلستان تجارت خود را با هلند محدود کرده و حمل و نقل محصولات مورد مبادله‌ی خود را منحصر به کشتی‌های خویش نمودند، قدرت تجاری این کشور از هم پاشید. با این تحولات آمستردام که مرکز مالی اروپا بود از رونق افتاد و لندن جانشین آن شد. به دنبال تضعیف تجاری و در نتیجه اقتصادی هلند، همانطور که رقبا هدف‌گذاری نموده بودند، دفاع و امنیت ملی هلند نیز تضعیف شد.

انگلستان نیز همان راه هلند را طی کرد و برای ذخیره سازی فلزات گران‌بها سیاست «تراز بازرگانی مثبت» در تجارت خارجی و استفاده از نیروی دریایی را انتخاب کرد. برای نیل به این هدف، در کشور قوانین حمایتی و مقررات سختی وضع گردید که بر اساس آن تجارت خارجی کشور به انحصار کشتی‌های انگلیسی در آمد و همین عمل موجب نابودی کشتیرانی هلند شد. بنابر این انگلستان توانست با اتخاذ راه هلند به یک نیروی دریایی قوی و سمبل سرمایه‌داری تجاری و مالی قرن هجدهم تبدیل شود و بنابر این مرکز پر رونق مالی و تجاری اروپا از آمستردام به لندن انتقال یافت. انگلستان به دلیل اینکه صنعت داخلی نسبتاً بزرگی داشت، با مشکل هلند مواجه نشد و وابستگی بیش از حدی به محصولات دیگر کشورها نداشت، لذا با ریسک کمتری در مقایسه با هلند مواجه بود و بازده بالاتری حتی نسبت به فرانسه داشت. اما روش فرانسه برای دفاع اقتصادی، پایدارتر و با ریسک بسیار کمتری بود.

(د) دفاع اقتصادی آلمان در مقابل قدرت‌های اروپایی

در اوایل قرن نوزدهم اوضاع و احوال سیاسی و اقتصادی آلمان آشفته بود و آلمان از تعداد ممالک کوچک و نیمه مستقل تشکیل شده بود که هر یک روش اقتصاد جداگانه‌ای داشته و بین خود سدهای گمرکی شدیدی برقرار کرده بودند (تفضلی، ۱۳۸۵، ص ۲۰۱). این امر باعث آسیب‌پذیری آلمان در مقابل سایر قدرت‌های اروپایی شده بود و اولین گام برای مقابله با آنها سیاستی برای دفاع اقتصادی به شمار می‌رفت. اصلی‌ترین بخش سیاست‌های دفاع اقتصادی این بود که این ممالک کوچک مجدداً متحد شده و یک اقتصاد قدرتمند ملی را تشکیل دهند تا بتواند در مقابل سایر قدرت‌های مقاومت کند. در نهایت آنها در سال ۱۸۳۳ به آرزوی خود رسیدند و آلمان به اتحاد گمرکی دست یافت و شروع رشد صنعت در آلمان را نیز می‌توان از همان تاریخ دانست.

پس از اینکه آلمان متحد شد و صنایع در این کشور شکل یافتند، به دلیل اینکه اکثراً نوپا بودند و نمی‌توانستند با صنایع کهنه کار و مجرب دنیا به ویژه انگلستان رقابت کنند و بر اساس سیاست‌های سرمایه‌گذاری کلاسیکی قاعداً باید کالاها را از خارج وارد می‌کردند، اما نگاه ملی و اقتصادی بر اساس ظرفیت‌های داخلی، باعث شد تا درخواست تولید کنندگان برای حمایت از آنها در مقابل صنایع کارآزموده‌ی دنیا در آلمان پذیرفته شود و با وضع حقوق گمرکی مشخص برای محصولات خارجی دولت به حمایت از آنها تا مدت معین پرداخت.

آلمان در آن دوران اولین واکنش متفاوت به اقتصاد سرمایه‌داری کلاسیکی را برای دفاع اقتصادی در پیش گرفت و آن وضع مجدد گمرک برای حمایت از صنایع داخلی بود که چون مدت زمان آن محدود بود، صنایع آلمان به سرعت خود را به سطح جهانی رساندند و پس از بلوغ صنایع، دیگر نیازی به تعرفه‌های گمرکی احساس نمی‌شد.

دو نکته‌ی مهم در دفاع اقتصادی تحت تفکرات مکتب تاریخی و فردریک لیست در آلمان وجود دارد، اولاً اینکه این روش در نظام سرمایه‌داری ویژه‌ی کشورهای است که کمی دیرتر از سایر کشورها اقدام به توسعه‌ی اقتصادی نموده‌اند و ثانیاً محدود بودن مدت زمان حمایت از صنایع ملی و هدف‌گذاری مشخص برای آن، کلید دستیابی به توسعه‌ی اقتصادی بخش مربوطه و دستیابی به ساختار تقویت شده‌ی اقتصادی در مقابله با سایر کشورها می‌باشد.

جنگ و دفاع اقتصادی در دوره جنگ جهانی اول

با اینکه منازعات اقتصادی در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم محدود به موارد پیش گفته در مورد استعمارگران و مستعمرات و یا بین خود استعمارگران نبود، ولی تا قبل از جنگ جهانی اول عملاً موارد محدودی خارج از این چارچوب را می‌توان مشاهده کرد. اما موارد جزیی دیگری نیز وجود دارد مانند اقدامات قدرتهای نوظهوری مثل آمریکا که در طول قرن نوزدهم رفته رفته از جنگ اقتصادی و ابزارهای آن در زمان جنگ نظامی یا ضرورت شدید، استفاده‌ی محدودی کردند (برمان و گارسون^۱، ۱۹۶۷). در طول جنگ داخلی آمریکا، دولت در واشنگتن دستور محاصره‌ی ایالات سواحل جنوبی را صادر کرد تا آنها را به لحاظ تجاری منزوی تسلیم نماید (بemis^۲، ۱۹۴۲، ص ۱۵۹). در اواخر سال ۱۸۹۸، در طول جنگ آمریکا و اسپانیا، کنگره و رئیس جمهور آمریکا تصمیم مشترکی را اتخاذ کردند که بر اساس آن صادرات ذغال سنگ و دیگر کالاهایی که در جنگ مورد استفاده قرار می‌گرفت، به اسپانیا ممنوع شد^۳. در همین رابطه، پس از اتمام جنگ آمریکا و اسپانیا، رئیس جمهور روزولت^۴ در سال ۱۹۰۵ ممنوعیتی را علیه جمهوری دومینیکن اعمال کرد، این ممنوعیت به عنوان نقطه‌ی آغاز محدودیت‌های صادراتی و تحریم‌های اقتصادی با هدف ارتقای ثبات سیاسی و تأمین منافع ملی آمریکا در آمریکای لاتین مبدل شد (آتوارت^۵، ۱۹۴۱، ص ۱۸-۱۹).

بسیاری از قوانین جنگی در قرن نوزدهم مانند محاصره و ابزارهای خاص جنگ اقتصادی در اوایل قرن بیستم منسوخ شد (الاکاب^۶، ۱۹۸۸، ص ۳۱-۳۴). در این دوره با پیشرفت تکنولوژی و ساخت زیردریایی‌ها و هواپیماها و همچنین گستردگی قاچاق از طریق شبکه راه‌های زمینی عملاً محاصره اقتصادی به شیوه سابق موضوعیت خود را از دست داد. بنابر این در قرن بیستم و

^۱ Berman and Garson

^۲ Bemis

^۳ کنگره و ج رس (Cong. J. Res)، ۲۲ آوریل ۱۹۸۹، شماره‌ی ۲۵، ۳۰ در مورد ۷۳۹.

^۴ Roosevelt

^۵ Atwater

^۶ Elagab

به ویژه با آغاز جنگ جهانی اول ابزارها و روشهای جدیدی برای جنگ اقتصادی و در مقابل آن دفاع اقتصادی لازم گردید.

در دوره‌ی جنگ جهانی اول با اینکه مرکز ثقل منازعات بین کشورها به حوزه‌ای جنگ فیزیکی و نظامی منتقل شد اما مورادی از جنگ اقتصادی نیز قابل ذکر است. تکنیک جنگهای اقتصادی در طول جنگ جهانی اول بیش از همه‌ی سالهای قبل از آن، توسعه یافت و ثابت کرد که این تکنیکها بسیار موثر هستند. ویژگی اصلی متفقین در جنگ جهانی اول این بود که آلمان و اتریش را محاصره‌ی اقتصادی کردند و این تحریم اقتصادی، اولین تحریم اقتصادی بود که فراتر از قلمرو خاصی گسترده شده و لذا تمامی کشورهای بی‌طرفی که با آلمان تجارت می‌کردند را نیز در بر گرفت (آمبروسیوس، ۱۹۹۱، مدلیکات، ۱۹۵۲، ص ۴۶-۵۲).

دولت انگلستان در واکنش به جنگ زیر دریایی آلمان، در تاریخ ۱۵ مارس ۱۹۱۵ تحریمهای فراگیری را علیه آلمان اعلام کرد.^۱ در این تحریمها قدرتهای متفق تجارت آلمان با کشورهای بی‌طرف را به عنوان مهمترین اهداف اقتصادی مورد توجه قرار داده و طرفهای ثالثی که با آلمان تجارت می‌کردند را نیز مشمول تحریم اقتصادی قرار دادند. انگلستان با زیرکی هر چه تمام لیست سیاهی از افراد یا نهادهایی که در کشورهای بی‌طرف فعالیت می‌کردند و به سود آلمان یا بصورت مشترک هم با آلمان و هم با متفقین کار می‌کردند یا مظنون به این فعالیتها بودند، تهیه کرد و تجارت با چنین نهادهای و افرادی را بطور کامل منع نمود و حتی از صادرات کالاهای انگلیسی به چنین مؤسساتی نیز جلوگیری کرد (مدلیکات، ۱۹۵۲، ص ۱۵-۲۳). آمریکا قبل از ورود به جنگ تاکید زیادی بر حقوق خود به عنوان یک کشور بی‌طرف داشت و به کنترل‌های صادراتی فرمانطقه‌ای و تحریمهای اقتصادی انگلستان به عنوان تجاوز به

^۱ در این بسته‌ی تحریم تجارت مستقیم با آلمان ممنوع شد و هیچ کمکی به آلمان پذیرفته نبود. خروج از محاصره‌ی اقتصادی مشکل بود زیرا تمامی کشتی‌هایی که در آبهای آزاد کالا حمل و نقل می‌کردند توسط انگلستان کنترل می‌شدند که هیچ ارتباطی با آلمان نداشته باشند و انگلستان و تمامی کشورهای بی‌طرف هم پیمان با انگلستان نیز از فهرستی از حمل و نقل کالا و خدمات پیروی می‌کردند که زمان و مقصد آن مشخص بود. لذا هیچ کشتی و حمل و نقل دریایی غیر از موارد درون لیست پذیرفته نبود. (جک (Jack)، ۱۹۴۰ ف ص ۹۳-۹۵)

سلطه‌ی آمریکا و همچنین عامل ناراحتی جدی تاجران آمریکایی، اعتراض می‌کرد^۱. اما پس از اینکه وارد جنگ شد، همکاری با دولت انگلستان در ممنوعیت‌ها علیه آلمان و کشورهای هم پیمان و دارای رابطه با آلمان را آغاز کرد و ممنوعیت‌های خود را بصورت قانون تصویب نمود. آمریکا در سال ۱۹۱۷ قانون مربوط به «تجارت با دشمن^۲» را تصویب کرد، که دقیقاً مشابه کنترل‌ها و محدودیت‌های اقتصادی وضع شده توسط انگلستان بود.

اغلب مورخین معتقدند که جنگ اقتصادی با ابزار تحریم‌های اقتصادی متفقین، یکی از مهمترین عوامل شکست آلمان بود (شاو^۳، ۱۹۴۰، ص ۳۵-۴۰). تاثیر این تحریم‌ها متحد بیشتر به خاطر همکاری انگلستان و آمریکا در قانون‌گذاری و اجرای قوانین بود، بطوریکه آنان دقیقاً اصول قانونی مشابهی برای افرادی داشتند که بر خلاف بخشی از کنترل‌های اقتصادی تجارت و یا سرمایه‌گذاری می‌کنند. به علاوه تحریم‌های یکپارچه باعث کاهش صادرات آلمان و همچنین کاهش سرمایه‌گذاری خارجی در آلمان بیش از ۸۰ درصد در طول دوران جنگ شد^۴. به عبارت دیگر استفاده از فهرست سیاه و سایر فشارهای فرا منطقه‌ای اقتصادی توسط دولت‌های انگلستان و آمریکا علیه تجارت کشورهای ثالث (بی‌طرف) با آلمان و متحدانش ابزاری مؤثر در توفیق نهایی آنها در جنگ به شمار می‌رود.

^۱ آمریکا طرحی پیشنهادی برای حفظ حقوق کشتی‌رانی کشورهای بی طرف آماده کرد اما انگلستان با آن مخالفت کرد ولی آلمان موافق آن بود. در بین سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۶ آمریکا علیه محدودیتهای انگلستان اعتراض می‌کرد. (مطالعه‌ی جک، ۱۹۴۰، ص ۸۷-۱۰۰ را ببینید).

^۲ Trading With the Enemy Act

^۳ Shaw

^۴ به همین دلیل مدلیکات (Medlicott) تاثیر تحریم‌های اقتصادی را در مجموع تاثیری بسیار ارزشمند در اعمال فشار اقتصادی و حفظ صلح بین المللی می‌داند (مدلیکات، ۱۹۵۲، ج ۲، ص ۶۳۳).

جنگ و دفاع اقتصادی در دوره جنگ جهانی دوم

پدافند اقتصادی در این دوره به دلیل نیازمندی به سیاست‌گذاری‌های خاص کاملاً هنجاری بوده است. اقتصاد در این دوره بیشتر برای پشتیبانی از صنایع نظامی مورد توجه قرار داشته است و به اقتصاد به عنوان عاملی برای تقویت نیروهای نظامی و تسلیحاتی توجه می‌شده است.

وزارت جنگ انگلستان از یک برنامه‌ی وسیع برای جنگ اقتصادی نامحدود استفاده نمود، که با هدف تخریب صنعت آلمان و همچنین استفاده از کنترل صادرات بر تجارت کشورهای بی طرف تشکیل می‌شد (یعنی کشورهای بی طرف را نیز وارد برنامه‌ی جنگ اقتصادی کرد). تکنیک‌های مورد استفاده همان تدابیر جنگ جهانی اول بود که این بار توسعه یافته و تصحیح شده بودند.

برای مثال فرایندهای لیست سیاه نسبت به قبل بسیار جامع‌تر بودند، زیرا جزئیات بیشتری در مورد دارایی‌های مالی و رویه‌های تجاری مردم کشورهای ثالث (بی طرف) که به نمایندگی از قدرت‌های محور فعالیت می‌کردند، را در بر می‌گرفت. به عنوان مثال هیأت بازرگانی آن زمان چهار دستور را در مرحله‌ی اول جنگ تا سال ۱۹۳۹ صادر کرد و لیست سیاهی درست کرد که ۶۵۰ اسم در آن وجود داشت و شامل شرکت‌ها و بانک‌هایی می‌شد که به همکاری با دشمن متهم بودند.^۱ به مردم انگلستان نیز اخطار داده شد که هیچ مبادله‌ای با افراد بدون مجوز از بخش «تجارت با دشمن» نداشته باشند (تروتروتر^۲، ۲۰۰۱، ص ۶۶۲).

بر خلاف جنگ جهانی اول، همکاری آمریکا با انگلستان در جنگ اقتصادی و اعمال ممنوعیت‌ها و مکانیسم لیست سیاه از سال ۱۹۳۹ یعنی دو سال قبل از ورود خود آمریکا به جنگ آغاز شد. در طول جنگ، تحریم‌های اقتصادی آمریکا به طور اساسی بر کنترل وجوه خارجی و صدور مجوز صادرات به کشورهای بی طرف متمرکز بود. همچنین آمریکا لیست سیاهی را بنیان

^۱ به دستور صادر شده در مورد «تجارت با دشمن» در ۱۳ سپتامبر ۱۹۳۹ مراجعه کنید (S. R. & O. , ۱۹۳۹, NO. ۱۱۶۶).

^۲ Trotter

نهاد تا مسئله‌ی «همکاری پنهان»^۱ و «اعمال مقدماتی»^۲ برای قدرت‌های محور را روشن کند. لیست سیاه آمریکا در آن زمان «لیست اعلامی اتباع مسدود شده»^۳ نامیده می‌شد.^۴

خزانه‌داری آمریکا بصورت رسمی لیست سیاهی را طراحی کرد که بر طبق آن هر فردی که در شبکه‌ی نازی‌ها نفوذ و حضور داشت تحت کنترل قرار گیرد. همانند جنگ جهانی اول، همکاری و تعامل انگلستان و آمریکا در اجرای تحریم‌های اقتصادی و مالی بر قدرت‌های محور، نهادهای تجاری و مردم آنها و بر نهادهای بی طرف کشورهای ثالث که با آلمان و حامیان آنها تجارت و داد و ستد داشتند، برنامه‌ی تحریمی موثری بود که توسط کشورهای متفق (متفقین) به اجرا در آمد. به علاوه اجرای این برنامه توسط آمریکا، انگلستان و دیگر کشورهای متفق بر اساس اصول مدنیت و قوانین جنایی در ممانعت از تجارت و فعالیت افرادی که با دولت‌های دشمن تجارت می‌کردند، مبنای قانونی موثر و قابل اجرایی را در تحمیل تحریم‌های اقتصادی فرا مرزی ایجاد کرد.

از جمله اقدامات مهم کشورهای درگیر جنگ تغییر شیوه مدیریت اقتصادی از جمله بکارگیری مدیریت لجستیک در تمامی مراحل تولید، تأمین، توزیع و مصرف کالاها بویژه مواد و کالاهای مورد نیاز بخش نظامی بود. در این شیوه رابطه‌ای بین تمامی این مراحل برقرار می‌شود تا نیازهای بخش نظامی به طور مستقیم به بخش‌های تولیدی منتقل شود و صنایع به تأمین این نیازها بپردازند. در آلمان ساخت ماشین‌هایی توسط کارخانه‌های قدیمی با مصرف بسیار کم (در زمان خود) و توانمندی حرکت در مسیرهای سخت و انتقال تسلیحات نظامی را می‌توان جزء مثال‌هایی با همین رویکرد مدیریتی دانست. علاوه بر این سرمایه‌گذاری و تأسیس صنایع نظامی جدید و تحقیق و توسعه از طریق بودجه‌های دولتی انجام می‌گرفت.

در این دوران اصلی‌ترین مشکلاتی که برای اقتصاد در کشورهای مختلف ایجاد می‌شد، تورم، بدهی و کمبود منابع مالی بود. بسیاری از سیاست‌ها در این دوران برای کنترل این سه

^۱ corporate cloaks

^۲ fronts operating

^۳ Proclaimed List of Certain Blocked Nationals

^۴ فرمان شماره‌ی ۲۸۹۸ Fed. Reg. ۵E, ۶, ۸۷۸۵ را در سال ۱۹۴۱ ملاحظه فرمایید.

متغیر اقتصادی در کشور خودی و تحریک آنها در کشورهای دشمن تنظیم می‌شد. ایجاد تورم در کشورها هدف و در نتیجه افزایش نارضایتی عمومی و فشارهای داخلی بر دولت هدف، جزء سیاست‌های مکمل در دوران جنگ جهانی دوم بود.

در دوران جنگ جهانی دوم کنترل منابع در جهان همانند امروز از اهمیت بالایی برخوردار بود و هدف کشورها از جنگ نیز تسلط بر منابع کشورهای هدف بود. دفاع از کشور برای حفظ منابع طبیعی خود اولین هدف به شمار می‌رفت؛ زیرا رفاه اقتصادی داخلی و قدرت بین‌المللی هر کشور وابسته به این منابع بود. علاوه بر این حفظ تمامیت ارضی و نظم جهانی هدفی است که بسیاری از کشورهای قدرتمند در پی آن هستند. این اهداف از دوران جنگ جهانی دوم آغاز شد و تا به امروز توسعه و گسترش نیز یافته است. امروزه شاید جنگ نظامی راه اصلی برای دستیابی به اهداف فوق نباشد، اما جنگ اقتصادی اولین مسیر برای هموار کردن جاده‌ی دستیابی به این اهداف خواهد بود.

جنگ و دفاع اقتصادی در اوایل جنگ سرد

مشکلات امنیتی در ایالات متحده‌ی آمریکا با ورود به جنگ سرد عمیق‌تر شد و سیاست‌های این کشور از پاسخ به این سوال که چگونه در جنگ نظامی پیروز شویم به این سوال منتقل شد که چگونه در یک تعارض بلندمدت بین‌المللی غالب گردیم. در این فضا دفاع اقتصادی در سه جهت کلی توسعه یافت. اول سطح خرد، دوم تحقیق عملیاتی که منجر به کارایی هزینه‌ها شود و سوم تحلیل‌های هزینه-فایده.

بدلیل اتمام جنگ ایالات متحده و دیگر کشورها نمی‌توانستند از سیاست‌های نظامی مستقیم برای پیش برد اهداف بین‌المللی و ایجاد فشار بر کشورهای هدف استفاده کند. بنابراین اولین دوره‌ای که به معنای واقعی جنگ اقتصادی به صورت مستقل و نه به عنوان مکمل آغاز شد، در اوایل جنگ سرد بود که اصلی‌ترین بازیگر آن نیز ایالات متحده‌ی آمریکا بود. کشورهای هدف نیز برای مقابله با آن سیاست‌های پدافند اقتصادی در پیش گرفتند. سه ابزار عمده در این دوره برای جنگ اقتصادی مورد استفاده قرار می‌گرفت. ۱- سیاست تجاری؛ به معنای گسترده‌ی

آن شامل کنترل صادرات کالاهای استراتژیک، بایکوت‌ها، تحریم‌های تجاری، حمایت‌های تجاری، محدودیت‌های مقداری (وان^۱ ۱۹۶۱) ۲- ارائه یا توقف کمک‌های اقتصادی، نظامی، فنی و... به دیگر کشورها و ۳- جاسوسی و نفوذ اطلاعاتی، تبلیغات و فرهنگ‌سازی. اینها ابزارهایی هستند که برای دستیابی به یک هدف اصلی یعنی امنیت ملی توسط کشورهای مختلف به ویژه آمریکا در اوایل جنگ سرد مورد استفاده قرار گرفت و اساس آنها مبتنی بر اصول علم اقتصاد، کارایی و اثر بخشی بود.

در این دوران برای مدیریت کارای دفاع اقتصادی، برنامه‌ریزی دقیق، بودجه بندی و تحلیل‌های کارایی و اثر بخشی در فعالیت‌های مربوط به دفاع ملی و امنیت، صورت می‌گرفت. همچنین در مورد مسابقه‌ی تسهیلاتی با دیگر کشورها مطالعات بسیاری انجام شد و تعاملات و کنش و واکنش‌های استراتژیک مورد مطالعه قرار گرفت. سوال بسیاری از سیاستمداران این بود که چه مقدار هزینه در زمینه‌ی تسلیحات نظامی برای ایجاد امنیت بین‌المللی ضروری است؟ در واقع فضای اوایل دوران جنگ سرد با اینکه بسیار آرام دنبال می‌شد و اقدامات نظامی بسیار کمی توسط قدرت‌های بزرگ در این دوران رخ داد، اما به دلیل اینکه فاصله‌ی زیادی با جنگ جهانی دوم نداشت هنوز ظرفیت بالقوه برای ایجاد تنش‌های نظامی در فضای بین‌المللی وجود داشت. بنابر این کشورها مجبور بودند بازدارندگی در منازعات نظامی، تجهیزات و تسلیحات نظامی قابل قبولی را تدارک ببیند و این مسأله باعث می‌شد، بخش قابل توجهی از بودجه‌ی کشورها صرف تولید و خرید تسلیحات شود و کمتر بتوانند سیاست‌های اقتصادی در جهت توسعه و عمران انجام دهند. اما همانطور که قبلاً نیز اشاره شد توسعه‌ی اقتصاد درون‌زا برای ایجاد امنیت بین‌المللی نقش مهمی را بازی می‌کرد و بنابر این بودجه‌بندی بین دفاع نظامی با تولید و خرید تسلیحات و دفاع اقتصادی با توسعه و تقویت اقتصاد از اهمیت بالایی برخوردار بود.

نقش اقتصاد به عنوان منبعی برای حمایت از امنیت ملی در اوایل دوران جنگ سرد به طور رسمی آغاز شد. توسعه‌ی تجارت با یک کشور به این معنا بود که در صورت هر گونه تنش و منازعه بین این دو کشور این رابطه‌ی تجاری قطع خواهد شد. قطع روابط تجاری از هر دو طرف

^۱ Wan

زیان‌های اقتصادی قابل ملاحظه‌ای بر کشورها تحمیل می‌کرد و همین مسأله احتمال جنگ و منازعه‌ی بین دو کشور را کاهش می‌داد. لذا تجارت توسعه یافته یکی از ابزارهای ایجاد امنیت ملی و یا پشتیبان و حامی امنیت در این دوره به شمار می‌رود. کمک‌های مالی به برخی کشورها در جهت توسعه و یا کمک به فقرا، زلزله‌زدگان و ... نیز هم به دلیل روابط دوستانه‌ای که ایجاد می‌کند و هم به خاطر وابستگی به این کمک‌ها در دوره‌های بعد باعث کاهش احتمال منازعات بین‌المللی می‌شد و به عنوان حامی امنیت در اوایل جنگ سرد مورد استفاده قرار می‌گرفت. این امر بعدها منجر به ایجاد سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی شد که وظیفه‌ی کمک‌های مالی و اقتصادی به کشورها را داشتند و مدیران آنها وابسته به برخی کشورها مانند آمریکا بودند و بقیه کشورها می‌دانستند در صورت منازعه با آمریکا از این کمک‌ها محروم خواهند ماند.

در مطالعات و مباحثات سیاسی در دوران اوایل جنگ سرد مشاهده می‌شود که تاثیر دفاع و اقتصاد دو جانبه دیده شده است. یعنی در این دوران هم اقتصاد، حمایت کننده‌ی دفاع و امنیت ملی بود و هم امنیت حمایت کننده‌ی اقتصاد بود. در این دوران امنیت ملی، ثبات فعالیت‌های اقتصادی را بیشتر کرد و تاثیر قابل توجهی در سرمایه‌گذاری و در نتیجه رشد اقتصادی داشت. رشد اقتصادی حاصل از امنیت ملی در کشورهای غربی و شرقی باعث شد تا ارزش اقتصادی امنیت مورد توجه بیشتری قرار گیرد و کمتر با منازعات سیاسی، این ظرفیت برای رشد تخریب گردد.

از سوی دیگر کنترل منابع در جهان، اعم از منابع نفتی و سایر منابع طبیعی به عنوان محرک رشد (در آن دوران) اهمیت بالایی داشت و کشورها برای دستیابی به این منابع و ایجاد امنیت عرضه مواد اولیه برای صنایع و تولیدات اقتصاد خود، در برخی موارد مجبور می‌شدند در منازعات بین‌المللی وارد شوند. بنابر این هر چند از یک سو رشد اقتصادی حمایت کننده‌ی امنیت بود، اما از سوی دیگر تامین منابع اولیه برای این رشد خود دلیلی برای افزایش منازعات بود.

همچنین کشورها برای مشارکت در نظم جهانی و تبعیت بیشتر دیگران از قواعد بازی، باید قدرت اقتصادی بالایی می‌داشتند و توسعه‌ی اقتصادی جزء اصلی مشارکت در نظم جهانی است. اما روش دیگر دستیابی به این هدف متوقف کردن رشد اقتصادی سایر کشورها و تضعیف قدرت آنها در فضای بین‌المللی بود که در بسیاری از موارد از طریق جنگ اقتصادی انجام می‌شد.

یکی از ابزارهای جنگ اقتصادی در این دوران استفاده زیاد از تحریم، برای دستیابی به مقاصد بود. به طور ویژه زمانی که کشوری بر خلاف منافع یکی از قدرت‌های بزرگ عمل می‌کرد، مورد تحریم اقتصادی و نظامی قرار می‌گرفت. تلاش‌ها برای تخریب نیروی نظامی یک کشور متضمن ایجاد کنترل‌های امنیتی و فرا ملی بود، تا با محدود ساختن استفاده از کالاهای چند منظوره و همچنین فناوری‌های آن، توسعه در صنایع نظامی کشور مقصد نیز کنترل شود. برای مثال تحریم‌کنندگان شوروی و چین، کنترل‌هایی را در دوران جنگ سرد وضع کردند که هر دو با هدف کنترل صادرات کالاهای استراتژیک به چین و شوروی بود، تا بتوانند از توسعه‌ی فنی در سلاح‌های نظامی جلوگیری نموده و نیروی اقتصاد شوروی و چین را در توسعه‌ی صنایع نظامی تضعیف کنند (هافباور و همکاران، ۱، ۲۰۰۷، ص ۱۱).

البته تحریم‌ها در سیاست خارجی کشورها به دلایلی غیر از جنگ و امنیت ملی نیز مورد استفاده قرار گرفته است. به طور ویژه می‌توان به تحریم‌هایی اشاره کرد که برای تغییرات صریح یا ضمنی در رژیم یک کشور مورد استفاده قرار می‌گرفتند.^۱ در واقع جنگ اقتصادی با هدف تغییر رژیم موجود از ابداعات این دوران بود. تحریم با این هدف معمولاً در دوران جنگ سرد در مورد کشورهای کوچک‌تر مورد استفاده قرار می‌گرفت، برای مثال می‌توان به تحریم آمریکا علیه کوبا (۱۹۶۰)، جمهوری دومینیکن (۱۹۶۰)، برزیل (۱۹۶۲) و شیلی (۱۹۷۰) اشاره کرد. که با روی کار آمدن رافائل تروخیلو^۲ در جمهوری دومینیکن در سال ۱۹۶۱، جوا گولارت^۳ در برزیل در سال ۱۹۶۴ و آگوستو پینوشه^۴ در شیلی در سال ۱۹۷۳، این تحریم‌ها بسیار تعدیل شد.

^۱ Gary Clyde Hufbauer, Jeffrey J. Schott, Kimberly Ann Elliott, Barbara Oegg

^۲ یک حالت محدود این تغییر رژیم همان بی ثبات کردن دولت است که در شرایطی وجود مشکلات بالقوه نهایتاً باعث تغییر رژیم می‌شود.

^۳ Rafael Trujillo

^۴ João Goulart

^۵ Augusto Pinochet

جنگ و دفاع اقتصادی در اواخر جنگ سرد

همزمان با بلوغ بیشتر جنگ سرد گستره‌ی مسائلی که اقتصاددانان با عنوان امنیت به آنها می‌پرداختند نیز افزایش یافت. بسیاری از مسائل جدید به دلیل تغییر رویکرد آنها در رابطه‌ی بین اقتصاد و امنیت یا دفاع ملی مطرح شد. همانطور که در بخش قبل نیز اشاره شد، در جنگ جهانی دوم اقتصاد به عنوان ابزاری برای پیشبرد اهداف جنگی و سیاست‌های اقتصادی بین‌المللی مورد استفاده قرار می‌گرفت. در ابتدای جنگ سرد اهمیت اقتصاد برای سیاستمداران کمی روشن‌تر شد و رابطه‌ای دو جانبه بین اقتصاد و امنیت شکل گرفت. تقویت اقتصاد به معنای بالاتر بودن سهم در بازار جهانی، افزایش منابع مالی برای حمایت بخش نظامی و امنیتی و البته از سوی دیگر توجه بیش از حد به رشد اقتصادی و منابع اولیه باعث افزایش منازعات بین‌المللی برای دستیابی به عرضه‌ی ایمن این منابع اولیه می‌گشت. همچنین افزایش امنیت با کاهش ریسک، موجب تقویت سرمایه‌گذاری و در نتیجه رشد و توسعه‌ی اقتصادی شده بود.

مطرح شدن مباحث جدید مانند اتحاد تجاری و امنیتی بین چند کشور و تاثیر آن بر توسعه‌ی اقتصادی و رابطه‌ی آن با امنیت و پدافند اقتصادی مسائل جدیدی را به دانش دفاع اقتصادی وارد نمود که بسیاری به تحلیل و تفسیر تاثیر آنها پرداخته‌اند.

الف) شکل‌گیری اتحادهای منطقه‌ای و بین‌المللی

برخی از مسائل سیاسی را نمی‌توان از دفاع اقتصادی مجزا کرد. مطالعات در زمینه‌ی شکل‌گیری گروه‌ها و اتحادهای دفاعی توجه ویژه‌ای را به گسترش نظریه‌ی بازیها در دانش اقتصاد معطوف کرد. به عنوان مثال السون و زکهاuser^۱ (۱۹۶۶) نابرابری تاثیر ورود کشورها بر افزایش قوت امنیتی را مورد مطالعه قرار داد. وی می‌گوید کشورهای فقیر با ورود به حلقه‌ی اتحاد نمی‌توانند چندان در افزایش قوت اقتصادی و شدت امنیت تاثیر بگذارند و مقدار تاثیر با فقیرتر شدن کشورها کاهش خواهد یافت. در مطالعات بسیاری مدل بیان شده توسط آنها مورد آزمایش و تحلیل قرار گرفت و در طول زمان تایید شد و توسعه‌ی قابل ملاحظه‌ای نیز پیدا کرد.

^۱ Olson and Zeckhauser

در ادامه با توسعه‌ی این مدلها اندیشمندان اتحاد را به عنوان یک کالای عمومی در نظر گرفتند که می‌تواند توسط اعضای گروه مصرف شده و از آن منفعت کسب شود. همچنین غیر محض بودن این کالای عمومی باعث می‌شود به طور همزمان دارای جنبه‌های عمومی و خصوصی باشد که مطالعه‌ی آنها بر تاثیر این اتحاد روی قوت اقتصادی و امنیت ملی، اهمیت بالایی دارد (سندلر، ۱۹۷۷، مک‌گیر، ۱۹۹۰ ب).

مطالعات در مورد اتحادهای بین‌المللی از اتحادهای رسمی سیاسی مانند ناتو (NATO) و یا اتحاد ورشو (Warsaw Pact) به سمت تحلیل اتحادهایی با جنبه‌های بیشتر اقتصادی گرایش یافت و بیشتر با مفاهیم تجاری و اقتصادی مانند بلوک‌های تجاری، اتحاد گمرکی و مناطق آزاد تجاری مورد بررسی قرار گرفت (وونگ^۱، ۱۹۹۱). تاثیر غیر مستقیم این اتحادها بر دفاع اقتصادی و در نتیجه امنیت ملی در این مطالعات نقطه‌ی تمرکز اندیشمندان بوده است.

جدا از بحث تاثیر مستقیم و غیر مستقیم اتحادهای بین‌المللی بر توسعه‌ی اقتصادی و در نتیجه بر امنیت و دفاع ملی نکته‌ی بسیار مهم این است که انزوای یک کشور به معنای کاهش سرعت و رشد اقتصادی آن و در نتیجه در بلند مدت کاهش قدرت بین‌المللی در دفاع اقتصادی و در نتیجه کاهش امنیت او خواهد بود. هر چند در کوتاه‌مدت این سیاست مورد استفاده‌ی بسیاری از کشورها قرار گرفت و در حفظ امنیت کوتاه مدت تاثیر مثبت قابل توجهی داشت، اما اجماعی نسبی وجود دارد که انجام اقدامات تجاری و تولیدی اقتصادی و به ویژه سیاسی و بین‌المللی به تنهایی میسر نیست. مزیت‌های نسبی و مطلق در تولید و تجارت در اقتصاد و تعداد آرای موافق و مخالف در مجامع بین‌المللی در بسیاری از مسائل سیاسی از مثال‌هایی است که در صورت انزوای یک کشور محکوم به شکست خواهد بود. لذا اولین هدفی که اتحادهای جدید بین‌المللی در دوران اواخر جنگ سرد بر عهده داشتند تقسیم مسئولیت‌های اقتصادی (تولید کالاها و خدمات استراتژیک در داخل اتحاد به صورت تقسیم وظایف) و سیاسی (حمایت از یکدیگر در مجامع بین‌المللی) بود، تا علاوه بر رهایی از انزوا در فضای بین‌المللی، از خطرات ارتباط بدون حد و مرز با کشورهایی که امنیت اقتصادی آنها را به خطر می‌اندازد، خودداری کرده باشند.

آمریکا که از جنگ جهانی دوم قدرت بسیاری در فضای بین‌المللی پیدا کرده بود و در اوایل جنگ سرد نیز این قدرت باعث شده بود تا به نوعی فضای بین‌المللی متأثر از تصمیمات آمریکا باشد، در اواخر دوران جنگ سرد علیرغم فروپاشی شوروی با قدرت یافتن برخی دیگر از کشورها و البته تشکیل اتحادهای بین‌المللی، برتری مطلق خود را از دست داد. همین مسأله باعث شد تا رقابت در فضای بین‌المللی بیشتر شود و امنیت اقتصادی و سیاسی همه‌ی کشورها افزایش یابد.

ب) تأثیر منفی بر رشد اقتصادی

به موازات رشد و رونق اقتصادی در آلمان و ژاپن در اواخر جنگ سرد، توجه دانش اقتصاد بیشتر به این موضوع معطوف شد که متحدان چگونه هزینه‌های دفاع اقتصادی را تقسیم کنند؟ مسأله‌ی تقسیم بار دفاع نقش موثری در ثبات اتحاد و در نتیجه ثبات دفاع اقتصادی ایفا می‌کند. اگر توزیع ناعادلانه باشد یکی از طرفین در بلند مدت حاضر به اتحاد و همکاری نخواهد بود و سازمان کلی پدافند اقتصادی نیز با مشکل مواجه خواهد شد. به دنبال تحلیل این مسأله، به این سوال نیز پاسخ داده خواهد شد که بار دفاع اقتصادی بر هر یک از متحدان چگونه متأثر از سطح آموزش و مهارت، نرخ دستمزدها، سطح بهره‌وری، پیچیدگی‌های فنی، سطح تحقیقات و توسعه و سایر موفقیت‌های مقایسه‌ای ملتها باشد؟

از نظر متخصصان و صاحب‌نظران حوزه‌ی اقتصاد، تجربه‌ی جنگ اقتصادی در دوران جنگ سرد نشان داد، توسعه سیستم‌های دفاع اقتصادی و اعمال سیاست‌های مربوطه در کشورها و بین متحدین، علاوه بر اثرات مثبت آن که موجب کاهش ریسک تعاملات اقتصادی در فضای بین‌الملل و همچنین افزایش قدرت مقابله و پایداری بیشتر نظام اقتصادی می‌شود، اثرات منفی نیز بر رشد اقتصادی خواهد داشت. به عنوان مثال:

- اتحاد ژاپن و ناتو (NATO) باعث کاهش رشد اقتصادی آنها شد (ویدنبوم)^۱

۱۹۷۴ و ۱۹۹۲).

- پرداختن به این سیاست‌ها باعث انحراف جریان پیشرفت فنی، سرمایه‌گذاری و انباشت سرمایه‌ی انسانی با مهارت‌های بسیار بالا در جهت نوآوری‌های فنی و علمی شده و از آن مقادیری که به صورت بهینه بالاترین نرخ رشد اقتصادی را ایجاد می‌کند کمی دور گشته است (ویدنبوم ۱۹۷۴ و ۱۹۹۲).
- سیاست‌های دفاعی نرخ رشد اقتصادی کشورهای غربی را کاهش داده است (اسمیت^۱ ۱۹۸۰).
- دلیل کاهش نرخ رشد اقتصادی در این دوران (نسبت به حالت باقوه و بهینه) یا انحراف و کاهش سرمایه‌گذاری و تکنولوژی و تخصص نیروی انسانی بوده و یا تخصیص بسیاری از این سرمایه‌ها و نیروها به بخش‌های صنایع نظامی می‌باشد (بنویت ۱۹۷۸، دگر و اسمیت ۱۹۸۳، دگر ۱۹۸۶، فاینی، آنیز و نیلور^۲ ۱۹۸۴).
- در اواخر جنگ سرد قدرت مقایسه‌ای آمریکا در اقتصاد کاهش یافت و بنابر این در بسیاری از موارد مزیت رقابتی خود در مقابل سایر کشورها را از دست داد. در نتیجه برتری منطقه‌ای آمریکا در زمینه‌ی اقتصادی تضعیف شده و همین باعث شد تا سیاست‌های جنگ اقتصادی از سوی آمریکا کم‌اثرتر شود (السون^۳ ۱۹۸۲).

ج) بازی تخریب اقتصادی

با اینکه در دوران جنگ جهانی اول و دوم و همچنین در اوایل دوران جنگ سرد نیز از جنگ اقتصادی برای تخریب و تضعیف اقتصاد دیگر کشورها استفاده می‌شد، اما نیمه دوم جنگ سرد به عنوان اولین دوره برای استفاده رسمی از ابزارهای جنگ اقتصادی شناخته می‌شود. زیرا

^۱ Smith

^۲ Benoit, Deger and Smith, Deger, Faini, Annez and Taylor

^۳ Olson

اولاً در دوره‌های قبل، سیاست‌های جنگ اقتصادی به صورت مکمل سایر سیاست‌های نظامی، امنیتی و بین‌المللی استفاده می‌شد و هدف اصلی آنها دستیابی به یک هدف دیپلماتیک بود. اما در این دوران به دلیل اهمیت یافتن اقتصاد در مدیریت و ثبات کشورها و برتری یافتن کشورها تنها با رشد و توسعه‌ی اقتصادی باعث شد تا علاوه بر توجه بسیار به رشد و توسعه‌ی اقتصاد داخلی، تخریب اقتصاد دیگران نیز در دستور کار قرار گیرد. هدف اصلی نیز تخریب اقتصادی و کاهش سرعت رشد اقتصادی بود که این دیدگاه تا به امروز نیز ادامه دارد.

از لحاظ تعداد تحریم‌ها و اقدامات اقتصادی در جهت تخریب اقتصاد به صورت مقایسه‌ای می‌توان آمار را در جدول زیر مشاهده نمود:

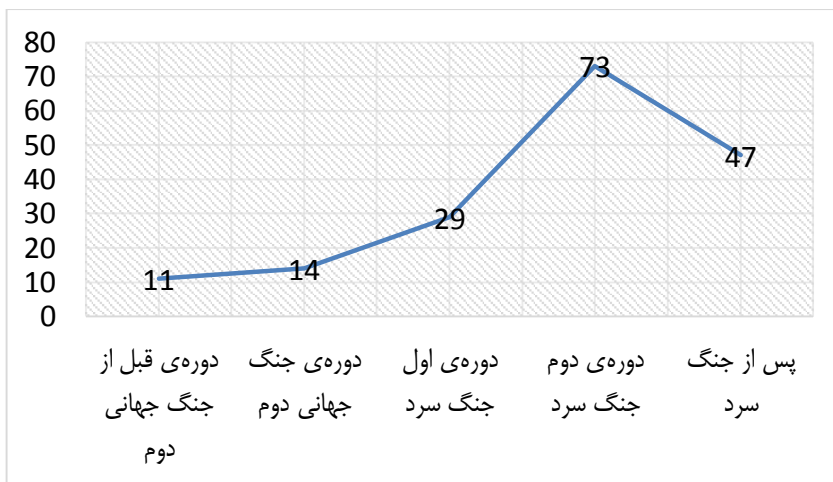
جدول ۱-۲: تعداد و تاثیر جنگ اقتصادی در دوره‌های مختلف

دوره	سال	تعداد موارد جنگ و تحریم اقتصادی و	مجموع هزینه‌های سالانه تحمیل شده بر کشورهای مقصد (به میلیارد دلار)	تاثیر بر صادرات جهانی ^۱ (به میلیارد دلار)
دوره‌ی قبل از جنگ جهانی دوم	۱۹۴۲-۱۹۱۱	۱۱	۱/۷۸	۹۵
دوره‌ی جنگ جهانی دوم	۱۹۵۳-۱۹۴۲	۱۴	۲/۹۲	۲۰۵
دوره‌ی اول جنگ سرد	۱۹۷۰-۱۹۵۳	۲۹	۶/۴۶	۶۰۵
دوره‌ی دوم جنگ سرد	۱۹۹۰-۱۹۷۱	۷۳	۴۳/۹	۷۸۷۰
پس از جنگ سرد	۲۰۰۰-۱۹۹۱	۴۷	۵۷/۹۶	۱۱۳۲۰

مأخذ: هافباور و دیگران، ۲۰۰۷.

اگر تعداد استفاده از جنگ و تحریم‌های اقتصادی که به طور رسمی صورت گرفته است را در دوره‌های مختلف بیان شده مقایسه کنیم، به نمودار زیر خواهیم رسید:

نمودار ۱-۲: تعداد اقدام به جنگ یا تحریم‌های اقتصادی در دوره‌های مختلف



همانطور که در نمودار فوق نمایش داده شده است، در دوره‌ی دوم جنگ سرد تعداد استفاده از موارد جنگ اقتصادی با ابزار تحریم نسبت به سایر دوره‌ها افزایش قابل توجهی داشته است. این افزایش به دلیل تغییر رویکردی است که در این دوران در مورد امنیت و رابطه‌ی آن با اقتصاد و توسعه‌ی اقتصادی ایجاد شده است.

همانطور که قبلاً اشاره شد در دوره‌ی جنگ جهانی دوم سیاست‌های جنگ اقتصادی به عنوان مکملی برای سیاست‌های نظامی استفاده می‌شد و در دوره‌ی اوایل جنگ سرد نیز ارتباط بین اقتصاد و امنیت ملی باعث شد تا توجه‌ها به صورت تخصیص منابع بین این دو بخش متمرکز شود و ارتباط بین این دو و تاثیر هر یک بر دیگری مورد مطالعه قرار گیرد. اما در دوره‌ی دوم جنگ سرد (۱۹۷۱ تا ۱۹۹۰) به دلیل اهمیت یافتن فضای اقتصاد و آرام شدن فضای امنیتی و سیاسی دنیا و فاصله گرفتن از جنگ‌های نظامی، سیاست‌های جنگ و دفاع اقتصادی اولویت کشورها در دیپلماسی بین‌المللی شد. حفظ امنیت اقتصادی از اولویت‌های اقتصادی و سیاسی یک کشور به شمار می‌رفت. حتی ابزارهای نظامی نیز به عنوان روشی برای جنگ اقتصادی مورد

استفاده قرار می‌گرفت. تقویت صنایع نظامی و فروش سلاح‌ها به دیگر کشورها و ایجاد ناامنی در برخی از مناطق برای فروش بیشتر تسلیحات نظامی، در حقیقت فضایی برای توسعه‌ی اقتصادی کشور از طریق شوک جانب تقاضای تسلیحات نظامی محسوب می‌شد. تهدیدهای نظامی نیز باعث می‌شد کشورهای هدف مجبور به تقویت نیروهای نظامی و هزینه کردن بسیاری از منابع خود در این زمینه باشند و از تخصیص منابع برای سرمایه‌گذاری و تحقیق و توسعه در سایر صنایع که به عنوان موتور اقتصاد کشور هدف محسوب می‌شوند، باز بمانند و رشد اقتصادی آن‌ها کندتر شود.

در این دوران مکانیسم جدیدی برای تهدیدهای اقتصادی از طریق تحریم‌ها، بلوکه کردن اموال و دارایی‌ها و محدودیت‌های مقداری و در نهایت محرومیت از عضویت در سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی و سایر روش‌های تعریف شده بوجود آمد. این مکانیسم در اصل روشی بود برای اینکه منازعات سیاسی کشورهای قدرتمند، تخصیص منابع آن‌ها را از پیشرفت فنی، سرمایه‌گذاری در زیر ساخت‌های بلند مدت جهت رقابت پذیری با سایر کشورها به سمت فراهم آوری نیروی نظامی بیش از حد منحرف نکند.

بنابراین مکانیسم جدید دو جنبه‌ی اصلی داشت، که یکی مربوط به تعاملات خود کشورهای پیشرفته با یکدیگر و دیگری در تعامل سیاسی این کشورها با سایر کشورهای درحال توسعه بود. کشورهای پیشرفته (مانند G8) که می‌دانستند روابط اقتصادی و تجاری آن‌ها با یکدیگر به حدی رسیده که امکان شروع جنگ نظامی بین آن‌ها بسیار اندک است، بنابر این تهدیدها، تنبیه‌ها و تشویق‌های خود را متناسب با دیپلماسی سیاسی، از دامنه‌ی نظامی به اقتصادی منتقل نمودند. لذا از تخصیص غیر بهینه‌ی منابع در راستای تقویت امنیت نظامی جلوگیری می‌شد، اما کشورهای دیگر که هر لحظه امکان جنگ نظامی را احساس می‌کردند و بنابر این تهدیدها باعث انحراف تخصیص منابع آن‌ها می‌شد، رشد و توسعه‌ی اقتصادی کاهنده‌ای را شاهد بودند.

شیلینگ (۱۹۶۷) در این باره معتقد است هزینه‌های اقتصادی که بر یک کشور مخالف (دشمن) تحمیل می‌شود، می‌تواند بازدهی اقدامات نظامی را افزایش دهد. همچنین افزایش در هزینه‌های کشور دشمن حتی اگر این رابطه به اقدامات نظامی منتهی نشود باز هم در دستیابی به اهداف سیاسی مفید خواهد بود. در واقع اگر ساختار کشش تقاضای دشمن، به گونه‌ای است که

با افزایش هزینه‌ها تلاش کمتری در دستیابی به یک هدف خواهد کرد، قطعاً فشار هزینه و جنگ اقتصادی از طریق افزایش هزینه‌های او در دستیابی به هدف مورد نظر موثر خواهد بود. استفاده از سیستم مالی و اقتصادی به عنوان ابزاری برای جنگ اقتصادی تاریخچه‌ای گسترده‌ای دارد و به دوران بین دو جنگ جهانی مربوط می‌شود. در این دوران پایه‌های نظریه‌های اقتصادی برای جنگ مالی و تجاری شکل گرفت. وان^۱ (۱۹۶۱) از مدل‌های تجارت بین الملل استفاده کرد تا تاثیر تعرفه‌های وارداتی و صادراتی، دخالت دولت از طریق دامپینگ، بایکوت‌ها، محدودیت‌های مقداری و تحریم‌ها که به سود یا زیان یک کشور وضع می‌شود را تحلیل نماید. این مطالعه به همراه رشته‌ای از مطالعات در این زمینه در قالب عنوان کلی اقتصاد تحریم تاثیر ابزارهای مالی و تجاری بر اقتصاد کشورها را مورد بررسی قرار می‌دهد (هافباور و اسکات^۲ ۱۹۸۵).

جنگ نوین اقتصادی

اگر چه استعمار به شکل کهن و قدیم آن در دنیای امروز تقریباً پایان یافته است و جنگ اقتصادی به شکل دوره جنگ‌های جهانی و جنگ سرد و رقابت قدرت‌های بزرگ نیز وجود ندارد، اما جنگ اقتصادی نوینی در حال گسترش است. امروزه استعمار دیگر به صورت کشوری نیست، بلکه شرکت‌های بزرگ بین‌المللی بدون هیچ ملیت خاصی این نقش را ایفا می‌کنند. ظهور قدرت‌های نوظهور اقتصادی که منفعت خود را در بازی در زمین نظم اقتصادی دنیای معاصر تعریف نموده و دنبال می‌کنند و حرکت معنادار به سوی اقتصاد بدون مرز جهانی رویایی است که استعمار اقتصادی نوین همواره برای کشورهای در حال توسعه تعبیر می‌کند.

توسعه‌ی امروز با محوریت پول، تنها بازده بیشتر برای سرمایه‌های مالی را دنبال می‌کند. بنابر این اگر کشورهای توسعه‌یافته با سرمایه‌گذاری در کشورهای در حال توسعه، ایجاد زیرساخت‌ها و رفاه موقتی را برای آنها تأمین می‌کنند، در اصل برای استفاده از نیروهای انسانی و

^۱ Wan

^۲ Hufbauer and Schott

سرمایه‌های طبیعی آنها و در نهایت خلق ثروتی کلان برای خود هستند. در این رابطه تا زمانی که میزبان برای مهمان سودآور است، رشد اقتصادی و حتی صلح برای او قابل تأمین است و زمانی که دیگر نتوان انتظارات قبلی را داشت و حتی فروش و استفاده از تسلیحات نظامی در این بازار سودآور باشد، ایجاد جنگ‌های داخلی و منطقه‌ای برای تعدیل قدرت میزبان و حداکثرسازی منافع از راهی جدید لاجرم خواهد بود.

به عبارت دیگر در این فضای جدید حتی نمی‌توان به سرمایه‌گذاری اقویا برای ایجاد زیر ساخت‌های بهتر، سیستم حمل‌ونقل نوین، ارتباطات و... نیز دلخوش نمود، چراکه برای آنها تنها سود بیشتر و پیگیری راحت‌تر فعالیت‌های اقتصادی خود و نه ارتقاء کیفیت زندگی مردم کشور میزبان معنادار است. از سوی دیگر معمولاً در این روابط بهره‌مندی از عوامل اقتصادی جامعه میزبان از جمله کارگر ارزان، انرژی، آب و قوانین ضعیف زیست محیطی در کنار مشوق‌های فراوان مالیاتی دنبال می‌شود؛ چیزی که بسیار سریع و راحت توسط ضعفا تقدیم می‌شود تا سرمایه‌گذاری، پیشرفت و توسعه برای آنها به ارمغان آید.

وضعیت کنونی جنگ اقتصادی در دنیا را می‌توان در قالب حاکمیت نظم نوینی در عرصه جهانی تصور نمود که از طریق سازمان‌های بین‌المللی، پیمان‌های منطقه‌ای و جهانی، پروژه جهانی شدن، آموزش‌ها و تعلیمات دانشگاهی و آکادمیک و... تنها یک چیز دنبال می‌شود و آن هم برهم ن خوردن این نظم خودساخته است. به عبارت دیگر برنامه‌های توسعه‌ای و پیشرفت کشورها نه در سازمان‌های برنامه‌ریز آنها بلکه در دانشگاه‌ها و مراکز علمی و مطالعاتی جهانی ریخته می‌شود که نخبگان سیاست‌گذار اقتصادی و اجتماعی تنها مجری آن در کشور متبوع خود هستند. جهت حفظ این نظم نوین جهانی نیز با خاطیان به اشد مجازات‌هایی از قبیل تحریم‌های اقتصادی، عدم سرمایه‌گذاری و یا سرمایه‌گذاری فرار، بالا رفتن ریسک از طریق تهدیدات پیدا و پنهان، اختلافات داخلی و... برخورد می‌شود.

در این جنگ اقتصادی مدیریت و تدبیر آنچه از عوامل اقتصادی تولید در اختیار کشورهای علاقمند به توسعه است، از چنگ مدیران و برنامه‌ریزان خارج شده و در جای دیگری در مورد آنها تصمیم‌گیری می‌شود. سرمایه‌های انسانی و کارآفرینان آنها با انواع جنگ روانی و تبلیغاتی بویژه فرهنگ‌سازی جلب و جذب می‌شوند، درآمد حاصل از منابع طبیعی آنها که از

مهم‌ترین منابع تأمین مالی توسعه است برخلاف مصالح داخلی و از طریق سیاستهای قیمت‌گذاری کلان در بازارهای جهانی مرتب دچار نوسان می‌گردد. سرمایه‌های فیزیکی و بویژه فن‌آوری بصورت کاملاً کنترل شده در اختیار آنها قرار می‌گیرد تا مبادا در فرصتی بتوانند به مدد نیروی فکر نخبگان متعهد، بومی شده و از کنترل خارج شود.

در این جنگ اقتصادی تنها چیزی که بصورت هدفی مقدس از سوی اقویا دنبال می‌شود، حفظ منافع خود و نظم نوینی است که منافع آنها را حداکثر می‌سازد. لذا ابزارهایی از قبیل نفوذ اطلاعاتی و جاسوسی اقتصادی از همه ارکان، عوامل و سازوکارهای اقتصادی جامعه هدف، بهم ریختن بازارهای اقتصاد هدف در مواقع لزوم بویژه بازارهایی که بیشترین تأثیر را بر حیات اقتصادی آن دارند از جمله بازارهای کالاهای اساسی، ارز و مالی از طریق پخش شایعات، فشار و تهدید بیرونی و استفاده از عوامل داخلی در زمان مقرر در دستور کار خواهد بود. حتی در این جنگ هدایت مستقیم و غیرمستقیم سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان وطنی از طریق تئوریزه کردن روش‌ها و انتشار انواع شاخص‌های جهانی به اسامی مختلف و فریبنده (شاخص آزادی اقتصادی، شاخص توسعه انسانی و...) و یا گزارش‌های دارای ادبیات کاملاً علمی، اصلی اساسی است.

مشغول نمودن مغزهای متفکر و نهادهای آکادمیک به هر چیز حاشیه‌ای و فرعی غیر از مسائل اصلی و حل مشکلات اقتصادی و تلاش برای استفاده از نسخه‌های وارداتی بجای شکل‌گیری مدل توسعه بومی از دیگر سیاست‌هایی است که به جد دنبال می‌شود. ضمن اینکه عامه مردم نیز از طریق برنامه‌های فرهنگ‌سازی اقتصادی مبتنی بر نقش‌هایی که باید در موقع لزوم ایفا نمایند، تحت تعلیم و تربیت انواع فیلم‌ها و برنامه‌های تلویزیونی، جنگ روانی و تبلیغاتی و... هستند.

ورود به فاز نظامی نیز به عنوان آخرین راهکار جهت متوقف کردن پیشرفت جامعه هدف و نگه‌داشتن آن در این نظم خودساخته، آخرین راهکار خواهد بود که معمولاً از طریق درگیر کردن کشور در زورآزمایی‌های منطقه‌ای، تشدید اختلافات مذهبی و افراط‌گرایی‌های هدایت شده و... دنبال می‌شود.

برنامه‌های تبدیلی که توسط سازمان‌های بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی اجرا می‌شود مانند بدهی‌های خارجی ایجاد شده، نیز تنها فرایند استعمار اقتصادی را

تسریع و تشدید می‌کند. در واقع رویای تبدیل شدن چین و هند به کشورهایی مانند آمریکا و ژاپن که توسط سازمان‌های جهانی و نسخه‌های توسعه‌ی اقتصادی آنها توصیه می‌شود، رویایی بیشتر نیست و امکان تحقق ندارد. زیرا برای دستیابی کشورهای هند و چین به سطح زندگی آمریکا و ژاپن نیازمند منابعی به اندازه سه برابر کره‌ی زمین است.

استعمار نوین همان کارکردهای استعمار قبلی را دارد. یعنی استفاده از منابع و نیروی کار برای توسعه‌ی بیشتر کشور استعمارگر، پیشبرد اهداف منطقه‌ای خود با جهت دهی فعالیت مستعمره‌ها و تبدیل کشورهای مستعمره به بازاری برای محصولات تولیدی و تخلیه و تسویه بازارهای داخلی کشورهای استعمارگر و در نهایت وابسته نگه داشتن این مستعمره‌ها به کشور؛ با این تفاوت که ابزارهای استعمار دیگر حضور نظامی و مستشاری نیست، بلکه از طریق سازمان‌های بین‌المللی و تعهدات بین‌المللی که توسط آنها گرفته می‌شود و بدهی‌های خارجی که برای کشورهای در حال توسعه ایجاد می‌شود، همه‌ی این اهداف قابل تأمین خواهند بود. در واقع جنگ اقتصادی نوین نیاز به بدنام شدن و استعمار فیزیکی ندارد، بلکه به صورت مخفیانه و حتی با نام کمک به کشورهای کمتر توسعه یافته و تجویز نسخه‌های توسعه برای آنها صورت می‌گیرد.

مصادیق تاریخی دفاع اقتصادی

برای درک بهتر و فهم دقیق‌تر دفاع اقتصادی و ابزارها و روش‌های دفاع اقتصادی، باید کشورهای مختلف به لحاظ تاریخی مورد بررسی و تحلیل قرار گیرند و روش‌هایی که کشورها برای دفاع از اقتصاد خود در مقابل تهاجم قدرت‌های اقتصادی دنیا در پیش گرفتند را دنبال کنیم. اما نکته‌ی بسیار مهم این است که شاید بررسی تاریخچه‌ی همه‌ی کشورها برای استفاده‌ی ایران چندان مفید نباشد و قاعدتاً کشورهایی باید مورد بررسی قرار گیرد که اولاً در دفاع اقتصادی و دستیابی به توسعه‌ی همه‌جانبه موفق بوده‌اند و ثانیاً ساختاری نسبتاً مشابه با ایران داشته و یا با مسائلی یکسان مواجه بوده‌اند.

بنابر این با توجه به مطالب فوق کشورهای روسیه، ژاپن و چین به لحاظ تاریخی در مورد سیاست‌های دفاع اقتصادی مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

فعالیت‌های دفاع اقتصادی در چین

در دوران معاصر چین همانند سایر کشورهای در حال توسعه، با یک بازار بین‌المللی بسیار بزرگ، با تجربه و سرشار از کالاهای با کیفیت مواجه بود که رقابت با چنین بازاری برای کشوری توسعه نیافته‌ای مانند چین در آن دوران دشوار می‌نمود. درگیری ایدئولوژیک چین از یکسو با نظام سلطه غرب و از سوی دیگر اختلاف نظری در تفسیر سوسیالیسم با شرق (شوروی سابق) در کنار اندیشه بازیابی قدرت و هیمنه تمدنی گذشته در آسیای شرقی و جمعیت بالا و فقر گسترده، این کشور را بر آن داشت تا برنامه‌های توسعه اقتصادی خود را به دقت تدوین نموده و به سرعت اجرایی نماید. در عین حال نگرانی‌های کشورهای توسعه یافته مانند آمریکا و ژاپن و همچنین روسیه نیز باعث می‌شد تا فشارهایی به کشور چین وارد شود؛ این تعاملات را می‌توان به یک جنگ سرد اقتصادی تشبیه کرد. در این جنگ اقتصادی گاهی از ابزارهای مرسوم مانند تحریم مالی و تجاری استفاده می‌شد و گاهی نیز فشار سازمان‌های بین‌المللی مانند سازمان تجارت جهانی مبنی بر کمتر کردن تعرفه‌های گمرکی و حفظ ارزش پول چین و فشارهای مستقیم در زمینه همکاری‌های بین‌الملل استفاده می‌گشت.

به عنوان مثال از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۰ چین مورد تحریم‌های شدید آمریکا قرار داشت. هر چند آغاز این تحریم‌ها به بهانه‌ی نفوذ کمونیسم در چین و همکاری با شوروی و برای مهار قدرت نظامی چین، تحمیل شد، اما طولانی شدن و ادامه‌ی آن برای مهار چین لازم بود، زیرا در آن زمان چین اولین گام‌های توسعه‌ی خود را بر می‌داشت. در بین سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ که چین مراحل اولیه‌ی گذار خود از کمونیسم و اجرای سیاست‌های اصلاحی را در پیش گرفت و توسعه‌ی اقتصادی با سرعت نسبتاً خوبی آغاز شده بود، رقیبی جدی برای شوروی به حساب می‌آمد و بسیاری از کالاهایی که در زمان تجارت با شوروی از این کشور وارد می‌کرد، توسط خود چین ساخته شد و حتی به بقیه دنیا نیز صادر گشت. لذا شوروی نیز برای فشار اقتصادی بر چین و همچنین باز گرداندن او به جمع کشورهای کمونیستی محض و جلوگیری از سیاست‌های

اصلاحی تحریم‌های تجاری و مالی شدید را در دو دهه بر چین تحمیل نمود، به طوریکه خود شوروی هدف از این تحریم‌ها را ۱- تلافی تخلف از سیاست‌های شوروی و ۲- تخریب اقتصاد و کاهش قدرت نظامی چین مطرح نمود. شوروی حتی آلبانی را در سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۵ به بهانه‌ی همکاری با چین مورد تحریم قرار داد به طوریکه آلبانی برای رهایی از این تحریم‌ها به انتشار مطالب ضد چینی اقدام نمود که مورد واکنش مقامات چینی قرار گرفت و آنها نیز در سال ۱۹۷۸ برای تلافی آلبانی را تحریم کردند. در سال ۱۹۸۹ هند نپال را مورد تحریم قرار داد و هدف خود از این تحریم‌ها را کاهش ارتباط اقتصادی نپال با چین مطرح نمود. در این دوران چین رشد قابل ملاحظه‌ای پیدا کرده بود و سیاست‌گذاران آمریکا نیز تهدید را احساس کردند، لذا در همین سال آمریکا تحریم‌های جدیدی علیه چین وضع نمود. تحریم‌های اعمال شده فعالیت‌های استقراری شرکت‌های چینی از شرکت‌های بین‌المللی را محدود می‌کرد. ۱۲ درصد از واردات چین از آمریکا تامین می‌شد و ۷ درصد صادرات آمریکا به چین صورت می‌گرفت. در سال ۱۹۹۴، تحریم‌ها علیه چین به سبب مشارکت در فروش سیستم‌های موشکی و تسلیحات نظامی به ایران و پاکستان به شکل دیگری مطرح گردید.

تجربه‌ای که قبلاً توسط ژاپن اتفاق افتاده بود در مورد چین نیز در حال وقوع بود. در اواخر دهه ۸۰ و اوایل دهه ۹۰ میلادی، ژاپن با افزایش چشمگیر صادرات محصولات صنعتی خود، ازسوی آمریکا به «تجارت ناعادلانه» متهم شد. بنابراین، ایالات متحده علیه این کشور تنبیهات سختی را اعمال کرده و این کشور را به واردات کمتر محصولات ژاپنی تهدید کرد. آمریکا با این فشار خود توانست ژاپن را وادار کند تا ارزش «ین» را افزایش دهد که این مساله رشد قابل توجه ژاپن را محدود ساخت. آمریکا چین را نیز تهدید کرد که اگر مقامات این کشور صادرات خود را محدود نکنند، دست به اقدامات تلافی‌جویانه خواهد زد. این تهدید آمریکایی‌ها این‌بار نیز تا حدی به ثمر نشست و ارزش یوآن در برابر دلار در سال‌های اخیر افزایش یافت و چین مجبور شد به‌جای اقتصاد صادرات محور، کمی به سمت رشد اقتصادی مصرف‌گرا، تغییر مسیر دهد.

اما چین در مقابل همه‌ی فشارهای بین‌المللی و همچنین فشارهای اقتصادی مستقیم و غیر مستقیم چگونه توانست از اقتصاد خود دفاع کند و با همه‌ی مشکلات مسیر توسعه‌ی

اقتصادی خود را دنبال نماید؟ در نمودار ۲-۳ به برخی از سیاست‌های دفاع اقتصادی در مقابل بازار توسعه یافته و فشارهای اقتصادی خارجی در چین اشاره شده است.



نمودار ۲-۳: سیاست‌های دفاع اقتصادی چین

در ادامه این سیاست‌ها را به طور مختصر تفسیر و توضیح خواهیم داد و آثار آن بر اقتصاد چین را بررسی می‌کنیم.

الف) استفاده از موقعیت جغرافیایی و مزیت‌های رقابتی

اولین ابزار و البته مهمترین ابزار جنگ اقتصادی در دنیای رقابتی امروز، استفاده از مزیت‌های رقابتی برای سرکوب قدرت‌های دیگر اقتصادی و ایجاد انحصار در فضای بین الملل می‌باشد. در واقع همه‌ی کشورها سعی دارند تا حد ممکن مزیت‌های رقابتی خود اعم از دانش و فناوری برتر، هزینه‌های پایین و کارآمدی صنایع، نیروی کار متخصص و سرمایه‌های انسانی و منابع طبیعی ارزان و ایمن (دارای امنیت عرضه) را افزایش دهند تا از این طریق بتوانند بر سایر رقبا پیشی گیرند و سهم خود را از بازار افزایش دهند. ظاهر این تعاملات اگرچه رقابت است اما در عمل به جنگی اقتصادی می‌ماند.

در چنین شرایطی ورود کشورهای در حال توسعه به بازار جهانی به ویژه تولید کالاهای با فناوری بالا بسیار مشکل است. چین در این مسیر از نقاط قوت و مزیت‌های رقابتی خود به خوبی

استفاده کرد و یا برای خود مزیت رقابتی ایجاد نمود. چین به دلیل وسعت بالای جغرافیایی یکی از وسیعترین کشورهای جهان به شمار می‌رود و همین امر فصول چهارگانه و آب و هوای متنوعی را برای تولید محصولات کشاورزی در چین فراهم می‌کند. جمعیت بسیار زیاد و در نتیجه نیروی کار بسیار سبب بزرگی و تنوع قابلیت‌ها در بازار کار چین شد. زندگی سخت در روزگاران قبل از دهه‌ی ۱۹۷۰ برای بسیاری از مردم (که بیش از ۵۳ درصد از آنها زیر خط فقر بودند) باعث کم توقعی نیروی کار و پذیرش دستمزدهای بسیار پایین توسط آنها بود. در سطح پایین برخی از کارگران تنها در قبال تأمین غذای روزمره و بدون هیچ دستمزد دیگری حاضر به انجام کار بودند. منابع طبیعی و مخازن نفتی نیز انرژی چین را تا حدی تأمین می‌کرد. وجود بازار بزرگ داخلی به دلیل جمعیت بالا باعث می‌شد تا صنایع به سادگی بتوانند به صرفه‌های حاصل از مقیاس دست یابند و برای ورود به بازار جهانی آماده شوند.

چین با استفاده از همین مزیت‌های رقابتی که هزینه‌ی تولید او را بسیار کاهش می‌داد و فضا را برای سرمایه‌گذاران خارجی جذاب می‌کرد و نیز کاهش مستمر ارزش پول ملی خود این هزینه را برای کشورهای توسعه یافته جهت سرمایه‌گذاری تولیدی در این کشور کمتر نیز کرد. همچنین با این شرایط کالاهای تولیدی او برای کشورهای درحال توسعه‌ی دیگر به قدری ارزان شد که قدرت رقابت با کالاهای با کیفیت و مرغوب کشورهای توسعه یافته را به لحاظ قیمتی پیدا کرد.

بنابر این چین با اصلی‌ترین و اولین ابزار جنگ اقتصادی یعنی تقویت مزیت‌های رقابتی و تبدیل مزیت‌های بالقوه به مزیت‌های بالفعل، دفاع اقتصادی فعالی انجام داد و خود را به بازار بین‌المللی وارد کرد.

ب) سرمایه‌گذاری در اقتصاد دانش بنیان

یکی از مهم‌ترین جنگ‌های اقتصادی بین کشورهای توسعه یافته با کشورهای درحال توسعه، نزاع بر سر انتقال دانش و تکنولوژی است. در واقع کلید موفقیت کشورهای توسعه یافته این است که دانش و فناوری بسیار بالایی دارند و همین امر همه‌ی کشورهای دیگر را به آنها وابسته می‌کند و قدرت رقابت را به نوعی از آنها می‌گیرد. در بسیاری موارد این دانش و فناوری را

اصلاً انتقال نمی‌دهند و در دیگر مواقع آنقدر گران است که صرفه‌های اقتصادی تولید در فضای بین الملل را از خریدار می‌گیرد و سود سرشاری نصیب فروشنده می‌کند.

اولین فعالیت چین در توسعه‌ی صنایع، همکاری‌های علمی و فنی با کشورهای توسعه یافته بود و توانست با گرفتن مجوز تولید بسیاری از کالاها در داخل کشور خود با استفاده از نیروی کار ارزانی که در دسترس داشت، کالاهایی با کیفیت نزدیک، اما با قیمت کمتر به بازار عرضه کند. از این طریق سود چندگانه‌ای نصیب چین شد. اولاً اشتغال در چین به شدت افزایش یافت و درآمدهای مردم بالا رفت به طوری که برخی توانستند پس از چند سال تلاش در این عرصه، خود بنگاه شخصی تأسیس نمایند. ثانیاً آنچه مهمتر بود، انتقال دانش فنی از کشورها توسعه یافته بود که در حین تولید در چین، آن را به مرور کسب کردند و خود به تحقیق و توسعه بر روی آنها تمرکز نمودند. توسعه فرن‌آوری در گام‌های ابتدایی کاملاً با حمایت‌های دولتی همراه بود.

اصلاح زیر ساخت‌های اقتصادی در جهت اقتصاد دانش بنیان و ارزش نهادن به فعالیت‌های علمی و فنی، کلید رشد بالای چین در طول این سال‌ها بوده است. در واقع چین با توسعه‌ی دانش بنیان، سلاح کشورهای توسعه یافته برای جنگ اقتصادی را به نوعی خنثی نمود.

ج) آغاز همکاری با کشورهای پیشرو

به دلیل اینکه بسیاری از کشورهای توسعه یافته، فاصله‌ی زیادی با چین داشتند حاضر به همکاری با وی نمی‌شدند و در صورت همکاری سود چندانی نصیب چین نمی‌شد و در نتیجه در جنگ اقتصادی چین همچنان بازنده‌ی میدان بود. در واکنش به این رفتار کشورهای توسعه یافته، چین به سراغ سایر کشورهای در حال توسعه که به لحاظ دانش فنی کمی از خود بالاتر بودند (مانند هنگ کنگ، کره، ژاپن، شوروی و ...) رفت تا بتواند همکاری سود آوری با آنها داشته باشد. در واقع تولیدات چین با اخذ مجوز از کشورهای در حال توسعه‌ای که تک محصولاتی داشتند که در بازار بین الملل قدرت رقابت داشت آغاز شد. چین با این کشورها همکاری اقتصادی خود را آغاز کرد و با سودآوری، کارگر ارزان، جذب و کسب دانش، توسعه‌ی اقتصادی

خود را آغاز نمود و پس از رشد بالا و دست یافتن به حداقل دانش فنی همکاری با کشورهای توسعه یافته را پیگیری کرد.

استفاده از روابط حسنه با بلوک شرق، مانند شوروی و آلمان شرقی در دوران کمونیستی و افزایش همکاری با کشورهایی مانند ژاپن و هنگ کنگ از اصلی ترین مصادیق استفاده از این روش در دفاع اقتصادی محسوب می شود. به عنوان شاهد چند مثال بیان خواهیم نمود.

در طول دهه ی ۱۹۵۰ اولین شریک تجاری چین، اتحاد جماهیر شوروی بود که به دلیل کمونیست بودن حکومت در هر دو کشور، رابطه ی خوبی بین آنها برقرار شده بود. در سال ۱۹۵۹ بیش از ۴۸ درصد از کل تجارت خارجی کشور چین با شوروی انجام می گرفت و شوروی نیز بسیاری از نیازهای خود را از چین تامین می کرد ضمن اینکه چین را بازار فروش خوبی برای محصولات خود یافته بود. اما در اوایل دهه ی ۱۹۶۰ رابطه ی این دو کشور بر سر مسائل سیاسی به سردی گرایید و تجارت نیز بین دو کشور کاهش یافت به طوری که در سال ۱۹۶۶ تنها ۷ درصد از تجارت خارجی چین با شوروی صورت می گرفت و در دهه ی ۱۹۷۰ به کمتر از دو درصد کاهش یافت.

در کنار شوروی، اروپای شرقی به ویژه آلمان شرقی بدلیل تعلقات سوسیالیستی روابط خوبی با چین داشت، در دهه ی ۱۹۶۰ جزء شرکای اصلی تجاری چین محسوب می شد. بعد از شوروی دومین شریک تجاری چین بود. حتی پس از اینکه رابطه ی چین با شوروی کمرنگ شد و ژاپن جای او را گرفت باز آلمان دومین شریک تجاری چین محسوب می شد.

در اوایل دهه ی ۱۹۶۰ هنگ کنگ نیز بازار خوبی برای صادرات چین محسوب می شد. ۳۱/۶ درصد از صادرات چین در بازار هنگ کنگ به فروش می رسید و ۱۳ درصد از واردات خود را از این کشور تأمین می کرد. روشن است که این حجم از صادرات و واردات نه بدلیل بازار این کشور بلکه بدلیل نقش ارتباطی آن با جهان غرب بوجود آمده بود. هنگ کنگ تا دهه آغازین قرن بیست و یک همچنان به عنوان مستعمره انگلستان باقیمانده بود و می توانست نقش واسطه گری را در روابط بین چین و جهان غرب برقرار نماید.

چین دریافته بود که باید طرفهای تجاری متنوعی داشته باشد تا بتواند در نوسانات سیاسی خود را حفظ کند. ژاپن یکی از شرکای تجاری جدید چین به حساب می آمد که ارتباط

اولیهی تجاری آنها از اواسط دههی ۱۹۶۰ آغاز شد (دقیقا زمانی که ارتباط چین با شوروی در حال کمرنگ شدن بود). به طوریکه تا سال ۱۹۶۶، ۱۵ درصد تجارت خارجی چین با ژاپن صورت می‌گرفت. ژاپن در آن زمان از همه لحاظ به چین نزدیک بود، اما از نظر تکنولوژی از چین جلوتر بود و پیشرفت بسیار خوبی داشت، زیرا چند دهه زودتر برنامه‌های توسعهی اقتصادی خود را آغاز کرده بود. همچنین ارتباطات حمل و نقل بسیار مناسب با چین داشت. ژاپن از منابع بسیار غنی چین که خود فاقد آنها بود استفاده می‌کرد و در مقابل چین نیز تکنولوژی برتر ژاپن را جذب می‌نمود و خود توسعه می‌یافت. در دههی ۱۹۸۰، ۲۰ درصد از حجم تجارت خارجی چین با ژاپن انجام می‌شد و تا سال ۱۹۸۶ به ۲۸/۹ درصد نیز افزایش یافت. اما در ادامه صادرات چین به ژاپن نسبت به وارداتش کمتر شد و در رابطه تجاری خود دچار کسری گردید، لذا سعی کرد شرکای جدیدی برای خود دست و پا کند.

چین پس از اینکه رابطه با ژاپن به عنوان کشوری پیشرفته را تجربه کرد، رابطه‌ی با آمریکا را از ۱۹۸۰ آغاز نمود و در قرن جدید به بزرگترین شریک تجاری آمریکا تبدیل شد.

(د) استفاده از ظرفیت بازار کشورهای در حال توسعه

بسیاری از کشورهای در حال توسعه برای حمایت از صنایع خود در برابر تولیدات کشورهای توسعه یافته، تعرفه‌های گمرکی بالایی وضع نموده بودند و به همین دلیل کالاهای کشورهای توسعه یافته با قیمت نسبتاً بالایی در بازار داخلی آنها عرضه می‌شد. این فضای بسیار مناسبی برای چین بود که با مزیت رقابتی قیمت وارد بازار شود. او می‌دانست که به لحاظ کیفیت در مراحل اول توسعه نمی‌تواند با کشورهای توسعه یافته رقابت کند و ابزار دانش فنی، کیفیت برتر، صنایع با تجربه و کارآمد، ابزار کشورهای توسعه یافته هستند که در صورت ورود دیگران با کاهش موقتی قیمت، حاشیه سود را به قدری کاهش دهند که تازه‌وارد توان ماندگاری در بازار را نداشته باشد. هند به دلیل جمعیت بالا و قدرت خرید (به طور متوسط) پایین، بازار مصرفی بسیار مناسبی برای کالاهای چینی به شمار می‌رفت، از این رو اولین بازارهایی که چین در صدد برآمد تا تفاهم‌نامه‌هایی جدی برای ورود به آن امضا کند، بازار هند بود.

به این صورت چین با قیمت بسیار ارزان کالاهایی نسبتاً مشابه را وارد بازار کشورهای درحال توسعه کرد و قیمت را به حدی کاهش دادند که حتی با وضع تعرفه‌های گمرکی باز هم فاصله‌ی بسیار زیادی با قیمت کالاهای مرغوب کشورهای توسعه یافته داشت. ابزار قیمت در مقابل ابزار کیفیت تنها در کشورهایی که درآمدهای سرانه‌ی پایینی دارند و در عین حال تعرفه‌های بالایی بر کالاهای وارداتی وضع می‌کردند امکان پذیر بود و از این ابزار در کشورهای توسعه یافته که قدرت خرید بالایی داشتند و گرایشی به کالاهای کم کیفیت چینی نشان نمی‌دادند امکان پذیر نبود^۱. بنابراین ابزار قیمت توانست در جنگ اقتصادی با ابزار کیفیت و تجربه فنی پیروز شود.

۵) ایجاد ثبات در منطقه

یکی از ابزارهای جنگ اقتصادی که علیه کشورهای در حال توسعه استفاده می‌شود، ایجاد ناآرامی در منطقه‌ی تحت فعالیت کشور مربوطه و ایجاد اختلاف بین همسایگان است که اولاً امنیت سیاسی و اقتصادی کشور هدف را به خطر می‌اندازد و ثانیاً امکان تعاملات کارآمد اقتصادی و همکاری‌های سود بخش منطقه‌ای را از آنها می‌گیرد.

این ابزار در طول سال‌های اخیر علیه بسیاری از کشورهای در حال توسعه استفاده شده است؛ استفاده از اختلاف در عقاید مذهبی، ایجاد گروه‌های اقلیت دشمن، ایجاد ناآرامی در منطقه، فراهم سازی شرایطی برای تخریب روابط همسایگان در طول دهه‌های گذشته مانعی بزرگ بر همکاری‌های منطقه‌ای وسیع به شمار می‌رود و توسعه‌ی کشورهای مستقل را به تاخیر انداخته است. در واقع همکاری با کشورهای توسعه یافته به دلیل فقدان قدرت چانه‌زنی برای کشور کوچک سودمند نیست و هیچ انتقال تکنولوژی و توسعه‌ی واقعی صورت نمی‌گیرد. یکی از بهترین گزینه‌ها برای مقابله با این ابزار جنگ اقتصادی همکاری‌های منطقه‌ای است که با ایجاد ناامنی اقتصادی و اختلاف منطقه‌ای این روش نیز از دست می‌رود.

^۱ لازم به ذکر است که در حال حاضر چین صادرات بسیار زیادی به آمریکا، ژاپن و دیگر کشورهای توسعه یافته دارد. اما فعالیت خود را در دهه‌های گذشته با کشورهای توسعه یافته‌ای مانند هند آغاز کرد.

این مطلب در مورد چین نیز صدق می‌کند و تا قبل از دهه‌ی ۱۹۷۰ روابط بین الملل در بین چین و سایر همسایگان چندان مساعد نبود و البته یکی از دلایل آن حکومت کمونیستی چین بود. چین اولین سیاستی که در جهت برون رفت از دور باطل فقر (عدم سودآوری همکاری با توسعه یافتگان و عدم توان همکاری با همسایگان) در پیش گرفت ایجاد ثبات در منطقه و بهبود روابط سیاسی با کشورهای منطقه از طریق دیپلماسی فعال بود. در واقع با کشورهای منطقه روابطی ایجاد کرد که به جای متوقف کردن توسعه‌ی اقتصادی یکدیگر که خواسته‌ی کشورهای توسعه یافته بود، به گره خوردن منافع این کشورها به یکدیگر تبدیل شود و در نتیجه همسویی منافع صلح اقتصادی و در نتیجه توسعه را به همراه داشت. بنابر این چین از طریق همسایگی خوب ابزار بی‌ثباتی و ناامنی اقتصادی منطقه‌ای را در هم شکست و توسعه‌ی خود را آغاز نمود.

و) حمایت شدید از صنایع داخلی

کشور چین نیز همانند سایر کشورهای درحال توسعه برای پا گرفتن صنایع داخلی مجبور به حمایت از آنها بود. به طور ویژه در مقابل کالاهای آمریکایی در دهه‌ی ۱۹۸۰ تعرفه‌های گمرکی شدیدی وضع نمود که برای ورود او به سازمان تجارت جهانی مشکلاتی بوجود آورد. بنابر این در ابتدا به صورت عضو ناظر و سپس در سال ۲۰۰۱ نهایتاً به صورت عضو رسمی سازمان تبدیل شد. تعرفه‌های گمرکی چین با عضویت در سازمان، همانند سایر کشورها به طور سریع کاهش نیافت و او توانست مدت زمان نسبتاً طولانی برای کاهش تدریجی تعرفه‌های گمرکی خود از سازمان بگیرد و هر ساله تنها چند درصد از این تعرفه‌ها را کاهش دهد.

دفاع اقتصادی در ژاپن

کشور ژاپن پس از جنگ جهانی دوم که خسارات و نابسامانی‌های اقتصادی فراوانی بوجود آورد و علاوه بر مشکلات ذاتی اقتصاد ژاپن، مشکلات و هزینه‌های جنگ نیز به آن اضافه شده بود، وضعیت بسیار بدی داشت. در ماه می سال ۱۹۴۷ و پس از پایان جنگ جهانی دوم،

ژاپن با تشکیل کابینه ائتلافی به رهبری حزب سوسیالیست و به نخست وزیری کاتایاما^۱ به تقویت ستاد تثبیت اقتصادی پرداخته و چهار پست معاونت برای آن تعیین گردید. یکی از آنان به کمیته‌ای اختصاص داشت که از طرف نیروهای اشغالی به ریاست کمیته برنامه‌ریزی^۲ تحمیل می‌شد، که در ژاپن از آن به نام کمیته هماهنگی‌های جامع^۳ یاد می‌گردد. پروفیسور تسورو شیگتو^۴ به عنوان عضوی از ستاد تثبیت اقتصادی به معاونت این کمیته منصوب گردید. بررسی فعالیت‌های شیگتو در دفاع اقتصادی و گام نهادن در جهت بازسازی مجدد اقتصاد ژاپن بسیار حائز اهمیت است.

ژاپن از دوران جنگ جهانی مورد تحریم‌های اقتصادی و فشارهایی در قالب جنگ اقتصادی قرار داشت تا با تضعیف اقتصاد ژاپن، جنگ نظامی نیز با هزینه‌های کمتری به پایان برسد. در دوره دو جنگ جهانی ژاپن تحریم‌های اقتصادی شدیدی را پشت سر گذاشت. آمریکا در سال ۱۹۱۷ و ۱۹۱۸ تحریم‌های شدیدی را علیه ژاپن وضع نمود که اهداف آن را ۱- بازداشتن ژاپن از نفوذ در آسیا و ۲- فشار بر ژاپن برای انحراف کشتی‌های خود به اقیانوس اطلس مطرح نموده است. در جنگ جهانی دوم نیز در سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ متفقین و به طور ویژه انگلستان، ژاپن را به همراه آلمان مورد تحریم‌های شدید قرار دادند. آمریکا نیز برای عقب نشینی ژاپن از جنوب غرب آسیا در سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵ تحریم‌های تجاری و اقتصادی جدیدی را علیه ژاپن وضع نمود. تحریم‌ها و فشارهای اقتصادی آمریکا و دیگر کشورهای توسعه یافته در دوران آغازین تحولات اقتصادی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ همچنان ادامه پیدا یافت. حتی کانادا نیز در سال ۱۹۷۷ به جمع تحریم‌کنندگان ژاپن پیوست تا فشارها بیشتر شود. اما ژاپن مجدداً ضمن بازسازی اقتصادش توانست خود را به جمع کشورهای توسعه یافته تحمیل کند و در دهه‌های بعد بویژه از دهه ۱۹۸۰ به بعد تعاملاتی را از سطح کشورهای توسعه یافته با دیگران برقرار نماید.

نابسامانی‌های اقتصادی پس از جنگ جهانی دوم در اقتصاد ژاپن به حدی بود که ترس از فروپاشی و ایجاد مشکلات سیاسی در ژاپن وجود داشت. همچنین پس از جنگ فعالیت‌های

^۱ Tetsu Katayama

^۲ Programm Committee Chairman

^۳ Sogo Chosei linkai

^۴ Shigetou

بازسازی اقتصادی و رقابت در عرصه‌ی اقتصاد آغاز شد که برای موفقیت در این زمینه بسیاری از کشورها محدودیت‌های وارداتی و صادراتی وضع نمودند. اما راه حل ژاپن در مقابل جنگ اقتصادی نوین جهان پس از جنگ جهانی دوم از دو اصل اساسی پیروی می‌کرد که در نمودار ۴-۲ نمایش داده شده است.

جلب حداکثری مشارکت مردمی با راهبرد صداقت با مردم



کمک به افشار آسیب پذیر و اعمال سیاست‌های پشتیبان



سیاست‌های مکمل

نمودار ۴-۲: اصول اساسی و کلی سیاست‌های دفاع اقتصادی در ژاپن

۱- جلب حداکثری مشارکت مردمی با راهبرد صداقت با مردم ۲- کمک به افشار آسیب پذیر و اعمال سیاست‌های پشتیبان.

این دو اصل موضوعه خود را در قوانین تصویب شده و سیاست‌های اقتصادی ژاپن در سال‌های پس از جنگ جهانی به وضوح نشان می‌دهد. البته سیاست‌های مکمل دیگری برای توسعه‌ی همزمان و برون‌رفت از بحران و نابسامانی‌های اقتصادی طراحی و اجرا شد که در نمودار ۴-۲ به آن اشاره شده است. در ادامه به تفسیر هر یک از این اصول کلی و سیاست‌های جزئی ذیل هر اصل در ژاپن خواهیم پرداخت.

الف) جلب مشارکت و راهبرد صداقت با مردم

در اواسط سال ۱۹۴۷ اعلامیه کابینه کاتایاما در مورد سیاست‌های اضطراری اقتصادی^۱ دولت از طرف ستاد تثبیت اقتصادی منتشر گردید. ولی شیگتو معتقد بود که سیاست‌های دولت

^۱ Kizai Kinkyutaisaku

بدون جلب همکاری آحاد مردم به جایی نخواهد رسید. اگر مردم در شدت فعالیت‌های اقتصادی، خرید کالاهای داخلی، تحمل مصرف پایین، آموزش روش‌های نوین تولید و افزایش کارایی، جهت‌گیری مصرفی و... با سیاست‌های اقتصادی همکاری نکنند، نقاط ضعف اقتصاد ژاپن در مقابل سایر کشورهای توسعه یافته بزرگتر شده و آنها قادر به دفاع از ظرفیت اقتصادی و تولیدی و اجرای برنامه‌های توسعه‌ی خود نخواهند بود. لذا گزارشی واقعی و عریان از وضع کلی اقتصاد کشور را به ملت توصیه نمود. این پیشنهاد مورد تصویب ستاد قرار گرفت و ظرف سه هفته گزارشی تحت عنوان «گزارش واقعی از اقتصاد»^۱ منتشر گردید که بعدها به عنوان اولین گزارش اقتصادی سالیانه ژاپن شناخته شد.

چون اولین و مهمترین گام در دفاع اقتصادی و موفقیت در برنامه‌های توسعه جلب مشارکت مردم تلقی و شناخته شد، گزارش واقعی از اقتصاد و راهبرد صداقت با مردم در پیش گرفته شد تا مردم با اطلاع از اوضاع نابسامان اقتصادی، همت خود را افزایش داده و در برنامه‌های اقتصادی دولت در جهت دفاع همگانی از کیان اقتصاد ژاپن شرکت کنند. دولت نیز علاوه بر سیاست‌های مکمل برای حمایت از مردم، نحوه‌ی رشد و توسعه‌ی گام به گام را به مردم گزارش می‌داد تا نتیجه‌ی تلاش مشترک دولت و مردم، روشن گردد.

در این گزارش که در شرایط فقدان آمار کافی نیز تهیه گردیده بود، شیگتو در نهایت وضوح و عدم کتمان حقایق محنت بار اقتصادی، برای اولین بار به تحلیل اقتصاد کلان ژاپن پرداخت. تلخی تحلیل‌های وی تا آنجا پیش می‌رود که به شدت از طرف بعضی همکاران خود مورد انتقاد قرار گرفت و عده‌ای این رفتار را غیرسیاسی و مخالف امنیت کشور ژاپن تلقی می‌کردند. ولی با این حال به دلیل نثر روان آن با استقبال عمومی مواجه گردید.

ب) کمک به اқشار آسیب پذیر و اعمال سیاست‌های پشتیبان

بدلیل فشار زیاد فرآیند توسعه بر اқشار آسیب‌پذیری مانند کشاورزان، کارگران و...، سیاست‌های مکملی برای تامین حداقلی از معاش این طبقه لازم بود. دولت با اعلام مواضع خود به منظور غلبه بر بحران پس از جنگ جهانی دوم چند اصل کلی را به صورت سیاست‌های

اضطراری اقتصادی به مرحله اجرا در آورد و ضمن توضیح هر اصل، همه آحاد ملت را به تشریک مساعی و همکاری دعوت نمود.

سیاست اول

از آنجایی که تأمین مواد غذایی، اساس حیات نیروی کار و زندگی مردم را تشکیل می‌دهد، در نتیجه تمام تلاش دولت می‌بایست مبدول به جلوگیری از تعویق در امر توزیع سهمیه‌ها و مبارزه شدید با بازار سیاه گردد. در ذیل این اصل ۱- تجدیدنظر اساسی در سیستم توزیع مواد غذایی، ۲- قیمت غلات و سیب زمینی، ۳- شبکه عادلانه توزیع تسهیلات، ۴- تأمین منابع پروتئینی، ۵- تأمین انواع سبزیجات و تشویق خانوارهای شهری در امر خودکفایی سبزیجات، ۶- عقلایی نمودن توزیع نیروی کار، ۷- توسعه محوطه های صید و شیلات، ۸- واردات کسری محصولات غذایی به عنوان اصلی‌ترین محورهای مدنظر قرار گرفت.

سیاست دوم

در جهت تأمین مواد غذایی و به اجرا درآوردن دیگر سیاست‌های تثبیت اقتصادی و به منظور برقراری کنترل و نظم در شبکه توزیع و مبادلات کالا که رکن اساسی سیاست‌های فوق به شمار می‌آید، می‌بایست اقدامات زیر بصورت جدی در دستور کار قرار می‌گرفت. در ذیل این اصل ۱- تأمین مواد حیاتی از طریق سیستم سهمیه بندی دولتی، ۲- تقویت و اصلاح مقررات سهمیه بندی و سیستم کوپنی، ۳- تشویق رقابت عادلانه بین بنگاه ها، ۴- تقویت مقررات کنترل حمل و نقل برای جلوگیری از بازار سیاه.

سیاست سوم

از روند اقتصادی آن روز کشور ژاپن، چنین بر می‌آمد که قیمت‌های رسمی مانع فعالیت سالم و سازنده اقتصادی بنگاه‌های اقتصادی شده و لذا دولت مصمم به تجدید نظر کلی در سیستم دستمزدها و قیمت‌ها شد و اجرای آن را پیگیری نمود. در این سیاست ۱- تدارک نظام جدید قیمت گذاری، ۲- تعیین قیمت‌ها بر مبنای قیمت های تمام شده، ۳- لغو کمک‌های

مربوط به کسری و یارانه‌های تعدیل قیمت‌ها، ۴- واریز مازاد درآمد به خزانه دولت، ۵- افزایش کمی سهمیه‌های مقرر به عنوان اصلی‌ترین محورها مورد توجه و بررسی قرار گرفت.

سیاست چهارم

تورم ممکن است به دلیل نرخ‌های بالا به بسیاری از اقشار فشار غیر قابل تحملی وارد کند. لذا دولت تصمیم گرفت به منظور حذف عامل پولی تشدید تورم، سیاست‌های سالم پولی و مالی به موقع اجرا نماید. ذیل این اصل ۱- سالم سازی مدیریت مالی، ۲- تهیه و تنظیم بودجه واقعی و عملیاتی، ۳- اعمال سیاست‌های مالیاتی مناسب، ۴- بررسی منابع مالیاتی جدید، ۵- عملیات حسابرسی دقیق بودجه، ۶- ایجاد کمیته سیاست‌گذاری انتشار پول، ۷- نهضت تشویق پس اندازها به عنوان اصلی‌ترین محورها مورد توجه و بررسی قرار گرفت.

ج) سیاست‌های مکمل در دفاع اقتصادی

در ادامه سیاست‌های حمایتی، سیاست‌های دیگری نیز جهت توسعه‌ی اقتصادی و جلوگیری از بحران بیشتر در کشور طراحی شد تا بتوان از کیان اقتصادی کشور در مقابل سایر کشورها دفاع نمود. این اصول در ادامه‌ی اصول قبل در سیاست‌های اضطراری سال ۱۹۴۷ برنامه‌ریزی شد.

سیاست پنجم

به طور کلی بازسازی اقتصادی موضوعی به جز افزایش قدرت تولیدی و افزایش کارایی در پویش تولید نیست، لذا دولت تأکید بر تولید به شیوه ترجیحی، تقویت و سالم سازی مدیریت بنگاه‌ها را به اجرا درخواهد آورد. ذیل این اصل ۱- محوریت زغال سنگ به عنوان منبع انرژی، ۲- تقویت ظرفیت حمل و نقل دریایی و زمینی، ۳- خط مشی بازسازی صنعتی کشور در برنامه بلندمدت اقتصادی، ۴- تاسیس شورای بازسازی اقتصادی، ۵- بسیج تمام نیروهای علمی و تکنولوژی کشور، ۶- تقویت و سالم سازی مدیریت بنگاه به عنوان اصلی‌ترین محورها مورد توجه قرار گرفت.

سیاست نهم

روشن است که افزایش کارآیی نیروی کار محرک اصلی افزایش تولید محسوب می‌گردد. لذا دولت باید علی‌رغم فقر طبیعی و اقتصادی کشور، تدابیر لازم جهت تأمین امکانات کار و شرایط زندگی کارگران به عمل آورد. ذیل این اصل ۱- تأمین نیازهای نیروی کار و مسکن کارگران، ۲- همکاریهای لازم بین کارگران و کارفرمایان، ۳- ایجاد فرصت‌های شغلی بیشتر، ۴- توسعه‌ی مؤسسات کاریابی و ایجاد مراکز تعلیم حرفه‌ای، ۵- ایجاد بیمه و یا مقرری بیکاری به عنوان اصلی‌ترین محورها مورد توجه قرار گرفت.

سیاست هفتم

به منظور تأمین ضروریات مورد نیاز بازسازی و فعالیت‌های تولید کشور، ترتیبات لازم برای واردات داده خواهد شد. علاوه بر آن، به منظور کمک به بازسازی کشور ژاپن تا حد امکان باید کاهش مصرف داخلی تحمل و در عوض توسعه صادرات تقویت شود. ذیل این اصل ۱- برنامه ریزی مدبرانه تجارت، ۲- تولید کالاهای صادراتی و بسته بندی آنها، ۳- گسترش تجارت با کشورهای شرق آسیا، ۴- بسیج خلاقیت کارآفرینان به عنوان اصلی‌ترین محورها مورد توجه و بررسی قرار گرفت.

سیاست هشتم

به منظور افزایش کارآیی در روند اجرای سیاستهای فوق، اقدامات ذیل باید به موقع اجرا گذارده می‌شد:

- چنانچه بنگاههای خصوصی از نظر مدیریتی مخاطره آمیز تشخیص داده شوند و یا به دلایل دیگر نتایج مطلوب را به بار نیاورند، در مورد نظارت بر مدیریت آنها اقدامات لازم به عمل می‌آید و دولت مدیریت مستقیم و مسؤولیت آنها را بر عهده می‌گرفت. در چنین شرایطی دولت نسبت به موقعیت و تخصص کارکنان این شرکت‌ها احترام می‌گذاشت و از تجربه و خلاقیت آنها به طور مؤثر بهره می‌گرفت.
- دولت در جهت نهادینه کردن تعاونی‌های تولیدی کارگری که به صورت «شرکت سهامی» اداره می‌گردیدند، کمک‌های لازم را مبذول داشت. ضمناً با اصلاحاتی در

قوانین تعاونی، بهره برداری مشترک از تأسیسات تولیدی توسط بنگاه‌های خرد و متوسط تولیدی را میسر نمود. مجموعه سیاست‌های فوق توانست گام‌های مؤثری را در مسیر تجدید حیات اقتصادی و نوسازی اقتصاد ژاپن پس از جنگ و تحمل فشارها و تحریم‌های شدید اقتصادی بر دارد.

فعالیت‌های دفاع اقتصادی روسیه

روسیه به دلیل شکل خاص حکومتی هیچگاه با غرب رابطه‌ی چندان خوبی نداشته و در اغلب موارد با تهدیدهای اقتصادی از جانب غرب یا متحدان مواجه شده است. ایستادگی روسیه در برابر این قدرت‌ها و در پیش گرفتن سیاست‌های اقتصادی در جهت دفاع اقتصادی و مقاوم سازی ساختارهای اقتصادی بسیار متنوع بوده و بررسی آن برای فهم بهتر سیاست‌های دفاع اقتصادی لازم است.

پس از تحریم‌های جنگ جهانی اول، اولین تحریم اقتصادی توسط انگلستان در سال ۱۹۳۳ بر شوروی وضع شد و پس از فشارهای جنگ جهانی دوم، آمریکا و کمیته‌ی همکاری‌های نظامی از سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۹۴ شوروی و همه‌ی گروه تجاری بلوک شرق را تحریم نمود. این تحریم‌ها با هدف جلوگیری از فعالیت‌های استراتژیک شوروی و همچنین تضعیف اقتصادی و نظامی بلوک شرق بر آنها تحمیل شد به عنوان مثال در سال ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۰ تحریم‌های جدیدی را به تحریم‌های قبلی شوروی به طور ویژه اضافه کرد. در سال ۱۹۸۱ نیز با هدف ۱- عقب نشینی نیروهای شوروی از افغانستان و ۲- تضعیف نیروی نظامی شوروی، دسته‌ی جدیدی از تحریم‌ها را بدان افزود. در سال ۱۹۸۲ نیز با هدف ۱- ارتقای مقررات نظامی در لهستان، ۲- لغو احداث خط لوله شوروی - اروپا و ۳- تضعیف قدرت نظامی و اقتصادی شوروی، تحریم‌های نظامی و اقتصادی جدیدی را وضع نمود و در سال ۱۹۸۳ نیز برای تلافی کردن سقوط کردن هوایمی کره‌ای باز تحریم‌های جدیدی را اضافه کرد. در سال ۱۹۹۱ پس از فروپاشی شوروی، با اینکه از فشارهای اقتصادی غرب بر اقتصاد روسیه قدری کاسته شده ولی همچنان این کشور به شدت تحت فشار اقتصادی آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا قرار دارد که مورد اخیر پیرامون حوادث اوکراین در سال ۲۰۱۴ آخرین آنها به حساب می‌آید. در این تحریم‌ها که با بلوکه کردن دارایی‌ها

و ممنوعیت خروج برخی از اتباع خاص روسی آغاز شد، طی چند ماه به محدودیت‌های سرمایه‌گذاری در شرکت‌های بزرگ فعال در حوزه انرژی روسیه و همچنین ایجاد محدودیت برای ورود سرمایه به بانک‌های بزرگ روسی انجامید.

حال سوال این است که به وجود فشارهای اقتصادی بسیار زیادی که در دهه‌های اخیر به شوروی و روسیه وارد شده است چه سیاست‌هایی برای دفاع اقتصادی از جانب روسیه در پیش گرفته شده است؟ به طور کلی سیاست‌های دفاع اقتصادی روسیه به ویژه پس از اصلاحات اقتصادی در نمودار ۲-۵ نمایش داده شده است.

سرمایه‌گذاری در صنعت نفت و گاز

سرمایه‌گذاری این کشور در صنایع دفاعی

بزرگ کردن دولت و حمایت اقتصادی از عموم مردم

جایگزینی ارزهای محلی به جای دلار

وجود برنامه ملی برای حمایت از بنگاه‌های آسیب دیده

اقدام جهت ضربه زدن به منافع کشورهای مهاجم اقتصادی

تقویت نهاد فرماندهی دفاع اقتصادی

نگاه واقع بینانه، شفاف سازی و جلب مشارکت مردم

نمودار ۲-۵ سیاست‌های دفاع اقتصادی روسیه

الف) سرمایه‌گذاری در صنعت نفت و گاز

یکی از فعالیت‌هایی که برای دفاع اقتصادی دولت روسیه در پیش گرفت، این بود که نفت و گاز که از منابع طبیعی و سرمایه‌های ملی روسیه به حساب می‌آید را توسعه داد و با سرمایه‌گذاری در این صنعت میزان برداشت آن را افزایش داد و برای صنایع خود امنیت عرضه‌ی انرژی ایجاد کرد. در سال‌های اخیر نیز در بخش‌های مختلفی سرمایه‌گذاری کرد که یکی از این بخش‌ها سرمایه‌گذاری در صنعت نفت و گاز بود و سبب شد تا اقتصاد ضعیف روسیه توان و قدرت پیشین خود را بدست آورد. از طرف دیگر روسیه در سال‌های اخیر در جهت عکس فرایند خصوصی‌سازی در صنعت نفت و گاز حرکت کرد، زیرا بر این باور بود که این منابع طبیعی ارزشمند، منابعی ملی و باید در اختیار دولت باشد. از دارایی‌های ملی نیز در جهت توسعه‌ی اقتصاد و سیاست‌های حمایت اقتصادی از اقشار آسیب پذیر و سرمایه‌گذاری در برخی از صنایع که موتور توسعه‌ی روسیه به شمار می‌رفت، استفاده نمود.

ب) سرمایه‌گذاری در صنایع دفاعی

یکی از سیاست‌هایی که روسیه برای دفاع اقتصادی و البته ملی انجام داد، سرمایه‌گذاری در صنایع دفاعی و تقویت نیروی امنیتی بود تا بتواند ریسک سیاسی و امنیتی را کاهش دهد و همین امر در ثبات اقتصادی و سرمایه‌گذاری تاثیر بسیار مثبتی داشته است. البته این سیاست برای همه‌ی کشورهای در حال توسعه لازم و ضروری نیست، اما روسیه به لحاظ شرایط و روابطی که با سایر قدرت‌های بزرگ داشت، مجبور به اتخاذ این سیاست شد و از سرمایه‌گذاری در صنایع دفاعی منافع اقتصادی بسیار زیادی نیز بدست آورد. در واقع با صادر کردن این صنایع دفاعی علاوه بر کسب درآمد قابل توجه (که معمولاً اجزای آمارهای محرمانه‌ی روسیه محسوب می‌شود)، توانست کشورهای همسایه و منطقه را نیز با این صنایع تغذیه نموده و امنیت منطقه‌ای را افزایش دهد.

در مورد هزینه‌های تسلیحاتی روسیه و سرمایه‌گذاری این کشور در صنایع دفاعی می‌توان به آمار ارائه شده توسط اکونومیست اشاره کرد. طبق این آمار در سال ۲۰۰۷ میلادی هزینه‌های دفاعی روسیه برابر با ۳۱/۵ میلیارد دلار آمریکا بوده است که این رقم در سال ۲۰۰۸

میلادی به ۳۶/۸ میلیارد دلار ارتقا یافته و در سال ۲۰۱۴ میلادی با افزایش ۸,۱ درصدی به رقم بی سابقه ۸۴,۵ میلیارد دلار رسیده است.

ج) منطقی نمودن اندازه دولت

در بسیاری از مواقع، زمانی که سیاست‌های دفاع اقتصادی نیازمند برنامه‌ریزی متمرکز از سوی دولت است و فعالیت بازار هم‌راستایی چندانی با این سیاست‌ها ندارد، ناچاراً باید دولت دخالت خود در بازار را افزایش دهد و علاوه بر جهت‌دهی اقتصاد به سمت مقاوم سازی ساختارها و ایجاد فرایند دفاع اقتصادی، از اقشار محروم و آسیب پذیر که در طول این فرایندها تحت فشار قرار می‌گیرند، حمایت کند.

روسیه که بزرگترین بازمانده امپراطوری شوروی با نظام برنامه‌ریزی متمرکز است بر خلاف دو دهه قبل که بیشتر در پی واگذاری امور اقتصادی به بخش خصوصی بود، کوشیده است تا با منطقی نمودن اندازه دولت به اصلاحات ساختاری در حوزه اقتصاد بپردازد. افزایش حقوق بازنشستگی، پرداخت به موقع دستمزدهای دولتی، ساخت جاده و راه، ساخت مراکز آموزش عالی با امکانات کامل و سرمایه‌گذاری در بخش آموزش و پرورش از دیگر سیاست‌هایی بود که دولت در پیش گرفته است.

د) جایگزینی ارزهای محلی در مبادلات

اقدامی که روسیه در دفاع اقتصادی و به طور ویژه پس از تحریم توسط غرب در پیش گرفت، جایگزینی ارزهای محلی به جای دلار در مبادلات با کشورهای مستعد بود. پس از تحریم ها، روسیه جایگزینی ارزهای محلی و اجرای پیمان‌های دوجانبه پولی را در دستور کار قرار داده که نمونه آن نیز قرارداد این کشور با چین به عنوان گام مهمی برای کاهش تکیه به دلار آمریکا در نوسانات ارزی دو جانبه است.

ه) وجود برنامه ملی برای حمایت از بنگاه‌های آسیب دیده

در جریان دفاع اقتصادی آسیب‌پذیری برخی بنگاه‌های اقتصادی و اقشاری از مردم اجتناب‌ناپذیر است. روسیه اقداماتی برنامه‌ریزی شده را جهت حمایت از بنگاه‌های آسیب

دیده (مانند تشکیل صندوق حمایت) در دستور کار قرار داد که به صورت طرح‌هایی ملی به اجرا در آمد. حتی بنگاه‌هایی که بیشتر از جنگ اقتصادی غرب و تحریم‌ها آسیب دیدند در این گروه وارد شدند و مورد حمایت‌های دولتی قرار گرفتند.

(و) ضربه به منافع اقتصادی طرف مقابل

یکی از راه‌های دفاع فعال اقتصادی، افزایش هزینه‌های جنگ اقتصادی برای کشورهای مهاجم اقتصادی است که انگیزه‌ی آنها برای ادامه جنگ اقتصادی را کاهش می‌دهد. یکی از اقدامات روسیه در پاسخ به تحریم‌های غرب در جنگ اقتصادی، قطع واردات بخش عمده‌ای از محصولات غذایی از کشورهای تحریم کننده بود که باعث ایجاد مشکلات اقتصادی در آنها شد. تا جایی که بسیاری از این کشورها مجبور به اجرای برنامه‌های ویژه برای حمایت از تولیدکنندگان محصولات غذایی تحریم شده و نیز تأمل بیشتر در رابطه با افزایش تحریم‌ها شدند. زیرا در صورت ادامه جنگ اقتصادی سیاست‌های دفاع اقتصادی روسیه هزینه‌های بیشتری برای آنها ایجاد می‌کرد و همین امر از تشدید جنگ اقتصادی و تحریم‌ها جلوگیری نمود.

(ز) تقویت نهاد فرماندهی دفاع اقتصادی

در روسیه، نخست وزیر این کشور به طور ویژه فرماندهی دفاع اقتصادی و مقابله با تحریم‌ها را بر عهده گرفته و اقدامات لازم را با استفاده از این جایگاه قانونی اجرا نموده است. از تمامی نهادهای در اختیار خود برای رصد رفتارهای جنگ اقتصادی دشمن استفاده نموده و مطالعات فراوانی را در راستای روش‌های بهینه برای دفاع اقتصادی انجام داده است.

تقویت قدرت فرماندهی دفاع اقتصادی، همجهت کردن تمامی بازارها و اجزای اقتصاد برای ایجاد یک فرایند بهینه دفاع اقتصادی، ایجاد نهادهای مطالعاتی برای بررسی دقیق و رصد دشمن اقتصادی برای واکنش به موقع در دفاع اقتصادی و در نهایت مطالعات کافی برای شناخت مزیت‌های داخلی و روشهای بهینه در این دفاع از مهمترین وظایفی بود که نیازمند یک فرماندهی قوی و متمرکز در بحث دفاع اقتصادی دارد.

ح) جلب مشارکت همگانی در دفاع اقتصادی

یکی از روش‌هایی که کشورهای مختلف برای دفاع اقتصادی انجام می‌دهند شفاف سازی و اطلاع رسانی وضعیت پیش آمده برای مردم است تا مشارکت همگانی را در مقابله با تحریم‌های اقتصادی بدست آورد و مردم نیز خود را برای مشکلات ناشی از جنگ و دفاع اقتصادی آماده کنند و انتظارات خود را نیز تعدیل نمایند. ژاپن در دهه‌ی ۱۹۳۰، چین در دهه‌ی ۱۹۸۰ و روسیه در دهه‌ی اول قرن بیست و یکم این رویه را در پیش گرفتند.

از ابتدای تحریم‌های روسیه، مسئولین این کشور با ذکر آثار سوء تحریم، از عزم جدی خود برای کاهش این اثرات منفی خبر دادند که وضعیت کنونی اقتصاد این کشور را برای مردم شفاف ساخت. با اینکه عراق در آثار تحریم‌ها و جنگ اقتصادی برای عموم می‌تواند خطرناک باشد و خود تهدیدی بر اقتصاد محسوب می‌شود، اما شفاف‌سازی و بیان صادقانه‌ی مشکلات اقتصادی با مردم یکی از روش‌ها و راهکارهای بسیار مناسب برای جلب مشارکت مردم در مقابله با تهدیدهای اقتصادی و در پیش گرفتن دفاع اقتصادی می‌باشد. بدون حضور مردم در بسیاری موارد دولت‌ها در طی مسیر دفاع اقتصادی با شکست مواجه خواهند شد.

جنگ نفتی اعراب و دفاع اقتصادی غرب

از هنگام جنگ جهانی اول، نفت از نقطه نظر اقتصادی و سیاسی اهمیت ویژه‌ای پیدا کرد به گونه‌ای که پس از آن هر یک از قدرت‌های جهانی به نوبه خود برای کسب امتیاز بیشتر نفتی به رقابت پرداختند. ویژگی نفت به عنوان مهم‌ترین کالای اقتصادی دنیا سبب شد تا نوسانات بازار نفت اقتصادهای صنعتی را دچار مشکل سازد. مهم‌ترین نوسان در این حوزه را می‌توان بحران نفتی ۱۹۷۳ که در پی جنگ اعراب و اسرائیل به وقوع پیوست، قلمداد نمود. عمق این بحران به گونه‌ای بود که اقتصاددانان بزرگ در مورد آن معتقد بودند: «درست همانطور که بحران بزرگ که در دهه ۱۹۳۰ تاثیر داشت، بحران انرژی در دهه ۱۹۷۰ همان تاثیر را گذاشت»^۱.

^۱ خلعتبری، فیروزه. اقتصاد نفت. انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۵۷.

نقطه شروع بحران هنگامی بود که نمایندگان مجلس ملی کویت در تاریخ ۶ ژانویه ۱۹۷۳ به اتفاق آرا پیشنهاد کردند که نفت به عنوان یک اسلحه سیاسی علیه اسرائیل به کار گرفته شود و از تمامی کشورهای عربی خواستند قراردادهای فعلی خود را با شرکت های نفتی به عنوان یک اقدام علیه دشمن صهیونیستی به حالت تعلیق درآورند. شیخ صباح امیر کویت نیز در مارس ۱۹۷۳ اعلام داشت چنانچه جنگی بین اعراب و اسرائیل روی دهد کویت شیرهای نفت را خواهد بست.

موج پدید آمده اکثر کشورهای عربی حتی نزدیکترین متحد آمریکا یعنی عربستان سعودی را نگران ساخت و ملک فیصل پادشاه عربستان طی پیامی به واشنگتن چنین اظهار داشت: «جداً نگران کننده است که ایالات متحده در سیاست خود در خاورمیانه تغییری نمی دهد و همچنان طرفدار اسرائیل باقی مانده است. جهت گیری آمریکا ما را در دنیای عرب در موقعیتی غیر قابل توجه قرار داده است و لذا چنین وضعی بر روابط ما با دوستان آمریکایی مان تاثیر خواهد گذاشت.» دولت آمریکا بدون توجه به اظهارات پادشاه عربستان سعودی، حمایت خویش را از اسرائیل تشدید کرد و یک ماه بعد جنگ اکتبر ۱۹۷۳ بین مصر و اسرائیل به تحریم نفتی اعراب علیه آمریکا و سایر حامیان اسرائیل منتهی شد. این امر موجب گردید که در اواخر ماه نوامبر و اوایل دسامبر ۱۹۷۳ حدود ۵,۴ میلیون بشکه در روز نفت خام از بازار حذف شود و یک نوع نگرانی بی سابقه کشورهای صنعتی را از نظر تامین نفت فرا گیرد و قیمت های نفت خام و فرآورده های نفتی به نحو بی سابقه ای در بازار آزاد افزایش یابد. این بحران در شرایطی بوجود آمد که:

- نیاز جهانی به نفت بسی افزون تر گشته بود.
- افزایش تولید نفت در آمریکا و بسیاری از کشورهای دیگر، البته نه در خاورمیانه امکان نداشت.
- آمریکا برای مصرف داخلی روزانه نزدیک به ۵,۲ میلیون بشکه نفت از کشور های عرب خاورمیانه وارد می کرد.
- بحران ویتنام سیاست خارجی و داخلی آمریکا را تحت تاثیر قرار داده بود و آمریکا مایل نبود که در بحرانی مشابه غرق شود.

- تحریم یا افزایش بهای قیمت نفت بیش از آن که به آمریکا صدمه بزند در بلندمدت رقاباتی چون آلمان و ژاپن را که ذخایر زیادی در اختیار نداشتند، از میدان خارج می‌کرد.

تحریم نفتی چند روزه اعراب علیه آمریکا و غرب بدلیل وابستگی شدید اقتصادهای صنعتی به نفت اثرات بلندمدت و خسارت‌های زیادی در این کشورها برجا گذاشت اما آنها را به اهمیت و ضرورت چاره‌اندیشی در مقابل این ابزار خطرناک که می‌توانست در صورت تداوم ضربات کاری‌تری بر آنها وارد سازد، واقف ساخت. از این پس کشورهای غربی اقداماتی را به منظور مقاومت‌سازی اقتصاد خود در مقابل شوک‌های نفتی به مرحله اجرا درآوردند که مهم‌ترین دستاورد آن در دهه‌های بعدی مشاهده شد بطوریکه علیرغم چند برابر شدن قیمت نفت، اقتصادهای مذکور با بحران قبلی مواجه نشدند. این اقدامات عبارت بودند از:

ایجاد ذخایر استراتژیک^۱

اصولاً ذخیره‌سازی با عنوان ذخایر استراتژیک نفتی (SPR) از دهه ۱۹۷۰ به بعد شکل گرفت. کشورهای صنعتی برای جلوگیری از تکرار بحران نفتی ۱۹۷۳ و به عبارتی برای این که از یک سوراخ دو بار گزیده نشوند در کنار مجموعه‌ای از سیاست‌های دیگر، تصمیم گرفتند مقداری از نفت مورد نیاز خود را ذخیره کنند تا در روز مبادا از آن استفاده نمایند.

موجودی ذخایر استراتژیک مانند نگه‌داشتن پول در حساب جاری است و طبعاً هزینه دارد. برای آینده نامشخص نفت را می‌خرند و راکد نگه می‌دارند. علیرغم وجود هزینه انبارداری و نگهداری آن در مدت طولانی، با این حال حفظ تقاضاکنندگان در مواقع بحرانی توانسته است فوایدی بیش از هزینه‌های مذکور را مترتب سازد.

^۱ Strategic Petroleum reserve

تأسیس آژانس بین‌المللی انرژی^۱

یک سازمان مستقل بین‌دولتی است که با هدف کمک به نظارت بر سیاست انرژی کشورهای عضو در چارچوب سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (OECD) در سال ۱۹۷۴ در پی بحران نفتی سال ۱۹۷۳ بنیان‌گذاری شده و دبیرخانه آن در پاریس قرار دارد. این سازمان ابتدا در پاسخ به اختلالات فیزیکی عرضه نفت، و همچنین به عنوان منبع اطلاعات آمار مربوط به بازار بین‌المللی نفت و دیگر شکل‌های انرژی بنیان نهاده شد.

آژانس بین‌المللی انرژی به کشورهای عضو آن مشاوره اقتصادی در حوزه انرژی می‌دهد، همچنین با کشورهای غیرعضو به‌ویژه چین، هند و روسیه همکاری می‌کند. مأموریت آژانس به «سه E» در سیاست مؤثر انرژی بسط یافته است: ۱- امنیت انرژی، ۲- توسعه اقتصادی، و ۳- حفاظت از محیط زیست. مورد آخر بر کاهش تغییرات آب و هوایی تمرکز دارد. این آژانس نقش موثری در ترویج انرژی‌های نو (از جمله انرژی‌های تجدیدپذیر)، سیاست‌های انرژی عقلانی، و همکاری‌های چند ملیتی فناوری انرژی دارد.

آژانس اعضا را ملزم به اقداماتی می‌کند از جمله:

- اعضا باید در «برنامه انرژی بین‌المللی» مشارکت کنند، برنامه‌ای که برداشت از ذخایر استراتژیک نفت را هماهنگ می‌کند و روش‌های کاهش تقاضا برای نفت را، در شرایط کمبود عمده نفت، ترسیم می‌کند.
- اعضا می‌بایست معادل ۹۰ روز واردات نفت خود را ذخیره کنند. در پایان ماه ژوئیه سال ۲۰۰۹، ذخیره مشترک کشورهای عضو آژانس تقریباً چهار میلیارد و سیصد میلیون بشکه نفت بود.

آژانس در دوره حیات خود تجربیات موفقی در کنترل تقاضای نفت داشته است از جمله در طی جنگ خلیج فارس، اعضای آژانس متعهد شدند به طور دسته جمعی حداقل به مدت ۱۰ روز روزانه دو میلیون بشکه نفت از ذخایر استراتژیک خود برداشت کنند. همچنین پس از طوفان های ۲۰۰۵ م اعضا متعهد شدند برای مدت ۳۰ روز، روزانه تا دو میلیون بشکه نفت از ذخایر خود

^۱ International Energy Agency

برداشت کنند. در هر دو مورد آژانس نشان داد که مکان مناسبی برای هماهنگی اقدامات اعضا در زمینه انرژی است و حداقل در بحران های محدود بسیار ارزشمند است.

تنوع در واردات نفت

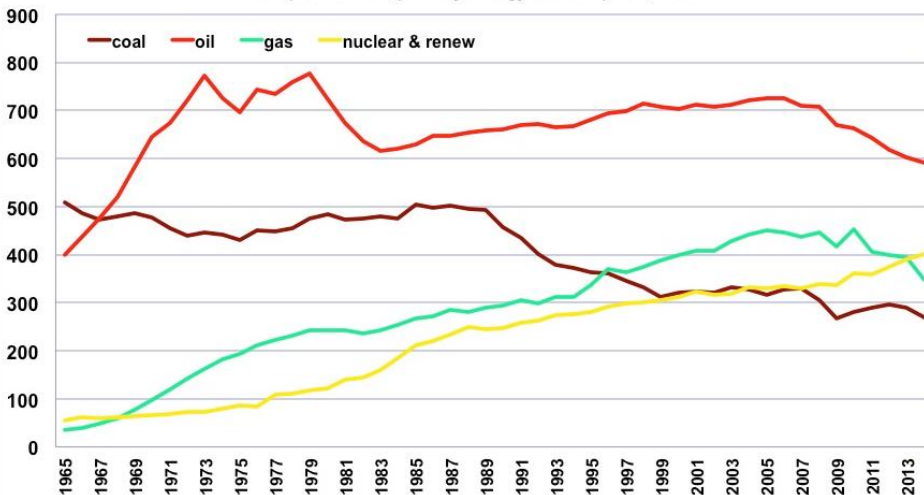
کشورهای واردکننده نفت سعی کردند تا در منابعی که نفت خود را از آن وارد می کنند تا حد ممکن متنوع سازی کنند تا در صورت قطع ارتباط با یکی از کشورها بخش زیادی از عرضه ی نفت کاهش نیابد و بتوانند آن را کنترل و جبران کنند. بنابر این از سال ۱۹۷۳ به بعد اکثر کشورهای وارد کننده ی نفت قراردادهای موازی با صادر کنندگان عمده ی نفت بستند و تاسیسات و پالایشگاه های خود را بر اساس غلظت و ویژگی های نفت جدید تنظیم کردند تا مشکل قطع یکباره ی انرژی دیگر برای آنها ایجاد نشود.

توسعه سرمایه گذاری و استفاده از انرژی های نو

انرژی نو یا انرژی جایگزین به آن دسته از انرژی ها گفته می شود که برای تولیدشان از منابع بدون کربن استفاده می گردد؛ مانند انرژی خورشیدی، انرژی بادی، انرژی دریایی، زمین گرمایی، نیروگاه های آبی و کربن خنثی مانند زیست توده. از هیدروژن نیز که در پیل های هیدروژنی قادر به ذخیره انرژی است، به عنوان انرژی نو نام برده می شود. این نوع انرژی ها معایب سوخت های فسیلی مانند افزایش غلظت دی اکسید کربن و در نتیجه افزایش دمای کره زمین و تغییرات آب و هوایی و آلودگی زیست محیطی را ندارد علاوه بر این منابع تولید آنها تمام ناشدنی و بدون محدودیت است. توسعه این نوع از انرژی ها با توجه به عوامل مختلف به ویژه هزینه اولیه و قیمت تمام شده بالا همواره با مشکلاتی مواجه بوده است؛ با این حال پس از وقوع بحران نفتی انجام سرمایه گذاری های سنگین در تحقیق و توسعه بکارگیری این انرژی ها سبب شده است تا سهم آنها در تأمین انرژی کشورهای مصرف کننده به نحو قابل توجهی افزایش یابد.

همانگونه که شکل زیر نیز نشان می‌دهد از دهه هفتاد میلادی به بعد روند افزایش سهم سوخت‌های فسیلی رو به کاهش بوده در حالیکه سهم سوخت‌های غیرفسیلی شامل هسته‌ای، تجدیدپذیر (آبی، بادی، خورشیدی، زمین‌گرمایی و...) پیوسته در حال افزایش بوده است.

European Union, primary energy consumption, Mtoe



بازارهای کاغذی و مشتقه نفت

غرب بعد از گران شدن نفت، توجه ویژه‌ای به ایجاد بازارهای مشتقه در حوزه نفت و انرژی کرد؛ بازارهایی که در آن قبل از تحویل و یا حتی تولید کالا، معامله صورت می‌گیرد، این بازارها در مقابل بازارهای نقد خطر شوک‌های اقتصادی را به طور چشمگیر کاهش می‌دهد. به عبارت دیگر زمانی که از چند ماه قبل نفت هنوز استخراج نشده تا روز تحویل بارها بصورت کاغذی مورد خرید و فروش قرار می‌گیرد، در صورت ایجاد نوسانی در عرضه نفت تا زمان اثرگذاری بر قیمت واقعی روز تحویل مدتی به طول خواهد انجامید و همین مدت زمان مناسبی برای هضم نوسان ایجاد شده در بازار خواهد بود.

توسعه بازارهای کاغذی و خرید و فروش اوراق آتی نفت به جایی رسیده است که امروزه معاملات کاغذی نفت به حدود ۲۷ برابر میزان فیزیکی و واقعی آن رسیده است؛ به عبارت دیگر هر بشکه نفت بارها و بارها مبادله می‌شود. برای مثال در ژوئن ۲۰۱۰ زمانی که تنها ۷۰۰ میلیون

بشکه معامله فیزیکی نفت انجام شده است، در بازارهای کاغذی نفت ۲۰ میلیارد بشکه نفت معامله شده که حدود ۳۰ برابر نفت فیزیکی معامله شده بوده است.

جدول زیر حقایق پیرامون مطالب پیش گفته را در مورد تحلیل تطبیقی ارزش نفت خام فیزیکی و کاغذی معامله شده در بورس نیویورک در خلال ۳ سال (از ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۰) را نشان می دهد:

تحلیل تطبیقی ارزش NYMEX در بازارهای مالی و فیزیکی				
ژانویه ۲۰۰۸ - دسامبر ۲۰۱۰				
تولید نفت	معاملات	معاملات معادل	نسبت آتی	نسبت
فیزیکی	فیزیکی نفت	نفت در بازار	ها به	فیزیکی به
خام	خام	مالی	فیزیکی	آتی ها
۹۳/۷	۲۳/۴	۶۲۳/۱	۲۷	۳/۸
حجم (میلیون بشکه)				
۷۵۹۴	۱۸۹۹	۵۰۸۰۶	۲۷	۳/۷
ارزش (میلیارد دلار)				

مدیریت بازار نفت

یکی از اصلی ترین سیاست هایی که کشورهای توسعه یافته و به ویژه آمریکا پس از سال ۱۹۷۳ در پیش گرفتند مدیریت بازار نفت از طریق کنترل عرضه در کنار تلاش برای مدیریت تقاضا بود. در این راستا اقدامات متعددی انجام شد که عبارتند از:

- حضور و کنترل بیشتر اقتصاد و سیاست کشورهای خاورمیانه به عنوان اصلی ترین عرضه کنندگان انرژی
- تلاش برای افزایش تدریجی قیمت نفت
- کنترل عرضه کنندگان از طریق سازمان اوپک!

از میان سه مورد فوق به نظر می رسد مورد اول چندان نیازمند توضیح نباشد اما دو مورد بعدی قدری نیاز به توضیح دارد.

شاید در نگاه اول افزایش قیمت های انرژی و نفت برای کشورهای وارد کننده نفت مانند آمریکا بسیار مضر باشد و بنابر این به نظر برسد که این کشورها قطعاً خواهان پایین ترین سطح قیمت های نفت هستند. با این نگاه هر بار که قیمت نفت افزایش یابد به معنای پیروزی

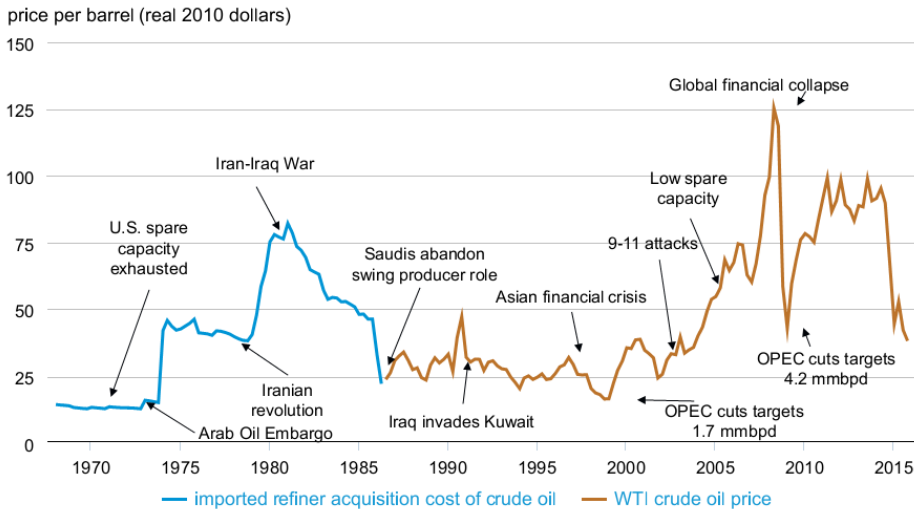
کشورهای صادر کننده نفت و زمانی که قیمت آن کاهش یابد به معنای موفقیت کشورهای وارد کننده نفت تلقی می‌شود. اما باید به این نکته اشاره کرد که برای ایجاد صرفه‌ی اقتصادی در استخراج نفت در سایر کشورها و مناطق که هزینه‌ی استخراج نفت بسیار بالا است مانند خلیج مکزیک لازم است قیمت نفت در حدی افزایش یابد که از هزینه‌های تمام شده‌ی استخراج نفت در این مناطق بیشتر شود. همچنین دیگر انرژی‌های نو و تجدید پذیر مانند انرژی‌های خورشیدی بسیار گران تمام می‌شود و صرفه‌های اقتصادی برای استفاده از آن هنوز وجود ندارد. اما زمانی که قیمت نفت افزایش یابد کم کم این انرژی‌ها صرفه‌ی اقتصادی پیدا خواهد کرد و عرضه‌کنندگان جدیدی در حوزه انرژی به بازار وارد می‌شوند ضمن اینکه جایگزینی انرژی هم انجام می‌گیرد. از سوی دیگر افزایش بسیار تدریجی قیمت نفت می‌تواند صنایع مصرف کننده نفت در این کشورها را جهت برنامه‌ریزی و مدیریت هزینه‌های تولید بویژه جایگزینی و کاهش مصرف انرژی یاری نماید.

سازمان اوپک^۱ که با هدف ایجاد ثبات در درآمد و تأمین منافع کشورهای تولید کننده نفت بوجود آمد. رفته رفته به ابزاری برای ایجاد امنیت عرضه و ثبات هزینه‌های واردات نفت در جهت منافع کشورهای واردکننده نفت تبدیل شد. در این سازمان هر کشوری بر اساس تعهد خود به سازمان اوپک نفت در بازار عرضه می‌کند تا سهم خود در اوپک را حفظ نماید. انگیزه‌ی حفظ سهم در بازار جهانی نفت کشورها را به تولید و استخراج و صادرات نفت نه بر اساس مصالح خود بلکه بر مبنای تصمیمات سازمان مجبور می‌کند که در اغلب موارد نه در جهت منافع صادرکنندگان بلکه کاملاً در جهت منافع واردکنندگان نفت تنظیم شده است. در اساسنامه سازمان نیز به صراحت آمده است که هدف سازمان عبارت است از:

- هماهنگی و یکپارچه سازی سیاست‌های نفت کشورهای عضو و تعیین بهترین راه برای تأمین منافع جمعی یا فردی آنها،

^۱ سازمان کشورهای صادر کننده نفت با نام اختصاری اوپک، یک کارتل نفتی است که متشکل از کشورهای الجزایر، ایران، عراق، کویت، لیبی، نیجریه، قطر، عربستان سعودی، امارات متحده عربی، اکوادور، آنگولا و ونزوئلا است. مقر بین المللی اوپک از سال ۱۳۴۴ در شهر وین در کشور اتریش بوده است.

- طراحی شیوه‌هایی برای تضمین ثبات قیمت نفت در بازار نفت بین‌المللی به منظور از بین بردن نوسانات مضر و غیر ضروری؛
 - عنایت و توجه ویژه به کشورهای تولید کننده نفت و توجه خاص به ضرورت فراهم کردن درآمد ثابت برای کشورهای تولید کننده نفت؛
 - تامین نفت کشورهای مصرف کننده به صورت کارآمد، مقرون به صرفه و همیشگی؛
 - بازده مناسب و منصفانه برای آنهایی که در صنعت نفت سرمایه گذاری می‌کنند.
- بنابر این غرب همواره از اوپک حمایت نموده آنرا ثبات بخش و مفید برای دنیا می‌داند. اعضاء در این سازمان از یک سو خود را متعهد به یکدیگر و از سوی دیگر متعهد به تامین نفت در بازارهای جهانی می‌دانند، در حالیکه هنگام کاهش قیمت‌های جهانی پابندی اندکی از خود نشان می‌دهند و هر یک برای تامین میزان درآمد معین خود عرضه‌ی غیر رسمی بیشتری دارند، به عبارت دیگر اعضاء در سازمان عملاً در مواقع ثبات قیمت موظف به حفظ سهم مشخص از عرضه و عدم امکان بهره‌مندی از قیمت‌ها با عرضه بیشتر هستند و در مواقع کاهش قیمت مجبور به افزایش عرضه جهت حفظ درآمد خود در سطح معین و قبلی می‌باشند، که در هر صورت بر خلاف منافع فردی آنهاست و در عمل تنها منافع متقاضیان را حداکثر می‌سازد.
- مجموعه اقدامات فوق سبب شد در برهه‌هایی که وقایعی با شدت بیشتر در خاورمیانه و دنیا به وقوع پیوست مانند انقلاب اسلامی ایران، جنگ هشت ساله ایران و عراق، حمله عراق به کویت، اشغال عراق و افغانستان توسط آمریکا و متحدان و... با وجود نوسانات بعضاً شدید قیمت نفت، ولی بحرانی به ابعاد و عمق بحران دهه ۷۰ میلادی برای کشورهای صنعتی که بزرگترین مصرف‌کنندگان و واردکنندگان نفت هستند بوجود نیاید. شکل زیر افزایش‌های به مراتب بیشتر قیمت نفت را در طول دهه‌های اخیر نشان می‌دهد:



Sources: U.S. Energy Information Administration, Thomson Reuters

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

آنچه از مطالعه‌ی تاریخچه‌ی جنگ و دفاع اقتصادی روشن شد این است که در همه‌ی کشورها روش‌هایی برای جنگ و دفاع اقتصادی ترسیم شده است و استفاده از استراتژیهای دفاعی در اقتصاد مطلبی جدید و داخلی نیست. هر چند فضای بهینه‌ی تعاملاتی در اقتصاد دنیا فضای همکارانه است و همه‌ی اقتصاددانان به هم‌افزایی ناشی از همکاری‌های بین‌المللی اقتصادی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای اذعان دارند و آن را جزء ارکان پیشرفت اقتصادی می‌دانند، اما با این حال در فضای سیاسی و تعاملاتی بین کشورها بر اساس شرایط زمان و مکان اختلافات و تضاد منافعی ایجاد می‌شود که هر کشور برای دستیابی به منافع خود مجبور به اعمال سیاست‌های جنگ اقتصادی شده و در مقابل کشور دیگر مجبور به اعمال و استفاده از سیاستهای دفاع اقتصادی می‌شود.

در این فصل با مرور مواردی از جنگ و دفاع اقتصادی در صفحاتی از تاریخ معاصر تلاش شد تا تنوع و تعدد سیاست‌ها و عدم بداعت نظری آن مسجل گشته و اره‌کارهایی که در مقابل مورد استفاده قرار گرفته مرور گردد. در نهایت برای درک بهتر و فهم دقیق‌تر دفاع

اقتصادی و ابزارها و روش‌های دفاع اقتصادی و ایجاد توان استفاده، کشورهای مختلف به لحاظ تاریخی مورد بررسی و تحلیل قرار گرفتند و روش‌هایی که کشورها برای دفاع از اقتصاد خود در مقابل تهاجم قدرت‌های اقتصادی دنیا در پیش گرفتند، دنبال شد. در این میان تجربه کشورهای بیشتر مورد تأکید بود که اولاً در دفاع اقتصادی و دستیابی به توسعه‌ی همه‌جانبه موفق بودند و در حال حاضر از وضعیت نسبتاً خوب اقتصادی برخوردار هستند و ثانياً ساختاری نسبتاً مشابه با ایران دارند و یا با مشکلات نسبتاً مشابهی روبرو هستند. بنابر این در بخش پایانی فصل چند کشور (ژاپن، چین و روسیه) را انتخاب و جزئیات سیاست‌های دفاع اقتصادی آنها در طول تاریخ بیان شد.

منابع و مأخذ

۱- ژید، ف شارل، شارل ریست؛ ترجمه کریم سنجابی (۱۳۸۰)، تاریخ عقاید اقتصادی، انتشارات دانشگاه تهران.

۲- تفضلی، فریدون، (۱۳۷۲)، تاریخ عقاید اقتصادی (از افلاطون تا دوره معاصر)، تهران: نشر نی.

۳- پیغامی، عادل، (۱۳۹۳)، درس گفتارهای اقتصاد مقاومتی: تبیین نظریه اقتصاد مقاومتی مبتنی بر اندیشه‌های اقتصادی مقام معظم رهبری، انتشارات بسیج دانشجویی دانشگاه امام صادق(ع).

۴- ایمان حقیقی، (۱۳۸۰)، توسعه اقتصادی ژاپن و عوامل کلیدی آن، راهبرد یاس، شماره چهارم، صص ۳۲۵-۳۴۷.

۵- Alan J Day, Roger East and Richard Thomas, (۲۰۰۸), "A Political and Economic Dictionary of Eastern Europe." *Reference Reviews* ۲۲, no. ۱, Europa Publication, Taylor & Francis e-Library.

۶- Kirzner, I. M. (۱۹۶۰). *The economic point of view: an essay in the history of economic thought*. Ludwig von Mises Institute.

۷- Hatcher, J., & Bailey, M. (۲۰۰۱). *Modelling the Middle Ages: The History and Theory of England's Economic Development*:

- The History and Theory of England's Economic Development.* Oxford University Press.
- ۸- Sandler, T., & Hartley, K. (Eds.). (۲۰۰۷). *Handbook of Defense Economics: Defense in a globalized world* (Vol. ۲). Elsevier.
 - ۹- Tian, X. (۲۰۰۷). *Managing international business in China.* Cambridge University Press.
 - ۱۰- Keller, W., Li, B., & Shiue, C. H. (۲۰۱۱). *China's foreign trade: Perspectives from the past ۱۵۰ years.* *The World Economy*, ۳۴(۶), ۸۵۳-۸۹۲.
 - ۱۱- Mavor, J. (۱۹۱۴). *An economic history of Russia* (Vol. ۱). JM Dent & sons, limited.
 - ۱۲- Medeiros, E. S., & Fravel, M. T. (۲۰۰۳). *China's new diplomacy.* *FOREIGN AFFAIRS-NEW YORK-*, ۸۲(۶), ۲۲-۳۵.
 - ۱۳- Morrison, W. M. (۲۰۱۳, March). *China's economic rise: history, trends, challenges, and implications for the United States.* *Library of Congress, Congressional Resea*
 - ۱۴- Freeman, K. (۲۰۱۲). *Secret Weapon: How Economic Terrorism Brought Down the US Stock Market and why it Can Happen Again.* Regnery Publishing.
 - ۱۵- Imlay, T. C., & Toft, M. D. (Eds.). (۲۰۰۷). *The Fog of Peace and War Planning: Military and Strategic Planning under Uncertainty.* Routledge.
 - ۱۶- Schelling, T. C. (۱۹۸۰). *The strategy of conflict.* Harvard university press.
 - ۱۷- Hartley, K., & Sandler, T. (۱۹۹۵). *Handbook of Defence Economics*, Vol. ۱.
 - ۱۸- Dunne, J. P., & Coulomb, F. (۲۰۰۸). *Peace, war and international security: economic theories.* *War, Peace, and Security.* Bingley, UK: Emerald, ۱۳-۳۶.

- ۱۹- Zeuthen, F. (۱۹۳۰). *Problems of monopoly and economic warfare*. G. Routledge & sons, Ltd..
- ۲۰- Allen, R. L. (۱۹۶۰). *Soviet economic warfare*. Public Affairs Press.
- ۲۱- Førlund, T. E. (۱۹۹۳). *The history of economic warfare: international law, effectiveness, strategies*. *Journal of Peace Research*, ۳۰(۲), ۱۵۱-۱۶۲.
- ۲۲- Naylor, R. T. (۱۹۹۹). *Economic warfare: Sanctions, embargo busting, and their human cost*. UPNE.
- ۲۳- Brück, T. (Ed.). (۲۰۰۷). *The economic analysis of terrorism*. Routledge.
- ۲۴- Liang, Q., & Xiangsui, W. (۱۹۹۹). *Unrestricted warfare* (pp. ۵۵۱-۵۶۳). Beijing: PLA Literature and Arts Publishing House.
- ۲۵- Grieco, J. M. (۲۰۰۱). *The international political economy since World War II*. Columbia University Press.
- ۲۶- Read, C. (۲۰۰۹). *Global financial meltdown: how we can avoid the next economic crisis*. Palgrave Macmillan.
- ۲۷- Nafziger, E. W., & Auvinen, J. (۲۰۰۳). *Economic Development, Inequality, and War*. *The Economics of Sustainable Development*, ۳۱.
- ۲۸- Coulomb, F. (۲۰۰۴). *Economic theories of peace and war*. Routledge.
- ۲۹- Brzoska, M., & Lopez, G. A. (Eds.). (۲۰۰۹). *Conflict Management, Peace Economics and Development*. In *Putting Teeth in the Tiger: Improving the Effectiveness of Arms Embargoes* (p. ii). Emerald Group Publishing Limited
- ۳۰- *Unrestricted Warfare Symposium: Proceedings on Combating the Unrestricted Warfare Threat: Terrorism, Resources,*

- Economics, and Cyberspace*, ۲۴-۲۵ March ۲۰۰۹. Johns Hopkins University, Applied Physics Laboratory, ۲۰۰۹.
- ۳۱- Lambeth, B. S., & Lewis, K. N. (۱۹۸۲). *Economic targeting in modern warfare*(No. AD-A-۱۲۲۸۵۷/۶). RAND Corp., Santa Monica, CA (USA).
- ۳۲- Hughes, C. W. (۲۰۱۳). *Japan's economic power and security: Japan and North Korea*. Routledge.
- ۳۳- Gangopadhyay, P. (۲۰۱۱). *Economics of Rivalry, Conflict and Cooperation*. World Scientific.
- ۳۴- Anderton, C. H., & Carter, J. R. (۲۰۰۹). *Principles of conflict economics: a primer for social scientists*. Cambridge University Press.

جنگ و دفاع اقتصادی در نظریه‌های دانش اقتصاد

مقدمه

جنگ اقتصادی در ادبیات دانش اقتصاد جایگاهی عمیق و جدی دارد اگرچه اغلب به صراحت در مورد آن سخنی به میان نمی‌آید و در پس نظریات دانشی که خود را بیشتر در متکفل ایجاد رقابت در ساختار نهاد بازار است مخفی می‌نماید. همانگونه که در مقدمه کتاب هم بحث شد، از بین پنج مدل تعاملی منطقی شامل برخورد، رقابت، همکاری، نوع‌دوستی و ایثار و فداکاری، دانش اقتصاد بیشتر بر رقابت از مدخل بازار بحث می‌کند در حالیکه سایر الگوهای تعاملی در واقعیت در حال پیگیری هستند و همین نظریات اقتصادی آنها را پشتیبانی می‌نمایند. در این میان تعامل از نوع برخورد از دیگران متمایز است بطوریکه گاهی رقابت‌ها نیز در عمل برخورد به شمار می‌آیند.

در این فصل تلاش می‌گردد تا مدل تعاملی مبتنی بر برخورد که جنگ اقتصادی را شکل می‌دهد و لاجرم مفهوم دفاع اقتصادی در مقابل آن مطرح می‌گردد از خلال نظریات اقتصادی استخراج شده و برای پژوهش‌های بعدی نظری در حوزه جنگ و دفاع اقتصادی راهگشا باشد.

جنگ اقتصادی از جنبه اقتصاد خرد

جنگ اقتصادی در نظریه نئوکلاسیک مصرف کننده

هر مدل انتخاب مصرف کننده^۱ در اقتصاد چهار بلوک باید داشته باشد. بلوک اول، مجموعه مصرفی^۲ که شامل کلیه سبدهای قابل تصور مصرف کننده است، چه قابل دستیابی باشد و چه نباشد. بلوک دوم مجموعه ممکن^۳ شامل کلیه سبدهای قابل تصور و قابل دستیابی است. این مجموعه از اعمال محدودیت‌های فنی، نهادی، اقتصادی و ... بر مجموعه مصرف کننده به دست می‌آید. بلوک سوم رابطه رجحانی^۴ فرد است، شامل روابطی که فرد بر اساس آن انتخاب انتخاب می‌کند و انتخاب وی سازگار است. در نهایت بلوک چهارم، که مدل رفتار مصرف کننده با آن نهایی می‌شود، این بلوک شامل فرضیات رفتاری^۵ مانند منفعت طلبی شخصی می‌باشد که بر انتخاب نهایی مصرف کننده اثر گذار است. در ادامه هر یک از این بلوک‌ها بررسی شده و امکان‌پذیری جنگ اقتصادی در هر یک تحلیل می‌شود.

بلوک اول نظریه مصرف کننده شامل کلیه سبدهای کالایی قابل تصور مصرف کننده است و ارتباطی به توان دستیابی یا عدم توان دستیابی به آن ندارد. مثلاً دارا بودن یک خانه ۱۰۰۰ متری در بهترین جای شهر اگر چه برای اکثر مردم قابل دستیابی نیست ولی قابل تصور می‌باشد و از این رو در مجموعه مصرفی آنها وارد می‌شود. در اقتصاد نئوکلاسیک موجود، بلوک اول نظریه مصرف کننده یعنی مجموعه مصرفی، دو ویژگی مهم دارد. اول اینکه، در این بلوک مجموعه مصرفی، به دلیل لحاظ عمر یک دوره‌ای این دنیایی برای مصرف کننده‌گان، صرف کالا و خدمات این دنیایی لحاظ می‌شود و دوم اینکه مجموعه قابل تصور مصرف کننده (به دلیل لحاظ انسان مادی) در این اقتصاد عمدتاً مجموعه‌ی مادی کالاها و خدمات است.

۱ . Consumer Choice

۲ . Consumption Set

۳ . Feasible Set

۴ . Preference Relation

۵ . Behavioral Assumption

در اقتصاد مرسوم نئوکلاسیک **بلوک اول** نظریه مصرف کننده یعنی مجموعه مصرفی، دو ویژگی مهم دارد. اول اینکه، در این بلوک مجموعه مصرفی، به دلیل لحاظ عمر یک دوره‌ای این دنیایی برای مصرف‌کنندگان، صرف کالا و خدمات این جهانی لحاظ می‌شود و دوم اینکه مجموعه قابل تصور مصرف‌کننده (به دلیل لحاظ انسان مادی) در این اقتصاد عمدتاً مجموعه‌ای مادی از کالاهای و خدمات است. این ویژگی‌ها از جمله محدودیت‌های اساسی نظریه مرسوم نئوکلاسیک است زیرا بخش زیادی از سبدهای مصرفی قابل تصور آخرتی و غیر مادی (چه آخرتی و چه این دنیایی) را از مجموعه مصرفی افراد به لحاظ تئوریک حذف می‌کند ولی از آنجا که این سبدها به طور واقعی از مجموعه مصرفی بخش زیادی از انسان‌ها (تمامی افرادی که یک دین با اعتقاد به دنیای پس از این دنیا دارند) وجود دارد. بنابراین این تئوری در تبیین برخی رفتارهای افراد شکست می‌خورد و پیش‌بینی تئوری مرسوم نئوکلاسیک برای بخش زیادی از بین می‌رود.

ایجاد جنگ اقتصادی در این بلوک می‌تواند از طریق گسترش این بلوک به سمت کالاهای تولید شده خاص باشد. مثلاً از طریق تبلیغات کالاهایی که قبلاً در مجموعه مصرفی افراد در کشوری که مورد حمله اقتصادی قرار گرفته، نبوده را وارد مجموعه مصرفی آنها کرد. صرف وابسته کردن افراد یک کشور در مجموعه مصرفی خود می‌تواند به عنوان یک موفقیت در جنگ اقتصادی محسوب شود.

بلوک دوم نظریه مصرف کننده محدودیت‌های موجود را بر بلوک اول لحاظ می‌کند. این محدودیت‌ها شامل محدودیت‌های فنی، اقتصادی و نهادی دستیابی به مجموعه مصرفی در بلوک اول است. مثلاً تصور مسافرت به خارج از منظومه شمسی در حال حاضر جزء بلوک اول مصرف کننده هست ولی با لحاظ محدودیت فنی و اقتصادی جزء بلوک دوم مصرف کننده نیست. در نظریه مرسوم نئوکلاسیک رفتار مصرف‌کننده مجموعه ممکن عمدتاً با لحاظ قیود فنی و اقتصادی به مجموعه مصرفی به دست می‌آید و قیدهای فرهنگی، قانونی و مذهبی محدود کننده آن کمتر اهمیت دارند.

بلوک دوم یعنی مجموعه ممکن نیز در نظریه مرسوم عمدتاً با لحاظ قیود فنی و اقتصادی به مجموعه مصرفی به دست می‌آید و قیدهای دینی و مذهبی محدود کننده ندارد.

ایرادات و محدودیت‌های بلوک اول و دوم نظریه مرسوم نئوکلاسیک مصرف کننده مربوط به دیدگاه سکولاریستی^۱ پس زمینه این دو بلوک است. ایراد سکولاریسم این است که دارای مبدا عرف‌گرایی و غایت دنیاگرایی است. در این دیدگاه مبدا و منشأ هدایت و برنامه‌ریزی در همه امور مربوط به زندگی اجتماعی انسان را خواست انسان و پسند عرف می‌داند و دخالت هر عامل فرابشری و قدسی را در این زمینه نفی می‌کند. به عبارتی سکولاریسم دین زدایی و عرف‌گرایی می‌کند. این اندیشه هیچ غایت فرا این‌جهانی نداشته و خاصیت آخرت‌گریزی و دنیاگرایی دارد. در تفکر سکولاریسم همه امور سیاسی، اجتماعی و حیات دنیوی انسان تنها متکی به خواست و اندیشه انسان است و برای هیچ عامل فرابشری مانند خدا، دین و وحی حق دخالت در امور این جهان قائل نیست. از طرف دیگر در این تفکر مسائل سیاسی، اجتماعی و مانند آن باید از اهداف اخروی و فرادنیوی فاصله گیرد. بنابراین انتخاب‌ها صرفاً متکی به پسند و عرف بشری و معطوف به منافع این جهانی تنظیم می‌شوند و نه هدایت‌های آسمانی و غایات آخرت گرایانه در آن دخیل نیست. از این رو سکولاریسم در واقع به معنای گرایش به قطع رابطه خدا و آخرت با برنامه‌ریزی‌های مربوط به حیات اجتماعی انسان و ایجاد تمدنی دنیاپرستانه، آخرت-گریزانه و بشری بنیاد است.

امکان ایجاد جنگ اقتصادی در این بلوک ملموس‌تر و امکان‌پذیرتر از بلوک اول است. ایجاد جنگ اقتصادی مثلاً از طریق تحریم‌های وارداتی کالاها مجموعه ممکن مصرف کننده را محدودتر از قبل می‌کند و خود عاملی در راستای فشار آوردن به افراد است. هر چه مجموعه ممکن افراد محدودتر شود فشار بیشتری به آنها و از آن طریق به دولت کشوری که مورد جنگ اقتصادی می‌باشد، است. در ضمن هر چه مجموعه ممکن افراد محدودتر شود فشار بیشتری به آنها و از آن طریق به دولتی که مورد جنگ اقتصادی می‌باشد، وارد می‌شود. لازم به ذکر است که ایجاد شکاف میان مجموعه مصرفی و مجموعه ممکن از طریق گسترش دادن مجموعه

۱. سکولاریسم به معنای «دنیا‌گروی»، «جدا انگاری دین و دنیا» و «علمی و عقلانی شدن تدبیر اجتماع» یا «کنار گذاشتن آگاهانه دین از صحنه معیشت و سیاست» و «غیر دینی شدن حکومت» است.

مصرفی افراد و محدود کردن مجموعه ممکن آنها، احساس فقر ذهنی آنها را افزایش داده و از این طریق بر دولت‌های تحت جنگ اقتصادی فشار وارد می‌شود.

در **بلوک سوم** نظریه مصرف کننده (رابطه رجحانی) در اقتصاد نئوکلاسیک مرسوم، برای اینکه از رجحان‌های فرد به تابع مطلوبیت وی رسید باید این رجحان‌ها چند ویژگی داشته باشند. این ویژگی‌ها به عنوان آکسیوم‌های مطرح بر روابط رجحانی مصرف کننده به صورت زیر می‌باشند:

الف - آکسیوم کامل بودن^۱: این آکسیوم بیان می‌کند برای هر دو سبد x_1 و x_2 جزء مجموعه مصرف^۲ (X) یک مصرف کننده ($x_1, x_2 \in X$)، فرد می‌تواند بیان کند که x_1 حداقل به خوبی x_2 است یا x_2 حداقل به خوبی x_1 است و یا این دو سبد نسبت به هم بی تفاوت هستند. این آکسیوم بیانگر این است که مصرف کننده می‌تواند بین کالاهای مختلف مقایسه کند و بین سبد کالاها تفاوت قائل شود. همچنین نشان می‌دهد وی اطلاعات لازم برای ارزیابی سبدها را دارد و بر اساس این اطلاعات می‌تواند انتخاب کند.

یک راه در جنگ اقتصادی که استفاده از آکسیوم کامل بودن است، این می‌باشد که ترتیب کالاها در انتخاب افراد را در راستای اهداف تغییر داد. برای مثال اگر هدف فردی آسیب به سلامتی فرد دیگر است حتما نیاز به درگیری فیزیکی ندارد بلکه همین که بتواند در ذهن وی در میان دو کالای سیگار و سیب برای سیگار اولویت ایجاد کند، به هدف خود رسیده است. با هدف ایجاد فشار اقتصادی نیز همین که مثلا بتوان در ذهنیت مردم یک کشور میان کالای خارجی و داخلی برای کالای خارجی اولویت ایجاد کرد مهمترین ضربه را به تولید و اقتصاد آن کشور می‌توان وارد کرد.

۱. Completeness Axiom

۲. همان طور که بیان شد مجموعه مصرفی شامل کلیه سبدهای قابل تصور مصرف کننده است که می‌تواند قابل دستیابی باشد یا نباشد.

ب- آکسیوم انعکاسی^۱: برای هر سبد x که جزء مجموعه مصرفی (X) یک مصرف کننده باشد ($x \in X$) فرد می تواند بیان کند که x حداقل به خوبی x است. این آکسیوم بیان می کند که مصرف کننده حداقلی از منطقی بودن را دارد و یک کالا را تشخیص می دهد.

پ- آکسیوم انتقال پذیری^۲: آکسیوم انتقال پذیری بیان می کند که برای هر سه سبد x_1, x_2 و x_3 در مجموعه مصرفی (X) ، اگر برای مصرف کننده سبد کالای x_1 به x_2 و x_2 به x_3 باشد ترجیح داشته باشد، آنگاه x_1 به x_3 ترجیح دارد. این آکسیوم بیان می کند که افراد علاوه بر اینکه انتخاب می کنند، انتخاب های آنها با هم سازگار است. با ایجاد جنگ اقتصادی در اکسیوم کامل بودن این جنگ از طریق انتقال پذیری به کل انتخاب های فرد تسری می یابد.

سه آکسیوم کامل بودن، انعکاسی و انتقال پذیری یک تعریف از عقلانی بودن مصرف کننده را ارائه می دهند. بر این اساس یک مصرف کننده عقلانی عمل می کند چنانچه بتواند انتخاب کند و انتخاب وی حداقلی از منطقی بودن را دارا بوده و سازگار باشد. به عبارتی بر اساس این سه آکسیوم عقلانی عمل کردن برابر با سازگار عمل کردن افراد لحاظ شده است. با وجود این سه آکسیوم می توان مجموعه مصرفی (X) را رتبه بندی کرد.

شکل (۱) منحنی رجحانهایی که سه آکسیوم کامل بودن، انعکاسی و انتقال پذیری را برقرار می کند نشان می دهد. در این شکل x_1 و x_2 سبد کالاهایی هستند که بر روی محور افقی و عمودی قرار دارند و x^* یک سبد انتخابی است. نسبت به این سبد سه مجموعه سبدها وجود دارد که شامل مجموعه $x^0 >$ و $x^0 <$ و $x^0 \sim$ می باشند. در شکل (۱) کل فضای محصور در مستطیل مجموعه مصرفی است. هر نقطه در مجموعه مصرفی مانند x^* شامل یک مقدار x_1^0 و x_2^0 است. طبق آکسیوم کامل بودن در این شکل مصرف کننده قادر است که

۱. Reflexivity Axiom

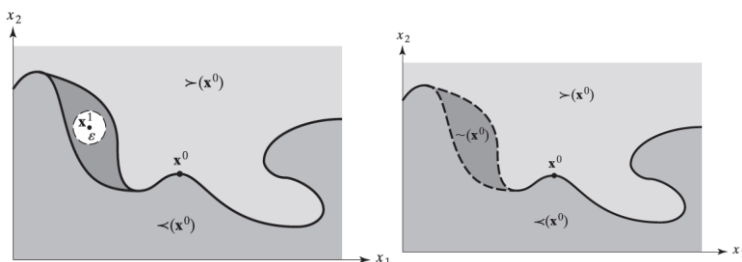
۲. در متون قبلی نظریه تنوکلاسیک مصرف کننده، آکسیوم انعکاسی نیز مطرح می شد ولی در متون جدید به این دلیل که این آکسیوم حالت خاصی از آکسیوم کامل بودن است و با وجود آکسیوم کامل بودن نیازی به انعکاسی نیست، آن را حذف کرده اند.

۳. Transitivity Axiom

سید x^* را با هر سید دیگر در مجموعه مصرفی مقایسه کند و تصمیم بگیرد که آیا x^* حداقل به خوبی سایر سیدها است یا سبزه‌ها حداقل به خوبی x^* هستند. طبق آکسیوم انعکاس پذیری x^* حداقل به خوبی x^* است.

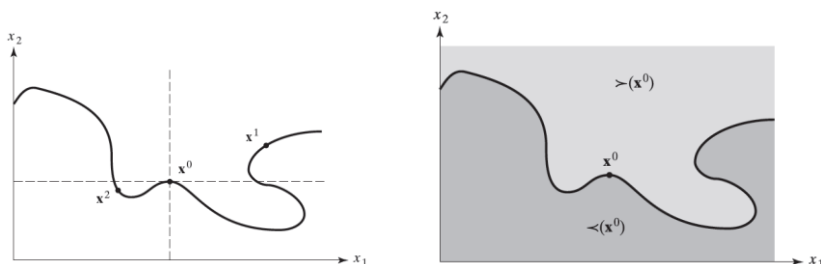
بر طبق سه آکسیوم گفته شده مصرف کننده می‌تواند هر نقطه در مجموعه مصرفی (X) را نسبت به x^* در سه گروه قرار دهد. گروه اول مجموعه سبدهایی هستند که به x^* ترجیح داده می‌شود $\{x \succ x^*\}$. گروه دوم مجموعه سبدهایی که بدتر از x^* هستند $\{x \prec x^*\}$ و گروه سوم مجموعه سبدهایی که نسبت به x^* بی تفاوت هستند $\{x \sim x^*\}$.

ت- آکسیوم پیوستگی: طبق این آکسیوم در شکل (۲) منحنی رجحان‌ها باید پیوسته باشد. بنابراین نقطه چین‌های شکل (۲) باید به صورت خط پیوسته درآید. قابل ذکر است در نظریه مرسوم نئوکلاسیک مصرف کننده این آکسیوم صرفاً یک فرض ریاضی برای خوش رفتار شدن تابع است و مفهوم خاص اقتصادی‌ای ندارد.

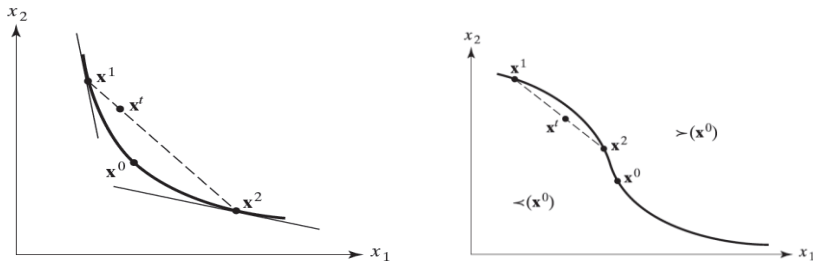


شکل (۱): رجحان‌های مصرف کننده با لحاظ سه آکسیوم ۱ تا ۳ شکل (۲): رجحان‌های

مصرف کننده با لحاظ چهار آکسیوم ۱ تا ۴



شکل (۳): رجحان‌های مصرف کننده با لحاظ پنج آکسیوم ۱ تا ۵. شکل (۴): رجحان‌های مصرف کننده با لحاظ پنج آکسیوم ۱ تا ۵



شکل (۵): رجحان‌های مصرف کننده با لحاظ شش آکسیوم ۱ تا ۶. شکل (۶): رجحان‌های مصرف کننده با لحاظ هفت آکسیوم ۱ تا ۷

منبع: (Jehle & Reny (۲۰۱۱)

ث- آکسیوم اشباع ناپذیری موضعی^۱: آکسیوم اشباع ناپذیری موضعی بیان می‌کند که برای هر سبد x^* در مجموعه مصرفی (X) و هر $\varepsilon > 0$ ، چنانچه ما یک گوی در همسایگی x^* با شعاع ε بزنیم، سبدي مانند x درون آن گوی وجود دارد که x به طور اکید به x^* ترجیح است. این آکسیوم بیان می‌کند افراد با تغییر میزان مصرف کالا (کم یا زیاد کردن آن) می‌توانند وضعیت خود را بهبود بخشند. طبق این آکسیوم افراد ممکن است که سبدي را به x^* ترجیح دهند که تمامی مقادیر آن از مقادیر x^* کمتر یا بیشتر باشد. این آکسیوم از ضخیم شدن منحنی رجحان مصرف کننده جلوگیری می‌کند. بنابراین طبق این آکسیوم ضخامت منحنی رجحان مصرف کننده در شکل‌های قبل باید از بین برود زیرا اگر در قسمت ضخیم این منحنی رجحان‌ها یک گوی بزنیم در آن صورت نقاط درون گوی با سبد x^* بی تفاوت است و بنابراین آکسیوم اشباع ناپذیری موضعی را رعایت نمی‌کند. شکل (۳) و (۴) منحنی رجحان‌های مصرف کننده را که هر پنج آکسیوم مطرح شده تا کنون را رعایت می‌کند نشان می‌دهد.

ج- آکسیوم یکنوایی^۱: آکسیوم یکنوایی بیان می‌کند برای هر سبد x^0 و x_1 که در مجموعه مصرفی قرار دارند، اگر $x^0 \geq x_1$ باشد، آنگاه x^0 حداقل به خوبی x_1 است. آکسیوم یکنوایی اکید بیان می‌کند که برای هر سبد x^0 و x_1 که در مجموعه مصرف قرار دارند، اگر $x^0 \geq x_1$ باشد، آنگاه x^0 به طور اکید بر x_1 مرجح است. فرض یکنوایی به معنی بیشتر بهتر است. یعنی اگر یک سبد مقادیر بیشتری کالا داشت به سبد با مقادیر کمتر مرجح است. این آکسیوم باعث می‌شود منحنی رجحان‌های مصرف‌کننده شیب مثبت یا برگشت به سمت بالا را نداشته باشد. بنابراین با لحاظ این آکسیوم منحنی رجحان مصرف‌کننده به شکل (۵) می‌شود.

چ- آکسیوم محدب بودن^۲: آکسیوم محدب بودن بیان می‌کند، اگر سبد x_1 به سبد x ترجیح داشته باشد، آنگاه هر ترکیب محدب این دو سبد به سبد x ترجیح دارد. فرض محدب بودن بیان می‌کند که مصرف‌کننده همواره متوسط‌ها را به اکسترمم‌ها ترجیح می‌دهد و این فرض نشان دهنده تنوع‌پذیری در مصرف‌کننده است. به این معنی که مثلاً مصرف‌کننده مصرف ترکیبی چای و پنیر را به مصرف صرف یکی از آنها ترجیح می‌دهد. طبق آکسیوم تحدب اکید منحنی رجحان مصرف‌کننده به شکل (۶) است. که به این منحنی رجحان مصرف‌کننده منحنی بی تفاوتی نیز گفته می‌شود.

بنابراین با لحاظ کلیه روابط رجحانی موجود در نظریه مرسوم رفتار مصرف‌کننده نئوکلاسیک (بلوک سوم) رجحان مصرف‌کننده به صورت منحنی بی تفاوتی نشان داده شده در شکل (۶) در می‌آید. ایجاد جنگ اقتصادی در حوزه مصرف‌کننده از مسیر آکسیوم کامل بودن و به دنبال آن آکسیوم انتقال‌پذیری بر منحنی بی تفاوتی مصرف‌کننده منتقل می‌شود. در ادامه بلوک چهارم نظریه مرسوم مصرف‌کننده بررسی می‌شود.

بلوک چهارم نظریه مصرف‌کننده اهداف غایی انتخاب را مشخص می‌کند و تعیین کننده نهایی انتخاب است به عبارتی در این بلوک تصمیم نهایی در مورد انتخاب نوع کالا گرفته

۱ . Monotonicity Axiom

۲ . Convexity Axiom

می‌شود. در بلوک چهارم نظریه مرسوم نئوکلاسیک مصرف کننده منفعت طلبی شخصی دارای نقش تعیین کننده است.

بلوک چهارم نظریه مرسوم نئوکلاسیک مصرف کننده شامل فروض رفتاری از جمله منفعت طلبی شخصی است که بر اساس آن ارزش ذاتی و هدف نهایی رفتار افراد، حداکثر کردن لذت و خوشی آنها است. هدف میانی دستیابی به منفعت شخصی مصرف کننده حداکثرسازی مطلوبیت است. این بلوک در نظریه مرسوم رفتار مصرف کننده، بیش از همه، مدیون دیدگاه‌های لذت و رنج بنتام است. بنتام، هدف تمام اعمال انسان را کسب لذت و دوری از رنج می‌داند و تعیین این که چه چیزهایی بیشترین لذت را برای او دارد. ویلیام جونز در تأیید اندیشه بنتام معتقد است، رنج و لذت، بدون شک، اهداف نهایی همه محاسبات اقتصادی برای حداکثر کردن لذت است و همین امر، مسأله اقتصادی را تشکیل می‌دهد. به این ترتیب، اصل موضوعه نظریه‌های رفتار مصرف کننده، چنین است که مصرف کننده فقط از گزینه لذت جویی خود فرمان می‌گیرد و هدف او دستیابی به بیشترین میزان مطلوبیتی است که از مصرف کالا و خدمات به دست می‌آید.

مطلوبیت‌گرایان اولیه به منزله پایه‌ریزان اقتصاد نئوکلاسیک، ایده خودگروی اسمیت و هیوم را دنبال کردند و کوشیدند اخلاق را بر اساس «نفع شخصی» بیان کنند. آنان معتقد بودند که دو خداوند بنتام، یعنی درد و لذت، می‌تواند هر فردی را مجبور کند تنها بیشترین «لذت خود» را دنبال کند. «میل» معتقد بود که خوشبختی عمومی به وسیله پی‌گیری «نفع شخصی» حاصل می‌شود. با توجه به آنچه گفته شد، در بلوک چهارم نظریه مرسوم نئوکلاسیک مصرف کننده رفتار انسان خودبینانه و خودگرایانه بوده و لذت‌گرایانه است. بر این اساس، هر فردی همواره به دنبال منافع شخصی و حداکثر کردن رفاه مادی خویش است.

البته فیلسوفان غربی درباره مفهوم و مصداق لذت، بحث‌ها و نظریات متنوعی را ارائه کرده‌اند که گاهی لذت ناشی از باور و کردار دینی را نیز شامل می‌شود؛ اما در مجموع می‌توان گفت که بیش‌تر آنها، همان مفهوم رایج آن (لذتی که از مصرف کالا و خدمات حاصل می‌شود) را قصد می‌کردند؛ چنان که در اصطلاح امروزی نیز از واژه مطلوبیت، همین معنا را اراده می‌کنند.

جنگ اقتصادی در این بلوک از مسیر ترویج اهداف غایی انتخاب مبتنی بر اهداف غایی نظام سرمایه‌داری یعنی مثلاً ترویج پی‌گیری نفع‌طلبی شخصی مادی انجام می‌شود. کشور ایجاد کننده جنگ اقتصادی با ترویج منفعت‌طلبی صرف مادی و موفقیت در تلقین آن به مردم می‌تواند امیدوار باشد که تمامی رفتارهای غیرمادی و معنوی افراد که می‌توانست برای مقابله با جنگ اقتصادی یا هر شیوهی دیگری از جنگ به مقابله بر خیزد از بین برود.

جنگ اقتصادی در نظریه نئوکلاسیک تولیدکننده

همانطور که در فصل اول بیان شد، در جنگ اقتصادی، دشمن به مجموعه اقداماتی دست می‌زند تا با کاهش توان اقتصادی کشور، قدرت مقاومت و ایستادگی یک ملت را تحلیل برده و در نتیجه موجب نارضایتی و نافرمانی مدنی شود. جنگ اقتصادی در حوزه‌ی تولیدکننده عمدتاً از دو مسیر تحریم تکنولوژی تولید و افزایش هزینه تولید صورت می‌گیرد. تحریم در حوزه تکنولوژی سبب کاهش بهره‌وری تولید و در نتیجه کاهش تولید در سطح استفاده از نهاده‌های موجود خواهد شد. همچنین از جنبه هزینه‌ها، تحریم سبب بالا رفتن هزینه‌های تولید شده و همانند یک فشار هزینه عمل خواهد کرد. به طور خلاصه ایجاد جنگ اقتصادی در حوزه تولید با استفاده از افزایش هزینه‌های تولید و کاهش بهره‌وری تولید انجام می‌شود. در جدول زیر چند نمونه از تحریم‌های اعمال شده بر ضد ایران در زمینه تولید مشخص شده است.

جنگ اقتصادی در حوزه تجارت

مشهودترین مزیت حاصل از تجارت بین‌المللی قانونی بر روی توسعه اقتصادی، عبارتست از ایجاد بازار بزرگتر و ایجاد و افزایش ارزش برای هر دو طرف تجاری در صورتی که آنها مطابق با منافع نسبی تولید کنند. بعلاوه تعامل با خارجی‌ها و محصولات آنها باعث افزایش سرعت انتشار تکنولوژی خواهد شد و این امر همراه با رقابت بین‌المللی، باعث افزایش بهره‌وری شرکت‌های داخلی می‌شود (Bigsten, ۲۰۰۰).

شرکت‌های داخلی دولت‌ها را مجبور به انجام اصلاحات سازمانی خواهند کرد. این اصلاحات سازمانی، ناکارآمدی‌هایی را که به توانایی آنها برای واکنش در برابر فشار رقابتی بین المللی، آسیب می‌رسانند، حذف خواهند کرد.

نهایتاً رفع ممنوعیت از بازار سرمایه ای بین المللی، سرمایه را به کشورهای اختصاص خواهد داد که در آنها تولید نهایی سرمایه در بالاترین حد قرار دارد. بنابراین، باوجود خطرات سرمایه‌گذاری که تابع محیط نهادی و ساختاری یک کشور هستند، سرمایه از کشورهای پردرآمد با ذخیره سرمایه ای بالا به کشورهای کم‌درآمد با یک ذخیره سرمایه ای پائین، شناور خواهد بود. بعلاوه، آزادی مالی، شفافیت و مسئولیت‌پذیری را ارتقا داده و مشکلات ناشی از انتخاب ناکارا را کاهش می‌دهد.

تأثیر منفی تجارت بین المللی بر روی رشد، به وجود یا عدم وجود سازمانهای مکمل مرتبط می‌باشد. برای مؤثر بودن یک مبادله، نیاز به توافق بر روی قوانین می‌باشد، بنابراین حتی اگر قوانین یک کشور در داخل کشور مؤثر و نتیجه‌بخش باشد، ممکن است این قوانین در زمان تجارت با شرکایی از کشورهای دیگر با محیط نهادی و ساختاری دیگر، کارآمد و مؤثر نباشند (World Bank, ۲۰۰۲).

آزادی تجارت با خارجی‌ها با بخشهای دیگر ضوابط (موافقتنامه)، مانند قوانین و استانداردهای بین المللی بسیار مرتبط می‌باشد. نورث^۱ (۱۹۹۰) مثالهایی تاریخی، در مورد اهمیت نهادهای معمول در روابط تجاری را ارائه می‌دهد. یکی از مهمترین مسائلی که در تجارت با خارجی‌ها باید روی آن توافق کرد، تعیین حقوق مالکیت شامل حقوق مالکیت فکری و مکانیسم‌های اجرایی آن می‌باشد. استانداردها نهاد دیگری هستند که به منظور کاهش هزینه اطلاعات و اجرا در سراسر مرزها ایجاد شده‌اند و باعث افزایش بازدهی تجاری در همه بخش‌ها خواهند شد از این رو باید روی آنها نیز توافق بین المللی صورت گیرد. تحمیل و اعمال استانداردهای سخت‌گیرانه بر روی تولیدکنندگانی که از تکنولوژی بسیار ساده استفاده می‌کنند، ممکن است باعث خارج شدن این تولیدکنندگان از صحنه کسب و کار شده و بنابراین ممکن است یک اصلاح

۱ North

تدریجی ارجح تر باشد (World Bank, ۲۰۰۲). بعلاوه، کاهش کنترل بر روی بازار سرمایه بین‌المللی تنها زمانی سودمند می باشد که کشور سیستم های حسابداری معتبر و موثقی را اتخاذ کرده باشد. در صورت عدم وجود چنین سیستم حسابداری ممکن است، بعضی شرکت های بزرگ قوانین را به طور اختیاری اتخاذ کنند. بنابراین نهادها و سازمانهای موثر بر عملکرد تجارت بین المللی بسیار مهم می باشند اما این سازمانها باید مطابق با ساختار سازمانی رایج در کشورها، تنظیم و سازگار شوند (World Bank, ۲۰۰۲).

در اینجا ذکر این نکته ضروری است که یک کشور بدون داشتن یک زیر بنای مناسب، نمی تواند انتظار داشته باشد که از آزادی سود ببرد. این بخاطر هزینه های بسیار زیاد انتقال از اقتصاد بسته به آزاد می باشد. بنابراین، ممکن است که فرصتهای تجاری جدید با افزایش هزینه های دولت بر روی کالاهای عمومی مانند جاده ها، راه آهن و ارتباط از راه دور ایجاد شود. رودریک و رودرینگز^۱ (۲۰۰۰) استدلال می کنند که معمولاً آزادسازی تجاری برای رشد مناسب و سودمند می باشد، اما نمی تواند جایگزین یک استراتژی توسعه ای شود.

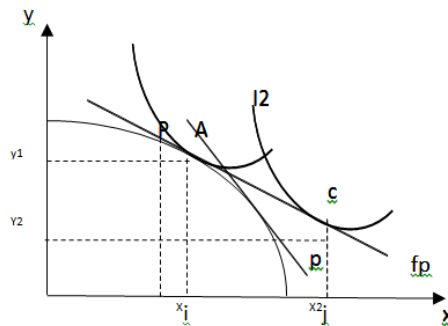
در نهایت باید گفت: بدون وجود یک زیر بنای مناسب اقتصادی پایدار، دسترسی به پول سالم و ریسک بین‌المللی پایین، آزادسازی مالی و تجاری تأثیر عمده ای بر روی رشد اقتصادی نخواهد داشت، و حتی ممکن است اثرات زیان باری به بار آورد. مثلاً در شرایط پائین بودن نسبی ریسک سرمایه گذاری، کشورهای کم درآمد با یک بازار سرمایه ای بین المللی سریعتر رشد خواهند کرد، ولی آزادسازی مالی در وضعیتی که ریسک سرمایه‌ای در کشور خیلی بالا می باشد، تنها منجر به آن می شود که سرمایه گذاران خصوصی دست به خارج کردن، سرمایه شان زده و در خارج از کشور سرمایه گذاری کنند.

بر خلاف تصویری که معتقدند اقتصاددانان نمی‌توانند بر سر یک مساله توافق جمعی داشته باشند. آنها در حمایت از تجارت آزاد توافق نسبتاً کاملی دارد و حدود ۹۰ درصد، طرفدار تجارت آزاد بین‌المللی می‌باشند و فقط ۱۰٪ موافق تجارت بین‌المللی محدود شده هستند (Van Den Berg, ۲۰۰۱). این توافق جمعی، با آدام اسمیت و ریکاردو شروع شد و

۱ Rodrik & Rodringuez (۲۰۰۰)

اقتصاددانان با دلایل منطقی نشان دادند که تجارت بین‌المللی رفاه را افزایش می‌دهد. در تجارت آزاد نوع تولید هر کشور بر اساس مزیت نسبی آن کشور مشخص می‌شود و باید توجه داشت که تجارت آزاد اجازه تولید با مقیاس بالا را می‌دهد (بدلیل وجود بازار جهانی). از این طریق هزینه متوسط کاهش می‌یابد. در شکل (۲-۱۰) مرز امکانات تولید و منحنی‌های بی‌تفاوتی برای حالت بدون تجارت بین‌الملل آمده است. از آنجا که شیب منحنی امکانات تولید نسبت قیمت‌های دو کالای x و y را نشان می‌دهد، در اینجا شیب خط p بیانگر نسبت قیمت‌های داخلی دو کالاست. میزان بهینه تولید از برابری منحنی امکانات تولید و منحنی بی‌تفاوتی در نقطه A اتفاق می‌افتد، که مقدار تولید y_1 و x_1 است. بنابراین در یک اقتصاد بسته منحنی امکانات تولید روی منحنی بی‌تفاوتی I_1 است و قادر به افزایش بیشتر تولیدات نمی‌باشد.

$$A: \text{شیب } P = \frac{P_X}{P_Y} = \text{شیب امکانات تولید}$$



شکل (۷): مرز امکانات تولید و منحنی بی‌تفاوتی در حالت بدون تجارت

$$= \frac{P_X^*}{P_Y^*} \text{ نسبت قیمت‌های جهانی}$$

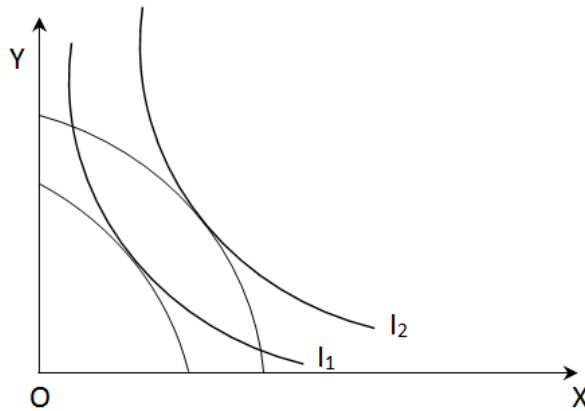
$$\frac{P_X}{P_Y} \Rightarrow \text{تولید کمتر از } x \text{ و تولید بیشتر از } y$$

اگر تجارت آزاد باشد و کشور مورد بررسی شرایط کشور کوچک در تجارت آزاد (عدم تأثیرگذاری در قیمت جمعی) را دارا باشند نسبت قیمتهای داخلی تقریباً مشابه نسبت قیمتهای جهانی می‌گردد و از این رو پس از ورود به تجارت بین الملل میزان تولید از x کمتر و تولید y بیشتر می‌شود و کشور می‌تواند مازاد تولید y را بفروشد و به جای آن x بخرد (از بازارهای جهانی).

در این حالت به نقطه c و منحنی بی‌تفاوتی I_2 می‌رسد که در حالت اقتصاد بدون تجارت آزاد امکان‌پذیر نبود. بنابراین رفاه ملی در نتیجه تخصیص شدن تولید افزایش یافته است.

دومین مسیر اثرگذاری آزادی تجارت بر رشد، از طریق اجازه تولید در مقیاس بزرگتر و در نتیجه کاهش هزینه متوسط تولید است. در یک اقتصاد بسته، کشورها باید یا تولیدات خود را در تنوع کمتر در صنایع بزرگ با هزینه‌های پایین انجام دهند و یا با تنوع بالا در کارخانه‌های کوچک و با هزینه‌های متوسط بالا. تجارت بین‌المللی با اجازه کاهش هزینه واحد و افزایش تنوع، سبب افزایش رشد و رفاه بیشتری می‌شود. با تخصیص کردن تولیدات، هر کشور می‌تواند مقدار بیشتری محصول با هزینه کمتر تولید کند و با تبادل برخی کالاها با کالاهای تولید شده در خارج از کشور به تنوع بیشتر از کالاها دست یابد.

با توجه به این دلایل می‌توان نتیجه گرفت که تجارت نوعی رشد است. بنابراین تجارت آزاد به مانند رشد منحنی امکانات تولید را به بالا منتقل می‌کند (Van Den Berg, ۲۰۰۱). که این مطلب به روشنی در شکل (۸) مشخص است.



شکل (۸): جابجایی منحنی امکانات تولید در اثر تجارت آزاد

بخش مهمی از جنگ اقتصادی از مسیر ایجاد محدودیت تجاری است. دلیل اصلی آن نیز از بین بردن مزیت‌های تجارت برای کشور مورد هجوم است. از بین بردن مسیرهای تجارت یک کشور به معنی از بین بردن تمامی مزایایی است که در این بخش به آنها تاکید شد. و در واقع هدف جنگ اقتصادی در این بخش اجازه ندادن به ارتقاء سطح مصرف بالاتر از سطح امکانات تولید است.

در اینجا لازم است جنگ اقتصادی از مسیر تجارت به طور دقیق‌تر بررسی شود. بهترین شیوه جنگ اقتصادی در مسیر تجارت بسته به سمت واردات یا صادرات و ماهیت کالای مورد مبادله متفاوت است. همانطور که در جدول زیر نشان داده شده، در سمت صادرات، تحریم صادرات نهاده اولیه می‌تواند اثر منفی در اقتصاد داشته باشد البته بسته به نوع استفاده از پول دریافتی از نهاده‌های اولیه مثلاً نفت اثر و شدت تحریم متفاوت است. تحریم کالاهای سرمایه‌ای یا خود سرمایه برای خروج از کشور، اثر مثبت دارد به این دلیل که اگر سرمایه از کشور نتواند خارج شود، عمدتاً در داخل کشور سرمایه‌گذاری می‌شود. تحریم صادرات کالای نهایی اثر منفی برای اقتصاد دارد. به این دلیل که بخش مزیت‌های تجارت خارجی از جمله دسترسی به بازارهای بزرگتر را از کشور می‌گیرد.

در خصوص واردات تحریم واردات نهاده‌های اولیه، کالاهای سرمایه‌ای و کالاهای نهایی که در داخل تولید نمی‌شود برای اقتصاد اثر منفی دارد ولی تحریم کالاهای نهایی‌ای که در

کشور تولید می‌شود برای کشور اثر مثبت دارد. بازنگری تحریم‌های انجام شده کشورهای غربی بر ایران آشکار می‌کند که عمدتاً این کشورها تحریم‌هایشان عمدتاً در حوزه خروج سرمایه از ایران و واردات کالاهای نهایی که تولیدات مشابه داخلی دارد اعمال نشده است. ولی در موارد دیگر اعمال شده است.

جدول (۱): اثرات جنگ اقتصادی در حوزه تجارت

صادرات	نهاده اولیه	سرمایه‌ای	کالای نهایی
منفی	منفی	مثبت	منفی
واردات	منفی	خیلی منفی	فقدان تولید در داخل: منفی
			تولید در داخل: مثبت

جنگ اقتصادی و دولت

در ارتباط میان جنگ اقتصادی و دولت به دوشیوه اصلی می‌توان با جنگ اقتصادی به فعالیت‌های مستقیم دولت‌ها ضربه زد. اول کاهش درآمدهای دولت و دوم افزایش هزینه‌های دولت و این طریق دولت را در انجام وظایفش به شکست کشاند. با توجه به این مساله جهت بررسی دقیق‌تر باید ابتدا وظایف دولت‌ها که برایش ایجاد هزینه می‌کند و سپس منابع درآمدی دولت‌ها شناخته شود. از این رو در ادامه به این دو مبحث پرداخته می‌شود.

در فضای رقابت کامل اثبات می‌شود نظام بازار دارای حداکثر کارایی و راه دستیابی به بهینه پارتو است.^۱ یعنی دست نامریی بازار تعادلی جادویی میان عرضه و تقاضای تک تک افراد ایجاد کرده و از این طریق پاسخگوی سؤالات اساسی اقتصاد است. ولی در عمل نظام بازار در مواردی شکست می‌خورد. براساس سنتز ساموئلسن و دسته‌بندی وظایف سه گانه ماسگریو اقتصاد بازار و تحلیل‌های منطقی نظام سرمایه‌داری در چهار حوزه تخصیص، توزیع، تثبیت و اقتصاد بین‌الملل شکست می‌خورد. مثلاً در زمینه کارایی تخصیصی، عدم اطلاعات شفاف (انحصاری بودن اطلاعات)، تبانی به جای رقابت، فرار از هزینه‌های ایجاد اثرات خارجی منفی یا

۱. جهت اثبات به امیری، شهنازی و دهقان شبانی (۱۳۹۱) مراجعه شود.

عدم دستیابی به منافع اثرات خارجی مثبت، به صرفه نبودن تولید کالاهای عمومی (مانند دفاع ملی و آموزش) با رجحانهای پنهان و محدودیت ناپذیری مصرفی برای تولید کننده خصوصی، باعث می شود که در نظام بازار کارایی نظام بهم خورده، تخصیص بهینه‌ای صورت نپذیرد.

در جدول (۲) ضعف‌های نظام بازار و موارد شکست آن ارائه شده است. قابل ذکر است که شکست‌های بازار در حوزه تخصیص و توزیع مستقیماً مرتبط با بلوک چهارم نظریه مصرف کننده یعنی عمل بر اساس منفعت طلبی شخصی است و اینکه دست نامرئی آدم اسمیت در موارد شکست بازار نمی تواند منفعت فردی را به سمت منفعت جمعی سوق دهد. بنابراین در این زمان دولت باید دخالت کند و میزان و اندازه دخالت دولت تا جایی می تواند باشد که نقص بازار مرتفع گردد و مجدداً اقتصاد به سمت کارایی هدایت و به مرز کارایی باز گردد. البته دولت نئوکلاسیک در بلوک دوم مصرف کننده یعنی تعیین محدودیت‌ها (مثلاً محدودیت‌های قانونی) نیز وارد می شود.

در زمینه توزیع، با توجه به اینکه در نظام بازار توان پولی تعیین کننده‌ی تخصیص است، توزیع نابرابر درآمد، ثروت و فرصت‌ها نتیجه عادی نظام بازار است. کارگزاران اقتصادی انتخاب عاقلانه بر اساس حداکثر منافع خویش دارند (بر اساس بلوک چهارم تئوری نئوکلاسیک مصرف کننده) نه بر اساس منافع جامعه. بنابراین، هزینه فرصت از دست رفته اجتماعی را برای انتخاب دیگران افزایش می دهند و از طریق انتقال منابع و محصولات به یک سمت معین و کثرت و تزاید آن (ایراد مارکس از سرمایه داری) شکاف درآمدی و ثروتی را افزایش می دهند. در واقع نظام بازار در مقابل اندازه حداقل رفاهی و مصرفی که یک فرد در جامعه باید از آن برخوردار باشد سکوت می کند. شاید در این نظام حداقل مرگ باشد، ولی در یک جامعه انسانی نمی توان چنین پاسخ داد. شایسته‌ی یک نظام انسانی است که هموعان خود را در یک حداقل قابل قبول تأمین و تضمین نماید تا هم فرصت های ارتقاء و پیشرفت را از آنان نگیرد و هم در یک نظام انسانی بتوان زندگی منصفانه ای را رقم زد.

جدول (۲): شکست‌های نظام بازار

شکست در تخصیص منابع	تشکیل انحصارات
---------------------	----------------

اثرات خارجی ^۱	
تولید نشدن کالای عمومی	
عدم تقارن اطلاعات ^۲	
توزیع نابرابر درآمد	شکست در برابری
توزیع نابرابر ثروت	
توزیع نابرابر فرصت‌ها	
نبود یک نظام حداقل اجتماعی و تأمین و تضمین آن	
بروز بیکاری اجباری	شکست در کنترل نوسانات اقتصادی و عدم تثبیت اقتصاد
بروز تورم	
بروز تورم‌های رکودی	
نبود یک برنامه مشخص برای رشد و توسعه	
وجود موانع تجاری بین کشورها	عدم توان هدایت سیاست‌های اقتصادی بین‌الملل
فقر دائمی برخی کشورها و امکان ایجاد فقر و نیاز به کمک ناشی از حوادث غیر مترقبه در هر کشوری	
عدم هماهنگی سیاست‌های کلان در کشورهای مختلف	
نابودی محیط زیست جهانی	

۱. اثرات خارجی زمانی ایجاد می‌شود که فعالیت یک عامل اقتصادی علاوه بر اثر گذاری بر رفاه یا سود خود بر رفاه یا سود عامل دیگر اثرگذار باشد، بدون آنکه هیچ دریافت یا پرداختی بابت جبران آن اثر انجام پذیرد. اثرات خارجی مثبت و منفی فعالیت های اقتصادی سبب می‌شود که کالاهایی که تولید و مصرف آنها همراه با این اثرات است کمتر یا بیشتر از حد بهینه اجتماعی توسط بازار تولید شوند زیرا این اثرات در عرضه و تقاضای بازار که قیمت را مشخص می‌کنند وارد نمی‌شود.

۲. عدم تقارن اطلاعات به این صورت است که یک طرف مبادله در بازار اطلاعاتی دارد که طرف دیگر مبادله آن اطلاعات را ندارد. این شرایط باعث می‌شود که قیمت کالا یا خدمات بیشتر یا کمتر از هزینه نهایی تولید آن تعیین شود بنابراین بازار در تخصیص کارای منابع شکست می‌خورد و حتی برخی بازارها نیز به دلیل عدم تقارن اطلاعات شکل نمی‌گیرد.

در زمینه تثبیت اقتصاد نیز چون وجود چسبندگی در قیمت‌ها و دستمزدها به سمت پایین و انعطاف‌ناپذیر بودن آنها در عمل منجر به بروز بیکاری اجباری می‌شود و بحران‌هایی که ناشی از نارسایی‌های طرف عرضه اقتصاد و بازار کار است، همچون انتظارات قیمتی، دستمزدهای فزاینده و تورمی، بروز تورم و تورم‌های همراه رکود را امکان‌پذیر می‌سازد، بنابراین نظام بازار و دست‌نامرئی آن نمی‌تواند سبب تثبیت اقتصاد شود. از طرفی عدم وجود برنامه‌ای برای رشد و توسعه در بازار و لحاظ قیمت‌های نسبی به عنوان بهترین تخصیص دهنده سبب شده برنامه‌ریزی برای تثبیت در اقتصاد بازار نه انجام و نه جایز شمرده شود و هرگونه برنامه‌ریزی را عامل بهم‌زننده رقابت بدانند در اینجا وظیفه دولت رفع این نقص و برنامه‌ریزی برای تثبیت و رشد و توسعه است.

شکست دیگر بازار در چهار حوزه از روابط بین‌المللی است. اول وجود موانع تجاری بین کشورها، دوم فقر دائمی برخی کشورها و نیاز به کمک ناشی از حوادث غیرمترقبه در هر کشوری، سوم عدم هماهنگی سیاست‌های کلان در کشورهای مختلف و نهایتاً نابودی محیط زیست جهانی. شایان ذکر است این شکست بازار بسته به نوع آن در حوزه‌های مختلف بررسی می‌شود. با توجه به شکست بازار در این موارد حضور دولت در اقتصاد ضرورت می‌یابد.

پاسخ دولت مرسوم به شکست‌های بازار در حوزه‌های مختلف:

دولت جهت پوشش شکست‌های بازار راهکارهایی دارد که در اینجا صرفاً راهکارهای دو حوزه تخصیص و توزیع بررسی می‌شود. چون شکست بازار در این دو حوزه کاملاً مرتبط با ویژگی منفعت‌طلبی شخصی مصرف‌کننده در بلوک چهارم تئوری مصرف‌کننده است.

الف- پاسخ به شکست‌های بازار در حوزه تخصیص:

وظایف دولت با وجود انحصار در بازار جهت تخصیص بهینه بسته به نوع انحصار ایجاد شده دارد. برخی وظایف دولت در این حوزه، در جهت بهینگی تخصیص عبارتند از: ایجاد فضای مناسب برای رقابت به جای تبانی، تنظیم قوانین ضد انحصار و حذف رانتهای انحصاری، برقراری سقف قیمت و در مواردی ورود خود دولت به عنوان تولیدکننده است.

در خصوص تولید کالاهای عمومی، بدلیل اینکه این کالاها دارای هزینه‌های بسیار بالای تولید بوده و افراد زیادی به طور همزمان از آن استفاده می‌کنند بدون آنکه کسی فرصت مصرفی دیگران را از بین ببرد و همچنین رجحان‌های مصرف‌کنندگان در مصرف آنها پنهان بوده و نمی‌توان اصل برابری منفعت نهایی و هزینه نهایی را در خصوص آنها برقرار ساخت، بنابراین بخش خصوصی جهت تولید این کالا وارد نخواهد شد. در این زمان دولت وظیفه تولید آن را به عهده دارد. البته در صورت امکان تکنولوژیکی و ایجاد بستر حقوقی برای مستثنی‌سازی کالای عمومی، دولت می‌تواند تولید آن را به بخش خصوصی نیز واگذار کند.

جهت درونی‌سازی اثرات خارجی دو دسته راهکارهای دولتی و خصوصی وجود دارد که در هر دو دسته نقش دولت مهم است. در راهکار دولتی خود دولت بر اساس روش پیگویی با برقراری مالیات یا پرداخت یارانه این اثرات را درونی می‌کند و تولید آنها را به حد بهینه اجتماعی می‌رساند. در روش خصوصی کوزی نیز با تعریف و تضمین حقوق مالکیت و ایجاد امکان مذاکره بین افراد، بخش خصوصی اثرات خارجی را به صورت توافقی درونی می‌کند. البته راهکارهای خصوصی دیگری چون روش ادغام نیز وجود دارد.

در عدم تقارن اطلاعات وظیفه دولت وضع و نظارت بر قوانین و مقررات جهت علامت‌دهی و غربالگری در شرایط پنهان بودن اطلاعات در انتخاب نادرست و صدور مجوزهای قانونی برای برخورد با رفتارهای پنهان در مخاطره اخلاقی است. شفاف‌سازی اطلاعات در بازارها از وظایف دولت است از طرفی ارائه برخی کالاها و خدمات که در صورت وجود عدم تقارن اطلاعات بازاری برای این کالاها و خدمات شکل نمی‌گیرد، از وظایف دولت است.

جدول (۲): وظایف و ابزارهای دولت نئوکلاسیک در جهت برطرف کردن ضعف‌های

نظام بازار

حوزه‌های وظایف دولت	وظایف دولت	ابزارهای دولت	جنگ اقتصادی مرتبط
برطرف کردن ضعف‌های تخصیصی	مبارزه با تشکیل انحصارات	قانون ضد انحصار، تعیین سقف قیمت، تهیه کالاهای دارای انحصار طبیعی توسط خود دولت	تحریم تجاری و جلوگیری از امکان شکل‌گیری بازار رقابتی. در این شرایط تنها بنگاه‌های خیلی قوی که بتوانند برخی تحریم‌ها را دور بزنند

حوزه‌های وظایف دولت	وظایف دولت	ابزارهای دولت	جنگ اقتصادی مرتبط
بازار			می‌توانند ماندگار باشند و این تشدید انحصار است.
	درونی کردن اثرات خارجی	روش دولتی: مالیات پیگویی، روش صدور مجوز، روش قضایی روش خصوصی: قضیه کوز، روش ادغام	تحریم برخی کالاهایی که کاهش دهنده‌ی اثرات خارجی است مثلاً تحریم واردات بنزین استاندارد، برخی فیلترهای تسویه کارخانه‌ها و ...
	تامین کالای عمومی	روش دولتی: تامین توسط دولت روش خصوصی: فروش ترکیبی، امکان مستثنی‌سازی با ایجاد امکان تکنولوژیکی و تهیه قانون مربوطه	افزایش هزینه‌های تامین کالای عمومی از طریق تحریم نهاده‌های اولیه مورد نیاز. یا افزایش نیاز به کالای عمومی‌ای مانند امنیت و تحمیل هزینه‌های بیشتر به دولت
	شفاف سازی اطلاعات	انتخاب معکوس: الزام به علامت دهی، ارائه راه‌های غربالگری مخاطره اخلاقی: صدور مجوز قانونی برای برخورد	کاهش شفافیت اطلاعاتی از طریق تحریم اطلاعاتی و علمی
برطرف کردن ضعف‌های توزیعی بازار	توزیع برابرتر درآمد	بهبود توان طبقات پایین سیاست‌های بازتوزیعی	کاهش توان مالی دولت افزایش فقر ذهنی از طریق افزایش شکاف میان مجموعه مصرفی و مجموعه ممکن افراد
	توزیع برابرتر ثروت		
	توزیع برابرتر فرصت‌ها		
	ایجاد و تضمین یک نظام حداقل اجتماعی	ایجاد و تضمین یک نظام حداقل اجتماعی	کاهش توان مالی دولت
برطرف کردن ضعف‌های تثبیتی بازار	کنترل بیکاری	سیاست‌های پولی و مالی و درآمدی	تضعیف امنیت اقتصادی، سیاسی و ... برای کاهش سرمایه‌گذاری در کشور کاهش قدرت مالی دولت از طریق تحریم ابعاد درآمدی آن
	کنترل تورم	سیاست‌های پولی	کاهش قدرت مالی دولت از طریق تحریم ابعاد درآمدی آن و در پی آن روی آوری دولت به سیاست‌های استقرار از بانک مرکزی برای تامین کسری بودجه

حوزه‌های وظایف دولت	وظایف دولت	ابزارهای دولت	جنگ اقتصادی مرتبط
	ارائه برنامه مناسب اقتصادی برای رشد و توسعه	طراحی برنامه اقتصادی	به شکست کشاندن منابع تامین مالی مورد نیاز برای رسیدن به برنامه اقتصادی طراحی شده

ب- پاسخ دولت به شکست‌های بازار در حوزه توزیع:

تخصیص منابع برای تولیدکالاها و خدمات و توزیع درآمد به طور همزمان از طریق قیمت‌های تعیین شده در بازار صورت می‌گیرد. حال ممکن است که این توزیع درآمد ایجاد شده توسط نظام بازار از نظر اجتماعی مطلوب و بهینه نباشد در این صورت بازار در توزیع درآمد به صورت کارا عمل نکرده است و نیاز به دخالت دولت برای تعدیل و توزیع درآمد وجود دارد. برای مثال، توزیع درآمد از طریق مکانیزم بازار به این صورت می‌باشد که سهم افراد با درآمد بالا بسیار بیشتر از افراد متوسط به پایین است و این توزیع درآمد از نظر جامعه عادلانه (به معنای برابری یا انصاف) نیست.

در این زمان دولت‌ها از طریق دو دسته سیاست به عادلانه کردن توزیع درآمد می‌پردازند. یک دسته سیاست‌ها ارتقاء فرصت‌های طبقات پایین و افزایش توان این طبقات است. مثلاً آموزش افراد کم درآمد باعث افزایش مهارت و توان تولیدی این گروه شده تا این گروه بتوانند در بازار دستمزدهای بالاتری دریافت کنند. این سیاست دولت در چارچوب نظام بازار انجام می‌پذیرد. دومین دسته سیاست‌های دولتی سیاست‌های بازتوزیعی است مثلاً از گروه‌های با درآمد بالا مالیات بگیرد و به افراد با درآمد پایین سوبسید یا پرداخت انتقالی دهد. با توجه به شکست‌های بازار و موارد بیان شده از دخالت دولت، وظایف دولت در جهت بر طرف کردن ضعف‌های بازار را می‌توان در جدول (۲) خلاصه کرد.

پ- پاسخ دولت به شکست‌های بازار در حوزه‌ی تثبیت:

تورم و بیکاری شاخص‌های نوسان‌دهنده سیستم اقتصادی و پدیده‌هایی هستند که می‌توانند کل یک نظام اقتصادی را مختل سازند و موجب بی ثباتی شوند. به همین دلیل است که مجموع عددی این دو شاخص را شاخص مصیبت می‌نامند.

نظام بازار بدون دخالت دولت عملاً ناتوان از کنترل این پدیده‌ها است. بنابراین کنترل این متغیرها از زمان کینز به بعد جزء وظایف تثبیتی دولت گردیده است که دولت با استفاده از سیاست‌های مدیریت تقاضای کل و همچنین جهت‌دهی به عرضه جمعی جامعه می‌تواند اندازه این متغیرهای اقتصادی را در دامنه‌ای قابل قبول قرار دهد. سیاست مدیریت تقاضای شامل دو سیاست پولی و مالی است که سیاست‌های مالی مربوط به بحث مالیات و بودجه و سیاست‌های پولی مربوط به بازار پول است که همگی در جهت ثبات بخشیدن به اقتصاد بکار برده می‌شوند. مطالعه ابزار پولی و مالی سیاست‌های دولت که برای کنترل متغیرهای تهدید کننده ثبات اقتصادی استفاده می‌شود از مقولات مورد بحث در اقتصاد کلان است که بررسی گسترده آن در بخش عمومی جایز نیست.

البته در برخی کشورها گاهی از یک سیستم برنامه‌ای مناسب نیز برای رشد و توسعه اقتصادی استفاده می‌کنند به این صورت که برنامه‌های مشخص و مدونی به تصویب رسانیده و اجرا می‌شود. در این برنامه‌ها وظایف حاکمیت، تعیین اولویت‌ها و برنامه ریزی برای رسیدن به این اهداف است. به همین خاطر، سیاست‌ها و حتی فرایندهای کاری تدوین گردیده و تصویب می‌شود که در این برنامه‌ها حرکت از حال به آینده نظام‌های اقتصادی مشخص شده است.

ت- پاسخ دولت به شکست‌های بازار در حوزه بین‌الملل:

وظیفه چهارم دولت هدایت سیاست‌ها اقتصادی در سطح بین‌الملل است. در واقع با توجه به اهمیت روز افزون تجارت و اقتصاد بین‌الملل دولت باید ضامن ملت در صحنه بین‌الملل باشد و به نفع کشور در عرصه‌های گوناگون با کشورهای دیگر قرارداد ببندد. مسایل بین‌المللی اقتصاد را می‌توان به چهار بخش تقسیم کرد. اول کاهش موانع تجارت، باید توجه کرد که هر مبادله با فرض وجود اطلاعات کامل دوطرف و عقلایی عمل کردن هر دو طرف دارای منافع است و بنابراین افزایش مبادله به معنای افزایش منافع می‌باشد. حال هر چه امکان مبادله در سطح بین‌المللی دو طرفه بیشتر شود منافع دو کشور مبادله کننده افزایش می‌یابد.

وظیفه دوم دولت‌ها در سطح بین‌الملل اجرای برنامه‌ها کمکی شامل کمک‌های مستقیم خارج، کمک‌های تکنیکی به کشورهای فقیر و کمک‌ها خاص در زمان وقوع حوادث غیر مترقبه (مانند سونامی، سیل و زلزله و ...) در سایر کشورها و خصوصاً کشورهای فقیر است. وظیفه سوم

دولت‌ها در عرصه بین‌الملل هماهنگی سیاست‌های کلان کشورهای مختلف است. در واقع وابستگی اقتصادهای کشورهای مختلف به هم سبب نیازمندی به هماهنگ سازی سیاست‌ها اقتصاد کلان جهت مبارزه با تورن و بیکاری است. همچنین ایجاد یک سیستم موثر برای نرخ ارز پیش شرط تجارت موفق و کارا در سطح بین‌الملل است. وظیفه چهارم تلاش برای مراقبت از محیط زیست جهانی است. در حال حاضر برخی کشورهای توسعه یافته آسیب‌ها جبران ناپذیری از جمله سوراخ شدن لایه اوزون، نابودی جنگل‌ها، بالا رفتن دمای کره زمین و در نتیجه آب شدن یخچال‌های قطبی و ... به محیط زیست جهانی وارد می‌کنند. یک وظیفه اصلی دولت‌ها در این شرایط برقراری مقرراتی در سطح جهانی برای جلوگیری و کاهش سرعت این آسیب‌هاست.

جنگ اقتصادی در حوزه‌ی درآمدهای دولت

درآمدهای عمومی، عمدتاً به چهار گروه ۱- درآمدهای مالیاتی، ۲- درآمدهای استقرای، ۳- درآمدهای پولی و ۴- سایر درآمدها، تقسیم می‌شود. البته درآمدهای دولت در ایران عمدتاً به سه گروه ۱- دریافتی‌های نفتی ۲- درآمدهای مالیاتی و ۳- سایر درآمدها، تقسیم می‌شود. مهمترین روش جنگ اقتصادی در حوزه‌ی درآمدی دولت کاهش درآمدهای دولت و تغییر ترکیب به سمت درآمدهای با زیان زیاد برای اقتصاد است. در زیر ابتدا منابع درآمدی دولت‌ها بایان می‌شود.

درآمدهای مالیاتی: عبارت است از مبالغی که دولت‌ها از درآمد و دارایی‌های اشخاص حقیقی و حقوقی جهت تامین مالی و انجام وظایف خود برداشت می‌کنند. درست است که مالیات‌ها جهت انجام خدمات دولتی اخذ می‌شوند، ولی بین مبالغی که دریافت می‌شود و نیز استفاده‌ای که مودیان مالیاتی از خدمات دولت می‌کنند، لزوماً برابری وجود ندارد. مالیات‌ها از چند جنبه قابل تقسیم هستند. از جنبه مستقیم یا غیر مستقیم بودن، از جنبه پایه مالیاتی (آنچه از آن مالیات اخذ می‌شود) و از جنبه نرخ مالیاتی.

درآمدهای استقرای: که عبارت از مبالغی می‌باشد که دولت‌ها جهت تامین کسری درآمدی خودشان و یا این‌که برای برطرف کردن نیازهای فوری و یا انجام پروژه‌های ضروری مختلف از منابع داخلی و یا خارجی، تحت عنوان وام، دریافت می‌کنند و اصل و فرع (سود) وام را

در سررسید معین، به صورت اقساط و یا یکجا، از محل درآمدهای مالیاتی و یا دیگر منابع پرداخت می‌کنند. البته گفتنی است که زمانی که دولت‌ها وام‌های سنگینی دریافت می‌کنند، به جهت این که امکان تامین منابع مالی از محل مالیات‌ها جهت پرداخت وام وجود ندارد، ضرورتاً قسمتی از وام به نسل‌های بعدی منتقل می‌شود؛ که البته برخی افراد این نوع تامین مالی را عادلانه نمی‌دانند، ولی به نظر برخی دیگر، به دلیل این که نسل‌های بعدی نیز از حاصل این سرمایه‌گذاری‌هایی که به وسیله‌ی مالیات تامین می‌شود، باید در پرداخت آن مشارکت داشته باشند؛ که البته این استدلال در مورد هزینه‌های جاری صحیح نمی‌باشد، مثلاً برای پرداخت حقوق کارکنان دولت اوراق قرضه فروخته شود. به طور خلاصه، دولت و افراد در موارد زیر اوراق قرضه را بر مالیات ترجیح می‌دهند: ۱- وقتی که تامین مالی برنامه‌های دولت از طریق مالیات بیش‌تر، مستلزم تقلیل مصرف جامعه گردد. ۲- وقتی که احساس می‌شود که بار مالیاتی مردم در آینده سبک‌تر خواهد بود و یا لااقل افزایش نخواهد یافت. ۳- وقتی که انتقال بار مالیاتی به نسل‌های بعدی را کار مطلوبی می‌دانند. ۴- اگر نرخ بهره‌ی وام کم‌تر از سطح معمول باشد، خطر تاثیر نامطلوب قرضه بر اقتصاد کاهش می‌یابد و در این صورت، مخالفت آنان نسبت به قرضه‌ی عمومی کم‌تر خواهد بود.

درآمدهای پولی: ایجاد پول به عنوان یک منبع درآمد برای دولت به دو صورت ممکن است: اول، از طریق پول کاغذی، که در این روش، پول جدید به مقدار لازم چاپ می‌شود و بخشی از مخارج دولت از این طریق پرداخت می‌شود؛ البته در صورتی که حجم پول چاپ شده از ظرفیت پولی جامعه بیش‌تر باشد، به منزله‌ی یک نوع مالیات تلقی می‌شود. و دوم، از طریق استقراض یا گرفتن اعتبار از سیستم بانکی کشور، که در این حالت، دولت با استفاده از اعتباری که بانک مرکزی در مقابل اوراق قرضه‌ی دولتی به دولت می‌پردازد، و دولت با استفاده از این اعتبار، مخارج خود را بدون این که ثروت افراد کم شود، می‌پردازد.

منابع دیگر درآمدهای غیرمالیاتی: علاوه بر منابع فوق، منابع دیگری نیز برای تامین درآمد در اختیار دارد، به این دلیل که یک سلسله خدمات در مقابل دریافت بها به مصرف-کنندگان عرضه می‌کند؛ اقدام به فعالیت‌های اقتصادی و بازرگانی در بخش دولتی می‌نماید؛ برای برخی امور، مبالغی به عنوان ورودیه، حق پروانه، گواهی‌نامه و ... دریافت می‌کند؛ مستقیماً و

یا با مشارکت بخش خصوصی و یا سرمایه‌گذاران خارجی، منابع طبیعی کشور را مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد، و یا بهره‌برداری از آن‌ها را با دریافت حق امتیاز و ... به دیگران واگذار می‌کند؛ استفاده از آن‌ها را در مقابل دریافت حقوق مربوط، به دیگران واگذار می‌کند و یا آن‌ها را به فروش می‌رساند؛ و از این رهگذر درآمدهای قابل ملاحظه‌ای به دست می‌آورد.

دولت‌ها باید تلاش کنند از دارایی‌های خود بهترین استفاده را برده و حداکثر درآمد را به-دست آورند؛ بدیهی است که هر قدر میزان موفقیت دولت در این مورد بیش‌تر باشد، نیازش به قرضه‌ی عمومی و نیز مالیات‌ها کم‌تر خواهد بود؛ به‌علاوه، اقدام دولت در بهره‌برداری از املاک خود، یک اقدام اقتصادی محسوب می‌شود که می‌تواند نقش به‌سزایی در بهبود وضع اقتصادی داشته باشد.

در جنگ اقتصادی علیه ایران هدف اولیه کاهش مجموعه درآمدهای دولت می‌باشد. این کاهش از طریق کاهش درآمدهای نفتی به طور مستقیم و کاهش درآمدهای مالیاتی به طور غیر مستقیم از طریق ضربه زدن به تولیدات داخلی است. البته تغییر سهم منابع درآمدی به سمت درآمدهای پولی که بیشتر از چاپ بدون پشتوانه اسکناس بدست می‌آید هدف ضمنی جنگ اقتصادی در این حوزه است.

جنگ اقتصادی در مدل‌های رشد اقتصادی

اصولاً هدف از بررسی جریان رشد، شناسایی مهمترین متغیرهای موثر بر رشد و به تبع آن طراحی و اجرای سیاست‌هایی برای ایجاد رشد در کشور است. و هدف جنگ اقتصادی در این حوزه نیز ضربه زدن به رشد اقتصادی به طور کلی و ضربه زدن به عوامل موثر بر رشد اقتصادی به طور جزئی است. از این رو در این قسمت ابتدا انواع مدل‌های رشد اقتصادی بررسی شده و منافذ ضربه زدن در جنگ اقتصادی در چارچوب این مدل‌ها توضیح داده می‌شود.

به طور کلی می‌توان گفت که مدل‌های رشد در دو طبقه جای می‌گیرند: اول آن دسته از مدل‌ها که عوامل طرف تقاضا را به عنوان نیروی محرکه رشد در نظر می‌گیرند که آنها را مدل-های تقاضا نامگذاری می‌کنند. دومین گروه، متغیرهای طرف عرضه را مورد تاکید قرار می‌دهند

که این گروه به مدل‌های عرضه معروفند. گروه جدیدی نیز مهمترین عوامل موثر بر رشد را جریان علیت‌های تجمعی در مناطق می‌دانند. به این ترتیب که به محض وقوع شوک خارجی در یک منطقه، این عامل موجب آثار تجمعی و ارتباط درون منطقه‌ای گشته و از داخل جریان رشد را تشدید می‌نماید. حالت پیشرفته‌ی این مدل‌ها در چارچوب مدل‌های رشد درون‌زا قابل بررسی است.

مدل‌های تقاضا

ریچارد سون در سال ۱۹۷۵ مدل‌های طرف تقاضا را به ۵ نوع مختلف تقسیم کرده است. این مدل‌ها عبارتند از: مدل‌های رشد بر اساس صادرات (پایه)، مدل کینزینها، مدل داده-ستانده، مدل ضریب شتاب‌دهنده و مدل هارود-دومار.

مدل رشد بر اساس صادرات بر این مفهوم بنا گردیده که رشد منطقه تنها تابعی از صادرات است. فرض اصلی مدل نیز این است که عرضه نهاده‌ها برای تولید کشور و عرضه تولید در کشور کاملاً با کشش بوده و از آنجا که مخارج کشوری تابعی از درآمد کشور است، تنها عاملی که می‌توان درآمد را تغییر دهد، تقاضا برای صادرات است. برای رسیدن به این هدف و برآوردی از مدل رشد بر پایه صادرات ابتدا کشور را به دو بخش پایه و غیر پایه تقسیم می‌کنیم و معمولاً از متغیرهای اشتغال یا درآمد استفاده می‌نمایند. بخش غیر پایه نیازهای کشور را تامین می‌کند و بخش پایه مربوط به صادرات است. به این ترتیب تقاضای صادرات کشور در خارج از آن تعیین می‌گردد و بر سطح درآمد در منطقه تاثیر می‌گذارد. بنابراین نرخ رشد صادرات تنها عامل تعیین کننده نرخ رشد درآمد و تولید در کشور خواهد بود. در این چارچوب هرگونه ضربه زدن به صادرات از طریق جنگ اقتصادی عاملی مهم در جهت ضربه زدن به رشد اقتصادی است.

در مدل کینزینها علاوه بر صادرات، متغیرهای دیگری نیز منجر به رشد می‌گردند که سرمایه‌گذاری و مخارج دولتی از آن جمله است. در این مدل درآمد و مخارج کشور تابعی از متغیرهای متفاوتی مانند مخارج مصرفی، سرمایه‌گذاری، مخارج دولتی و خالص صادرات است. توضیح اینکه فرض ضمنی در مدل پایه صادرات و کینزی‌ها این است که موضوع رشد را در

مورد تنها یک کالا بررسی می‌کنند و تولید کشور از یک کالای خاص تشکیل می‌گردد. لیکن با توجه به اینکه اقتصاد کشور از بخش‌های مختلف و کالاهای متفاوتی به وجود می‌آیند، این نقیصه مدل کینزینها و پایه صادراتی را می‌توان از طریق استفاده از مدل داده- ستانده مرتفع نمود.

یکی از مشکلات مدل کینزینها و پایه صادرات این است که تاکیدات خود را بر متغیرهای تقاضای برون را گذاشته‌اند و امکان عکس‌العمل‌های اقتصادی را برای خود پایداری رشد در نظر نمی‌گیرند. خود پایداری رشد عمدتاً به دلیل ماهیت ساختاری اقتصاد صورت می‌گیرد و سرمایه‌گذاری‌ها انگیزشی یکی از مهمترین عوامل موثر بر آن است. مدل‌هایی که خصوصیات دینامیکی اقتصاد کشور را در تعیین مسیر رشد بیان می‌کند مدل ضریب شتاب دهند ساموئلسون- هیکس و مدل رشد هارود- دومار است.

مدل‌های طرف عرضه

مدلهای طرف عرضه دیدگاه دیگری را از دلایل مربوط به رشد کشورها مطرح می‌کنند و عمدتاً بر این فرض استوارند که چون کشورها «باز» می‌باشند و جریان تجارت کالاها و خدمات بین آنها برقرار است، طبیعتاً نباید در طرف تقاضا مشکلی داشته باشند، به این معنی که تقاضا برای تولید کشورها با کشش است و آنها می‌توانند هر مقداری را که تولید می‌کنند به فروش رسانند. از آنجا که تولید بستگی به تکنولوژی و مقادیر موجود نهاده‌ها در منطقه دارد، پس رشد تولید کشور نیز باید یا توسط پیشرفت تکنولوژی و یا رشد نهاده‌ها توضیح داده شود هر چند موانع خاصی برای تحرک منابع تولید وجود ندارد، لیکن نهاده‌ها تنها زمانی به مهاجرت و انتقال از یک کشور به کشور دیگر تمایل پیدا می‌کنند که انگیزه‌های لازم برایشان فراهم گردد. مهاجرت‌های بین منطقه‌ای سرمایه و نیروی کار زمانی اتفاق می‌افتد که تفاوت‌های مشهودی در قیمت این گونه عوامل بین مناطق مشاهده گردد و همین تفاوت‌ها باعث رشد متفاوت در عوامل تولید و در نتیجه رشد مختلف تولید در بین کشورها میگردد ضمن اینکه جریان رشد تعدیلات لازم را در درون خود انجام داده و نهایتاً تعادل قیمت دوباره در بین مناطق برقرار می‌شود.

اقتصاددانان کلاسیک از جمله اسمیت (۱۷۷۶)، ریکاردو (۱۸۱۷)، مالتوس (۱۷۹۸) و در قرن بیستم رمزی (۱۹۲۸)، یونگ (۱۹۲۸)، نیکت (۱۹۴۴) و شومپتر (۱۹۳۴) بسیاری از اجزاء زیربنایی مؤثر بر تئوری‌های مدرن رشد اقتصادی را تدوین کردند (Barro, ۲۰۰۳). آدام اسمیت اشاره می‌کند تخصص و مهارت تأثیر عمده‌ای بر رشد دارد و کسی که سهمی در تولید دارد نیاز به دانش دارد، همچنین شومپتر نوآوری را به عنوان نیروی اصلی پویایی اقتصاد می‌داند. شروع مدل‌های رشد، مقاله ۱۹۲۸ رمزی است که چندین دهه از زمان خود جلوتر بود. به طوری که بعضی از مباحث به کار گرفته شده در تئوری ادوار تجاری و تئوری رشد با موضوع بهینه‌سازی که توسط رمزی مطرح شد ارتباط می‌یابد (درگاهی، ۱۳۸۲).

مطالعات اولیه روی مدل‌های رشد اختلاف نرخ رشد در میان کشورها را در متفاوت بودن عوامل زیربنایی تولید از جمله سرمایه فیزیکی و انرژی می‌دانند ولی مطالعات نظری و تجربی جدید نشان می‌داد که عوامل و ساز و کارهای درونی در یک اقتصاد (مانند سرمایه انسانی و تحقیق و توسعه) در کنار سرمایه فیزیکی و انرژی رشد اقتصادی را تحت تأثیر قرار می‌دهند.

مدل‌های رشد نئوکلاسیک

مدل‌های رشد نئوکلاسیکی که از دهه‌های ابتدایی قرن بیستم تا اواخر دهه هشتاد بر مباحث رشد اقتصادی مسلط بود، تأکید شان بر تمرکز سرمایه بود. یکی از مشخصات مهم مدل نئوکلاسیکها این است که در این مدل می‌توان حرکت منابع تولید را (مهاجرت سرمایه و نیروی کار) در بین مناطق بررسی نمود و این امر تأثیر زیادی بر رشد مناطق خواهد داشت در دنیای نئوکلاسیکها، سرمایه و نیروی کار به سوی مناطقی می‌روند که نرخ بازگشت بیشتری داشته باشند. تولید کنندگان همواره به دنبال نقاطی می‌گردند که سودشان را بیشتر کند و نیروی کار نیز در جستجوی مناطقی است که دستمزد بیشتری می‌پردازند. بنابراین نابرابریهای رشد در مناطق تنها به علت تفاوت‌های نرخ رشد درونی منطقه (نرخ رشد پس انداز منطقه و نرخ رشد جمعیت) نیست، بلکه به سبب تحرک منابع نیز می‌باشد. رشد موجودی سرمایه تابعی است از سرمایه گذاری ساکنان منطقه و ورود سرمایه از سایر مناطق، که این هر دو عامل خود بستگی به نرخ پس انداز و بازگشت سرمایه این منطقه نسبت به سایر مناطق دارد. نتیجتاً اگر نرخ پس انداز

افزایش یابد، رشد موجودی سرمایه سریعتر می‌گردد و میزان سرمایه گذاری را افزایش بیشتری می‌دهد و در نتیجه تولید نیز سریعتر رشد پیدا می‌کند در مورد تاثیر عامل رشد نیروی کار و متغیرهای وابسته به آن نیز می‌توان همین استدلال را بیان نمود.

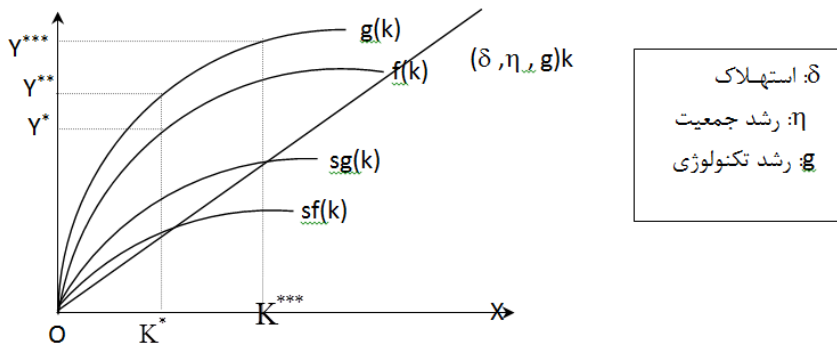
حال اگر فرض کنیم که سرمایه و نیروی کار کاملاً قابل تحرکند، کدام مناطق از رشد بیشتری برخوردار می‌شوند؟ بر اساس مدل نئوکلاسیکها، در مناطقی که نسبت سرمایه به نیروی کار بالاست، نرخ بازگشت سرمایه کم و دستمزد زیاد است. به عبارت دیگر سرمایه و نیروی کار در جهت عکس یکدیگر حرکت می‌کنند به این ترتیب که مناطق با دستمزد بالا، مهاجرت مثبت نیروی کار و مهاجرت منفی سرمایه را تجربه می‌کنند. و بر عکس مناطق با دستمزد پایین، به دفع نیروی کار و جذب سرمایه می‌پردازند. حال از آنجا که نسبت سرمایه به نیروی کار در مناطق با دستمزد پایین افزایش پیدا می‌کند (این نسبت در مناطق با دستمزد بالا کاهش می‌یابد)، این انتظار وجود دارد که این گونه مناطق افزایش سریعتری در تولید به ازای هر نفر را نسبت به سایر مناطق تجربه نمایند. البته به طور قطع نمی‌توان گفت که تولید در مناطق با دستمزد پایین از تولید در مناطق با دستمزد بالا بیشتر می‌گردد چرا که این امر بستگی به سرعت ورود سرمایه به مناطق با دستمزد پایین و سرعت خروج نیروی کار از این مناطق دارد. با توجه به اینکه سرمایه نسبت به نیروی کار از قدرت تحرک بیشتری برخوردار است، انتظار می‌رود که مناطق با دستمزد پایین رشد تولید سریعتری را (به علت قدرت تحرک بیشتر سرمایه و سرعت ورود آن به این مناطق) تجربه نمایند.

تاکنون تحقیقات چندی برای امتحان مدل یک بخشی نئوکلاسیکها صورت گرفته است که اولین آن مربوط به بورتز و استاین است. در این مطالعه ایالت‌های مختلف امریکا به دو دسته ایالت‌های با دستمزد پایین و ایالت‌های با دستمزد بالا تقسیم گردیده‌اند و در مدل نشان داده شده است که سرمایه به طرف مناطق با دستمزد پایین و نیروی کار به طرف مناطق با دستمزد بالا می‌روند. مهاجرت عوامل تولید نیز موید این مطلب بوده است که نسبت سرمایه به نیروی کار در ایالت‌های با دستمزد پایین با سرعت بیشتری افزایش می‌یابد پس از اینکه این پیش‌بینی‌های مدل با مقادیر واقعی متغیرها طی دوره ۱۹۱۹-۱۹۵۷ مقایسه گردیده، مدل به طور قاطعی مردود شناخته شده است.

همانطور که مشخص است، مدل رشد نئوکلاسیک قادر به نشان دادن تاثیرات تغییرات درونی مناطق بر رشد اقتصادی آنها نیست. و این ضعف سبب ارائه مدل‌های رشد درونزا شد.

الف) تجارت آزاد و مدل رشد سولو

در مدل رشد سولو، تجارت مانند افزایش در تکنولوژی عمل می‌کند که اجازه تولیدات بیشتر با نهاده‌های مشابه را می‌دهد و سبب شیف‌ت در تابع تولید می‌شود. مثلاً در شکل (۲-۱۲) اگر فرض شود یک اقتصاد بسته با تابع تولید $f(k)$ باشد، به هنگام باز شدن اقتصاد، تابع تولید به $g(k)$ ارتقاء می‌یابد، دو اثر کوتاه‌مدت و میان‌مدت دارد. اثر کوتاه مدت اینکه در همان سطح k^* تولید از میزان y^* به y^{**} افزایش می‌یابد ($y^{**} - y^*$) افزایش تولید است. در میان‌مدت، تولید بیشتر افزایش یافته و به سطح y^{***} می‌رسد که این افزایش تولید در این سطح متوقف شده و اقتصاد به یک حالت پایایی^۱ جدید می‌رسد.



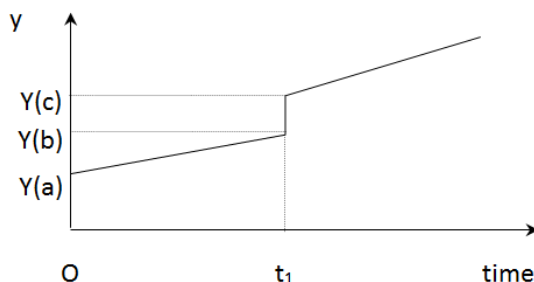
شکل (۹): مدل رشد سولو در حالت اقتصاد بسته و باز

ب) تجارت بین‌الملل و رشد طولانی مدت

هر چند مدل سولو قادر به نشان دادن رابطه تجارت آزاد و رشد در کوتاه‌مدت و میان‌مدت می‌باشد، ولی نمی‌تواند رابطه بلند مدت آن را توضیح دهد و به عبارتی در مدل نئوکلاسیک سولو با آزادسازی تجاری، اقتصاد فقط از یک سطح پایایی به سطح دیگر از پایایی

۱. steady-state

انتقال می‌یابد. ولی اسمیت و اقتصاددانان موافق آزادی تجاری، تجارت بین‌الملل و تخصیصی شدن را دارای یک اثر بلندمدت بر رشد اقتصادی می‌دانند. از نظر اسمیت تخصیصی شدن از طریق بهره‌برداری بیشتر از مزیت‌های رقابتی و اندازه اقتصاد و در پی آن نوآوری، تحقیقات، اکتشافات و یادگیری حین کار^۱ بر رشد بلندمدت اثر گذار هستند.



شکل (۱۰): بررسی اثر آزادی تجارت بر رشد و حجم تولید

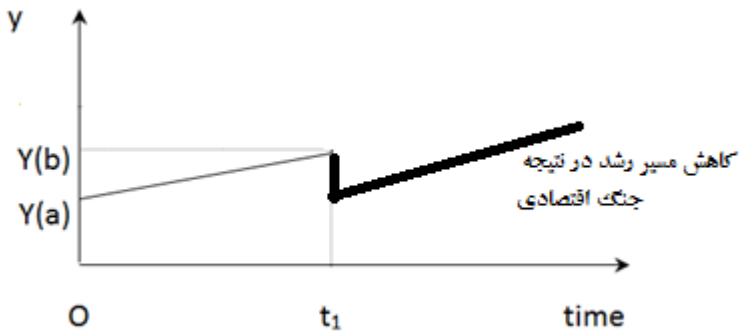
در مدل سولو، اثر آزادی تجارت بر رشد و حجم تولید به گونه ای که در شکل (۱۰) آمده است، می‌باشد. در این شکل اقتصاد ابتدا در سطح $Y(a)$ تولید می‌کند. در حین گذشت زمان بر اثر نوآوری، تحقیقات، اکتشافات و یادگیری به سطح تولید $Y(b)$ در زمان t_1 می‌رسد. حال اگر فرض شود در این زمان تجارت آزاد صورت گیرد، یک افزایش در تولید ایجاد شده و تولید به $Y(c)$ می‌رسد و پس از آن دوباره اقتصاد به روند خود ادامه می‌دهد. بنابراین به نظر می‌رسد برای تحلیل اثر آزادی تجارت بر رشد و نشان دادن اثر بلند مدت آن بهتر است از مدل‌های رشد درون‌زا کمک گرفته شود. از این رو در اینجا به اثر آزادی تجارت بر رشد در دو مدل یادگیری در حین صادرات^۲ و مدل کرمر پرداخته می‌شود (Van Den Berg, ۲۰۰۱).

تاثیر جنگ اقتصادی از مسیر کاهش تجارت خارجی دقیقاً بر عکس این اثر و همانند روند ارائه شده در شکل (۱۱) خواهد بود. در این شکل مشخص شده که ایجاد یک جنگ

۱. Learning by Doing

۲. Learning Exporting

اقتصادی در زمان t_1 از مسیر کاهش تجارت خارجی یک کشور سبب انتقال مسیر رشد به پایین می‌شود.



شکل (۱۱): اثر جنگ اقتصادی از مسیر ضربه به تجارت خارجی بر رشد و حجم تولید

پ) مدل یادگیری در حین صادرات:

این مدل اولین بار به دلیل تأثیرات و آموزش‌هایی که واردکنندگان کره‌ای در حین واردات و صادرات بدست آوردند، مطرح شد. در این مدل بهبود تجربه نیروی کار شاغل در امر تجارت متغیر دورن‌زا می‌باشد که این متغیر که با E نشان داده شده است در نتیجه آموزش‌های حین تجارت افزایش می‌یابد.

$$y = k^{\alpha} (EL)^{1-\alpha}$$

مدل عبارتست:

y : تولید

K : سرمایه فیزیکی

L : نیروی کار

E : تکنولوژی بهبود نیروی کار (آموزش ضمن کار)

$$E = b * x * y$$

x آن بخش تولید است که صادر می‌شود.

$$x = \frac{\text{صادرات}}{\text{تولید کل}}$$

و b : میزان اثرات ناشی از صادرات می‌باشد ($b > 0$).

با جایی گذاری E ، مدل عبارتست از:

$$y = k^{\alpha} (EL)^{1-\alpha} = k^{\alpha} (bxy l)^{1-\alpha} = (bx)^{1-\alpha} k^{\alpha} y^{1-\alpha} l^{1-\alpha}$$

اگر دو طرف را بر $y^{1-\alpha}$ تقسیم شود

$$\frac{y}{y^{1-\alpha}} = y^{\alpha} = (bx)^{1-\alpha} k^{\alpha} l^{1-\alpha}$$

با فرض اینکه l ثابت باشد و دو طرف را به توان $\frac{1}{\alpha}$ برسد، مدل عبارتست از:

$$(y^{\alpha})^{\frac{1}{\alpha}} = y = [(bx)^{1-\alpha} l^{1-\alpha}]^{\frac{1}{\alpha}} (k^{\alpha})^{\frac{1}{\alpha}} = Ak$$

$$A = [(bx)^{1-\alpha} l^{1-\alpha}]^{\frac{1}{\alpha}}$$

نتیجه مدل تابع تولید از نوع ریبیلو $y=Ak$ است، از این رو این مدل قادر است به مانند مدل ریبیلو اثرات بلندمدت (ناشی از تجارت آزاد) را نشان دهد (Barro, ۱۹۹۰).

ت) مدل تکنولوژی و جمعیت کرمر

کرمر فرض می‌کند که ایده‌های جدید با افزایش شمار جمعیت افزایش می‌یابد و از طریق افزایش ایده‌های جدید، سطح تکنولوژی گسترش می‌یابد. مدل کرمر بشرح زیر است در این مدل، تولید تابع مستقیم از جمعیت است و A موجودی جمع‌شونده دانش می‌باشد.

$$\Delta A = qPA$$

$q > 0$ احتمال تفکر شخص در یک ایده جدید است.

ΔA : افزایش در ذخیره اندوخته دانش

$$\frac{\Delta A}{A} = qP$$

از معادله روبرو نتیجه می‌شود که نرخ پیشرفت تکنولوژی وابسته به جمعیت است. در این مدل نشان داده شده که نرخ پیشرفت تکنولوژی کاملاً وابسته به جمعیت می‌باشد. بنابراین بسیار مهم است که کشورهای جهان با مرزهای باز باشند و یا یک جهان با کشورهای بسته مورد نظر باشد. در حالت اول، یعنی یک جهان کاملاً باز، نرخ پیشرفت تکنولوژی وابسته به جمعیت کل جهان است. ولی در حالت دوم نرخ پیشرفت تکنولوژی در کشور متفاوت، وابسته به جمعیت همان کشور می‌باشد (Van Den Berg, ۲۰۰۱).

در جهان کاملاً باز داریم $\frac{\Delta A}{A} = Z = qP_w$ P_w : جمعیت کل جهان

این نکته که چرا رشد کشورهای کوچکی مانند هنگ کنگ، سنگاپور، لوگزامبورگ، سوئیس و..... زیاد است دقیقاً به دلیل باز بودن مرزهای تجاری آزادی اقتصادی این کشورها و در نهایت استفاده آنها از بازارها، جمعیت و نخبگان کشورهای دیگر است که آنها توانسته‌اند از پیشرفت تکنولوژی دیگر کشورها استفاده کنند.

در تمامی مدل‌های بیان شده تا اینجا این نکته قابل استخراج است که هرگونه ایجاد جنگ اقتصادی از طریق محدود سازی ارتباطات تجاری و خارجی عامل مهم در جهت ضربه زدن به اقتصاد یک کشور است. و این خود به نوعی نشان دهنده این است که چرا در جنگ اقتصادی تا حد زیادی بر تحریم ارتباط با کشورهای دیگر تاکید می‌شود.

مدل علیت‌های تجمعی

در جهت توجه به عوامل درونی کشور بر رشد آن ابتدا تئوری علیت‌های تجمعی رشد توسط میردال معرفی و سپس توسط کالدور و دیکسون و تیروال مورد بسط قرار داده شد. نکته اصلی مدل در این است که تحت شرایط معینی رشد کشور ممکن است از دورن تشدید گردیده و به طور فزاینده ای تداوم و افزایش یابد این تئوری تقریباً در نقطه مقابل تئوری نئوکلاسیکها قرار می‌گیرد چرا که در آن تئوری عدم تعادلها خود به خود و پس از گذشت از مراحل تعدیل مجدداً به حالت تعادل اولیه باز می‌گردد.

در تئوری علیت‌های تجمعی وقتی شوکی ناشی از متغیرهای طرف تقاضا (مثلاً صادرات) رخ می‌دهد، فرایند رشد به طور تجمعی و انباشتی عمل می‌کند، زیرا تولید اضافی بهره‌وری را افزایش می‌دهد و در نتیجه دستمزدها کاهش می‌یابد و کاهش دستمزدها خود مجدداً تولید را زیاد می‌کند و این فعل و انفعالات درون سیستم باعث اثر فزاینده بر تشدید رشد خواهد شد و ادامه نیز می‌یابد. دیکسون و تیروال البته بر این نکته نیز اذعان دارند که اگر شوک‌های خارجی در جهت منفی عمل نمایند (به عنوان مثال صادرات کاهش یابد) تولید نیز به طور تجمعی و تراکمی کاهش می‌یابد و شرایط تثبیت مدل فراهم می‌شود شرایط تثبیت و پایداری مدل علیت‌های

تجمعی در برگیرنده آثاری است که میردال آنها را آثار تراکمی و پخش نامیده است. اثر تراکمی به رشد خود تقویت شونده تجمعی در یک کشور اشاره دارد. که باعث عقب افتادگی سایر کشورها می گردد (کشوری به قیمت رشد سایر کشورها رشد می یابد) اثر بخش نیز به این مطلب اشاره دارد که پس از رشد شدید یک منطقه، این رشد به سایر مناطق نیز سرایت کرده و آنها نیز بی بهره نخواهند ماند به این ترتیب که پس از گسترش طبیعی مرکز رشد و به علت باز شدن بازارهای جدید در اطراف منطقه و نیاز به کارگیری نهاده‌های مختلف از مناطق هم جوار درآمد آنها افزایش یافته و به تدریج آثار رشد مرکزی اصلی به سایر مناطق هم جوار نیز تعمیم می یابد.

تجمع و تراکم رشد در تئوری عللیتهای تجمعی را می توان عمدتا به دلایل وجود صرفه‌جویی‌های به مقیاس و منافع ناشی از تخصص دانست. کالدور (۱۹۷۵) این مطلب را مطرح می کند که رشد تولید سرانه در مناطق توسط میزان استفاده از صرفه جویی به مقیاس در تولید و همچنین منافع ناشی از تخصص فعالیتهای تولیدی تعیین می گردد. البته منافع ناشی از تخصص فعالیتهای تولیدی بستگی به نوع فعالیتهای دارد به طور مثال بخش صنعت همواره دارای رشد کارایی بیشتری نسبت به بخشهای دیگر مثل کشاورزی است و آن به این معنی است که رشد بیشتری نیز نسبت به بخشهای دیگر مثل کشاورزی است و آن به این معنی است که رشد بیشتری نیز نسبت مناطق کشاورزی خواهند داشت رشد بیشتر نشان دهنده ایجاد و تقویت مزایتهای نسبی فراوانتر و در نتیجه توسعه بخش صادراتی آنهاست.

دیکسون و تیروال در سال ۱۹۷۵ مدل کالدور را به گونه ای بسط دادند که بتوان پروسه عللیتهای تجمعی را دقیقا مشاهده و لمس نمود. برای درک بهتر این تئوری به توضیح مدل دیکون - تیروال می پردازیم. در این مدل شوک اصلی وارده به اقتصاد منطقه از ناحیه صادرات است که در نتیجه در رشد تولید اثر گذاشته، رشد تولید نیز در افزایش کارایی و قدرت رقابتی بخش صادراتی منعکس می گردد. این پروسه در حقیقت همان بازتابهای درونی سیستم است که موجب تراکم و تجمع رشد می گردد. از آنجا که نکته اصلی این مدل رشد کارایی نیروی کار است، بد نیست که با عوامل تعیین کننده آن شروع کنیم بر اساس مدل کالدور رشد کارایی تابع دو عامل است:

اول نرخ تغییر در پیشرفت فنی و تکنولوژیکی و دوم نرخ رشد نسبت سرمایه به نیروی کار این هر دو عامل از طرف دیگر بستگی به رشد تولید دارند و رشد تولید نیز به نوبه خود وابسته به رشد بخش صادراتی است رشد بخش صادرات نیز تابعی است از قدرت رقابتی بودن منطقه با سایر مناطق (مناطق که کالاهای جانشینی تولید می کنند) طبیعی است که قیمت کالاهای صادراتی نسبت به قیمت کالاهای جانشین روی بخش صادرات تاثیر گذاشته و مجدداً آثار روی تولید و غیره تکرار خواهد شد این پروسه در حقیقت همان بازتابهای درونی سیستم و تشدید رشد است.

مدل های رشد درونزا

مدل های رشد درونزا که از اواخر دهه هشتاد وارد مباحث رشد اقتصادی شدند تأکید خود را بر ساز و کارهای درونی اقتصاد از جمله آموزش علم و مهارت و تحقیق و پژوهش قرار دادند. این مدل ها رویکردها و الزامات سیاسی جهت تحقق یک رشد پایدار را توسعه سرمایه انسانی، افزایش تحقیق و توسعه، ارتقاء بهره‌وری و سیاست‌های کارآمد دولت می‌دانند.

آرو (۱۹۶۲) و ششنسکی (۱۹۶۷) مدل‌های رشد یادگیری در حین کار را مطرح کردند که بر طبق آن افزایش دانش و مهارت کارگران در حین کار سبب افزایش بهره‌وری و رشد می‌گردد. در تحقیقات جدیدتر رومر (۱۹۸۶)، لوکاس (۱۹۸۸) و ریبیلو (۱۹۹۱) براساس کارهای آرو (۱۹۶۲) و ششنسکی (۱۹۶۷) و اوزاوا (۱۹۶۵) تئوری‌های رشدی را مطرح کردند که در آنها رشد بطور نامحدود بود، زیرا بازده کل به دلیل انباشت سرمایه فیزیکی یا انباشت منابع انسانی یا ترکیبی از این دو فزاینده است (Barro, ۲۰۰۳). در دهه نود مدل‌های رشد اندیشه محور توسط رومر (۱۹۹۰)، گراسمن و هلیمن (۱۹۹۱) و آقیون و هاویت (۱۹۹۲) مطرح شد که در این مدل‌ها موتور رشد اقتصاد اندیشه و فکر و تحقیق و توسعه است. مدل‌های رشد اندیشه محور یک توجیه برای بازده فزاینده در اقتصاد است. حداقل از زمان شل (۱۹۶۶)، فلیس (۱۹۶۸) و نوردهاوت (۱۹۶۹) اقتصاددانان تشخیص دادند که غیر رقابتی بودن دانش بیانگر تولید کل با بازده فزاینده نسبت به مقیاس است. این مسأله در مدل رشد رومر (۱۹۹۰) جایگاه ویژه‌ای یافته است.

غیر رقابتی بودن دانش و اندیشه‌ها بدین معنی است که آنها می‌توانند پس از تولید اولیه در هر مقیاسی به کار روند و هر اختراع جدیدی نیاز به اختراع مجدد ندارد. علاوه بر این اندیشه‌ها

غیر از غیر رقابتی بودن کالای عمومی خالص نیز هستند (جونز ۲۰۰۲). جونز (۲۰۰۲) بیان می‌کند که تقریباً ۸۰٪ رشد امریکا بعد از جنگ جهانی دوم ناشی از افزایش نرخ‌های سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی و تحقیقات بوده است.

پس از بیان تاریخچه‌ای از الگوهای رشد اندیشه محور و دانش محور به بررسی دو مدل رشد معروف و مهم، مرتبط با عناصر اقتصاد دانش محور پرداخته می‌شود. مدل اول مدل رشد جونز (۱۹۹۵) و مدل دوم، مدل رومر (۱۹۹۰) می‌باشد که طی یک سری گزارش از جمله گزارش سال ۱۹۹۰ با نام تغییر فناوری درون‌زا مطرح گردید.

الف- الگوی رشد لوکاس (۱۹۸۸)

رشد درون‌زا براساس انباشت سرمایه انسانی در این مدل تمرکز بر آموزش نیروی انسانی دارد که خود باعث سست شدن قید بازدهی نزولی در مفهوم کلی سرمایه می‌گردد و در نتیجه در نبود فناوری برون‌زا، رشد سرانه بلندمدت صفر نخواهد شد. لوکاس معتقد است فرض بازدهی ثابت نسبت به مقیاس را می‌توان در مورد نهاده‌های قابل انباشت در نظر گرفت. بر خلاف مدل‌های رشد بهره‌وری برون‌زا، سرمایه انسانی از طریق سرمایه‌گذاری می‌تواند انباشت شود، یعنی افراد خود انتخاب می‌کنند که چه مدت برای تحصیل سرمایه‌گذاری کنند. از این رو در این مدل فرض می‌شود سرمایه انسانی یک نهاده قابل انباشت با بازدهی ثابت نسبت به مقیاس است. در نتیجه تولید نهایی آن (که انگیزه لازم برای گذراندن زمان برای تحصیل را تعیین می‌کند) ثابت است. اگر بخشی از زمان غیر فراغت افراد که صرف کاربری تولید محصول y می‌شود را u و میانگین کیفیت نیروی کار را h و تعداد افراد را با L نشان دهیم، آنگاه تابع تولید مفروض برابر خواهد شد با:

$$Y = AK^{\beta} [uhL]^{1-\beta} \quad (0 < \beta < 1)$$

عبارت uhL اغلب سرمایه انسانی نامیده می‌شود. تابع تولید فوق نسبت به سرمایه فیزیکی و انسانی دارای بازدهی ثابت است. از آنجا که انگیزه برای تحصیل و مطالعه در طول

زمان کاهش نمی‌یابد، تابع تولید برای ایجاد رشد درون‌زا، کافی است. حال اگر h_a را متوسط سرمایه انسانی نیروی کار بدانیم، آنگاه تابع تولید برابر خواهد شد با :

$$Y = AK^\beta [uhl]^{1-\beta} h_a^\psi \rightarrow y = Ak^\beta [uh]^{1-\beta} h_a^\psi$$

(y سرانه تولید و k سرانه سرمایه است).

h_a^ψ ، اثرات خارجی را از طریق متوسط سرمایه انسانی ارائه می‌کند. این صرفه خارجی درجه همگنی تابع تولید را از $(2 - \beta)$ به $(2 + \psi - \beta > 1)$ افزایش می‌دهد، حال فرض کنید افراد یک جریان مصرف را انتخاب و یک تابع مطلوبیت را با توجه به قیود ذیل حداکثر می‌کنند:

$$\dot{K} = AK^\beta [uh]^{1-\beta} h_a^\psi - c - (\sigma + n)k$$

$$\dot{h} = \phi h(1 - u)$$

حال با استفاده از بهینه‌سازی پویا نرخ رشد سرانه سرمایه (یا مصرف) و نرخ رشد سرمایه انسانی در وضعیت یکنواخت برابر خواهد شد با:

$$\gamma_h = \frac{(\varphi - \rho - \sigma)(1 - \beta)}{\theta(1 + \psi - \beta) - \psi} \quad \gamma = \frac{(\varphi - \rho - \sigma)(1 + \psi - \beta)}{\theta(1 + \varphi - \beta) - \varphi}$$

اگر $(\varphi = 0)$ باشد یعنی اثرات خارجی وجود نداشته باشد خواهیم داشت:

$$\gamma_c = \gamma_k = \gamma_h = \gamma = \theta^{-1}[\varphi - \rho - \sigma]$$

در این مدل انباشت سرمایه انسانی φ یا پارامتر بهره‌وری دانش، پیشرفت و رشد بلندمدت را به ارمغان می‌آورد. همچنین مشخص است که در فقدان پیشرفت‌های فنی برون‌زا نرخ رشد بلندمدت توسط پارامتر انباشت سرمایه انسانی توضیح داده می‌شود (درگاهی، ۱۳۸۲).

(ب) مدل رشد رومر (۱۹۹۰)

در این مدل هدف بدست آوردن نرخ رشدی است که از حداکثر کردن رفاه بدست می‌آید. در مدل‌های رشد، شاخصی که برای رفاه استفاده می‌شود مطلوبیت ناشی از مصرف درآمد است.

تابع مطلوبیتی که در الگوهای بهینه‌یابی زمانی زیاد از آن استفاده می‌شود، تابع مطلوبیت با ریسک گریزی نسبی ($CRRA$)^۱ ثابت بصورت زیر است (بلانچارد و فیشر، ۱۳۷۶، ص ۸۶):

$$\begin{cases} u(c) = \frac{c^{1-\sigma}}{1-\sigma} & \text{for } \sigma > 0, \sigma \neq 1 \\ u(c) = \ln c & \text{for } \sigma = 1 \end{cases}$$

محدودیت‌های تکنولوژیک و تابع تولید: بیشتر نتایج اخیر از تئوریهای رشد درونزا، از مدل‌های رشد بر پایه $R\&D$ نشأت گرفته‌اند. این طبقه از مدل‌ها به شرح و نقش پیشرفت تکنولوژی در فرایند رشد کمک زیادی کرده‌اند. از بنیادی‌ترین این مدل‌ها می‌توان به مدل رشد رومر اشاره کرد. در مدل رشد رومر به تکنولوژی به عنوان عامل اولیه تعیین کننده رشد نگریسته می‌شود (عاملی که نسبت به سایر متغیرها بیشترین تاثیر را از کریدورهای علم و فناوری می‌پذیرد). رومر در مقاله بنیادی اش در سال ۱۹۹۰ یک تابع تولید دانشی را فرض میکند که پیشرفت تکنولوژی و دانش جدید رابطه مستقیمی با تعداد محققین دارد (رومر؛ ۱۹۹۰).

رومر (۱۹۹۰) دانش را به دو جزء سرمایه انسانی (کالای رقابتی^۲) و فناوری (کالای غیر رقابتی^۳) تقسیم می‌کند. سرمایه انسانی (h) برای تولید کالای نهایی (h_Y) و بهبود فناوری (h_R) بکار می‌رود^۴.

$$h = h_Y + h_R$$

فناوری (A) می‌تواند به وسیله سرمایه‌ی انسانی که در زمینه تحقیق و توسعه اشتغال دارد، ایجاد شود.

۱. Constant Relative Risk Aversion

۱۱. استفاده یک بنگاه مانع استفاده دیگری می‌شود (نیروی انسانی ماهر).

۱۲. استفاده یک بنگاه مانع استفاده دیگری نمی‌شود (اختراع).

۱۳. برای کاهش متغیرهای وضعیت فرض می‌شود، سرمایه‌ی انسانی ثابت بوده و عرضی آن بی‌کشش باشد.

$$\frac{dR}{R} = \phi h_R$$

در اینجا ضریب (ϕ) احتمال موفقیت در تحقیقات است. فناوری در این مدل از مجموعه‌ی نامحدودی طرح‌های سرمایه‌گذاری تشکیل شده است.

$$\{z_1, z_2, \dots\}$$

بنابراین تابع تولید به شکل زیر است.

$$Y = h_Y^\alpha L^\beta (z_1^{1-\alpha-\beta} + z_2^{1-\alpha-\beta} + \dots)$$

در مدل L نیروی کار غیر ماهر است. برای سادگی رومر فرض می‌کند، طرح‌های سرمایه‌گذاری z_i جمع پذیر بوده و شاخص طرح i یک متغیر پیوسته باشد. که در این صورت تابع تولید بصورت زیر است.

$$Y = h_Y^\alpha L^\beta \int_0^R z(i)^{1-\alpha-\beta} di$$

از آنجا که همه $z(i)$ ها به طور قرینه در تابع انتگرال وارد شده‌اند، می‌توان یک سطح

مشترک مانند $\bar{z}$ برای همه‌ی $z(i)$ ها در نظر گرفت. بنابراین

$$\int_0^R z(i)^{1-\alpha-\beta} di = \int_0^R (\bar{z})^{1-\alpha-\beta} di = (\bar{z})^{1-\alpha-\beta} \int_0^R di = R(\bar{z})^{1-\alpha-\beta}$$

و تابع تولید بصورت زیر در می‌آید:

$$Y = h_Y^\alpha L^\beta R(\bar{z})^{1-\alpha-\beta}$$

با فرض اینکه کالاهای سرمایه‌ای همان کالاهای مصرفی صرف نظر شده هستند و هر

دو نوع کالا تابع تولید یکسانی دارند، از طرفی برای تولید یک واحد از هر طرح به اندازه‌ی γ واحد کالای سرمایه‌ای نیاز است:

$$K = \gamma(R\bar{z}) \Rightarrow \bar{z} = \frac{K}{\gamma R}$$

با جایگذاری در تابع تولید، نتیجه می‌شود:

$$Y = (h_Y R)^\alpha (LR)^\beta K^{1-\alpha-\beta} \gamma^{\alpha+\beta-1}$$

که در این تابع تولید، هر چهار نوع نهاده شامل: سرمایه‌ی انسانی، فناوری، نیروی کار و سرمایه‌فیزیکی وارد شده‌اند. در این مدل سرمایه‌گذاری خالص برابر تولید منهای مصرف است، بنابراین با توجه به $h_Y = h - h_R$ نتیجه می‌شود:

$$\dot{K} = Y - C = \gamma^{\alpha+\beta-1} R^{\alpha+\beta} (h - h_R)^\alpha L^\beta K^{1-\alpha-\beta} - C$$

حال با توجه به تابع هدف (۱) و محدودیت‌های تکنولوژیک و منابع نرخ بهینه رشد اقتصادی را استخراج می‌کنیم
مساله حداکثر سازی بصورت زیر است:

$$\begin{aligned} \text{Max} \quad & W = \int_0^\infty \frac{c^{1-\sigma}}{1-\sigma} e^{-\rho t} dt \\ \text{St.} \quad & \dot{R} = \phi h_R R \\ & \dot{K} = \gamma^{\alpha+\beta-1} R^{\alpha+\beta} (h - h_R)^\alpha L^\beta K^{1-\alpha-\beta} - C \\ & R(0) = R^0, \quad K(0) = K^0 \end{aligned}$$

تابع هامیلتونی مربوطه عبارتست از:

$$H = \frac{c^{1-\sigma}}{1-\sigma} e^{-\rho t} + \varphi_1(\phi h_R R) + \varphi_2(\gamma^{\alpha+\beta-1} R^{\alpha+\beta} (h - h_R)^\alpha L^\beta K^{1-\alpha-\beta} - C)$$

نتیجه مساله‌ی بهینه یابی عبارتست از:

$$\frac{dY}{Y} = \frac{dK}{K} = \frac{dC}{C} = \frac{dA}{A} = \frac{\phi(\alpha + \beta)h - \alpha\rho}{\alpha\sigma + \beta}$$

این نتیجه نشان می‌دهد، درجه احتمال موفقیت تحقیقات و سرمایه‌انسانی اثر مثبت بر رشد اقتصادی دارند. جنگ اقتصادی در چارچوب این مدل با هدف کاهش درجه احتمال موفقیت تحقیقات و کاهش سرمایه انسانی وارد می‌شود. جذب نخبگان کشور و مقابله با تحقیقات علمی از جمله موارد جنگ اقتصادی است که در این زمینه بروز کرده است.

پ) مدل رشد درونزا با تأکید بر R&D

در این مدل‌های رشد به نقش تحقیق و توسعه، به عنوان موتور رشد اقتصادی تأکید شده است. تحقیق و توسعه اجازه می‌دهد تا کالاهای سرمایه‌ای جدیدی معرفی گردند که ممکن است نقش بیشتر و بهتری در تولید نسبت به کالاهای سرمایه‌ای موجود داشته باشند. کمک دوم تحقیق و توسعه بر رشد اقتصادی این است که باعث ایجاد اثرات جانبی در موجودی علم و دانش می‌شود. بنابراین می‌توان گفت که بوجود آمدن اثرات جانبی از طریق فعالیت‌های تحقیق و توسعه، سبب ایجاد بازدهی ثابت به سرمایه‌گذاری در تحقیق و توسعه خواهد شد. به همین دلیل بنگاه‌ها مقدار ثابتی از منابع را در امر تحقیق و توسعه سرمایه‌گذاری کرده و باعث افزایش موجودی علم و دانش در یک نرخ ثابت می‌شوند. یکی از یافته‌های جالب این مدل آن است که رشد درونزا می‌تواند از طریق انباشت دانش و بدون سرمایه‌گذاری در کالاهای سرمایه‌ای فیزیکی ایجاد شود. از طرف دیگر مطالعات تجربی ارتباط قوی بین نرخ رشد تولید ناخالص ملی با سرمایه فیزیکی را تأیید می‌کنند. لذا به منظور ایجاد چنین ارتباطی باید بعضی از سرمایه‌های فیزیکی را که به رشد واکنش می‌دهند، وارد مدل نمود. در این قسمت ساده‌ترین مدلی که توسط بارو و سالایی مارتین ارائه شده، بیان می‌گردد. در این مدل فرض شده است که تعداد نهاده‌ها (کالاهای سرمایه‌ای) متنوع است بطوری که:

$$K = \sum_{i=1}^n X_i$$

X_i : انواع مختلف کالاهای سرمایه‌ای است که کالاهای سرمایه‌ای مفید نامیده شده و قابل انباشت می‌باشد. مصرف کنندگان با درآمد Y ، تصمیم می‌گیرند چه مقدار مصرف (C) و چه مقدار پس‌انداز (K) کنند. پس انداز آنها جریان سرمایه اولیه ای است که می‌تواند به وسیله بنگاه‌ها استفاده شود. به طوری که مصرف کنندگان می‌توانند واحدهایی از سرمایه اولیه X_i را به فروش یا اجاره برسانند. اگر در مدل از نیروی کار چشم‌پوشی کنیم و تنها منبع درآمد مصرف کنندگان فروش سرمایه اولیه یا اوراق بهادار باشد داریم $Y = rK$ که r نرخ بهره می‌باشد و در این حالت نرخ رشد در وضعیت یکنواخت برابر خواهد بود با:

$$\frac{\dot{C}}{C} = \frac{\dot{K}}{K} = \gamma = \theta^{-1}[\gamma - \rho - \sigma]$$

با توجه به این رابطه می‌توان گفت در فقدان پیشرفت‌های فنی برون‌زا، عامل تحقیق و توسعه به تعداد و تنوع کالاهای سرمایه‌ای کمک کرده و نرخ رشد در وضعیت یکنواخت صفر نمی‌باشد. مقابله با تحقیق و توسعه در چارچوب این مدل مهمترین راهکار جنگ اقتصادی است.

منابع و مأخذ

- ۱- امیری، هادی؛ شهنازی، روح‌اله و دهقان شبانی، زهرا (۱۳۹۱). اقتصاد بخش عمومی جلد یک. انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه با همکاری انتشارات سمت.
- ۲- حسینی، رضا (۱۳۸۲). مفروضات نظریه رفتار مصرف‌کننده در اقتصاد اسلامی. فصلنامه تخصصی اقتصاد اسلامی، سال سوم. شماره نه. صفحات ۲۷ تا ۵۰.
- ۳- سلطانی، علیرضا، تحریم‌های اقتصادی آمریکا علیه ایران، معاونت پژوهش‌های سیاست‌های خارجی، ۱۳۸۲
- ۴- طالبی، احسان، بررسی میزان اثر تحریم‌های ایالات متحده آمریکا بر شکاف تولید ایران، ۱۳۹۳
- ۵- وصالی، ساناز و مهرنوش ترابی، اثرات تحریم بانک‌ها بر اقتصاد و سیستم بانکی، بانک و اقتصاد، شماره ۱۱۱، ۱۳۸۹
- ۶- مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، گزینه تحریم و تاثیر آن بر دیپلماسی هسته‌ای جمهوری اسلامی، دفتر مطالعات سیاسی، شماره مسلسل ۸۴۵۵، ۱۳۸۶
- ۷- مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، واکاوی تحریم‌های آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران، دفتر مطالعات سیاسی، شماره مسلسل ۱۰۹۱۸، ۱۳۹۰
- ۸- مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، مشخص نبودن تاثیر تحریم‌های ایالات متحده علیه جمهوری اسلامی ایران و لزوم بازبینی آن، دفتر مطالعات سیاسی، شماره مسلسل ۸۹۳۴، ۱۳۸۷
- ۹- مروری فشرده بر تحریم اقتصادی ایران توسط آمریکا، مروری فشرده بر تحریم اقتصادی ایران توسط آمریکا، کد دفتر سیاست‌های خارجی و امنیت ملی، گزارش ۲۴۰۵۵۵۰، ۱۳۷۹

- ۱۰- Ahdiyyih, S. S. (۲۰۱۱). *"The Impact of Economic Sanctions on Iran's Economy and Foreign Policy"*. (Doctoral dissertation, Georgetown University).
- ۱۱- Allen, S. H. (۲۰۰۵). *"The Determinants of Economic Sanctions Success and Failure"*. *International Interactions*, ۳۱(۲), ۱۱۷-۱۳۸.
- ۱۲- Amany raouf poor, Samila (۲۰۱۲), *"Strategic Adaptation of Small and Medium-Sized Enterprises in Economic Sanctioned Nations: The Case of Iran"*. (Doctoral dissertation, Marshall Goldsmith School of Management Alliant International University).
- ۱۳- Caruso, Raul (۲۰۰۳). *"The Impact of International Economic Sanctions on Trade: An Empirical Analysis"*. *Peace Economics, Peace Science and Public Policy* ۹.۲.
- ۱۴- Cooper Drury, A., & Li, Y. (۲۰۰۶). *"US Economic Sanction Threats Against China: Failing to Leverage Better Human Rights"*. *Foreign Policy Analysis*, ۲(۴), ۳۰۷-۳۲۴.
- ۱۵- Drezner, D. W. (۱۹۹۹). *"The Sanctions Paradox: Economic Statecraft and International Relations"*. (No. ۶۵). Cambridge University Press.
- ۱۶- Eaton, J., & Engers, M. (۱۹۹۹). *"Sanctions: Some Simple Analytics"*. *American Economic Review*, ۴۰.۹-۴۱۴.
- ۱۷- Hufbauer, G., J. Schott and K. Elliott (۱۹۹۰). *"Economic Sanctions Reconsidered"*. WashingtonDC: Peterson Institute for International Economics.
- ۱۸- Hufbauer, G. C., Schott, J. J., Elliott, K. A., & Oegg, B. (۱۹۹۸). *"Economic Sanctions Reconsidered"*. WashingtonDC: Peterson Institute for International Economics.
- ۱۹- Hufbauer, G. C., Schott, J. J., Elliott, K. A., & Oegg, B. (۲۰۰۷). *"Economic Sanctions Reconsidered"*. WashingtonDC: Peterson Institute for International Economics.

- ۲۰- Jehle, Geoffrey A. (۲۰۰۰). *Advanced Microeconomic Theory*. ۲nd edition. Prentice Hall.
- ۲۱- Jehle, Geoffrey A., Reny, Philip J. (۲۰۱۱). *Advanced Microeconomic Theory*. Third Edition. Pearson Education Limited. England. www.pearsoned.co.uk
- ۲۲- Musgrave, Richard A & Musgrave, Peggy B. *Public Finance in Theory and Practice*. International edition: MacGraw-Hill/Morgan, T. Clifton and Valerie L. Schwebach. (۱۹۹۶). "Economic Sanctions as an Instrument of Foreign Policy: The Role of Domestic Politics". *International Interactions* ۲۱(۳):۲۴۷-۲۶۳.
- ۲۳- Morgan, T. Clifton and Valerie L. Schwebach. (۱۹۹۷). "Fools Suffer Gladly: The Use of Economic Sanctions in International Crises". *International Studies Quarterly* ۴۱(۱):۲۷-۵۰.
- ۲۴- Morgan, T. C., Bapat, N., & Krustev, V. (۲۰۰۹). "The Threat and Imposition of Economic Sanctions, ۱۹۷۱-۲۰۰۰". *Conflict Management and Peace Science*, ۲۶(۱), ۹۲-۱۱۰.
- ۲۵- Parsi, Trita. (۲۰۰۰). "Economic Sanctions: Explaining Their Proliferation-a case study of Iran". (Master Thesis in International Economic and Business, Stockholm School of Economics)
- ۲۶- Rosen, Harvey & Gayer, Ted (۲۰۰۸). *Public Finance*. International edition: MacGraw-Hill.
- ۲۷- United States Government Accountability Office. (۲۰۰۷). "Iran Sanctions: Impact in Furthering U.S. Objectives Is Unclear and Should Be Reviewed". U.S. Department of Commerce. GAO ۰۸-۵۸.
- ۲۸- Zeng, K., & Ka, Z. (۲۰۰۴). "Trade Threats, Trade Wars: Bargaining, Retaliation, and American Coercive Diplomacy". University of Michigan Press

جایگاه اقتصاد در پایداری ملی

مقدمه

پایداری در لغت به معنی مقاومت، تاب، استقامت، ایستادگی و پافشاری تعریف می‌شود (دهخدا، ۱۳۷۵). در اصطلاح این لفظ بصورت‌های مختلف در دانش‌های گوناگون تعریف شده از جمله دانش بوم‌شناسی و محیط‌زیست، پایداری یا پایایی^۱ را به وضعیتی اطلاق می‌کنند که با ادامه‌ی روند حیات طبیعی و اکوسیستم در ستیز نباشد. به عبارت دیگر پایداری، ظرفیت یک پدیده برای تحمل است. این واژه توصیف می‌کند که چگونه سیستم‌های زیستی در طول زمان، متنوع و بارور می‌مانند. زندگی طولانی و سالم جنگل‌ها و تالاب‌های دیرپا نمونه‌هایی از سیستم‌های از نظر زیستی پایدار هستند.

امروزه در اقتصاد پایداری بیشتر به ظرفیت کسب و حفظ رفاه در طولانی‌مدت اطلاق می‌شود؛ رفاهی که ابعاد زیست محیطی، اقتصادی و اجتماعی دارد. پایداری دعوتی واقع‌بینانه برای موازنه‌ای پویا میان عوامل موثر فراوان اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مورد نیاز بشر،

^۱ sustainability

معادله‌ای بین ضرورت‌های مختلف حیات بشری از جمله محیط زیست و نیاز انسان و جوامع انسانی به پیشرفت است.

از نظرگاه پدافند غیرعامل، پایداری آسیب ناپذیری یا حداقل آسیب پذیری، قابلیت اداره و پاسخ‌گویی به نیاز مردم، اداره دستگاه‌های حیاتی و حساس و آسیب ناپذیری سامانه دفاعی در شرایط جنگ است. پایداری در پدافند غیر عامل سه مفهوم را در بر می‌گیرد:

۱. کاهش آسیب پذیری و افزایش پایداری بدون استفاده از سلاح،
۲. مدیریت بحران که شامل نحوه‌ی مدیریت بر حوادث کشور ناشی از تهدید نظامی است،
۳. دفاع غیر نظامی که شامل نحوه سازمان‌دهی، اداره، بکارگیری و تامین نیازهای حیاتی و اساسی مردم در شرایط جنگ است (گزارش علمی آمایش سرزمین و پدافند غیر عامل، ۱۳۸۷).

در مجموع می‌توان این دو تعریف را بیانی مختلف از یک واقعیت دانست؛ اینکه بشر مایل است از وضعیت موجود خود در اثر عملکرد خود یا دیگران آسیب نبیند و به عقب بازنگردد، بنابراین در هر دو تعریف فوق حفظ داشته‌ها و تداوم حیات و حرکت در مسیر پیشرفت مفروض است.

در این فصل در پی آن است تا با ارائه مفهوم پایداری ملی، نقش اقتصاد را در این مفهوم بررسی نموده و سپس طرح بحثی جدید پیرامون پایداری اقتصادی ارائه نماید.

مفهوم پایداری ملی

زندگی در شرایط تهدید طبیعی و غیر طبیعی، حیات انسان را تحت تاثیر قرار می‌دهد. بدلیل عدم امکان جلوگیری کامل از بروز حوادث و خطرات، لاجرم لازم است تلاش گردد خسارات‌ها تا حد ممکن کاهش یافته و مقاومت فردی و اجتماعی افزون گردد. پایداری ملی به معنای افزایش قدرت مقاومت، ایستادگی و بقاء جمعی مردم کشور، در مقابل خطرات و تهدیدات دشمن است. در هر شرایطی داشتن ثبات متأثر از حفظ مردم، توانایی‌ها، حفظ خدمات رسانی،

حفظ امنیت داخلی، حفظ نقاط حیاتی حساس و مهم، حفظ منابع انسانی، حفظ منابع سرمایه‌ای، حفظ منابع اقتصادی و حفظ منابع اجتماعی و فرهنگی است. به همین دلیل تمامی جوامع و افراد فارغ از تفاوت سلاقی و اختلاف‌نظرهای فردی، گروهی، طبقاتی، سیاسی و اجتماعی در خصوص تامین امنیت و حفظ پایداری ملی در چهار مؤلفه زیر اتفاق نظر دارند:

۱- حفظ جان و مال مردم

۲- حفظ تمامیت ارضی

۳- حفظ سامانه اقتصادی و سیاسی

۴- حفظ استقلال و حاکمیت کشور

حفظ جان و مال مردم معمولاً از طریق برنامه‌ریزی برای کاهش تلفات جمعیت نظامی و غیر نظامی کشور در برابر تهدیدات و حملات نظامی دشمن به عنوان با ارزش‌ترین سرمایه‌های یک کشور و حفظ تمامیت ارضی با تقویت توان رزمی و دفاعی نیروهای مسلح و ارتقاء آستانه مقاومت کشور در حفظ سرزمین و ایجاد بازدارندگی انجام می‌گیرد. سامانه‌های اقتصادی و سیاسی نیز با کاهش آسیب‌پذیری و خسارات تاسیسات، تجهیزات و نیروهای انسانی مراکز حیاتی، حساس و مهم در جهت استمرار خدمات و عملیات حفظ شده و استقلال و حاکمیت کشور با حفظ مراکز عمده هدایت و رهبری سیاسی و نظامی، اجتماعی، زیرساخت‌های حیاتی و حساس و مهم در برابر تهدیدات آشکار و نهان دشمنان محافظت می‌گردد (نظامی و عباس، ۱۳۸۷).

مفهوم پایداری از منظر دانش اقتصاد

مفهوم پایداری در دانش اقتصاد به معانی مختلف به کار رفته است. لاقلاً می‌توان به چهار منظور متفاوت از مفهوم پایداری در ابعاد مختلف دانش اقتصاد از جمله در ادبیات اقتصاد توسعه، اقتصاد خرد و کلان و نیز اقتصاد بین‌الملل نام برد.

در ادبیات اقتصاد توسعه، پایداری فرایندی است که در آن استفاده از منابع، هدایت سرمایه‌گذاری‌ها، سمت‌گیری توسعه‌ی فن‌آوری و تغییرات نهادی، با نیازهای حال و آینده‌ی جوامع سازگار باشد (۱۴-۱۲: UNESCO, ۱۹۹۷). در این دیدگاه مفهوم پایداری بسته به

شرایط زمان، مکان و جوامع مختلف، تفاوت می‌کند و به همین جهت امکان تسری و تعمیم یک برداشت خاص از مفهوم پایداری وجود ندارد. علاقه و تمایل نسبت به بحث پایداری به دو موضوعی مربوط می‌شود که محل تلاقی میان خواسته‌های انسانی و طبیعت است. اولین فرایند مستلزم یافتن ارزشهای اقتصادی یا معرف‌هایی برای پدیده‌های اقتصادی و اجتماعی - یعنی صرفه جویی اجتماعی - است. فعالیت‌های انسانی به زبان اقتصادی برگردانده می‌شوند و از هر دو زمینه محیطی و فرهنگی خود فاصله می‌گیرند. فرایند دوم در برگیرنده ارزیابی مجدد از طبیعت است - یعنی طبیعت آمیخته با اجتماع - و به موضوعی تبدیل می‌شود که قابل کنترل و مدیریت بوده و می‌تواند از طریق شاخص‌های کمی، مورد ارزیابی قرار گیرد. هر دو روند در مفهوم توسعه پایدار که تناقض میان امیال انسانی برای تسلط بر طبیعت و وابستگی شدید انسان به نظام‌های طبیعی و محدودیتهای اکولوژیکی را نمایان می‌سازد، طرح می‌شوند (M.Redclift, ۲۰۰۰: ۵۲).

در مجموع اگرچه بحث از «پایداری» در دانش اقتصاد به دهه ۱۹۷۰ میلادی برمی‌گردد، لیکن قبل از آن نیز تحت عناوین مختلف، زمانی با مضامین منفی (مانند اثر مالتوس در اواخر قرن نوزدهم یا کتاب محدودیتهای رشد) و زمانی با تصویری مثبت (انجمن علمی جامعه محافظان کانادا) مورد بحث قرار گرفته است. در عمل توجه جهانی از زمان کمیسیون براتلند که آغازگر بحث بر روی توسعه پایدار بود، بر مبحث پایداری معطوف شد. در تعریفی که این کمیسیون از توسعه پایدار مبنی بر دستیابی به نیازهای نسل کنونی بدون به مخاطره افتادن قدرت نسلهای آینده برای تامین نیازهای خود، به دست می‌دهد، پایداری به معنی گذران زندگی و امرار معاش از «درآمد» و جلوگیری از زوال «سرمایه‌ها» (اعم از سرمایه اقتصادی، اکولوژیکی و اجتماعی) است (بدری و افتخاری، ۱۳۸۲). به عبارت ساده نمی‌توان تمام درختان جنگل را برید، چوب آنها را برای تأمین هزینه ساخت کارخانه‌های کاغذسازی فروخت و تصور کرد که تغییری در وضعیت سرمایه به وجود نیامده است زیرا کارخانه‌های کاغذ سازی به جنگل نیاز دارند (David Heeney, ۱۹۹۵: ۱۲).

شایان ذکر است که عبارت توسعه پایدار، درگیر نوعی تناقض درونی است، چرا که دو اصل ناسازگار، یعنی «پایداری زیست محیطی» و «توسعه اقتصادی» را به یکدیگر پیوند می‌دهد. در واقع کنش میان این دو اصل به دو نوع تفسیر و برداشت از توسعه پایدار منتهی می‌شود: بوم

محوری، که به اکولوژی جهانی اولویت می‌دهد و انسان محوری، که توجه به رفاه و بهزیستی انسان را مقدم می‌شمرد. دیدگاه بوم محور به شناخت محدودیتها در زمینه جمعیت و رشد اقتصادی به منظور پایداری کردن و افزایش توان اکوسیستمهای طبیعی منتج می‌شود. تکنیکهای مربوط به «ظرفیت زیست محیطی» نقطه آغازی بر این دیدگاه است و نظام برنامه‌ریزی که ظاهراً بر اساس پاسداشت گسترده محیط زیست عمل می‌کند، به موضوعات زیست بوم اولویت می‌دهد. از طرف دیگر، قابل قبول ترین تعریف توسعه پایدار از نظر بین‌المللی برداشت مردم محوری از آن است؛ یعنی توسعه‌ای که نیازهای نسل حاضر را بدون به مخاطره انداختن توانایی نسل‌های آینده برای تامین نیازهای خودشان، برآورده سازد (Barton, Hugh, ۲۰۰۰: ۳۰۳). در هر صورت اگر مفهوم اصلی پایداری عبارت از پایدار کردن کیفیت زندگی مردم باشد، اهداف اجتماعی و اقتصادی با سهولت بیشتری قابل شناسایی خواهند بود. اهداف اجتماعی شامل دستیابی به برابری و حفظ تنوع فرهنگی، ارتقای نقش خانواده، افزایش حس جمعی و شهروندی، دستیابی به کیفیت و بهتر کردن زندگی است. اهداف اقتصادی مشتمل بر اهداف قبلی و هر نوع تغییر در فعالیتهای اقتصادی خواهد بود که موجب ارتقا و بهکرد کیفیت زندگی شود. این موارد شامل ایجاد اقتصاد محلی پایداری است که زندگی مردم را بهتر می‌کند و شرایط کاری را بهبود می‌بخشد.

در ادبیات اقتصاد کلان نیز پایداری به دو مفهوم به کار می‌رود. از یک طرف پایداری ثبات متغیرهای کلان اقتصادی را مدنظر دارد و از سوی دیگر ناظر به پایداری در حرکتهای رشد و پیشرفت می‌باشد. گزارش رقابت‌پذیری جهانی به جهت اثرگذاری این متغیرها بر فضای کسب و کار و بویژه محیط رقابتی، پایداری را به شاخص‌هایی از جمله توازن بودجه دولت، نرخ پس‌انداز ملی، درصد تغییر سالانه تورم، بدهی دولت، رتبه بندی اعتبار کشور و تفاوت نرخ سود سپرده و تسهیلات (سپرده بانکی) پیوند می‌دهد (عریانی، ۱۳۹۳). چراکه برای مثال با وجود کسری بودجه مزمن، توانایی دولت در سیاست گذاری و انجام برنامه‌ریزی‌های مرتبط با آماده سازی زیرساخت‌ها (به منظور گسترش کسب و کار بخش‌های تولیدی) کاهش خواهد یافت و این مساله بویژه در شرایط عدم امکان کنترل تورم، تشدید می‌شود.

مفهوم پایداری در مدل‌های کلان رشد اقتصادی نیز از جایگاه خاصی برخوردار است. نظریه رشد برون‌زا فرض می‌کند رونق اقتصادی عمدتاً توسط عوامل خارجی تعیین شده و عوامل داخلی نقشی در ایجاد آن ندارند. براساس این نظریه، با در نظر گرفتن یک میزان ثابت از نیروی کار و فناوری ایستا، رشد اقتصادی در برخی از نقاط متوقف خواهد شد، در این نقاط تولید که در حال پیشرفت است، بر پایه عوامل تقاضای داخلی به تعادل پایداری می‌رسد. نظریه رشد برون‌زا به وسیله مدل رشد نئوکلاسیک و آثار ارائه‌شده توسط رابرت سولو پیشرفت کرد.

در مدل رشد سولو - سوان مفهوم رشد به عنوان افزایش موجودی کالاهای سرمایه‌ای است. این مدل یکسری از معادلات را بررسی کرد که ارتباط میان زمان کار، کالاهای سرمایه‌ای، محصول و سرمایه‌گذاری را نشان می‌دهد. نقش تغییرات تکنولوژیک در این دیدگاه بسیار مهم شده و اهمیت آن بیشتر از اهمیت انباشت سرمایه است. این مدل در دهه ۱۹۵۰ میلادی توسط رابرت سولو و تراور سوان توسعه پیدا کرد و اولین تلاش تحلیلی برای رسیدن به مدل رشد بلندمدت بود. این مدل فرض می‌کند کشورها از منابع‌شان به صورت کارا استفاده کرده و در افزایش سرمایه و نیروی کار، بازده نزولی وجود دارد. مدل رشد نئوکلاسیک از دو فرض قبلی، سه پیش‌بینی مهم را مطرح می‌کند؛ اول، تا زمانی که بازده نیروی کار بیشتر از بازده سرمایه باشد، افزایش سرمایه نسبت به نیروی کار رشد اقتصادی را ایجاد می‌کند. دوم، کشورهای فقیر و با سرمایه کمتر سریع‌تر از بقیه کشورها رشد می‌کنند، زیرا در این کشورها هر سرمایه‌گذاری که روی کالاهای سرمایه‌ای صورت می‌گیرد، بازده بیشتری را نسبت به کشورهای ثروتمند با میزان سرمایه بیشتر، تولید می‌کند. سوم، به دلیل بازده کاهنده سرمایه و وزن رو به رشد استهلاک، سیستم‌های اقتصادی در نهایت به وضعیتی می‌رسند که در آن نقطه افزایش در سرمایه، دیگر اثری بر رشد اقتصادی ندارد، **این وضعیت حالت پایدار نام دارد.** این مدل همچنین اشاره می‌کند که کشورها می‌توانند بر این حالت پایدار چیره شده و با ایجاد تکنولوژی جدید رشد خود را ادامه دهند و در سطح بالاتری مجدداً به پایداری برسند. اگرچه این مدل رشد بعدها تغییرات بسیاری را تجربه کرد ولی اصل وضعیت پایدار در آن همچنان حفظ شده است (جاویدپور، ۱۳۹۱).

در ادبیات اقتصاد خرد مفهوم پایداری بیشتر ناظر به وضعیت تعادل در بازارهای مختلف است. در این حوزه تعادل به وضعیتی اطلاق می‌شود که هیچ انگیزه، محرک و یا نیروئی برای

تغییر رفتار وجود نداشته باشد. شرط تعادل در بازار این است که عرضه با تقاضا برابر باشد؛ به عبارت دیگر اضافه تقاضا یا اضافه عرضه وجود نداشته باشد. در اینصورت اگر بازار در غیر از وضعیت تعادلی قرار گیرد، سازوکار خودکاری وجود دارد که آن را به تعادل می‌رساند و بسته به سرعت تعدیل در طول زمان، شدت عدم تعادل کاهش می‌یابد و بازار بدون نیاز به مداخله بیرونی، تعادل مجدد پیدا می‌کند. اگرچه این دیدگاه کلاسیک به پایداری و تعادل در مکاتب دیگر اقتصادی محل مناقشه است ولی همچنان در بین اغلب اقتصاددانان پذیرفته شده است.

در نهایت ادبیات اقتصاد بین‌الملل نیز پایداری را وضعیتی می‌داند که در آن ورود به فضای اقتصاد بین‌الملل همراه با حفظ مصالح و امنیت اقتصادی کشور باشد. ورود به عرصه تعاملات بین‌المللی از جمله فضای رقابتی ضمن اینکه باید به افزایش پایدار استاندارد زندگی داخلی بینجامد، بایستی همراه با حفظ استقلال و حاکمیت اقتصادی کشور نیز باشد. پیچیدگی پایداری در اقتصاد بین‌الملل از این جهت است که از یکسو رقابت‌پذیری برای ایجاد رشد اقتصادی و نفوذ در بازارهای بین‌المللی حیاتی است و این رقابت‌پذیری در جهان امروز با پیوندهای درهم تنیده اقتصادی در بازارهای جهانی عجین شده است و از سوی دیگر عدم توجه به لوازم و تبعات آن می‌تواند استقلال و حاکمیت ملی و در نهایت امنیت کشور را دچار اختلال و گاهی بحران جدی نماید.

بنابراین پیگیری یکسویه رشد در دهه‌های گذشته بدلیل تجربیاتی همانند بحران ۱۹۹۸ شرق آسیا سبب توجه جدی به رشد و رقابت‌پذیری و ورود به بازارهای جهانی در عین حفظ استقلال و حاکمیت اقتصادی و در نتیجه امنیت شده است.

در اقتصاد، حاکمیت به کنترل یک کشور بر بازار داخلی خود و کنترل دولت بر شرکت‌ها و صنایع کلیدی اطلاق می‌شود. از دیدگاه امنیت ملی، توزیع جهانی کالاها و خدمات اقتصادی به طور قابل ملاحظه‌ای آشفته شده است. ملاحظات متعددی نشان می‌دهد که در دهه گذشته، شکاف بین فقرا و اغنیا در داخل و بین ملتها بیشتر شده است و همین الگو آشکارا امنیت اقتصادی ملی را تهدید می‌کند. به هر حال، ارزیابی کنترل اقتصاد ملی (یکی از عوامل درک توزیع قدرت اقتصادی)، در جهانی که اعضای آن به شدت به هم وابسته اند، بسیار مشکل است.

از بعد اجتماعی، امنیت پایدار به موقعیت و اوضاع کلان یک کشور اشاره دارد. داشتن امنیت فرع بر داشتن قدرت است و لذا امنیت پایدار برای یک ملت و کشور مستلزم داشتن اقتدار لازم برای مصونیت بخشیدن به ارزش های حیاتی در برابر مخاطرات احتمالی است. برای مثال، کشورها برای ایجاد مصونیت اقتصادی به عضویت در بلوکهای تجاری تمایل نشان می دهند. ماندل معتقد است: «با حضور بازیگران مهم اقتصادی از طرف ملل مختلف، تشکیک بلوکهای اقتصادی منطقه ای و اتحادیه های راهبردی، راههایی منطقی برای تحکیم قدرت و جبران ضعف به نظر می رسند. تشکیک این بلوکها و اتحادیه ها، با توجه به اینکه مواد خام، نیروی کار، محل های تولید و بازارها نیز روز به روز از حوزه نفوذ و کنترل ملی بیشتر خارج می شوند، به نوبه خود موجب افزایش آسیب پذیری نسبت به هر گونه اختلال در عرضه و تقاضا از خارج می شود. سرانجام این از دست دادن کنترل و افزایش وابستگی، مشکلات موجود در زمینه های مدیریت اقتصاد ملی، برخورد با مسأله بی ثبات کننده شکاف بین فقیر و غنی و استفاده مؤثر از کمک و فشار اقتصادی را تشدید می کند (ماندل، ۱۳۸۷: ۹۳).

امروز ملت ها در مقابل مسائل زیر با انتخاب مهمی مواجه هستند. اولاً تلاش های اقتصادی برای حمایت از صنایع داخلی، به این امید که شرکت های محلی پیش از روبه رو شدن با رقابت شدید و مستقیم خارجی، پیشرفت کنند و قبول این خطر که چنانچه آثار منفی سیاست های حمایتی مذکور بسیار شدید شود یا این شرکت ها نتوانند خود را به سطح جهانی برسانند، اقتصاد کشور به صورت منزوی و فاقد کارایی (و متکی به تکنولوژی های قدیمی و دارای فاصله با آخرین روشهای موجود) در می آید. ثانیاً دست زدن به تلاشهای اقتصادی برای جذب یا تکیه بر بهترین صنایع و محصولات خارجی، به این امید که تنوع بخشیدن به منابع عرضه و تقاضا باعث پیشرفت اقتصاد ملی و دسترسی به ارزانترین و بهترین کالاها و خدمات برای مصرف کنندگان داخلی شود. البته همراه با قبول این خطر که تمام تولیدات مهم صنعتی به دست شرکت های خارجی بیفتد یا در خاک بیگانه به انجام برسد. باید توجه کرد که انتخاب بین سیاست های درهای باز و بسته در زمینه مبادله اقتصادی، بسته به اینکه رویکرد مذکور شامل سرمایه گذاری، تجارت، جریان های پولی یا مهاجرت نیروی کار باشد یا نباشد، پیامدهای بسیار متفاوتی بر امنیت ملی خواهد داشت. برای نمونه، تجارت آزاد می تواند خودکفایی ملی را تهدید کند. سرمایه گذاری آزاد، کنترل

حکومتی را تهدید و حرکت آزادانه پول، مسئولیت پذیری داخلی در مقابل سوء مدیریت ها را تهدید نماید. به نظر می رسد سیاست درهای بسته، بیشتر از سیاست درهای باز مستلزم دخالت دولت است، ولی «نور» استدلال می کند که رشد وابستگی متقابل اقتصادی (از طریق سیاست های بازار آزاد) «بدون تردید باعث خواهد شد که حکومت ها مجبور به حرکت در جهت احراز کنترل بیشتر بر اقتصاد شوند». البته منطقه گرایی اقتصادی تلاشی برای پرهیز از این مسئله با توسل به توافق و سازش و مستلزم ترکیب سیاست های درهای بسته، نسبت به کشورهای خارج منطقه و سیاست های درهای باز، نسبت به کشورهای داخل منطقه است، اما به دلیل وجود روابط بین شرکت های تجاری داخل و خارج از منطقه، تنش ها تداوم می یابد (ماندل، ۱۳۸۷: ۸۶-۸۵).

مولفه های اقتصادی پایداری ملی

حوزه اقتصاد مهم ترین و تأثیرگذارترین حوزه حیات اجتماعی است که نقشی ویژه و رو به گسترش در ایجاد امنیت در سطح داخلی و ملی کشورها دارد و لذا تبیین جایگاه و نقش آن در تحقق پایداری ملی از اهمیتی اساسی برخوردار است.

از زمان امپراطوری های باستان تا به امروز همواره ارتباطی قوی میان دارایی، ثروت، قدرت نظامی، اقتدار و پایداری ملی وجود داشته است. در نگاه سطحی، ارتباط اقتصاد و قدرت دفاعی مستقیم و ساده است. این در حالی است که پیوند این دو مفهوم ابعاد و پیچیدگی زیادی دارد. این ارتباط چگونگی آن به شدت مورد توجه متولیان سیاست گذاری عمومی بوده است. در عین حال، مطالعه جزئیات و ظرایف آن با نگاه صرف اقتصادی امکان پذیر نیست.

عناصر دفاعی در چارچوب فراگیر امنیت ملی دسته بندی می شوند. این امر به معنای افزایش گستره دفاع ملی به مفهوم نظامی نیست، بلکه حکایت از تحول ماهیتی، گستردگی، تنوع و پیچیدگی دفاع ملی است. به طور طبیعی، تهدیدات نیز متغیر و سیال شده است. با این اوصاف، دفاع ملی شامل مقابله همه جانبه در مقابل تهدیداتی مانند تروریسم و جنایات سایبری، پول شویی، بیوتروریسم، قاچاق مواد مخدر، سلاح، کالا، خرابکاری اقتصادی، دستکاری یا سرقت

اطلاعات، کسری بودجه، کاهش رشد اقتصادی، بیکاری، فقر و کاهش سلامت، عقب ماندگی در زمینه فناوری، تحول یا ظهور هویت‌های جدید، جنگ و افزایش هزینه تسلیحاتی و در تحلیل نهایی، هر گونه اخلال در تمامی ارزش‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی کشور در عرصه داخلی و خارجی می‌شود (National Defence, ۲۰۱۲). بر این اساس، اگرچه زمانی واقع‌گرایانی چون مورگنتا معتقد بودند آنچه به عواملی چون جغرافیا، منابع طبیعی و توان صنعتی از نظر قدرت ملی اهمیت می‌بخشد، آمادگی نظامی است اما در حال حاضر قدرت نظامی در خدمت یا در جهت تعادل با قدرت اقتصادی قرار گرفته است.

لیبرالیسم به دنبال دستیابی به حداکثر رفاه و قدرت اقتصادی و توزیع آن از طریق اقتصاد بازار است. لیبرالیسم، ابزار نظامی را برای افزایش ثروت، حیاتی می‌داند. مارکسیسم نیز هنگامی که از جهانی شدن اقتصاد، استثمار کارگران، رقابت میان طبقات برای منافع اقتصادی و جنگ‌های بخش بحث می‌کند، یا مرکانتیلیسم که تجارت جهانی را عامل افزایش قدرت ملی می‌داند، به همراه رویکرد ثبات‌مبنی بر سلطه با نگاه واقع‌گرایانه به اقتصاد، همه بر نقش قانونی اقتصاد اجتماعی در سیاست‌گذاری دولتی در داخل و خارج متمرکز هستند. بر این اساس، فرهنگ و بستر اقتصاد سیاسی را به عنوان رشته‌ای از رشته‌های حکمرانی نام می‌برد که با هدایت سیاست‌ها به سمت تقویت حکومت و افزایش ثروت جامعه سروکار دارد. آدام اسمیت این اصطلاح را با تأکید بر تأمین نیازهای مردم در ارائه خدمات عمومی مانند ایجاد امنیت و حفظ مالکیت که باید از سوی دولت و قانون‌گذاران مورد توجه قرار گیرد، به کار گرفت. اسمیت تولید، توزیع و مصرف را در چهارچوب اقتصاد سیاسی و به مانند فیزیوکرات‌ها در سطح ملی به کار برد (نورث، ۱۳۷۹: ۱۴). در اقتصاد سیاسی مارکس مفاهیمی چون شیوه تولید، نیروهای تولید، روابط تولید، دولت، طبقه و ایدئولوژی، دسترسی به بازارهای جدید و جنگ امپریالیستی به هم پیوند خوردند.

وجه مشترک همه این تعاریف، انتخاب عقلایی در میان شقوق جایگزین بر اساس بنیادهای اقتصاد اجتماعی (تعامل گروه‌ها و طبقات) با هدف ایجاد نظم، حمایت از حاکمیت، حفظ مالکیت، مقابله با تهدید خارجی، تولید و توزیع کالا و خدمات بود. بر این اساس، دفاع در مفهوم نظامی، بخشی از کارکرد دولت در چارچوب گسترده‌تر امنیت ملی بود و امنیت ملی به معنای اثربخشی به کارکردهای دولت و تعادل میان این کارکردهاست. به عبارت ساده‌تر، کارکرد ثبات

با تقویت مالکیت، تولید با توزیع و هزینه نظامی با رشد و رفاه اقتصادی معنا پیدا می‌کند. بر این اساس، تولید و رشد اقتصادی بدون نظم داخلی و اقتدار نظامی در بسیاری از مقاطع تاریخ افسانه‌ای بیش نبوده است (شکوه، ۱۳۹۱: ۹۶-۹۵).

امروز بعد اقتصادی امنیت ملی چنان تغییراتی کرده که جای بعد نظامی را گرفته و به تدریج به عنوان نقطه مرکزی، از دیدگاه تحلیلگران راهبردی درآمده است؛ به طوری که برخی به غلط استدلال می‌کنند که در حال حاضر امنیت اقتصادی تنها بعد حیاتی امنیت است.

در حالی که زمانی قدرت اقتصادی فقط به عنوان مبنایی برای تقویت قدرت نظامی محسوب می‌شد، در چارچوب در حال تحول امروزی درباره امنیت اقتصادی تأکید اصلی بر قابلیت رقابت اقتصادی و موفقیت در بازارهای بین‌المللی است و از جمله تعاریف پذیرفته شده عمومی امنیت اقتصادی، مقدار تولید کالاها و خدمات توسط یک کشور تحت شرایط آزاد و عادی بازار است که قابل عرضه در بازارهای بین‌المللی باشد و هم زمان درآمد واقعی شهروندان را افزایش دهد. برای مثال، آمریکا حفظ موقعیت رقابتی مناسب خود را در مقابل ژاپن و آلمان در زمینه اقتصادی موضوع امنیتی مهم قلمداد می‌کند.

امروزه بازیگران و عوامل مختلف امنیت اقتصادی که تأثیرگذاری جدی بر پایداری ملی دارند را بصورت جدول زیر دسته‌بندی می‌کنند. این عوامل و شاخص‌های مرتبط با آن برای اجتناب از ناامنی اقتصادی باید مورد توجه قرار گیرند. شایان ذکر است که برخی از این عوامل بیشتر از برخی دیگر مرتبط اند؛ هم چنین برخی از آنها با برخی دیگر متضادند. باید گفت غیرممکن است هم زمان بتوان همه عوامل مهم را برآورده و محقق کرد. می‌توان نتیجه گرفت که تنها راه برای دستیابی به امنیت اقتصادی آن است که عوامل مختلف به هم مرتبط شوند و به اجرا درآیند (سیف، ۱۳۹۱).

جدول ۱: تقسیم‌بندی عوامل امنیت اقتصادی

عوامل کلان	عوامل میانی	عوامل خرد	
بازیگران تعیین کننده	دولت روابط بین دولت‌ها جهانی	شرکت‌ها بنگاه‌ها مجتمع‌های تجاری	اشخاص فامیل جوامع
شاخص‌های	ثبات بازارهای	ثبات محیط اقتصاد	ثبات محیط اقتصاد کلان

اقتصادی	دولتی	کلان	دولت
امنیت پایدار	تجارت آزاد	ابداع و اختراع جدید	ثبات غذاء، آب، مسکن
	رقابت	بازاریابی	مسکن اجاره‌ای
	توسعه پایدار	انضباط مالی و	ثبات و امنیت شغل
	رشد تولید ناخالص	پرداخت دیون	دستمزدهای منصفانه و با ثبات
	داخلی	انعطاف پذیری	اعتماد در موسسات
	بهره‌وری	موهبت‌های پایدار	حداقل سازی فقر مطلق و نسبی
	نرخ‌های پایین تورم	عوامل تولید	حداقل سازی محرومیت اجتماعی
	ثبات نرخ‌های ارز	انتشار تکنولوژی	(حداکثر کردن اعتبار افراد)
	تعادل تراز پرداخت -	انعطاف اداری	آموزش و پرورش
	ها	نرخ‌های با ثبات ارز	حداقل سازی ترس و هراس
	نداشتن بدهی	تولید کم هزینه	انتقال آزادانه افراد
	موهبت‌های پایدار	مسائل اخلاقی	کنار گذاشتن دور باطل
	عوامل تولید (نفت و	دانش	زندگی استاندارد و اشتغال
	گاز و ...)	حداقل سازی	
	اجتناب و مقابله با	تولیدات بازار سیاه	
	حملات سوداگرانه		
	به بازار		
	حل مسائل مرتبط		
	با مواد مخدر		

پایداری اقتصادی

همانگونه که بخش‌های قبلی این فصل آمد، پایداری در ادبیات اقتصادی بیشتر با ادبیات توسعه اقتصادی و تعبیر توسعه پایدار عجین است. از این منظر پایداری اقتصادی در پی دستیابی به دو هدف اصلی در استفاده از منابع کمیاب می‌باشد: ۱- ارضای نیازها و خواسته‌های فردی انسان‌ها ۲- عدالت بین انسان‌ها و نسل‌های حال و آینده و عدالت نسبت به طبیعت به منظور تنظیم روابط انسان و طبیعت در دوره زمانی دراز مدت و نامشخص (Baumgartner & Quaas, ۲۰۰۰)

۴۴۷: ۲۰۱۰) در تعبیر دیگری پایداری اقتصادی به معنی تقویت مبانی اقتصاد و دستیابی به امنیت اقتصادی از نظر دسترسی به معیشت پایدار، در امور مستمر و باثبات، اشتغال سودمند و منابع مالی قابل اتکا و در نهایت، فناوری مقتضی و همساز با محیط با بهره برداری از منابع انسانی است (قدیری معصوم و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۰).

شاخص‌های مختلفی یز در زمینه رصد و ارزیابی پایداری اقتصادی از منظر توسعه پایدار پیشنهاد شده است که از جمله آنها گزارش پایداری^۱ است. این گزارش توسط یک شرکت یا سازمان در مورد تأثیرات اقتصادی، زیست محیطی و اجتماعی فعالیت‌های جاری منتشر می‌شود. گزارش پایداری همچنین بیانگر ارزش‌ها و مدل حکمرانی سازمان بوده و ارتباط بین استراتژی‌های سازمان و تعهد آن به یک اقتصاد جهانی پایدار را نشان می‌دهد. پایداری به معنای قابلیت پایدار ماندن چیزی برای زمان طولانی، مبتنی بر عملکرد در چهار حوزه کلیدی اقتصادی، زیست محیطی، اجتماعی و حاکمیتی است. گزارش‌دهی پایداری می‌تواند به سازمان‌ها برای اندازه‌گیری و اطلاع‌رسانی عملکرد خود کمک کند (قاسمی و علی آبادی، ۱۳۹۳).

علاوه بر گزارش پایداری که بیشتر عملکرد و فعالیت‌های اقتصادی را در سطح خرد رصد می‌کرد، گزارش‌های دیگری نیز وجود دارد که نگرشی کلان به پایداری اقتصادی دارند. از جمله این گزارش‌ها که بیشتر در زیرمجموعه سازمان ملل متحد تولید می‌شوند می‌توان از موارد زیر نام برد:

- طرح گزارش جهانی (GRI^۲)
- چارچوب توسعه پایدار کمیسیون سازمان ملل (CSD^۳)
- معیارهای استاندارد توسعه پایدار در موسسه مهندسين شیمی (IChemE^۴)
- شاخص‌های پایداری و وپرتال

۱ Sustainability Report

۲ Global reporting initiative

۳ core indicators of sustainable development

۴ The institute of Chemical Engineers

چارچوب‌های گوناگونی که مطرح شدند پایداری اقتصادی را در زمینه‌های مشابه مورد بررسی قرار نمی‌دهند. GRI پایداری اقتصادی را بدین گونه تعریف می‌کند "سازماندهی پیامدهای اقتصادی ذینفعان و سیستم‌های اقتصادی مربوط به آنها در سطوح محلی، ملی و جهانی". به طور کلی GRI با اثرات خارجی ناشی از کسب و کار در سیستم‌های اقتصادی درگیر می‌باشد. سازمان ملل، موسسه ووپرتال و چارچوب‌های IChemE تمرکز داخلی بر مسائل اقتصادی دارند. به عبارتی سازمان ملل، موسسه ووپرتال و چارچوب‌های IChemE عملکردهای اقتصادی (یک ملت) را از لحاظ تولید ناخالص ملی یا تولید ناخالص سرانه داخلی مورد بررسی قرار می‌دهند. برای این اهداف چهار معیار مورد استفاده قرار می‌گیرد:

الف) سلامت مالی،

ب) عملکرد اقتصادی،

ج) ظرفیت‌های بهره‌وری مالی،

د) فرصت‌های تجاری (Labuschagne, et al, ۲۰۰۵: ۱۰).

به طور کلی چارچوب‌هایی که در بالا از آنها بحث شد می‌تواند از جهات مختلف برای سازمان‌هایی که ارزیابی پایداری را در مأموریت خود در نظر گرفته‌اند مفید واقع شود و زمینه را برای توسعه شاخص‌ها و پیشبرد اهداف در راستای ارزیابی پایداری فراهم کند (عناستانی و همکاران، ۱۳۹۲).

با در نظر گرفتن چارچوب‌های مورد نظر عواملی که پایداری اقتصادی را تحت تاثیر قرار می‌دهند، دستور العمل کمیسیون توسعه پایدار سازمان ملل CSD به عنوان چارچوب مورد نظر انتخاب شد. کمیسیون سازمان ملل متحد در امور توسعه پایدار (CSD) چارچوبی را برای شاخص‌های پایداری جهت ارزیابی پیشرفت‌های دولتی در راستای اهداف توسعه تدوین کرده است. چارچوب شامل سلسله مراتبی از مجموعه شاخص‌ها در ۱۵ زمینه اصلی و ۳۸ زمینه فرعی که بین چهار بعد توسعه پایدار تقسیم می‌شود. این چارچوب به عنوان مبنایی است که توسط کشورهای در حال توسعه مورد استفاده قرار می‌گیرد. جنبه‌های در نظر گرفته در چارچوب (CSD) تنها در سطح عملیاتی و پروژه نمی‌باشند، بلکه به جامعه کسب و کار نیز مربوط می‌شوند. چارچوب بینشی را فراهم می‌آورد که به الزام پایداری در سطح ملی و همچنین در مناطقی که

کسب و کار در آن صورت می‌گیرد کمک می‌کند (۳: Labuschagne, et al, ۲۰۰۵). این چارچوب مسلماً نمایانگر تمامی عوامل موثر در پایداری اقتصادی نمی‌باشند اما می‌توان اکثر عوامل را در قالب آن قرار داد.

مؤلفه‌های پایداری اقتصادی بر اساس دستور العمل کمیسیون توسعه پایدار سازمان ملل CSD به شرح ذیل می‌باشند:

مؤلفه‌ها	معیارها	
مؤلفه‌های پایداری اقتصادی (گزارش کمیسیون توسعه پایدار ملل متحد)	عدالت اقتصادی	رفع فقر
		سازگاری با محیط
	ثبات اقتصادی	کاهش آسیب‌پذیری
		تنوع بخشی
	رفاه اقتصادی	کارایی و بهره‌وری
		دسترسی به خدمات

پایداری اقتصادی از دیدگاه‌های دیگری نیز مورد توجه قرار گرفته است؛ می‌توان پایداری فعالیت‌های اقتصادی را از دیدگاه‌های مختلف، چنین تشریح کرد:

- ۱ - موقعیتی را پایدار گویند که در آن، مطلوبیت جامعه در طول زمان کاهش نیابد؛
- ۲ - موقعیتی را پایدار گویند که در آن، مدیریت منابع طبیعی به گونه‌ای باشد که فرصت‌های تولید و رشد اقتصادی همچنان برای آینده پایدار باقی بماند؛
- ۳ - موقعیتی را پایدار گویند که در آن، در جریان رشد و توسعه اقتصادی، ذخایر سرمایه طبیعی کاهش نیابد؛ و
- ۴ - موقعیتی را پایدار گویند که در آن، مدیریت منابع طبیعی به گونه‌ای باشد که عملکرد منابع به کار رفته کاهش نیابد (معصوم و همکاران، ۱۳۸۹).

در مجموع بررسی مباحث مختلف پیرامون پایداری اقتصادی نشان می‌دهد این مفهوم را باید ذیل معنای پیشرفت مورد توجه قرار داد چه اینکه پایداری لازمه حرکت در مسیر تعالی و غلبه بر مشکلات و موانع مسیر از جمله موانع و مشکلات اقتصادی است.

«... این آیه‌ی شریفه‌ی «و اصبر و ما صبرک الا بالله»؛ ... اگر صبر را - که صبر به همان معنای پایداری و ایستادگی و استقامت و عقب‌گرد نکردن است - وصل کنیم به آن پایگاه ذکر الهی، به آن منبع لا یزال، این صبر دیگر تمام نمی‌شود. صبر که تمام نشد، معنایش این است که این سیر انسان به سوی همه‌ی قله‌ها هیچ وقفه‌ای پیدا نخواهد کرد. این قله‌ها که می‌گوئیم، قله‌های دنیا و آخرت، هر دو است: قله‌ی علم، قله‌ی ثروت، قله‌ی اقتدار سیاسی، قله‌ی معنویت، قله‌ی تهذیب اخلاق، قله‌ی عروج به سمت عرش عالی انسانیت. هیچ‌کدام از این‌ها دیگر توقف پیدا نخواهد کرد؛ چون وقفه‌ها در حرکت ما ناشی از بی‌صبری است (بیانات در دیدار مسئولین نظام ۱۳۸۷)

پایداری در مسیر پیشرفت منوط به تغییر و تحولی فکری در میان آحاد جامعه است. برای تحقق آن انسان‌هایی مورد نیاز است که ذهن و نگرش آنها متحول شده و به ذهنیت مناسب تغییر یافته باشند. این اولین ویژگی جامعه‌ی پایدار در مسیر رشد و تکامل است.

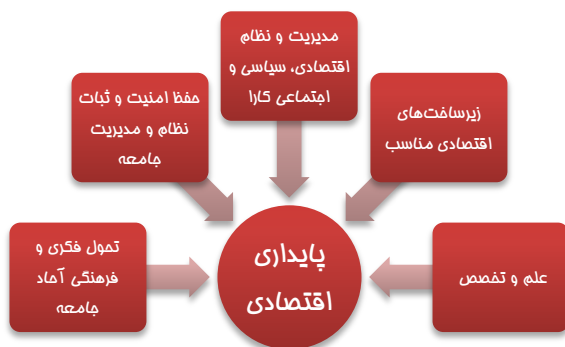
«بزرگ‌ترین تحولی که باید بشود در فرهنگ باید بشود؛ برای اینکه بزرگ‌ترین مؤسسه‌ای است که ملت را یا به تباهی می‌کشد، یا به اوج عظمت و قدرت می‌کشد. برنامه‌های فرهنگی، تحول لازم دارد، فرهنگ باید متحول بشود.» (صحیفه امام، ج ۷، ص ۴۷۳)

اما چنین انسان متحول شده به لحاظ فکری و فرهنگی چنانچه علم و دانش و تخصص کافی نداشته باشد نمی‌تواند در مسیر پیشرفت باقی بماند. به عبارت دیگر انسان‌های آن جامعه باید تخصص و علم شرکت در فرآیندهای نوین اقتصادی و اجتماعی را بدست آورده باشند و لذا تولید و نشاط علمی و نظام آموزشی کارا نیز شرط دوم برای پایداری در مسیر پیشرفت جامعه بشمار می‌آید.

با این حال داشتن جامعه‌ای با انسان‌های تربیت‌شده فکری و فرهنگی و مجهز به علم و آموزش‌های تخصصی مناسب شرط لازم برای پایداری در مسیر رشد و تکامل است و شرط کافی ایجاد و حفظ زیر ساخت‌ها و بنیان‌های اقتصادی مناسب در آن جامعه است. لازم به ذکر

است که دارا بودن تخصص و علم در این میسر بسیار راهگشاست و امکان بهره‌مندی بیشتر از مواهب خدادادی آن جامعه که در اصطلاح اقتصادی از آنها به منابع تولید یاد می‌شود را فراهم می‌سازد. با این حال باید دانست که تولید نوین، ابزارهای نوین می‌طلبید و متکی بر شبکه‌ای وسیع و کارای ارتباطی است؛ زیربناهای وسیع انرژی و مهار و تنظیم منابع طبیعی از الزامات آن است. همه اینها نیازمند سرمایه است و به روش‌ها و ابزارهایی احتیاج دارد که بتواند به نحو مؤثری مازاد اقتصادی جامعه را از مصرف آنی وی دور ساخته و آنرا بصورت سرمایه در زمینه‌های اساسی مزبور متمرکز نمود و به این صورت ابزارها و زیربناهای نوین را در اختیار انسان‌های متحول‌شده‌ی فکری و فرهنگی و مجهز به علم و تخصص این جامعه قرار داد.

در کنار سه شرط فوق پایداری در مسیر پیشرفت مستلزم عامل چهارمی است که تحت عنوان مدیریت و نظام اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مناسب از آن یاد می‌شود. مدیریت و نظام مناسب در حقیقت بستری است که امکان بارور شدن عوامل فرهنگی، علمی و زیربنایی را فراهم می‌آورد.



علاوه بر این عوامل با

توجه به اینکه طی فرایند نهادی پیشرفت و استقرار آن در بلندمدت امکانپذیر است و مستلزم زمانی طولانی و قابل توجه تا به ثمرنشتن نتایج می‌باشد، لازم است که این نظام اقتصادی، سیاسی و اجتماعی دارای امنیت و ثبات

باشد که به نوعی عامل پنجم برای پایداری در مسیر رشد و تعالی جامعه به شمار می‌رود.

تحول فکری و فرهنگی

فرهنگ بستر اصلی زندگی انسان و روح کالبد یک جامعه است. فرهنگ، عبارت است از آداب و رسوم، باورها و اعتقادات و ارزش‌هایی که بر زندگی مردم یک جامعه حاکم است. فرهنگ، خلیات و ذاتیات یک جامعه و بومی یک ملت است؛ تفکرات، ایمان، آرمانهای هر جامعه تشکیل دهنده‌ی مبانی فرهنگ اوست؛ اگر فرهنگ در جامعه‌ای دچار انحطاط شد و آن جامعه هویت فرهنگی خود را از دست داد، حتی پیشرفتهایی که ممکن است دیگران به آن ملت تزریق کنند، نخواهد توانست آن کشور را از جایگاه شایسته‌ی در مجموعه‌ی بشریت برخوردار کند و منافع او را حفظ کند. (مقام معظم رهبری، سخنرانی‌های مختلف)

«...اگر ما بخواهیم توسعه‌ی اقتصادی را به معنای صحیح کلمه در جامعه راه بیندازیم، احتیاج به تلاش فرهنگی داریم. مادامی که حتی محقق و جستجوگر علمی ما، آن فرهنگ کار و وجدان کار و عشق به کار را، آن‌چنان‌که در یک فرهنگ سالم مطرح است - که مظهر عالیش هم فرهنگ اسلامی است - نداشته باشد، وجود این محقق، بی‌فایده خواهد بود. گیریم که ما محققان بزرگی تربیت کردیم و مثلاً آزمایشگاههای مهمی هم در اختیارشان گذاشتیم؛ این به یک کار شخصی تبدیل خواهد شد.» (مقام معظم رهبری، ۶۹/۹/۱۹)

با توجه به مطالب پیش گفته نگاه به مقوله فرهنگ به عنوان بخشی از امور اجتماعی که مشمول گرفتن بودجه‌های سالانه است، باید به روح حاکم بر برنامه‌ریزی‌های یک جامعه در مسیر پیشرفت تغییر کند. جایگاه راهبردی فرهنگ، زمینه و فضای حاکم بر تصمیم‌ها و برنامه‌ریزی‌های توسعه و تنظیم و تمشیت امور کشور و زیربنای تحقق آرمان‌ها و اهداف انقلاب اسلامی و موتور محرکه تحکیم جایگاه ایران اسلامی به عنوان قدرت و قطب برتر منطقه در افق چشم‌انداز می‌باشد. چنین جایگاهی است که قادر خواهد بود روابط اقتصادی و سیاسی حاکم بر نهادهای جامعه را متناسب با الزامات رشد و پیشرفت ارتقا داده و بسترسازی توسعه همه جانبه و پایدار جامعه را بر عهده گیرد.

در میان تعاریف متعدد و تعبیر مختلفی که از فرهنگ به عمل آمده آنچه در این بحث مورد نظر است، مجموعه‌ای از باورها و اعتقادات، آداب و رسوم و ارزش‌های عمومی جامعه است که دارای خصوصیات زیر باشد:

- فراگیر، عمومی و مورد پذیرش اکثریت مردم جامعه است.
- پذیرش و قبول آن منوط به استدلال و منطق علمی نیست و معمولاً مورد سؤال قرار نمی‌گیرد.

بسیاری از رفتارها و آداب و رسوم مردم که معمولاً مورد دقت هم قرار نمی‌گیرد، مشمول دو ویژگی پیش گفته است، مانند آداب برخورد در خانواده، روش ازدواج و مراسم‌های مربوطه، شیوه لباس پوشیدن، منزلت اجتماعی مشاغل و...

- ایجاد، تغییر یا محو آن نیازمند زمان زیادی است که گاهی به هزاران سال می‌رسد.

در کوتاه‌مدت شاید بتوان برخی از باورهای فرهنگی را سرکوب کرد، اما ایجاد و جایگزینی باور جدید نیازمند زمانی طولانی است که در طی این مدت جامعه در آن مورد دچار خلأ فرهنگی می‌شود. حالتی که برای نظام کلی جامعه در حال طی فرآیند پیشرفت خطرناک است.

- در شکل‌گیری و زایش آن عوامل مختلفی دخیل‌اند که باعث می‌شود با مجموعه هماهنگ، همساز و یکدستی مواجه نباشیم.

برخی از باورهای فرهنگی تحت تأثیر دین و احکام و دستورات دینی شکل گرفته‌اند؛ قسمتی ریشه در شرایط جغرافیایی، آب و هوایی و اقلیمی منطقه سکونت آن جامعه دارند، گروهی از سیر تحولات تاریخی، سیاسی و اقتصادی مایه می‌گیرند و دسته‌ای از مطالعات علمی سرچشمه گرفته‌اند و... (عظیمی، ۱۳۷۱، صص ۱۸۰-۱۸۱)

- نوعی هم‌دلی، همرنگی و الفت بین افراد یک جامعه ایجاد می‌کند.

بطوریکه هر جامعه‌ای در هر دوره تاریخی احساس نوعی هویت مستقل فرهنگی می‌کند که او را از دیگر ملل و جوامع متمایز می‌سازد و همین تمایز باعث نزدیکی و اتحاد آن مردم

می‌گردد. در نتیجه تزلزل در این هویت فرهنگی نیز منجر به شکاف و اختلاف در یک جامعه می‌گردد.

تحول فکری و فرهنگی آحاد جامعه از این جهت اهمیت دارد که تصمیمات افراد در ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در زندگی شخصی و فعالیت شغلی در سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های خرد و کلان جامعه همگی زاینده نظام فکری آنهاست و لذا برای ایجاد تغییر در آنها لازم است این نظام بصورت هدفمند متحول شود.

فقدان این نظام فکری حاکم بر رفتارها و فعالیت‌ها زمانی جلوه می‌کند که فرد لاجرم در زندگی اجتماعی در موقعیت‌هایی قرار می‌گیرد که نیاز به بروز رفتاری عقلایی و تصمیمی عقلانی مبتنی بر فرهنگ و ارزشهای بومی و مقتضیات ملی خویش دارد و در این مقام نه یک دانش سازمان یافته و نهاده شده از مفاهیم، نه چهارچوبی برای تحلیل اوضاع اطراف خود و نه فرهنگی حاکم مبتنی بر ارزشهای جامعه و مصالح فردی - اجتماعی، هیچکدام وی را همراهی نمی‌کنند. نتیجه چنین ضعف و فقدان بر پیشرفت و توسعه همه جانبه کشور پیشاپیش معلوم است. چرا که به عنوان مثال در عرصه اقتصاد فرد لاجرم در مقام یک عضو خانواده، نیروی کار، شهروند مسؤول در عرصه اجتماعی، مصرف کننده و تولیدکننده کالا و خدمات، پس‌اندازکننده و سرمایه گذار و در بستری از انواع شاکله‌های جمعی و فردی مانند فرهنگ کار، فرهنگ مصرف، فرهنگ اتخاذ تصمیم‌های بهینه، فرهنگ هزینه - فایده، فرهنگ استفاده بهینه و کارا از منابع، فرهنگ بهره‌وری، فرهنگ تعامل با محیط انسانی و فیزیکی اطراف از جمله محیط زیست و دهها بستر فرهنگی دیگر قرار می‌گیرد و برآیند رفتارهای جمعی در چنین فضایی است که موجبات رشد یا انحطاط ملتی را فراهم می‌آورد. از سوی دیگر نیز تنها آندسته از سیاست‌های دولت‌ها مؤثر و کارا خواهند بود که با رفتارهای متناسبی از سوی مردم مواجه شوند؛ در غیر اینصورت سیاست‌های مقابله با تورم یا بیکاری به نتایج عکس خود منجر می‌شوند! شکل‌گیری انتظارات و عکس‌العمل متناسب در برابر سیاست‌های اقتصادی از سوی مردم، خود مستلزم برخورداری ذهن جمعی عامه از چارچوبی سازگار و منطقی است که این مهم جز از طریق یک نظام تربیت جامع، منسجم و فراگیر امکان‌پذیر نیست. بدیهی است در بستری آشوبناک و

عکس‌العملهایی که فاقد هرگونه نظم منطقی و معناداری عقلایی هستند، مدیریت کلان اقتصادی به اصطلاح از هرگونه علامت‌دهی سیاستی عاجز و درمانده خواهد شد.

برای مواجهه با این وضعیت در بسیاری از کشورهای پیشرفته صنعتی برای فرهنگ‌سازی مطلوب اقتصادی (منطبق بر پارادایم خود) سرمایه‌گذاری‌های زیادی انجام گرفته است و حتی برنامه‌های مدونی برای تربیت اقتصادی جامعه تدارک دیده شده است. این کشورها نسبت به هرگونه ضعف در فهم مفاهیم و مهارت‌های مربوط به تصمیم‌گیری و تحلیل اقتصادی حساس بوده و برنامه‌هایی را جهت مقابله با آن از سطح کودکان تا دانشگاه از طریق برنامه‌های رسمی و غیررسمی تدارک می‌بینند. آنگونه که در بررسی اجمالی از مستندات این قبیل برنامه‌ها و اهداف و محتوای آنها بدست می‌آید، هدف از این آموزشها، فهم خوب و کافی از دانش اقتصاد برای آحاد آن جامعه است؛ به نحوی که در عرصه مسائل اقتصادی شخصی و مسائل پیچیده‌تر از قبیل سیاست‌های اقتصادی کشور، بتوانند ادراک، قضاوت و رفتارهای مستدل و عقلایی را در یک دنیای پیچیده و متحول از خود نشان دهند.

در یک نگاه گذرا می‌توان رسالت آموزشی برنامه‌های تربیت اقتصادی در دنیا را پرورش افرادی خلاصه کرد که می‌باید به:

- تصمیم‌گیری شایسته و عاقل در زندگی فردی و جمعی خود،
- شهروندانی مسئولیت‌پذیر،
- افرادی مولد و بهره‌ور به عنوان نیروی کار،
- مشارکت‌کنندگانی مؤثر در اقتصاد داخلی و بین‌المللی،
- مصرف‌کنندگانی مطلع و پس‌اندازکنندگان و سرمایه‌گذارانی آینده‌نگر و حسابگر،
- و مشوقان و حامیانی برای ایدئولوژی و فرهنگ اقتصادی حاکم تبدیل شوند. (پیغامی،

(۱۳۸۷)

در هر حال در میان عناصر فرهنگی جامعه ما، مواردی وجود دارد که بر بقیه بخش‌های جامعه تأثیری قوی ولی نامحسوس باقی می‌گذارند و در عین حال یکی از مهم‌ترین کلیدهای

عدم مؤفقیت جامعه ما در آنها نهفته است. شناخت و آسیب شناسی عناصر فرهنگی مغل به حال پیشرفت الزاماتی را پدید می آورد که در ادامه به آنها می پردازیم.

الزامات فرهنگی پایداری اقتصادی

بسیاری از تحلیل گران توسعه در جهان یکی از مهم ترین عوامل پیشرفت کشور ژاپن یا کشورهای جنوب شرق آسیا را ویژگی های مناسب فرهنگی مردم این جوامع می دانند. احترام به نظام سلسله مراتبی، شایسته سالاری، کار گروهی و تقدم اهداف ملی بر اهداف شخصی، سخت کوشی، مسئولیت پذیری و تعهد به انجام وظیفه، دقت در کار و توجه به نظم و سازمان و قانون پذیری برخی از ویژگی های فرهنگی است که بستر ساز پیشرفت یک جامعه خواهد بود. در مجموع ساختار فرهنگی جامعه باید مستعد پیشرفت و تحول باشد و هر چه عناصر مؤید رشد و تکامل بیشتر باشد، سرعت تحولات بیشتر و در مقابل هر چه عناصر فرهنگی ناهمگون با مسیر پیشرفت زیادتیر باشد، این حرکت کندتر خواهد شد.

با توجه به گستردگی ویژگی های فرهنگی مناسب برای پیشرفت می توان به مهم ترین موارد اشاره نمود:

- نگرش علمی و برخورد عالمانه با مسائل و اهمیت قائل شدن برای تعقل

جامعه ای در مسیر پیشرفت حرکت می کند که آحاد آن در زندگی نگرشی علمی دارند و روز به روز در صدد بهتر کردن وضعیت خود از طرق عالمانه هستند. آنچه از نظر اقتصادی پیشرفت یک جامعه را نشان می دهد، افزایش کیفیت و کمیت تولیدات آن جامعه است و این جز به مدد جستجوی روش های نوین تولیدی امکان پذیر نیست؛ گسترش روحیه علمی در جامعه و بکارگیری علم و دانش و تخصص در کارها از نشانه های آغاز فرآیند پیشرفت در یک جامعه است. یک از شاخصه های مهم رشد و پیشرفت در جامعه افزایش کارایی به معنای طی نزدیک ترین و کم هزینه ترین راه برای رسیدن به اهداف است. روشن است که پیچیدگی شناخت راه ها و متغیرهای مؤثر باعث می شود بدون روش علمی و کار تخصصی نتوان از میان راه های ممکن، راه مطلوب را که متضمن استفاده بهینه از امکانات است، انتخاب کرد.

- نظم پذیری جمعی و احترام به قوانین و حقوق دیگران

یکی از ویژگی‌های جوامع مستعد پیشرفت نظم‌پذیری اجتماعی و دوری از هرگونه بی‌نظمی در محیط‌های مختلف زندگی اعم از محیط خانواده، اداره، فضاها و عمومی و تعاملات و برخوردهای اجتماعی است. نهادینه شدن نظم در زندگی افراد جامعه و ارزش تلقی شدن آن و احترام به حقوق دیگران فرآیند رشد و تکامل یک جامعه را شتاب می‌بخشد. به تدریج که در جامعه‌ای قوانین و نهادهای قانونی برای برقراری این نظم جمعی و حمایت از حقوق افراد شکل گرفت، احترام به قانون نماد و شاخص این ویژگی تلقی خواهد شد.

• انسجام و همبستگی ملی و دلبستگی به سرنوشت جامعه

این عنصر با مسأله ثبات و امنیت رابطه تنگاتنگی دارد و همین ارتباط دلیل مؤثر بودن آن در پیشرفت یک جامعه است. عدم انسجام در یک ملت و وجود تعارض‌های فرهنگی و درگیری‌های قومی و گروهی و بی‌ثباتی ناشی از آن، مانع انباشت اطلاعات و تجربیات جامعه و موجب سلب امید و اطمینان به آینده در افراد می‌گردد. افراد در چنین جامعه‌ای به جلب منافع آنی و زودگذر فردی تمایل داشته و کمتر به دنبال اهداف بلندمدت و منافع ملی هستند. وجود این ویژگی مردم یک جامعه را به سرنوشت جمعی دلبسته می‌نماید و سبب می‌گردد افراد منفعت بلندمدت اجتماعی را فدای سود کوتاه‌مدت شخصی و گروهی نکنند.

اسلام به عنوان مهم‌ترین عنصر فرهنگی مشترک جامعه ما تکیه زیادی بر این مطلب دارد که خود مردم وظیفه اصلاح و ساماندهی جامعه را بر عهده گیرند و شاید بتوان یکی از دلایل تأکید فرهنگ اسلامی بر اصل امر به معروف و نهی از منکر را نیز همین علاقه به سرنوشت یکدیگر و نجات جامعه دانست. در یک جامعه اسلامی مردم حتی باید نیازهای عمومی و حیاتی یکدیگر را برآورده سازند و در این پیکره واحد اجتماع خود را مسئول بدانند؛ شهید صدر این موضوع را تحت عنوان اصل کفالت عمومی بیان می‌دارد. (صدر، اقتصادنا، ۱۳۶۰، صص ۶۶۰-۶۶۶)

• اعتقاد عمومی به لزوم پایداری در مسیر پیشرفت جامعه و مشارکت در آن

با توجه به اینکه انسان از یک طرف موجودی مختار و انتخابگر آفریده شده و از سوی دیگر کمال‌جوست، همواره در پی انتخاب بهترین گزینه‌ها برای سعادت و خوشبختی خویش است؛ جامعه نیز به عنوان روح جمعی انسان‌ها در پی انتخاب مستمر مسیر رشد و تکامل است و

اساساً جامعه زنده چنین جامعه‌ای است. با مقدمه ذکر شده انتخاب مسیر پیشرفت و ترقی برای یک جامعه انتخابی طبیعی است، اما اینکه قاطبه افراد جامعه با اعتقاد کامل در تلاش برای تغییر به وضعیت مطلوبی که بصورت جمعی انتخاب کرده‌اند، مشارکت داشته باشند از ضروریات و لوازم رشد آن جامعه است. مشارکت عمومی در این فرآیند در همه سطوح، از مرحله تعیین‌کننده شناسایی نیازها و تعیین اهداف تا برنامه‌ریزی و اجرای برنامه و ارزیابی آنها اهمیت دارد.

• استقلال فکری و فرهنگی و اعتقاد و ایمان به منابع و داشته‌های خود

یک از ویژگی‌های مهم جامعه در حال رشد و تکامل، استقلال فکری و فرهنگی و عدم خودباختگی در مقابل فرهنگ‌های دیگر است. استقلال فکری بدین معناست که کارشناسان و متخصصین آن جامعه در مسیر برنامه‌ریزی و حل مشکلات با معیارهای الهی و در نظر گرفتن منافع بلندمدت جمعی تصمیم‌گیری کنند و صرفاً به سرنوشت کشور خود تعلق خاطر داشته باشند و از پیروی نسخه‌های دیگران برای حل مشکلات بومی بپرهیزند. این حالت زمانی بوجود می‌آید که برنامه‌ریزان یک جامعه به داشته‌های خود و ملت و کشور خود اعتقاد و ایمان داشته باشند و آنها را برای حل مسائل کافی بدانند. این استقلال فکری و فرهنگی اساس استقلال و عدم وابستگی یک ملت است.

• نگرش صحیح در مورد نسبت دنیا و آخرت

دیدگاه درست در مورد زندگی در دنیا و آبادانی آن و برخورد با مظاهر دنیا و بهره‌مندی از نعمت‌های آن و نسبت میان زندگی در دنیا و حیات اخروی از جمله مسائلی است که در رشد و تکامل یک ملت جایگاهی اساسی دارد. روشن است که اگر کسی دنیا را فی نفسه مذموم (نامطلوب) دانست، به منظور استفاده بهینه از منابع موجود در طبیعت سعی نکرده و هرگز برای دستیابی به سطح بالاتری از رفاه مادی به تلاش فوق العاده دست نخواهد زد. از طرف دیگر انسان مسلمان و جامعه اسلامی از هدف قرار دادن دنیا منع شده‌اند و همواره به آبادانی دنیا و بهره‌مندی از نعمت‌های آن به عنوان وسیله‌ای برای سعادت اخروی و قرب الهی سفارش شده‌اند. حفظ این تعادل در نگاه‌های فرهنگی جامعه از اهمیت بسزایی برخوردار است چراکه در دیدگاه الهی، دنیا و آخرت از هم جدا نیستند و دنیا و همه شؤون آن وسیله‌ای برای ابتلای انسان‌هاست. این نگرش به تمامی فعالیت‌های افراد در دنیا جهت می‌دهد و آنها را رنگ و بو می‌بخشد.

برخی دیگر از ویژگی‌های فرهنگی جامعه که در بخش‌های دیگر بدان‌ها اشاره خواهد شد و در طی فرآیند پیشرفت و تعالی جامعه نقش اساسی دارند نیز عبارتند از شایسته سالاری در نظام اداری و اجرایی، آزاد اندیشی و خلاقیت و ابداع و نوآوری در نظام علمی، ارزش شدن کار و تلاش و فعالیت و تولید و وجدان کاری و دقت و اتقان در کار، پرهیز از اسراف و تبذیر در نظام اقتصادی و....

اینک سؤالی که پیش می‌آید، این است که چنین باورهای فرهنگی را چگونه می‌توان ایجاد کرد و فرآیند حرکت از وضعیت موجود فرهنگی جامعه که هر یک از ویژگی‌های فوق بصورت متضاد در آن وجود دارد را چگونه می‌توان به وضعیت مطلوب برنامه‌ریزی نمود؟ در این زمینه باید در بلندمدت رفته رفته باورهای فرهنگی مخالف را تضعیف و موافق را تقویت نمود تا اینکه فرآیند حرکت دچار انحراف یا وقفه نگردد. ابزارهای تحقق این امر را می‌توان رسانه‌ها، دستگاه‌های تبلیغاتی و از همه مهم‌تر نظام آموزشی کشور دانست که در قسمت بعدی به تشریح آن می‌پردازیم.

علم و تخصص (آموزش)

یک از ضرورت‌های فرآیند رشد و تکامل در هر جامعه بهره‌مندی انسان‌های متحول‌شده فرهنگی آن جامعه از علم و تخصص است.

«با علم است که انسان می‌تواند تأمین سعادت دنیا و آخرت را بکند. با آموزش است که انسان می‌تواند تربیت کند جوان‌ها را بطوری که مصالح دنیا و آخرت خودشان را خودشان حفظ کنند. اگر کشور ما علم بیاموزد، ادب بیاموزد، جهت‌یابی علم و عمل بیاموزد، هیچ قدرتی نمی‌تواند بر او حکومت کند. تمام گرفتاریهایی که ما در طول این مدت تاریخ داشتیم بهره‌برداری از جهالت مردم بوده است.» (صحیفه امام، ج ۱۳، صص ۴۵۱-۴۵۲)

انواع آموزش		
آموزش های عمومی و پایه	آموزش های تخصصی و فراپایه	آموزش سیک زندگی

انواع آموزش‌هایی که در نظام تربیتی جامعه ارائه می‌گردد را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد، آموزش‌های عمومی و پایه که

با هدف محو بی‌سوادی انجام می‌گیرد و حداقل توانایی‌های لازم فردی را برای زندگی در جامعه مورد نظر به افراد اعطا می‌کند. آموزش‌های فرایچه و تخصصی که برای رفع نیازهای واحدهای تولیدی و خدماتی به نیروی انسانی ماهر، تدارک می‌بیند و در نهایت آموزش‌هایی که در بردارنده طیف گسترده‌ای از تعالیم با انگیزه مختلف و برای شکل دادن سبک زندگی فرد و جامعه مطرح است. بسیاری از تحولات فکری و فرهنگی جوامع، دستاوردهای دانش فنی، اختراعات و ابداعات در زمینه‌های علوم طبیعی و اجتماعی، مدیون این نوع تلاش‌های آموزشی و دانش پروری و تحقیقاتی است. (متوسلی، ۱۳۸۱، ص ۱۱)

برای اصلاح یک نظام علمی در جهت استفاده از آن برای پایداری اقتصادی در مسیر پیشرفت و رشد جامعه، باید عناصر و عوامل مؤثر بر آنرا شناخت و هر یک را متناسب با جایگاه‌اش آسیب‌شناسی و اصلاح نمود. یک نظام آموزشی مرکب است از سه عنصر که با یکدیگر روابط متقابل دارند. این عناصر عبارتند از معلم، متعلم و محتوای آموزشی که در خانواده‌ها، جامعه، آموزشگاه یا دانشگاه در فضایی تحت تأثیر عوامل سازمانی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی روابط فی‌مابین را شکل می‌دهند. (رفیع‌پور، ۱۳۸۱، ص ۲۷)

علم در پی کنجکاوی و از طریق مشاهده و ادراک وضعیت‌های گوناگون و سپس کوشش برای تبیین آنها بوجود می‌آید. این روحیه باید از کودکی در فرد پرورش یابد. در این زمینه وظیفه نظام آموزشی عبارت خواهد بود از: ۱- عادت دادن به جستجوی واقعیات ۲- آموزش روش مشاهده علمی و آزمایش و سنجش و اندازه‌گیری ۳- پرورش روح علمی در افراد. این کار مستلزم آموزش عملی و مبتنی بر فعالیت شخص یادگیرنده و نه القاء افکار ساخته و پرداخته به ذهن او است. (کاردان، ۱۳۷۹، ص ۲۱)

یکی از وظایف اصلی نظام آموزشی انتقال اطلاعاتی است که فرد برای بهتر زیستن و حل مسائل جامعه بدان‌ها نیاز دارد. این آموزه‌ها باید اولاً واقعی و عملی و ثانیاً مسأله محور باشند. آموزش انبوهی از مطالبی که هیچ فایده عملی نداشته و صرفاً مجموعه‌ای از حفظیات هستند، بدون اینکه ذهن دانش‌آموز را سؤال‌مند و جستجوگر سازند، نیروی انسانی مورد نیاز پیشرفت را تربیت نمی‌کند.

دو اشکال عمده نظام آموزشی کشور ما عبارت است از:

- آموزش‌های نظری و بی‌رابطه با عمل و حفظی و نه مسأله محور
- عدم ایجاد یک هویت فرهنگی با ابعاد دینی و ملی و... در متعلم.

نظام آموزشی باید به دانش‌آموز و دانشجو روش حل مسائلی که در آینده با آن روبرو می‌شود را بیاموزد. آموزش عملی نه فقط موجب می‌گردد که فرد با آزمایش آموخته‌های خود آنها را در عمل ادراک نماید، بلکه بدلیل تأثیری که انجام کارهای عملی بر تقویت قوه ادراک، روحیه جستجوگری و خلق ایده‌های نو در انسان دارند، ذهن فرد را برای مواجهه با مسائل آینده آماده می‌سازد. شاید یکی از دلایلی که ما امروزه توانایی حل مسائل کشور را نداریم نیز به همین موضوع برمی‌گردد. کشورهای غربی نیز بیشتر علوم که به جهان سوم منتقل می‌کنند، علوم نظری است و از این طریق جوامع مذکور را به مصرف کننده علم خود تبدیل می‌کنند - چراکه علوم نظری بمانند علوم کاربردی و عملی، زاینده‌گی لازم را در ذهن مخاطبین بوجود نمی‌آورد - و از آن طریق ارزش‌های علمی و فرهنگی خود که اساس وابستگی است را در جوامع جهان گسترش می‌دهند. (رفیع‌پور، ۱۳۸۱، صص ۱۶۱-۱۷۵)

از طرف دیگر نظام آموزشی باید دانش‌آموز و دانشجو را تربیت کند به این معنا که خصوصیات انسانی نظیر تزکیه، نوع‌دوستی، رفتار اجتماعی، تحمل دیگران و کار گروهی و مشترک و... را به آنها بیاموزد و برخی از صفات نادرست زندگی اجتماعی مانند حسادت، غرور، بیجا، خودخواهی، فردگرایی و فرصت‌طلبی، پرتوقعی و طلبکاری از دیگران و جامعه، ترجیح منافع و پیشرفت فردی خود بر منافع ملی و... را در آنها تضعیف کند. در صورتی که نظام آموزشی در هویت بخشی به متعلم ضعیف عمل کند، نسلی تربیت می‌شود که به جامعه خود دلبستگی ندارد و آنرا حتی مزاحم خودمی‌بیند، یکسره رو به غرب دارد و گروه مرجع‌اش غرب است. (رفیع‌پور، ۱۳۸۱، صص ۱۷۶-۱۸۱)

الزامات علمی پیشرفت

- ساماندهی یک نظام علمی کارا و مستقل

اولین شرط شکل‌گیری یک نظام علمی مناسب و کارا در هر جامعه‌ای ایمان و اعتقاد مسئولین و سیاست‌گزاران آن جامعه به نیاز به علم برای حل مشکلات و مسائل و دستیابی به

اهداف جامعه است. قدم بعدی این خواهد بود که این سؤالات مطرح شود که چگونه این وسیله را بوجود آورده و کارا و مفید نماییم؛ که در مقام پاسخ باید از افرادی مناسب برای سازماندهی و پایه‌ریزی آن استفاده نمود. (رفیع‌پور، ۱۳۸۱، صص ۵۱-۶۵)

• حرکت بر مبنای نقشه جامع علمی کشور

پس از پایه‌ریزی نظام علمی در کشور لازم است حرکت بر مبنای نقشه جامع علمی کشور مورد توجه قرار گیرد. از جمله ضرورت‌های این نقشه می‌توان به عدم وجود یا تبیین مشخص اهداف نظام علمی کشور، تعیین جایگاه هر علم در نظام علمی کشور و ایجاد تناسب در بخش‌های مختلف علوم و نیز راهکارهای استفاده از زیربنای علمی کشور در مسیر کسب اقتدار و تولید ثروت ملی اشاره نمود.

• نوآوری علمی

رشد و پیشرفت صرفاً مبتنی بر علم نیست، بلکه ریشه در نوآوری علمی دارد. هدف گرفتن و رسیدن به مرزهای دانش شرط لازم است، اما حضور در مرزهای دانش و توسعه آنها شرط کافی این فرآیند به شمار می‌آید. نوآوری‌های علمی و شکستن مرزهای دانش مستلزم رشد ابتکارات و خلاقیت‌های علمی است که ریشه‌های آنرا باید در کودکانها و دبستانها جستجو نمود. (درخشان، ۱۳۸۳، ص ۲۰۷)

• گسترش و بومی‌سازی فن‌آوری

امروزه رابطه مستقیمی میان توسعه فن‌آوری و پیشرفت اقتصادی یک کشور برقرار است. فن‌آوری عاملی اساسی برای ایجاد ثروت، توانایی و دانایی کشورها بوده و وسیله‌ای قدرتمند در اقتدار ملی تلقی می‌شود. فن‌آوری مجموعه عوامل و عناصری است که با ترکیب آنها توان و ظرفیت طراحی و تولید کالا یا خدمات فراهم می‌شود. این عوامل می‌توانند عوامل سخت‌افزاری مانند تجهیزات و ماشین آلات و یا عوامل نرم افزاری چون دانش فنی باشد. ماشین و تجهیزات در سایه تواناییهای انسانی به همراه اطلاعات و دانش فنی با مدیریت و سازماندهی منسجم سبب رشد تولیدات می‌گردند.

چنانچه منابع مالی کافی در کشوری فراهم باشد عوامل سخت‌افزاری به سهولت تأمین می‌گردد، اما در صورت فراهم نیامدن عوامل نرم‌افزاری این امکانات عاطل و باطل مانده و یا با

بازدهی اندکی کار خواهند کرد. این عوامل نرم افزاری عبارتند از: دانش فنی طراحی و ساخت محصول، دانش فنی و طراحی و احداث واحد تولید محصول، دانش فنی بهره‌برداری بهینه از واحد تولید محصول. در مجموع باید متذکر شد هدف در این مسیر باید دستیابی به خوداتکایی فن‌آوری و بومی‌سازی آن که لازمه پیشرفت علمی و اقتصادی همراه با حفظ استقلال سیاسی است، باشد (فدوی اصغری، ۱۳۸۳، ص ۵۳)

زیرساخت‌های اقتصادی

همه دولت‌ها در مسیر رشد و پیشرفت خود لازم است برخی طرح‌های توسعه‌ای که تسهیل‌کننده فعالیت‌های اقتصادی است را در پیش گیرند؛ چراکه تأمین این زیرساخت‌ها بدلیل حجم سرمایه‌گذاری لازم از مردم ساخته نیست. همچنین ارائه برخی کالاهای عمومی نظیر آموزش و بهداشت، حمل و نقل و ارتباطات و... از وظایف اولیه دولت‌ها گشته است. این میزان از امور اقتصادی بودجه زیادی لازم دارد که چنانچه دولت‌ها از نظر مالیاتی و سایر درآمدهای عمومی وضعیت خوبی نداشته باشند، در تأمین مالی آنها دچار مشکل می‌شوند.

نیاز به سرمایه و تأمین مالی

یکی از پیش‌نیازهای تأمین زیرساخت‌های فعالیت اقتصادی در جامعه فرآیند وضعیت تشکیل سرمایه و کارایی نظام مالی در تسهیل آن است. در تمام جوامع، گروهی از صاحبان وجوه و پس‌اندازهای نقدی بدلائل مختلف، علاقه یا توان سرمایه‌گذاری مستقیم در فعالیت‌های سودآور اقتصادی را ندارند و با مازاد وجوه مواجهند و از سوی دیگر بسیاری از فعالان اقتصادی برخوردار از دانش و تجربه و توان کاری، منابع مالی کافی برای سرمایه‌گذاری را در اختیار ندارند و لذا با کسری وجوه روبرو هستند. بازارهای پول و سرمایه با استفاده از انواع ابزارهای مالی نقش واسطه را بین این دو گروه ایفا می‌کنند تا وجوه از طرف دارای مازاد به طرف دارای کسری جریان یابد و منجر به راه‌اندازی طرح‌های مولد اقتصادی گشته و رشد و شکوفایی اقتصاد ملی را سبب گردند.

اولین گام در این مسیر جمع‌آوری وجوه مازاد از طریق پس‌انداز است. منظور از پس‌انداز یک جامعه، مجموعه پس‌اندازهای خانوارها، مؤسسات و بنگاه‌های اقتصادی و دولت می‌باشد.

چگونگی و میزان پس‌انداز در هر جامعه بستگی به میزان درآمد و مصرف این سه گروه دارد. هرچه میل نهایی به مصرف در افراد و رفتار مصرفی مردم یک کشور بیشتر باشد، میزان پس‌انداز در آن جامعه کمتر خواهد بود. عواملی مانند میزان درآمد ملی، چگونگی توزیع درآمد ملی، الگوی مصرف و تلقی مردم از اوضاع و احوال اقتصادی و اجتماعی حال و آینده (عدم اطمینان به آینده مصرف حال و افزایش و پس‌انداز را کاهش می‌دهد و به عکس و...) بر میزان مصرف یک جامعه تأثیر مستقیم گذاشته و از طریق این تأثیر مستقیم بر تشکیل پس‌انداز نیز اثر غیرمستقیم خواهند داشت. (ستاری‌فر، ۱۳۷۴، ص ۱۴۱)

گام دوم کارایی نظام مالی در جامعه است. نظام مالی فعال و کارا، نظام یکپارچه و منسجمی است که همه شرایط، ابزارها و سازوکارهای لازم در آن بکار گرفته شود تا همه کارگزاران و واحدهای اقتصاد، بدون تبعیض، بدون تحمل خطر (ریسک) غیرعادی، و بدون پذیرش هزینه‌های مبادله غیرمعمول، بتوانند به شیوه‌های مختلف، سرمایه لازم را برای عملی ساختن تصمیمات اقتصادی خود فراهم آورند (رنانی، ۱۳۷۶، ص ۲۴۶).

باید توجه داشت که صرف افزایش پس‌انداز جامعه و داشتن نظام مالی کارا نیز کافی نیست مسأله دیگری که در این میان وجود دارد ظرفیت سرمایه‌گذاری در جامعه است که تابعی است از سه عامل پس‌انداز پولی، حجم کالای تولیدی مازاد بر مصرف و قابل سرمایه‌گذاری، و بافت تخصصی نیروی کار. تئوری اقتصادی پس‌انداز پولی را برابر سرمایه‌گذاری می‌داند، اما در شرایط جوامع در حال رشد مانند کشور ما، محدودیت دو عامل حجم کالای تولیدی مازاد بر مصرف و نیروی کار متخصص، ظرفیت سرمایه‌گذاری را به نحوی محدود می‌سازد که بسیار کمتر از میزان پس‌انداز پولی خواهد بود. ضمن اینکه هر چه حجم بخش خدمات مصرفی در کل اقتصاد افزایش یابد، بدلیل اینکه نسبت خدمات بکار رفته در سرمایه‌گذاری به کالا حدود ۳۰ به ۷۰ است، محدودیت فوق را تشدید خواهد نمود (عظیمی، ۱۳۷۱، صص ۹۸-۱۰۰).

در حاشیه بایستی یادآور شد که تکمیل حلقه سرمایه‌گذاری غیردولتی نیاز به عنصر دیگری دارد که کارآفرین نامیده می‌شود. کارآفرین درحقیقت عنصری اقتصادی است که با جذب سرمایه و بکارگیری عوامل تولید و بهره‌گیری از فرصت‌های بوجود آمده در بازار، دست به کارهای تولیدی و تجاری می‌زند. و البته باید توجه داشت که گسترش کارآفرینی در جامعه محیط

اقتصادی خاصی را می‌طلبد که برای رقابت و نوآوری مناسب باشد و از انواع رانت‌ها، انحصارات و حمایت‌ها خالی باشد. (مریدی، ۱۳۸۵، ص ۱۲) و نیز اذعان نمود که فرآیند کارآفرینی نحوه شکل‌گیری و ثمربخشی آن، روش‌ها و شیوه‌های خاصی را می‌طلبد که بر پایه باورها و ارزش‌های ویژه‌ای استوار شده که ریشه در فرهنگ آن جامعه دارد.

مسأله دیگری که در بحث تأمین مالی فرآیند پیشرفت وجود دارد آنستکه دخالت کمتر دولت بدلیل نوساناتی که درآمدهایش دارد و تکیه بیشتر بر مشارکت مردم می‌تواند به عنوان یک الگو دنبال شود و راهکارهای آن مورد مذاقه قرار گیرد. نگاهی به عملکرد کشورهای موفق در امر پیشرفت اقتصادی نیز مؤید این مطلب است که میزان مشارکت و دخالت مردم در فرایند توسعه بدلیل اثرات متقابلی که ایجاد کرده است با موفقیت بیشتری همراه بوده، چرا که مردم جامعه در هر مرحله از این فرایند خود را با شرایط جدید وفق داده، نهادها و ساختارهای اقتصادی و اجتماعی جدیدی شکل گرفته و مرحله بعد را آغاز نموده‌اند؛ به عبارت دیگر در جوامعی که بار توسعه بر دوش مردم جامعه بوده توفیق بیشتری بدست آمده تا حالتی که حکومت‌ها سعی در ایجاد توسعه از طرف خود و با حداقل دخالت مردم داشته‌اند.

تجربه کشورهای در حال توسعه و بخصوص کشورهای با صادرات تک محصولی دلیلی بر این مدعاست، زمانی که دولت‌ها کوشیده‌اند از طریق خام فروشی محصولات خود فرایند صنعتی شدن را تسریع نمایند. در این مورد می‌توان به کشورهای نفت خیز پس از اولین شوک نفتی که منجر به ارزشمندتر شدن این کالای حیاتی اقتصادی شد، اشاره نمود. دولت‌های این کشورها بکمک قدرتی که بواسطه منافع حاصل از فروش نفت خام بدست می‌آوردند، مدرنیزاسیون اقتصاد را آغاز نموده و در این میان بار مردم را نیز در این فرایند به تنهایی بر دوش کشیدند، چراکه مردم و ساختارهای اجتماعی و اقتصادی جامعه توان کافی برای حرکت و هماهنگی با این سرعت در زمینه تعدیل‌های نهادی لازم را نداشتند.

یکی از نتایجی که این شیوه برخورد با مقوله توسعه جامعه به بار آورد، هماهنگی رکود و رونق اقتصاد با افزایش و کاهش قیمت نفت در بازارهای جهانی بود؛ چراکه دولت با تزریق دلارهای نفتی نقش موتور محرک را ایفا می‌کرد و لذا با کاهش قیمت نفت این موتور قدرت خود را از دست می‌داد. این مشکل را می‌توان با مشاهده وضعیت بودجه‌های سالیانه در کشور

دریافت که حجم بودجه با افزایش قیمت نفت متورم شده و با کاهش قیمت نفت کاهش یافته است، با این تفاوت که در زمان رونق سهم بودجه های جاری و عمرانی (زیرساختی) هر دو رشد کرده ولی با کاهش قیمت نفت تنها بودجه های عمرانی کاسته شده و بدنه فربه تر شده دولتی و انبوهی از طرح های نیمه تمام بر جا مانده است.

اما آیا می توان این فرآیند را بدون حضور دولت تجربه نمود؟ اگر حضور و حمایت دولت لازم است، در چه حوزه هایی باید باشد؟ در کشور ما ورود دولت به چه عرصه هایی آسیبزا و در چه مواردی راهگشا بوده است؟ آیا همه پروژه های توسعه ای را می توان بدون دولت تأمین مالی نمود؟ تأمین مالی فرآیند توسعه به چه صورت هایی می تواند باشد؟ چگونه می توان توسعه را از رکود و رونق های قیمت نفت جدا ساخت؟ و...

پروژه های اساسی و زیر ساختی دولت را می توان به دو دسته کلی طبقه بندی کرد. دسته اول طرح هایی که اقتصادی بوده و بر اساس تحلیل های هزینه فایده اقتصادی پیشنهاد شده و چنانچه پس از اتمام دچار ناکارایی دولتی نگردند قادرند علاوه بر تأمین هزینه های ثابت و متغیر، سودآور نیز باشند. این طرح ها را می توان از طریق واگذاری به بخش خصوصی تأمین مالی، ساخت و بهره برداری نمود بدون اینکه هزینه ای را بر بودجه دولت تحمیل کند. روشن است که هزینه ثابت در برخی موارد قابل تحمل و در برخی نیز بالاتر از امکانات بخش غیر دولتی است. در این موارد با جذب تأمین مالی خارجی (در مواردی که نیازمند ارز می باشد) و یا اعطای وام های بلندمدت، انتشار اوراق مشارکت اوراق سهام و... (در مواردی که بصورت کاملاً داخلی انجام شدنی است) می توان به هدف رسید. روشن است که در هر مورد لازم است مشوق ها و حمایت های قانونی، نهادی و سازمانی مورد نیاز، حفظ حقوق مالکیت، معافیت ها یا تخفیف های مالیاتی و... به تناسب مورد در نظر گرفت که حاشیه سودی را برای سرمایه گذار تضمین نماید. در این مورد درونی سازی برخی آثار خارجی یک فعالیت اقتصادی نمونه مناسبی از این مشوق ها به نظر می آید؛ به عنوان مثال جبران هزینه های ساخت یک سد از طریق درآمد حاصله از فعالیت های کشاورزی بوجود آمده غیر از فروش برق آن نمونه ای از این موضوع می باشد.

دسته دوم طرح های غیر اقتصادی توسعه ای است که برخی از آنها از جمله کالاهای عمومی بوده و برخی دیگر غیر از آنها می باشد. مانند بسیاری از فعالیت هایی که دولت جهت محرومیت زدایی از مناطق خاص انجام می دهد. در این گونه موارد دولت می تواند از طریق اعطای وام های بلندمدت و ساخت و واگذاری کامل و یا برون سپاری موقت و با استفاده از درآمدهای حاصله هزینه های موقت آنرا تأمین نموده و بر هزینه های جاری نیفزاید. سرانجام برخی از فعالیت های توسعه ای را نیز باید توسط مالیات تأمین مالی نمود که این امر خود آثار توزیعی دارد.

مدیریت و نظام کارا

مدیریت و نظام اقتصادی و سیاسی و فرهنگی هر جامعه ای از عناصر اصلی و تعیین کننده حرکت آن جامعه است. مدیریت و نظام یک جامعه معمولاً با اصطلاح دولت یا حکومت معرفی می گردد که پنج نقش اصلی را برای آن برمی شمرد.

- قانونگذاری و ایجاد بستری حقوقی برای تعاملات و رفتارهای اجتماعی مردم در حوزه های مختلف زندگی

- ثبات بخشی به حرکت عمومی جامعه در همه زمینه ها و جلوگیری از افت و خیزهای بی مبنا

- تخصیص بهینه و عادلانه منابع و امکانات

- برقراری عدالت

- هدایت صحیح انگیزه های مردم جامعه در ابعاد گوناگون

صرف نظر از آندسته نقش های دولت ها که در نظام های تفکیک قوا توسط نظام قضایی و تقنینی انجام می گیرد، که البته در جای خود جای بحث و تأمل دارد در اینجا صرفاً به مفهوم دولت در معنای مصطلح آن یعنی قوه مجریه می پردازیم که در اغلب کشورها چند وظیفه مهم را بر عهده دارد:

امور اداری

اولین وظیفه این دولت‌ها ایجاد نهادها و دوائر و تعریف روال‌هایی برای اجرای قوانین و مقرراتی است که توسط قانون‌گذاران و سیاست‌گذاران آن جامعه وضع شده است. از جمله وظایف این بخش می‌توان به آگاه‌سازی و اطلاع‌رسانی به جامعه در مورد مسائل مختلف مانند پیشگیری از آتش‌سوزی، بیماری‌ها، حفظ محیط زیست و...، تنظیم اسناد مالکیت، قراردادهای، اوراق شناسایی، جمع‌آوری مالیات و حقوق گمرک و... اشاره نمود.

ارائه خدمات

ارائه خدمات به مردم در زمینه‌های گوناگون مانند تأمین امنیت، خدمات آموزشی، بهداشتی، تأمین اجتماعی، ایجاد انواع راه‌ها و نگهداری از آنها، برخی کالاهای دارای زمینه انحصار طبیعی مانند آب و برق، گزارش‌های هواشناسی و حوادث غیر مترقبه و... بخشی دیگر از وظایف نظام‌های اداری و اجرایی در جوامع است.

ایجاد قوانین تنظیمی و حمایتی

نظام‌های اداری و اجرایی با ایجاد قوانین تنظیم‌کننده سطح ارائه کالاها و خدمات به مردم را استاندارد نموده و بهبود می‌بخشند و یا اینکه نظم را در جامعه برقرار می‌سازند. مانند قوانین ممنوعیت تجمعات، حمل سلاح، نظارت بر انتخابات، نظارت بر قیمت کالاها و خدمات و نظارت کیفیت کالا، حفاظت از سرمایه‌گذاری و... ضمناً دولت‌ها با توجه به اهداف خود از برخی فعالیت‌ها در جامعه با وضع قوانین و یا ارائه کمک‌هایی حمایت نموده و در صدد رشد و توسعه آنها هستند مانند حمایت از ناشرین و نویسندگان، حمایت از نوآوری‌های علمی و...

صدور مجوز

صدور مجوزها مرحله بعد از وضع مقررات تنظیمی است که دولت‌ها به آن مبادرت می‌ورزند. دولت‌ها با صدور مجوز استانداردهایی تعریف شده را اجرایی می‌سازند. از جمله مثال‌های این بخش نیز می‌توان به صدور مجوز آموزشگاه‌های علمی و فنی، جواز کسب، تأسیس کارگاه و... اشاره نمود.

نظارت بر ضوابط و جمع‌آوری اطلاعات

یکی دیگر از وظایف نظام اداری و اجرایی نظارت بر اجرای قوانین و مقررات، رفع اختلافات و داوری در مورد نقض قوانین و حقوق افراد، جمع‌آوری در مورد اطلاعات مختلف جامعه که برای برنامه‌ریزی مورد نیاز است. (ربیعی و گیویان، ۱۳۸۴، صص ۲۲۰-۲۲۱)

در کنار موارد ذکر شده، نظام‌های اجرایی و اداری در کشورهای در حال توسعه جهت پیگیری روند رشد و پیشرفت جامعه خود وظیفه تخصیص منابع و حتی برخی فعالیت‌های توسعه‌ای خاص را هم بر عهده می‌گیرند. علاوه بر این در کشور ما وجود رانت اقتصادی نفت برای دولت و ضعف تاریخی بخش خصوصی، دولت را به سازمان محوری جامعه بدل ساخته که با تصمیمات خود می‌تواند حتی توزیع منابع را نیز دگرگون ساخته و آنها را از فردی به فرد دیگر یا از گروهی به گروه دیگر منتقل سازد. وابستگی و اتکای تاریخی بخش خصوصی به دولت و کمک‌های دولتی و تصمیمات مجریان، بافت اداری را بسیار مستعد فساد می‌سازد (طاهری، ۱۳۷۷، ص ۱۱) و آنها را به سازمان‌هایی بدل می‌کند که کارکنان آن در پی حل مشکل نیستند و قوانین و مقررات آنها بجای نظام‌مند کردن امور، تشریفات زائد و دست و پا گیر به حساب می‌آید. متأسفانه پس از انقلاب اسلامی نیز عمده تلاش‌های متصدیان امر در جهت بهبود روابط کاری، بایستگی‌های رفتار کارکنان با ارباب رجوع و ارتقاء شرایط محیطی متمرکز بوده است در حالیکه شاید بتوان گفت بیشتر مشکل بوروکراسی در کشور ما وجود مقررات جانبدارانه، زیاد و غیر ثابت و عدم دسترسی مردم به اطلاعات صحیح می‌باشد (شمس، ۱۳۸۱، ص ۱۳۱).

در ادامه به برخی از دلایل ناکارآمدی نظام اداری در ایران که خود عامل ناپایداری اقتصادی است، اشاره می‌گردد:

الف- عوامل درون سازمانی

ساختار تشکیلاتی و نوع ارتباط، سازوکارها، معیارها و ضوابط حاکم بر رفتار اجزاء و ارتباطات میان سطوح مختلف سازمان‌ها و نهادهای اداری کشور مطلوب نیست. عدم تناسب تشکیلات اداری با واقعیت‌ها و نیازهای جامعه، عدم توانایی نظام اداری در به‌کارگیری منابع در جهت اهداف، تداخل، توازی، دوباره کاری و عدم شفافیت حدود وظایف دستگاه‌ها و فقدان نظام

برنامه‌ریزی و نظارتی متمرکز و کارآمد برای ساماندهی امور، ارتباط عمودی و یک‌جانبه میان مدیریت و کارمندان و تضعیف حس همبستگی کارمندان با اهداف سازمانی و... از جمله مسائل ساختاری و تشکیلاتی نظام اداری حاکم بر کشور ماست.

روش‌های انجام کار در نظام اداری کارا نیست. اتخاذ روش‌های غیر اصولی توسط نیروهای اداری و اجرایی سبب می‌گردد نه تنها اهداف سازمان محقق نشود، بلکه به اتلاف منابع و بروز پدیده فساد منجر گردد. به عنوان مثال ناکارایی نظام اداری در زمینه اعطای مجوزهای لازم برای آغاز سرمایه‌گذاری در یک فعالیت تولیدی باعث می‌شود سرمایه‌گذار مجبور شود تا در روند پریپیچ و خم اداری، پس از ماه‌ها اتلاف وقت و در فضایی از ترس ناشی از عدم بازگشت سرمایه و تحمیل زیان، به فعالیت اقتصادی بپردازد. طبیعی است که در چنین فضایی، سرمایه‌گذاری به حداقل ممکن تنزل می‌یابد.

کارآمدی در نظام اداری ایجاب می‌کند قوانین و مقررات اداری، هم بازگوکننده نیازهای جامعه و هم معرف اهداف نظام اداری در کلیت آن باشند. در این زمینه بیماری دوسویه‌ای وجود دارد که عبارت است از: نارسایی قوانین و مقررات و عدم انطباق با واقعیت‌ها، و نیز رعایت نشدن قوانین موجود.

نیروی انسانی، اصلی‌ترین بخش نظام اداری را تشکیل می‌دهد. کیفیت این نیروها، تأثیر بسزایی بر کارایی یا عدم کارایی نظام اداری برجای می‌گذارد. پایین بودن توانایی‌ها و مهارت‌های فنی و شغلی کارکنان اداری، عدم تناسب مشاغل با تخصص‌ها و تجارب کارکنان، ضعف مدیریت بدلیل نبود دانش شغلی و تخصصی، ضعف در به‌کارگیری دانش و مهارت‌های مدیریتی در سطوح مختلف تصمیم‌گیری‌ها، هدایت و نظارت، عدم احساس مسئولیت، اعمال سلیقه و برداشت شخصی از ضوابط، عدم کارایی نظام پرداخت و جبران خدمت و فقدان نظام تشویق و تنبیه و نظام مشارکت‌جویی و افزایش انگیزش و... سبب ناکارایی نظام اداری ایراد از حیث نیروی انسانی گشته است.

ب- عوامل برون سازمانی

نظام سیاسی و ساخت دولت بر کارکرد نظام اداری تاثیر می‌گذارد. با وابستگی و انفعال بیشتر نظام اداری نسبت به نظام سیاسی، غیر رسمی شدن فرآیندهای اداری، تبعیت مدیران از دستورات تصمیم‌گیران مستقر در رأس هرم سیاسی و مواردی از این دست، زمینه‌های فرایند تمرکز فسادآور قدرت در نظام اداری و اجرایی فراهم می‌آورد. سیاست‌زدگی نظام اداری سبب می‌شود تصمیمات و سیاست‌ها، به جای اتکا به شاخص‌های فنی، متکی بر مفروضات سیاسی و ملاحظات گروه‌های سیاسی گردد. تأکید بر گرایش‌های سیاسی و گروهی و عدم توجه به شایستگی و تخصص و کارایی در انتصاب و جابجایی مدیران، گسترش حجم نیروی انسانی، تحمیل تصمیمات غیرکارشناسی سیاسی بر بدنه نظام اداری خسارات جبران‌ناپذیری بر منابع مالی و انسانی نظام اداری وارد کرده و فرصت‌های مناسب برای دستیابی به اهداف کلان ملی را از بین می‌برد.

نظام اقتصادی وابسته به نفت کشور ما سبب شده همواره سیل نیروهای جویای کار و خواستار اطمینان از آینده شغلی خود، به سمت نظام اداری سرازیر شوند. در این فضا، نظام اداری نه تنها از چابکی و کوچک بودن (که از ویژگی‌های یک نظام اداری کارآمد است) فاصله می‌گیرد بلکه در میان مدت و بلند مدت، تبدیل به هیولای گسترده‌ای از افراد و نهادهای موازی و بی‌فایده می‌شود که هدف اصلی خود در روند دستیابی به اهداف ملی را نیز فراموش می‌کند. از جمله مسائلی که این وضعیت اقتصادی برای ما ایجاد کرده تمرکز شدید اداری در مرکز دولت که تبعاً امکانات و درآمدهای نفت نیز از آنجا توزیع می‌شود، شده است. درمان آن نیز عدم تمرکز و انتقال اختیارات به مدیران محلی و استانداران نیست بلکه تقسیم قدرت با مردم است. (شمس، ۱۳۸۱، ص ۱۳۸)

نظام فرهنگی جامعه ما در تعریف روابط میان افراد (مدیر- کارمند، کارمند- کارمند، مدیر- مدیر، کارمند- مراجعه‌کننده و مدیر- مراجعه‌کننده) قالب خاصی به ساختارهای اداری ما داده است. مثلاً غلبه فرهنگ فرد محوری منفی در ایران در کنار شکاف‌های گسترده اجتماعی سبب شده نظام اداری ما نتواند کاملاً ضوابط را جایگزین منطق روابط سستی کند. از این‌رو تقابل شهروندان، مردم، ارباب‌رجوع و یا مشتری با نهادهای مختلف نظام اداری افزایش یافته است.

شناسایی عناصر فرهنگی حاکم بر نظام اداری ما و آسیب‌شناسی دقیق و رفع اشکالات آن شاید مهم‌ترین گام اصلاح این نظام باشد. (عطار، ۱۳۸۸)

گام‌های اصلاحی نظام اداری کشور چندسالی است آغاز شده ولی مسیری طولانی هنوز در پیش است. در این جهت هیأت دولت «برنامه ارتقاء سلامت نظام اداری و مقابله با فساد» را به تصویب رسانده که در بند اول آن طرق تحقق سلامت نظام اداری آمده است:

«الف- شفاف‌سازی انجام امور و فعالیتها و افزایش پاسخگویی؛

ب- افزایش رضایتمندی خدمت‌گیرندگان و احقاق حقوق و احترام به

ارباب رجوع؛

ج- برقراری نظام شایسته‌سالاری در انتخابها و انتصابها؛

د- بهبود فرهنگ عمومی و تقویت نظارت مردمی؛

ه- بهبود فرهنگ سازمانی و تقویت ارزشهای دینی و اخلاقی در رفتار

سازمانی و شغلی کارکنان؛

و- تقویت مشارکت و فعالیت بخشهای غیردولتی با رفع موانع انحصاری

در فعالیتهای اقتصادی، اجرایی و توسعه‌ای کشور؛

ز- تدوین نظام حقوقی مؤثر برای پیشگیری و مبارزه با فساد و افزایش

سلامت در اتخاذ تصمیمات، اقدامات و فعالیت‌های سازمانهای دولتی و

عمومی» (مصوبات هیأت وزیران، ۱۳۸۲/۱۲/۲۰)

با توجه به اثرات مستقیم و غیرمستقیم مهمی که نظام اداری و اجرایی کشور بر فرآیند توسعه و پیشرفت جامعه دارد، اجرایی ساختن مصوباتی اینچنینی برای حصول به اهداف چشم‌انداز و برنامه پنجم از الزامات اساسی است.

جمع‌بندی

مفهوم پایداری در دانش اقتصاد بیشتر با بحث توسعه پایدار پیوند خورده و مقصود طی مسیر توسعه و پیشرفت همراه با حفظ محیط زیست به جهت استمرار بقا در این راه است، از

نظرگاه پدافند غیرعامل، به معنای آسیب ناپذیری یا حداقل آسیب پذیری، قابلیت اداره و پاسخ‌گویی به نیاز مردم، اداره دستگاه‌های حیاتی و حساس و آسیب ناپذیری سامانه دفاعی در شرایط جنگ است. این دو مفهوم را می‌توان با هم بدین صورت جمع کرد که بشر مایل است از وضعیت موجود خود در اثر عملکرد خود یا دیگران آسیب نبیند و به عقب بازنگردد، بلکه با حفظ داشته‌ها و تداوم حیات به حرکت خود در مسیر پیشرفت ادامه دهد.

در این فصل عناصر و مؤلفه‌های لازم برای پایداری اقتصادی به معنای استمرار بقا و استواری در مسیر پیشرفت مورد بحث قرار گرفت. بویژه اینکه این پایداری در مسیر پیشرفت به تحول فکری و فرهنگی آحاد جامعه، علم و تخصص و آموزش‌های کافی و کارا، زیرساخت‌های اقتصادی مناسب و سرمایه کافی، مدیریت و نظام اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کارا و در نهایت حفظ امنیت و ثبات نظام و مدیریت جامعه به عنوان پنج نقطه‌ای است که باید مورد توجه و امعان نظر قرار گیرد، نیازمند است.

منابع و مأخذ

- ۲۹- Baumgärtner, S., & Quaas, M. (۲۰۱۰). *What is sustainability economics? Ecological Economics* ۶۹, ۴۵۰-۴۴۵.
- ۳۰- Heeney, D. (۱۹۹۵). *Sustainability and sustainability Indicators. IndEco strategic Consulting INC.*
- ۳۱- Hugh, B. (۲۰۰۰). *Sustainable Communities: The Potential for eco Neighbourhoods. Earthscan Publication Lid; London*, ۳۰۳.
- ۳۲- Labuschagne, C. (۲۰۰۵). *Assessing the sustainability performances of industries. Journal of Cleaner Production*, ۱۳, ۳۸۵-۳۷۳.
- ۳۳- National Economy and Defence. (۲۰۱۲). *Solar is Not Just Clean Energy, Its Our National Security. Solar Nation.com.*
- ۳۴- Redclift, M. (۲۰۰۰). *Sustainability Life chances and livelihoods, routledge, london.*

۳۵- UNESCO. (۱۹۹۷). *Educating for a Sustainable Future. Thessaloniki :*

UNESCO The Government OF Greece.

۳۶- بدری، س.، & رکن الدین افتخاری، ع. (۱۳۸۲). ارزیابی پایداری: مفهوم و روش. فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، سال هجدهم، شماره ۲.

۳۷- سیف، ا. (۱۳۹۱). راهبردهای اقتصادی امنیت پایدار. فصلنامه آفاق امنیت سال پنجم شماره چهاردهم.

۳۸- شکوه، ح. (۱۳۹۱). اقتصاد و دفاع ملی: چارچوبی برای مطالعه. فصلنامه مطالعات راهبردی.

۳۹- عباسی، م. (۱۳۹۰). تاثیر اقتصاد ملی بر اقتدار ملی. سایت ایران نمایه.

۴۰- عریانی، ب. (۹۳). شناسایی مزیت ها و عدم مزیت های رقابتی ایران در مقایسه با کشورهای سند چشم انداز. راهبرد توسعه - شماره ۳۸.

۴۱- عنابستانی، ع.، شایان، ح.، شمس الدینی، ر.، تقیلو، ع.، & زارعی، ا. (۱۳۹۲). ارزیابی پایداری اقتصادی در مناطق روستایی با استفاده از فن تصمیم گیری چند معیاره تخصیص خطی.

۴۲- فردو، م.، & خدیو، ن. (۱۳۹۲). پایداری ملی و دفاع غیر عامل. موسسه انتشارات نبوی.

۴۳- قدیری معصوم، م.، ضیانوشین، م.، & خراسانی، م. (۱۳۸۹). پایداری اقتصادی و رابطه آن با ویژگی های مکانی-فضایی. فصلنامه روستا و توسعه، سال ۱۳، شماره ۲.

۴۴- ماندل، ر. (۱۳۸۷). چهره متغیر امنیت ملی. پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۴۵- نورث، د. (۱۳۷۹). ساختار و دگرگونی در تاریخ اقتصاد. ترجمه غلامرضا آزاد ارمکی و شیوادخت شیوایی، تهران: نی.

۴۶- رفیع پور، فرامرز (۱۳۸۱). موانع رشد علمی ایران و راهکارهای آن، تهران: شرکت سهامی انتشار.

۴۷- رنانی محسن (۱۳۷۶). بازار یا نابازار؟ بررسی موانع نهادی کارایی نظام اقتصادی بازار در اقتصاد ایران، تهران: انتشارات سازمان برنامه و بودجه.

۴۸- ستاری فر، محمد (۱۳۷۴). درآمدی بر سرمایه و توسعه، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.

۴۹- شمس، عبدالحمید (۱۳۸۱). مقررات زدایی، تهران: انتشارات سمت.

۵۰- طاهری، امیرحسین (۱۳۷۷). موانع بوروکراتیک توسعه در ایران، تهران: انتشارات جامعه پژوهشگران.

۵۱- عظیمی، حسین (۱۳۷۱). مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران، تهران: نشر نی.

۵۲- فدوی اصغری، عارفه (۱۳۸۳). انتقال تکنولوژی، وب سایت باشگاه اندیشه.

۵۳- متوسلی، محمود (۱۳۸۴). توسعه اقتصادی مفاهیم، مبانی نظری، رویکرد نهادگرایی و روش شناسی، تهران: انتشارات سمت.

قدرت اقتصادی و امنیت ملی

مقدمه

چنانچه تعاملات اقتصادی را همانند طیفی بدانیم که از برخورد آغاز شده و پس از رقابت و همکاری به ایثار و فداکاری می‌انجامد، وجود تعاملات از نوع برخورد و اهمیت آنها روشن خواهد شد. در ادبیات اقتصادی متعارف این نوع از تعامل بصورت پُررنگی در ادبیات رسمی و دانشگاهی دیده نمی‌شود، ولی در مجامع نظری حضور و بروز آن پُررنگ است. جنگ اقتصادی مصداق بارزی از تعاملات بر مبنای برخورد است.

جنگ اقتصادی با ابزاری غیر نظامی است که با هدف تغییر رفتار، اهداف و اولویت‌های کشور هدف یا فروپاشی کشور هدف به کار گرفته می‌شود. در همین رابطه دفاع اقتصادی نیز به صورت خلاصه بهره‌گیری از قدرت اقتصادی برای دفاع در برابر یک تهاجم اقتصادی است.

منازعه اقتصادی در دوره‌های مختلف به شکل‌های گوناگونی علیه دولت‌ها اعمال شده است. اهداف سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی ریشه جنگ‌های اقتصادی بوده است. اما در این فصل به این موضوع خواهیم پرداخت که چگونه و با چه «ابعاد» و «مؤلفه‌هایی» از قدرت اقتصادی می‌توان به دفاع در برابر تهاجم اقتصادی پرداخت. افزایش پیوندهای عمیق و هدفمند

اقتصادی با دولت های همراستا یکی از روش های دفاع اقتصادی در این فصل به شمار رفته است.

گونه شناسی قدرت اقتصادی

قدرت اقتصادی غیرمستقیم

تعاریف بدیل زیادی از «قدرت» در حوزه های فلسفه و علوم اجتماعی ارائه شده است، اما به نظر می رسد که پژوهش های اقتصاد سیاسی و روابط بین الملل دو گونه از قدرت را ترسیم کرده اند: یک نوع به صورت غیر مستقیم و در ساختار همگرایی شبکه ای شده نظام بین الملل اعمال می گردد. دسته دوم قدرت به صورت مستقیم و با اراده مشخص یک دولت علیه دیگر دولت ها اعمال می شود که به شکل مثبت یا یاری گرانه و یا به شکل منفی و تخریبی بروز می نماید.

اولین نوع قدرت شناسایی شده توسط پژوهش گران اقتصاد سیاسی و روابط بین الملل از وابستگی متقابل روزافزون اقتصاد سیاسی بین الملل خبر می دهد. این وابستگی اقتصاد سیاسی جهانی از دهه ۱۹۷۰ آغاز شده است. بحث این است که یک دولت در چهارچوب صرف سیاست ملی نمی تواند تمامی ابعاد قدرت اقتصادی را مهار کند اما مقیاس و محدوده ی روابط اقتصادی چنانچه از طریق بازارهای بین المللی، رژیم های اقتصادی و سازمان ها گسترش یافته است می تواند برای شکل دهی محیط و گزینه های سیاست و عملکرد دیگر دولت ها در سیستم بین المللی اثرگذار و نقش آفرین اساسی باشد. به عبارت دیگر قدرت اقتصادی در قالب پیمان ها و سازمان های بین المللی قابلیت مهار بهتری خواهد داشت. قدرت اقتصادی دولت ها از قواعد حاکم بر پیمان های بین المللی اثر می پذیرد. کلاوز نور^۱ این نوع قدرت را «تأثیر غیراجباری»^۲

۱ Klaus Knorr

۲ Non-coercive influence

می‌نامد؛ رابرت کوهن^۱ و ژوزف نای^۲ هنگام شرح نظریه‌ی وابستگی متقابل آن را به عنوان «کنترل نتایج»^۳ معرفی می‌کنند. علاوه بر این ژوزف نای ایده‌ی «قدرت نرم»^۴ را مورد توجه قرار داد که آن را مسئول حفظ هژمونی آمریکا و تسلط بر جریان‌های اطلاعاتی (بین‌المللی) می‌داند؛ تنظیم هنجارهای اقتصاد جهانی از قبیل تجارت آزاد و اقدامات مدیریتی شرکت‌های چندملیتی و ایجاد و پخش فرهنگ جهانی را نشان می‌دهد(نک: کوهن، ۲۰۰۵؛ آشنا، ۱۳۸۳). در این نشر فرهنگ جهانی شاهد آن می‌شویم که قدرت اقتصادی چگونه با رسانه‌ها، رژیم‌های بین‌المللی، نهادها و سازمان‌های بین‌المللی و سطح توسعه‌یافتگی دیگر کشورها در یک ساختار همگرا گره می‌خورند. البته لازم به ذکر است که همگرایی اقتصاد جهانی یعنی بسط و توسعه تمدن مدرن و جهانی شدن نظام اقتصادی سرمایه‌داری. حال در این ساختار اقتصادی، تهدیدها و تهاجمات اقتصادی شکل گرفته علیه کشورهای غیرغربی نیز ابعاد رسانه‌ای، فرهنگی و امنیتی به خود می‌گیرند که برای کشورهای مختلف وجوهی از موارد زیر را نیز شامل می‌شوند (سیف و دیگران، ۱۳۹۲: ۲۵):

- رواج فرهنگ مصرفی زندگی غربی در میان ملل هدف؛
- ایجاد فکر ترجیح تولیدات غربی بر تولیدات بومی در میان ملل هدف؛
- رواج احساس اغراق شده تبعیض و بی عدالتی در کشورهای هدف؛
- فساد اقتصادی در کارگزاران؛
- ناتوان سازی سازوکارهای مدیریتی کشورهای هدف در زمینه اقتصادی؛
- فروپاشی خود باوری ملی کشورهای هدف در زمینه اقتصادی؛
- تخریب سامان اندیشه اقتصادی بومی در کشورهای هدف؛
- سرایت دادن افراد و باورهای غیربومی و وابسته در فرایند توسعه ملت‌های هدف؛

۱ Robert Keohane

۲ Joseph S.Nye

۳ Control Over Outcomes

۴ Soft Power

- تضعیف امنیت اقتصادی.

بخشی از تهاجمات اقتصادی یاد شده در بستر مجموعه ابزارهای اثرگذار قدرت اقتصادی مهاجم از طریق فرهنگ، رسانه^۱ و جاسوسی اقتصادی به صورت گسترده در بخش‌های پرسود انجام می‌شود^۲. بنابراین قدرت اقتصادی مهاجم از هر ابزاری برای تضعیف اقتصادهای مورد هدف خود بهره می‌برد. قدرت‌های اقتصادی مورد تهاجم نیز باید به این ابزارها برای دفاع اقتصادی مجهز شوند. دارا بودن انواع سناریوهای اقتصادی رسانه‌ای در برابر تهاجمات و استفاده از نهادهای اطلاعاتی برای خنثی‌سازی تهاجمات جاسوسی اقتصادی مواردی هستند که در ایران نیز باید هر چه بیشتر تقویت شوند.

استرنج^۳ «قدرت ساختاری» را در همین رابطه به تصویر می‌کشد. وی با شرح قدرت ساختاری به خوبی نشان می‌دهد که قدرت اقتصادی دولت‌ها و میزان توسعه‌یافتگی آنان در گرو توجه به دگرگونی‌های ساختار تولید، ساختار مالی، تولیدات دانش و ارتباطات در بستر جهانی شدن است که خود نسبتی مستقیم با سامان تهدیدها و رویه‌های دفاعی اقتصادی خواهد داشت. وی در تشریح رابطه تحولات اقتصادی در پهنه جهانی اشاره می‌کند که دگرگونی‌های ساختار سیاست جهانی از جمله فروپاشی شوروی، کسر بودجه آمریکا در دهه ۷۰، شکل‌گیری مازاد درآمد ژاپن، رشد کم سابقه قدرت‌های اقتصادی شرق آسیا و تغییر راهبرد کشورهای در حال توسعه از حمایت‌گرایی به سوی بازار آزاد با ساختار اقتصاد بین‌الملل رابطه‌ای درهم تنیده دارد. در این محیط مدرن اقتصادی دولت‌هایی اثرگذارتر خواهند بود که مجهز به تکنولوژی، سرمایه و حضور

^۱ برای مطالعه بیشتر در این زمینه نگاه کنید به: (نای ۱۳۹۰)، (نای ۱۳۸۷) و (نای ۲۰۰۸).

^۲ جاسوسی اقتصادی تا آن میزان در تهاجم اقتصادی مؤثر است که توان توسعه سریع برخی از کشورها و تضعیف برخی از شرکت‌ها یا دولت‌ها را در پی داشته است. از همین روی در جعبه ابزار دفاع اقتصادی بر پایه قدرت اقتصادی باید از جاسوسی اقتصادی هم برای ارتقاء خود و هم برای جلوگیری از افشای اسرار اقتصادی و تجاری به آن توجه ویژه داشت. برای بررسی گسترده اهداف و پیامدهای جاسوسی اقتصادی در دنیا به منابع زیر نگاه کنید: (شوایتر، ۱۳۸۷)، (رایت، ۱۹۹۱) و (جانسون، ۱۳۸۴).

کافی در بازارهای جهانی باشند (استرنج، ۱۹۹۴، ۳۱). به عبارت دیگر یک بازیگر در نظام وابسته امروزی و در تقابل و در تعامل با دیگران مستقلاً همه تصمیمات خود را نمی‌گیرد بلکه زیرنفوذ تصمیمات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی دیگر قدرت‌ها و رژیم‌های بین‌المللی قرار می‌گیرد. اثرپذیری بازیگران اقتصادی دنیا از دیگر دولت‌ها در سیاست، اقتصاد و فرهنگ از تبعات جهانی شدن و وابستگی روزافزون نهادها و دولت‌ها در بستر قدرت اقتصادی غیرمستقیم "جهانی‌شده" است. ساز و کار قدرت غیرمستقیم اقتصادی، رویه‌ای ساختاری در سوق دولت‌های دیگر ذیل یک یا چند قدرت هژمون بدون تحمیل مستقیم است که منجر به ایجاد یک چتر اقتصادی-سیاسی وابسته می‌شود و پایه ایجاد این حصار دو مؤلفه است: نخست: بازیگران قدرتمندتر و دوم: رژیم‌ها و تصمیمات اقتصادی اجتماع بین‌المللی. با افزایش ارتباطات اقتصادی آن چنان که در خلال ارتباط دولت‌ها و رژیم‌های بین‌المللی بیان شد، تهدیدهای اقتصادی و به تبع آن دفاع اقتصادی نیز چندجانبه و گسترده‌تر می‌شوند و به عنوان مثال حتی قدرت هژمون شده‌ای همچون آمریکا نیز به تنهایی نمی‌تواند یک یا چند دولت را به طور کامل تحریم نماید مگر این‌که اجماعی از سازوکارهای بین‌المللی را به کار گرفته باشد. به عبارت دیگر چنین اثرگذاری ساختاری بنا به تعریف استرنج، «قدرت ساختاری» است که «توانایی یک مدعی برای تغییر دامنه‌ی انتخاب‌های آزاد دیگران» و قدرت شکل‌دهی و تعیین اقتصادی جهانی تعریف می‌کند. دولت‌ها، سازمان‌های سیاسی و مؤسسات در چارچوب این قدرت عمل می‌کنند. به هر میزان حضور و نفوذ اقتصادی یک دولت در دیگر قلمروهای جغرافیایی-سیاسی-اقتصادی بیشتر شود نه فقط بر پیوند خود در دیگر اقتصادها افزوده بلکه هم قدرت تهدیدکنندگی بیشتری یافته است و هم قدرت بازدارندگی از تهدید اقتصادی بیشتری می‌یابد زیرا منافع اقتصادی او با منافع اقتصادی دیگران بیشتر گره خورده است و آسیب خوردن به او آسیب به هم‌پیوندهای اقتصادی او خواهد بود و البته متقابلاً وابستگی این کشور به سایرین نیز بیشتر خواهد شد. بنابراین هر چه پیوندهای یک قدرت اقتصادی با دیگران بیشتر باشد بر درجه ساختاری عمل کردن آن هم در ایجاد تهدید و هم در رفع تهدیدهای شکل گرفته در جنگ‌های اقتصادی افزوده خواهد شد. در این تحلیل، حضور در نهادهای به ویژه غیردولتی اقتصادی کشورهای دیگر برای نفوذ قدرت اقتصادی مؤثر خواهد بود.

با توجه به موارد یاد شده اگر مفاهیم «قدرت نرم»^۱ «قدرت غیراجباری» و «قدرت ساختاری» با هم ترکیب شوند، مفهوم «**قدرت غیرمستقیم**» را به دست می‌دهند. قدرت غیرمستقیم را می‌توان دستیابی آگاهانه یا ناآگاهانه‌ی یک دولت به قدرت و توانمندی اثرگذاری غیرمستقیم بر کنش‌های دولت مورد تهاجم از طریق میزان و تنوع پیوندهای اقتصادی و نتیجتاً ایجاد فضایی که کشور مورد تهاجم ناچار است در آن بازی کند و دامنه رفتارهای دولت مورد تهاجم تعریف نمود. بر این اساس، قدرت غیرمستقیم *توانایی یک کشور برای تعیین «قاعده بازی» و اصول حاکم بر رفتارها و روابط فی‌مابین* تعریف می‌شود (هیوز، ۱۹۹۹، ۳۳). در کنار این رویکرد پیوندیافته، لیبرال‌ها بر این باورند که هر چه مجموعه کشورها (نه با عنوان یک ساختار) در قالب همکاری گرد هم آیند قدرت اقتصادی هم‌افزایی کرده و صلح در نظام بین‌الملل گسترش می‌یابد که به کاهش جنگ اقتصادی بر پایه همکاری اقتصادی بین‌المللی منجر خواهد شد (جکسون و سورنسون، ۱۳۸۳). لیبرال‌ها بر این باورند که با همکاری و همگرایی اقتصادی میان دولت‌ها و به تبع آن همکارهای سیاسی آنان موانعی برای جنگ دولت‌ها فراهم خواهد آمد. گفتمان قدرت ساختاری استرنج در کنار همگرایی لیبرال این بصیرت را به همراه دارد که دولت‌هایی که در نقاطی مشارکت‌های اقتصادی بیشتری دارند در *ساختار قدرت بین‌المللی ناچار به سازش بیشتری خواهند بود*، زیرا ساختار قدرت اقتضای این دلالت را خواهد داشت که هر دو کشور تهدیدکننده و تهدیدشونده به سبب نقاط اشتراک متضرر می‌شوند؛ پس تهدیدکننده یا ناچار می‌شود از تهدید خود دست بردارد یا حداقل از تهدید خود بکاهد تا ضرر کمتری ببیند. به عنوان نمونه در مقایسه با آمریکا، دولت‌های اروپا که از اقتصاد ایران سود بیشتری می‌یافتند از برداشته شدن تحریم‌های ایران حمایت بیشتری می‌کردند و این ریشه در پیوندهای اقتصاد اروپا و ایران داشته است.

^۱ نای در جعبه ابزار سیاست قدرت نرم یکی از مهمترین ابزارهای دست‌یابی به هدف را به کارگیری قدرت اقتصادی برمی‌شمرد. وابستگی متقابل اقتصادی، منابع طبیعی، انرژی و تحریم‌ها و تشویق‌های اقتصادی را در سازوکارهای قدرت نرم خویش یادآور می‌شود (نک: نای، ۱۳۹۰).

قدرت اقتصادی مستقیم

قدرت اقتصادی مستقیم را می‌توان به عنوان «کنترل آگاهانه‌ی منابع قدرت اقتصادی توسط یک دولت به منظور تأثیر مستقیم بر عملکرد دولت دیگر و تغییر آن به گونه‌ای که دولت هدف در حالت عادی رفتار خود را تغییر نمی‌داده است» تعریف نمود. به عبارت دیگر قدرت اقتصادی مستقیم یعنی تغییر رفتار یک دولت با ابزارهای اقتصادی که در حالت عادی حاضر به تغییر رفتار خود نیست، این تغییر هدفمند رفتار می‌تواند سازنده یا مخرب باشد. بنابراین گاهی قدرت‌های اقتصادی با گسترش تجارت در کشور هدف یا ارائه امتیازی به کشور هدف او را تشویق به اجرای خواسته می‌کنند. در شکل مخرب دولت مورد هدف با ابزارهای ارادی و اقتصادی دولت دیگر متقاعد به تغییر رفتار خود می‌شود. اصلی‌ترین مؤلفه در قدرت اقتصادی مستقیم آن است که یک یا چند دولت با اراده مشخص و ابزارهای اقتصادی (تشویقی یا تنبیهی) دولت یا دولت‌های دیگر را متقاعد یا ناچار به تغییر رفتار سیاسی، اقتصادی یا ایدئولوژیک خود می‌کنند (هیوز، ۱۹۹۹، ۳۴). در این روش تا حد امکان از واسطه‌ها برای تشویق و تنبیه اقتصادی کاسته می‌شود. این سنخ از قدرت، اقدامات خود را برای دستیابی به اهداف اقتصادی و غیراقتصادی آشکارتر انجام می‌دهد.

رابطه گونه‌های قدرت اقتصادی با دفاع اقتصادی

قدرت اقتصادی اعم از مستقیم یا غیر مستقیم در حکم ابزارهای نبردهای اقتصادی است. به عبارت دیگر اقتدار اقتصادی یک دولت آن هنگام قابلیت سنجش می‌یابد که شاهد اثرگذاری آن بر انتخاب‌های دیگران باشیم. این اثرگذاری بر اساس جذب یا دفع دیگر دولت‌ها در منازعه یا همکاری اقتصادی آشکار می‌شود.

اولین درکی که از قدرت اقتصادی در رابطه با دفاع وجود دارد سیاست‌هایی است که از طریق «حذف» منشأ تنش‌ها و بی‌ثباتی‌های اقتصادی از بروز منازعات میان دولت‌ها جلوگیری می‌کند. بر اساس این درک، هر دو نوع قدرت اقتصادی مستقیم و غیرمستقیم بایستی در خدمت این اهداف قرار گیرند. افزایش مبادلات اقتصادی بین دولت‌ها می‌تواند روابط همکاری آنها را

تعمیق بخشد و نتیجتاً منجر به افزایش پیوندهای وابستگی شده و تأثیرات قدرت غیر مستقیم را تثبیت نمایند. هدف اصلی این نوع سیاست کاهش عوامل درگیری ناشی از مشکلات اقتصادی بین دولت‌ها می‌باشد. بنابراین این سیاست با تلاش برای ارتقاء همکاری و ایجاد ثروت و همچنین برای ثبات سیستم اقتصاد جهانی و اقتصاد کشورهای منفرد شناسایی می‌شود. این سیاست در پی حمایت از هم‌پیمانان برای رشد اقتصادی آنان است. با رشد اقتصادی هم‌پیمانان می‌توان وفاداری آنان را حفظ کرد و اما در صورت ضعف اقتصادی هم‌پیمانان، آنان وفاداری خود را از دست داده و به بلوک دشمن می‌پیوندند. نمونه‌های این نوع سیاست شامل طرح مارشال^۱ آمریکا سال ۱۹۶۴ می‌باشد که سرمایه را برای احیای اقتصادهای اروپایی از دست رفته در اثر جنگ و جلوگیری از گسترش کمونیسم به کار گرفت. آمریکا در این طرح با ادعای ارتقاء زندگی مردم سالارانه در سایر کشورها مبلغی فراتر از ۱۶ میلیارد و ۶۰۰ میلیون دلار تا اکتبر ۱۹۴۷ در کشورهای اروپایی هزینه کرد. در واقع این طرح تلاشی برای جلوگیری از گسترش کمونیسم در سراسر اروپا بود که نتایج قابل ملاحظه‌ای داشت و پس از اجرای طرح مارشال اروپا هیچ‌گاه نتوانست از زیر پرچم آمریکا بیرون آید و اروپا، قاره‌ای وابسته به اراده اقتصادی-سیاسی آمریکا گردید. این طرح اقتصادی، مرزهای بلوک غرب را به رهبری آمریکا تا پایان جنگ سرد استحکام بخشید. این طرح ابعاد گوناگونی داشت از جمله یک برنامه‌ریزی گسترده بود که در بازه‌ای طولانی مدت بازاری سودآور برای کالاهای آمریکایی ایجاد می‌کرد و نه فقط اروپا را هر چه بیشتر از کمونیسم دور می‌کرد بلکه جیب سرمایه‌داران آمریکایی را پر می‌کرد. در این بین با اجرا شدن طرح مارشال وابستگی اقتصادی اروپا به آمریکا موجب حاکمیت دلار بر بخش‌های مختلف اقتصادی این قاره و سپس دنیا گردید. حکومت دلار هر چه بیشتر بر دنیا گسترش یافت تا آن جا که بر اساس آمارها در سال ۲۰۰۳ حدود ۷۰ درصد تجارت دنیا بر اساس دلار صورت گرفت (امامی، ۱۳۸۶: ۴۵؛ قنبرلو، ۱۳۸۵: ۶۵۷؛ هیوز، ۱۹۹۹: ۳۱).^۲

۱ Marshall Plan

۲ درسی که می‌توان از طرح مارشال آموخت آن است که جمهوری اسلامی با برنامه ریزی بر روی بخش‌های توانمند و تخریب شده اقتصاد کشورهای افغانستان، عراق، سوریه، لبنان و یمن می‌تواند طرحی از این دست را در این کشورها

به عنوان مثال دیگری از این راهبرد می‌توان به طرح گروه ۷ برای اصلاحات اقتصادی کشورهای تازه جدا شده از شوروی اشاره نمود. این طرح‌ها ظاهراً برای افزایش استانداردهای زندگی کشورهای مخاطب طراحی شده بودند اما در واقع تلاشی اقتصادی برای جلوگیری از تجدید ظهور کمونیسم، ناسیونالیسم افراطی یا تفکیک نژادی در اروپای شرقی بود. حمایت‌های اقتصادی ژاپن از کره شمالی نیز برای کمک به رشد این کشور را می‌توان از همین دست سیاست‌های یاری‌جویانه برای جلوگیری از افراط در کره شمالی برشمرد.

به عنوان نمونه دیگر گسترش کمک‌های اتحادیه اروپا و امتیازهای تجاری به ترکیه در مقیاس منطقه‌ای کوچکتر به عنوان وسیله‌ی گسترش روابط قدرت مستقیم و غیر مستقیم با قدرت همجوار وضع شده که وضعیت اقتصادی و سیاسی داخلی را تثبیت نموده و بنابراین منابع احتمالی ناامنی را در مرزهای شرقی اتحادیه اروپا از بین می‌برد. به عبارت صریح‌تر کمک اقتصادی هدفمند و برنامه‌ریزی شده از سوی دولت‌ها باعث ارتقاء همکاری در مرزهای یک قاره شده و این روشن‌ترین شکل قدرت اقتصادی «ساختاری شده» است. روشی که اتحادیه اروپا پیش گرفت می‌تواند راهنمایی برای کشورهای اسلامی از جمله جمهوری اسلامی در ارتقاء هدفمند و برنامه‌ریزی شده اقتصاد کشورهای همسایه جنگ‌زده خود باشد. این امر هم به برنامه‌ریزی اقتصاد و به تبع آن جهت‌دهی سیاست کشورهای همجوار منتج خواهد شد. اما نمونه سازمان یافته پیوندهای اقتصادی و برآیند قدرت مستقیم و غیرمستقیم اقتصادی را کل اتحادیه اروپا می‌توان برشمرد. بدین معنا که کل سامان اتحادیه اروپا در اصل به عنوان وسیله‌ی پیوند دولت‌های این قاره در مجموعه‌ای از روابط قدرت اقتصادی مستقیم و غیر مستقیم ساخت یافته و منابع تنش اقتصادی و سیاسی که مسئول وقوع دو جنگ جهانی بودند را حذف کرد (هیوز، ۱۹۹۹، ۳۴-۳۵).

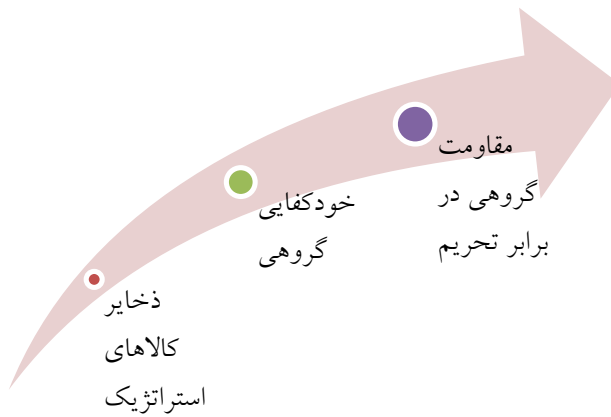
بازسازی کند. برنامه‌ریزی بر اساس یک بده بستان عادلانه برای نجات اقتصادی این کشورها که به جلوگیری از گسترش افراط‌گرایی و نفوذ غرب در این منطقه خواهد انجامید. این اقدام یاری‌گرانه با کاهش عوامل تهدیدزای اقتصادی به ارتقاء جایگاه امنیتی منطقه و حوزه نفوذ انقلاب اسلامی خواهد انجامید. روشن است که لازمه چنین اقداماتی از سوی ایران نیاز به بازتعریف عملیاتی گسترده در رابطه با چنین اقدامات اقتصادی دارد.

دومین درک از قدرت اقتصادی ناظر به «دفاع از دولت به هنگام بروز یک جنگ واقعی می‌باشد». اولین نوع از این سیاست امنیت اقتصادی ناظر به «دفاع از کشور در برابر محرومیت‌های رفاهی و تأثیرات احتمالی آن بر ثبات سیاسی و اجتماعی طراحی می‌باشد». قدرت اقتصادی مستقیم نقشی کلیدی در این نوع سیاست ایفا می‌کند زیرا امکانی را برای دولت‌ها فراهم می‌نماید تا منابع اقتصادی خود را به طور مؤثر سامان داده و مجدداً توزیع نمایند تا بتوانند بحران‌های سیاسی، اقتصادی یا نظامی را تحمل نمایند. قدرت اقتصادی غیر مستقیم نیز به عنوان بخش مهم اقتصاد یک دولت و تنوع روابط آن در سیستم اقتصاد جهانی امکانی را فراهم می‌آورد تا اینکه منابع اقتصادی را از منابع بدیل فراهم نمایند.

دومین نوع از سیاست امنیت اقتصادی در هنگام جنگ، سیاستی است که دولتی که متحمل هزینه‌هایی شده است را در موضع فعال و تحمیل‌کننده این هزینه‌ها قرار می‌دهد تا دولت متخاصم را مجبور به رها کردن کارهای تهدیدکننده نماید. قدرت اقتصادی مستقیم بزرگترین نقش را در این سیاست ایفا می‌کند. قدرت اقتصادی مستقیم امکانی را برای دولت فراهم می‌نماید تا اینکه منابع اقتصادی را کنترل نموده و تحریم‌های اقتصادی هم چون محاصره‌های اقتصادی علیه دیگران را تحمیل کنند. البته قدرت اقتصادی غیرمستقیم نیز احتمالاً قدرت دولت را برای جاری کردن قدرت اقتصادی مستقیم افزایش می‌دهد (هیوز، ۱۹۹۹، ۳۵). تلاش‌های آمریکا برای استفاده از جایگاه ویژه‌ی خود در سیستم مالی جهانی برای تحمیل تحریم‌های تنبیهی بر سرمایه‌ی ایران پس از انقلاب ۱۹۷۹ را می‌توان از این جنس تنبیه اقتصادی دانست. از دیگر مصادیق این هزینه‌های تحمیلی، ممانعت ناگهانی از ذخیره‌ی محصولات استراتژیک ضروری برای عملکرد اقتصادی دولت، توقیف و تحریم و محاصره‌های اقتصادی است که معمولاً توأمان با درگیری سیاسی و جنگ اعمال می‌شود. واکنش دولت مورد تهاجم در مقابله با این شوک‌های اقتصادی خارجی می‌تواند به صورت تلاش‌هایی برای ذخیره‌سازی و متنوع‌سازی ذخایر کالاهای حیاتی باشد چنانچه ژاپن از زمان اولین شوک نفت در ۱۹۷۳ و در راستای کاهش تهدیدات اقتصادی خود چنین اقدامی را به انجام رسانده است یا اقداماتی از قبیل تلاش آمریکا به دنبال اولین شوک نفت برای سازماندهی کارتل مصرف‌کننده به منظور کنترل کشورهای در حال توسعه برای انرژی و ذخایر مواد خام (هیوز، ۱۹۹۹، ۳۲).

از همین رو کشورهای اسلامی هم به عللی از جمله تحریم‌ها، رکودها یا شوک‌ها در انواع کالاها باید به ایجاد ذخایر استراتژیک در کالاهای ضروری بپردازند. ایجاد ذخایر استراتژیک به صورت مستقل (هر کشور برای خود) و دسته‌جمعی (چند کشور اسلامی با همکاری) از وابستگی کشورهای اسلامی به بیرون از جهان اسلام در مواقع بحرانی خواهد کاست و استقلال اقتصادی را فراهم خواهد کرد که چتر امنیت اقتصادی را برای مسلمانان مستحکم خواهد کرد. ذخایر استراتژیک می‌تواند با توجه به شرایط از اورانیوم تا گندم و داروهای خاص و حتی آب گسترش یابد. همین سیاست را ایران می‌تواند در قالب همکاری‌های اقتصادی با همسایگان خود در کالاهای استراتژیک پیش گیرد.^۱

^۱ از دیگر مثال‌های بومی مقابله با تهاجم اقتصادی می‌توان تبدیل شدن ایران به یکی از قطعه سازان خودرو پس از محدودیت‌های مالی در دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی و پس از آن اشاره کرد. در همین باره باید به بسیاری از تولیدات تسلیحات نظامی در سپاه پاسداران و ارتش با وجود محدودیت‌های تسلیحاتی بین‌المللی ایران اشاره کرد. تولید بسیاری از اقلام دارویی و پزشکی نیز با وجود تحریم‌ها بر ایران با اتکاء بر توان علمی داخلی صورت گرفت. روشن است که دستیابی به چنین محصولاتی رابطه مستقیم با استقلال علمی ایران در این ابعاد داشته است در غیر این صورت ایران نمی‌توانسته است به تولیدات داخلی دست یابد. به هر میزان که یک کشور در حال توسعه به «دانش عملیاتی درون‌بنیاد» و به ویژه «فناوری های نو» دست یابد به قدرت اقتصادی مستقل دست خواهد یافت که در مواقع تحریم مقاومت بیشتری از خود نشان خواهد داد. به عبارت دیگر اصلی‌ترین مسئله در باب خودکفایی که یکی از پایه‌های قدرت اقتصادی را محقق می‌کند دستیابی به رویه‌های اتکا به توان داخلی با وجود محدودیت منابع داخلی در برابر محدودیت‌های تحمیل شده خارجی است.



نمودار ذخایر کالاهای استراتژیک کشورهای مسلمان

آخرین بهره قدرت اقتصادی در هنگامه جنگ اقتصادی ناظر به محافظت از دولت در مقابل منازعات از طریق معکوس سازی موقعیت دولت و تحمیل متقابل هزینه های اقتصادی به دولت متخاصم است. در این حالت دولت مورد حمله سیاستی را پیش می گیرد که هدفدار بوده و دولت متخاصم را تهدید به خسارت اقتصادی نماید تا این که آن کشور را مجبور به دست کشیدن از یک اقدام سیاسی، اقتصادی یا نظامی کند که امنیت سیاسی این کشور را تهدید می کند. این سیاست اساساً به عنوان یکی از فشارهای اقتصادی در جهت دستیابی به اهداف امنیتی بوده و خود را در قالب ممانعت از منابع اقتصادی حیاتی کشور متخاصم- از قبیل تکنولوژی، تجارت، سرمایه و محصولات استراتژیک می شود. اگرچه این سیاست می تواند ضدتولیدی باشد، اما با این وجود رفاه ازدست رفته ناشی از تحریم منابع اقتصادی، پتانسیل نظامی را مهار ساخته و دولت متخاصم را وادار به تغییر عملکرد خود می سازد.

چنانچه در فوق ذکر شد ابزار معمول فشار اقتصادی، تحریم ها، توقیف ها و محاصرات اقتصادی می باشند که غالباً از لحاظ تاریخی متکی به تأثیر و اجرای قدرت نظامی برای توقف معاملات اقتصادی به شکل فیزیکی می باشند. این نتیجه در شرایطی درست است که فشارهای اقتصادی اغلب با قدرت نظامی همراه بوده است. همچنین معقولانه است بگوییم که ممکن است مواردی وجود داشته باشد که فشار اقتصادی به نوبه ی خود در درازمدت تأثیر زیادی در اصلاح

عملکرد سیاسی و نظامی دولت‌های زیر تحریم داشته است. به عنوان مثال می‌توان به تحریم‌ها بر آفریقای جنوبی بین سال‌های ۱۹۹۴-۱۹۷۷ اشاره کرد (هیوز، ۱۹۹۹، ۳۲).

مؤلفه‌های قدرت اقتصادی

پس از گونه‌شناسی قدرت اقتصادی لازم است مؤلفه‌های قدرت اقتصادی را به منظور ساختن چهارچوبی برای تحلیل روابط قدرت اقتصادی مستقیم و غیرمستقیم دسته‌بندی کنیم.

تولید

تولید منشأ خلق ثروت و بسترهای مادی شکل‌گیری تمامی جوامع است. خلق ثروت منجر به ایجاد منابع، رفاه، و کالاهای عمومی می‌شود که این موارد به نوبه خود منجر به پایداری در سطح داخلی و افزایش قدرت مستقیم و غیرمستقیم اقتصادی، سیاسی و نظامی در سطح بین‌المللی برای یک کشور می‌شوند. بنابراین هر تغییری در ساختارهای تولید و خلق ثروت هر کشور می‌تواند منجر به تغییر روابط قدرت درون و بین دولت‌ها شود.

تولید در یک کشور نه فقط فزونی بخش قدرت اقتصادی بلکه مشروعیت بخش دولت در افکار عمومی است. با بالا رفتن رفاه عمومی در یک کشور مردمان به دولت خود اعتماد بیشتری پیدا می‌کنند و این اعتماد تأمین‌کننده بخشی از امنیت داخلی کشورها است. به عبارت دیگر «تولید» زمانی که به صورت عادلانه و ثمربخش در جامعه به توزیع رفاه عمومی منتج شود متعاقباً به افزایش امنیت داخلی بر پایه کارآمدی منجر خواهد شد. بر همین اساس اگر تولید کشور بدون علل قابل قبولی برای مردم کاهش یابد یا اینکه تولید به صورت عادلانه به توزیع رفاه عمومی منتج نشود به زودی کارآمدی اقتصادی دولت مورد چالش قرار خواهد گرفت. چالش کارآمدی بوجود آمده به نارضایتی‌های اجتماعی منجر خواهد شد و امنیت داخلی را مخدوش خواهد کرد. بنابراین در تحلیل «تولید» به عنوان یکی از مؤلفه‌های قدرت اقتصادی باید دانست که این مؤلفه در تعامل با امنیت از جایگاه سیاسی خاصی هم در عرصه داخلی و هم در عرصه خارجی برخوردار است.

تولید همان گونه که در سطح داخلی ابزاری برای تحقق کارآمدی، مشروعیت و سرانجام نهادینه سازی امنیت اقتصاد پایه است در عرصه بین‌المللی نیز چنین جایگاهی را برای یک دولت محقق می‌کند. دولت تولیدکننده، دیگر کشورها را زیر اثر خود قرار می‌دهد، دیگران را به خود وابسته می‌کند و خود را به صورت یک بازیگر اقتصادی مؤثر در ساختار اقتصادی بین‌المللی معرفی می‌کند. با فرض استقلال سیاسی یک دولت، هر آن چه یک دولت نقش تولیدکننده عمده در عرصه بین‌المللی داشته باشد توان اثرگذاری بیشتری بر تصمیم‌گیری‌های بین‌المللی خواهد داشت. در آینده خواهیم دید که برخی از شرکت‌های چندملیتی فراتر از برخی دولت‌ها توان چنین اثرگذاری را دارا هستند زیرا توان تولید بالا به آنان قدرت اقتصادی و سپس قدرت سیاسی داده است. در این چهارچوب تحلیلی دولت‌های مادر شرکت‌های چند ملیتی به جهت دهی اقتصاد و سیاست کشورهای میزبان می‌پردازند.

زمانی که در پهنه بین‌المللی تولیدکنندگان بین‌المللی را مورد بررسی قرار می‌دهیم به زودی با پدیده شرکت‌های چندملیتی روبرو می‌شویم. دقیقاً گسترش شرکت‌های چندملیتی با جهانی شدن اقتصاد همراه شده‌اند. این امر نشان دهنده حجم اثرگذاری این شرکت‌ها بر اقتصاد بین‌المللی است. این تولیدکننده‌ها را می‌توان به عنوان شرکت‌هایی تعریف کرد که مالک و مدیر واحدهای اقتصادی در دو یا چند کشور بوده و شامل سه نوع استخدامی، تولیدی و خدماتی می‌باشند. گستردگی فعالیت این شرکت‌ها در سال ۲۰۰۳ به ۶۳۰۰۰ مورد می‌رسید که ۷۰۰۰۰ شعبه در کشورهای دیگر داشتند این شرکت‌ها و شعبات آنها با ۸۶ میلیون نیروی کار شاغل یک چهارم تولیدات جهان را در دست داشتند. «استفن‌هایمر»^۱ پیش‌بینی کرده بود که در آینده نزدیک مجموعه از نزدیک به ۳۰۰ تا ۴۰۰ شرکت چندملیتی بیش از ۷۰ درصد بازده صنعتی دنیا را به دست خواهند گرفت. چنین پیش‌بینی امروزه عجیب نمی‌نماید زیرا در حال حاضر پنج کشور توسعه یافته سرمایه‌داری یعنی ایالات متحده، آلمان، ژاپن، فرانسه و انگلستان، ۱۷۲ شرکت از ۲۰۰ شرکت بسیار بزرگ چند ملیتی را در دایره قدرت خود دارند. شرکت‌هایی که ۲۵ درصد تولید جهانی را در دست داشته است (حضی‌نیاء).

بین‌المللی شدن ساختار تولید در سال‌های اخیر و شکل‌گیری شرکت‌های چندملیتی منجر به همبستگی متقابل اقتصادی در سطح جهانی شده است که همان‌گونه که ملاحظه گردید دارای اثرات روشنی بر قدرت اقتصادی است. یک شرکت چندملیتی به دلیل موقعیت خاصش به عنوان فراهم‌کننده تکنولوژی‌های جدید، سرمایه و دسترسی به بازارهای خارجی، نیازمند کنترل ساختار خلق ثروت در دولت میزبان^۱ است و در نتیجه قادر به اثرگذاری بر رفتارهای سیاسی و اقتصادی دولت میزبان است. شرکت‌های چندملیتی دارای اثراتی بر قدرت غیرمستقیم هستند زیرا پیوندهای تولید بیرونی و قواعد حاکم بر خلق ثروت مختص به خویش را وارد کشور میزبان نموده و کشور میزبان را در اقتصاد جهانی و به طور خاص اقتصاد کشور پایه^۲ ادغام می‌کند و بدین ترتیب یک بستر سیاسی و اقتصادی شکل می‌دهند که محدودیت‌هایی پیش پای کشور میزبان قرار می‌دهد. شرکت‌های چندملیتی اثراتی بر قدرت مستقیم نیز دارند. نفوذ شرکت چندملیتی در اقتصاد کشور میزبان به تعبیر گیلپین منجر به «امکان‌پذیر شدن بهره‌برداری از کشور میزبان و اداره آن توسط کشور پایه در جهت دستیابی به اهداف سیاست خارجی و سایر اهداف خویش» می‌شود (گیلپین، ۱۹۸۷، ۲۳۸). در همین راستا دولت آمریکا تلاش مستمر و پدامنه‌ای در جهت تبانی با شرکت‌های چندملیتی آمریکا-پایه و یا فشار بر آنها نموده است تا برای تحقق سیاست امنیتی آمریکا همکاری نمایند. یکی از مثال‌های قابل توجه برای این رویه، تلاش دولت ریگان در دهه ۸۰ میلادی برای فشار بر شرکت‌های چندملیتی جهت انکار تکنولوژی شوروی برای ساخت خطوط فراسایبری بود. البته گرچه قدرت مستقیم و غیرمستقیم شرکت‌های چندملیتی و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و اثرات آنها بر سیاست امنیت اقتصادی به صورت بالقوه بسیار زیاد است اما سیاست‌گذاران یک کشور می‌توانند به صورت مؤثری آن را کنترل نمایند (هیوز، ۳۴-۳۷).

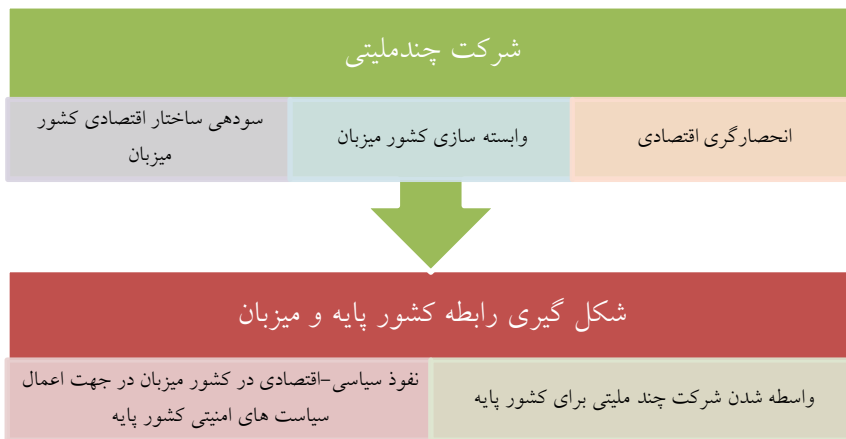
شرکت‌های چندملیتی به عنوان تولیدکنندگان قدرتمند در کشورهای میزبان، حامل کنترل‌های خارجی کشورهای پایه خویش هستند. زمانی که این مهار بر صنایع کلیدی یک

۱ Host State

۲ Home State

کشور در حال توسعه اعمال می‌شود به زیان امنیت ملی آن کشور خواهد بود. به دلیل حجم اقتصادی بالای این شرکت‌ها به ویژه در کشورهای در حال توسعه سیاستمداران را در سیاست‌ها زیر اثر خود قرار می‌دهند و با مهار صنایع کشور میزبان به مهار سیاسی آن می‌پردازد و این چنین است که در پهنه اقتصاد سیاسی بین‌الملل کشورهای پایه از شرکت‌های چند ملیتی به عنوان ابزارهای فشار دیپلماتیک خود بر دیگر کشورها بهره می‌برند. اوج این اقدامات زمانی روشن‌تر می‌شود که کارگزاران این شرکت‌ها با پرداخت‌هایی به سیاستمداران و احزاب کشورهای میزبان، آنها را جهت داده و فرآیندهای سیاسی این کشورها را دستخوش دگرگونی می‌کنند. ایجاد انحصارهای تولیدی به ضرر شرکت‌های محلی در کشورهای میزبان، اختلاف استراتژی‌های اقتصادی شرکت‌های چندملیتی و دولت‌های میزبان، سیطره بر منابع طبیعی و مواد خام دولت‌های میزبان، تعارضات فرهنگی و دینی شرکت‌های چندملیتی با فرهنگ بومی کشورهای میزبان و فرار مالیاتی شرکت‌های چند ملیتی از جمله مواردی هستند که این شرکت‌های بزرگ به کشورهای میزبان تحمیل می‌کنند (سماواتی، ۱۳۷۵؛ کاظمی، ۱۳۸۴). با این وصف، شرکت‌های چند ملیتی با حجم مبادلات بسیار زیاد، واسطه تحمیل قدرت اقتصادی دولت‌های پایه بر دولت‌های میزبان هستند.^۱

^۱ با توجه به این رابطه گسترده اقتصادی و سیاسی تولید شرکت‌های چندملیتی در دیگر کشورها به نظر می‌رسد که ما نیز باید برای بهبود استقلال اقتصادی و امنیت اقتصادی خود در دیگر کشورهای دنیا به مهندسی معکوس پرداخته و به ایجاد چنین شرکت‌هایی در حوزه‌های جاده سازی، مجتمع‌های ساختمان ساز، داروسازی، تولید تسلیحات، صنایع هوا-فضا و سدسازی اقدام نماییم. گسترش چنین طرح‌های تولیدی علاوه بر پشتیبانی ساختار امنیت اقتصادی در منطقه به گسترش نیروی انسانی همراستا با انقلاب اسلامی در شاخه‌های مدیریت، فنی مهندسی، پزشکی و شاخه‌های مورد نیاز علوم انسانی خواهد شد. پس از اجرای این گام باید شرکت‌های یاد شده را به دیگر کشورهای مورد نیاز گسترش داد. مسلمانان سین کیانگ چین، گروه‌های مسلمان در اقلیت آسیای شرقی، مسلمانان روسیه، مسلمانان هند، مالزی، اندونزی، پاکستان، افغانستان، مسلمانان آسیای مرکزی، عمان، کشورهای صاحب معادن استخراج نشده آفریقایی و تعدادی از کشورهای آمریکای لاتین و سرانجام دایاسپورای مسلمان در اتحادیه اروپا و آمریکا همگی بسترهای اجتماعی-اقتصادی برای ایجاد شرکت‌های چندملیتی مسلمان خواهند بود. طرح با ثروت و پرورش نخبگان



سرمایه گذاری

در نظام سرمایه داری مالی، خلق اعتبار و گردش آن از طریق سازمان های مالی برای فعالیت همه ی اقتصادهای توسعه یافته و در حال توسعه ضرورت یافته است. اعتبار، وام دهی و وام گیری جهت سرمایه گذاری و مصرف را امکان پذیر می نماید. «سرمایه» در سطح اقتصاد جهانی به سمت بالاترین بازدهی و بهره وری جهت خلق ثروت انتقال می یابد. ساختارهای اقتصاد سیاسی ایجادکننده ی اعتبار شامل بانک های خصوصی، سازمان های بین المللی و دولت ها هستند. ابزارهای مورد استفاده برای ایجاد اعتبار معمولاً وام ها و اوراق قرضه هستند. اهمیت جریان های مالی با این واقعیت نشان داده می شود که تاکنون با حجم چندین برابری نسبت به کل تجارت جهانی افزایش یافته است.

خلق اعتبار و گردش آن اثرات توزیعی مهمی بر روی قدرت دولت ها دارد. قدرت مستقیم حاصل از اعطای وام ها یا انجام سرمایه گذاری ها ناشی از ایجاد رابطه ی وابستگی بین وام دهنده و وام گیرنده است. بلحاظ نظری، وام می تواند به وام دهنده قدرت مستقیمی نسبت به وام گیرنده دهد. این قدرت ناشی از نیازمندی وام گیرنده به اعتبارات عرضه شده توسط وام دهنده و همچنین

داخلی همین کشورها قابل تحقق است و ما به دنبال ایجاد، مدیریت و گسترش این شرکت ها برای استقلال اقتصادی این کشورها و سودآوری بیشتر هستیم.

قدرت وام‌دهنده در افزایش مدت بازپرداخت و یا بخشودگی بدهی می‌باشد. اگر یک بانک دولتی در کشور A به بانک‌های خصوصی یا دولت B وام دهد، آنگاه کشور A توانایی قطع یا توسعه اعتبار دولت B را داشته و بطور بالقوه عملکرد سیاسی و اقتصادی آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد. پس می‌توان گفت که دولت A قدرت اقتصادی مستقیم دارد.

قدرت غیرمستقیم نظام تأمین مالی ناشی از وزن یک کشور در نظام مالی بین‌المللی و چگونگی استفاده سیستم از مزیت‌های خویش است. برای مثال، استرنج معتقد است که در همین راستا حتی هنگامی که آمریکا «بانک اروپایی توسعه و بازسازی» را برای ارزیابی اصلاحات اقتصادی اروپای سوسیالیست راه انداخت، استراتژی وام‌هایی را پیش گرفت که با پروسه‌های خزانه‌داری آمریکا هماهنگ بود و بنابراین حتی بانک‌های اروپایی هم باید در چهارچوب مالی آمریکا دست به اقدام می‌زدند (استرنج، ۱۹۹۶، ۲۷). این نمونه نشان می‌دهد که چگونه حضور آمریکا در جامعه مالی بین‌المللی به تنهایی کافی است تا حد و مرز فعالیت‌های مستقل دول اروپایی را تعیین نماید.

گرچه شروع وام شرایط وابستگی بین طلبکار و بدهکار را فراهم می‌نماید، این موضوع به طور اتوماتیک قدرت مستقیم طلبکار را به خاطر سطح آسیب‌پذیری بدهکاران ایجاد نمی‌کند. ممکن است در موارد حد قدرت مستقیم طلبکار از بین رفته یا به شکل عکس عمل کند، چرا که اگر طلبکار بیش از حد از سهم منابع خود برای وام استفاده کند، ممکن است این موضوع بدهکار را ترغیب به سوء استفاده از ترس آشکار طلبکار و سقوط مالی او نماید تا اینکه از پرداخت وام خود امتناع کرده و طلبکار را وادار کند که شرایط وام را دوباره تنظیم کند. این تهدیدهای اقتصادی تضمینی دوجانبه در طول بحران بدهی اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ ایجاد نمود. در این دوره کشورهای در حال توسعه تهدید به قصور در پرداخت بدهی خود شدند جهت قدرت قدرت مستقیم را از طلبکار به سمت بدهکار تغییر دادند و بانک‌های وام‌دهنده را ملزم به زمان بندی مجدد وام‌ها کردند (هیوز، ۱۹۹۹، ۳۹).

با این همه، در عمل قدرت اقتصادی مستقیم و غیرمستقیم ناشی از مؤلفه‌های مالی برای دولت‌ها دارای پیچیدگی‌هایی است که به دلیل امکان‌پذیری کنترل این سیستم توسط دولت‌ها و آسیب‌پذیری دولت‌ها شکل می‌گیرد. آزادسازی و جهانی‌سازی مالی از دهه ۷۰ میلادی در کنار

تغییرات کیفی در حجم و سرعت گردش اعتبارات، که تا حدی محصول سیاستهای عامدانه دولت‌ها بود، کنترل نظام مالی جهانی را بصورت فزاینده‌ای از دسترس دولت‌ها خارج نموده و دیگر دولت‌ها نمی‌توانند از این نظام مالی برای سیاستهای امنیتی خویش بهره بگیرند (پاولی، ۱۹۹۵، ۳۷۳).

تجارت

تجارت یکی از قدیمی‌ترین شکل‌های تعامل دولت‌ها با یکدیگر بوده و در ذات خود پروسه‌ای سیاسی می‌باشد. در طول تاریخ همواره دولت‌ها از محل حق خویش در زمینه وضع مالیات بر تجارت به منافع مالی دست یازیده‌اند و در پی چانه‌زنی جهت تغییر شرایط تجارت به نفع خود بوده‌اند. این فرآیند چانه‌زنی تعیین‌کننده میزان دسترسی طرف‌های تجاری به منابع، بازارها و فناوری دولت رقیب را فراهم آورده و نتیجتاً تعیین‌کننده امکانات پیش روی آنها برای تولید ثروت بوده است. نتیجه این چانه‌زنی تجاری آن است که دولت‌هایی که شرایط تجاری را تعیین می‌کنند می‌توانند بر دولت‌های دیگر قدرت و سلطه یابند ولی به هر حال دولت‌هایی که وارد رابطه‌ی تجاری با یکدیگر می‌شوند ممکن است دچار وابستگی تجاری متقابل شوند. بنابراین کسانی که در بازی قواعد تجارت حاکم‌اند به قدرت اقتصادی بالاتری دست می‌یابند و از این رو به سیاست امنیتی فراگیرتری دست پیدا می‌کند. به عبارت دیگر در بازی تجارت، دولتی که با ابزارهای تشویقی یا تنبیهی توان اثرگذاری تجاری بر بازیگران را در جهت اهداف سیاسی-اقتصادی خود داشته باشد توانمندتر است. از همین روی دولت دارای قدرت تجاری بالاتر برای تأثیر بر عملکرد اقتصادی و سیاسی مخالفان یا رقبا جریحه‌های منفی یا مثبت در نظر می‌گیرد (کنور، ۱۹۷۳، ۱۵۸). ابزارهای تنبیهی که آمریکا برای ممانعت از ورود چین به سازمان تجارت جهانی قرار داد برای آن بود که چین را به قواعد و اصول امنیتی، سیاسی و اقتصادی آمریکامحور پایبند کند. به عبارت دیگر آمریکا به دنبال این بود که با اعمال فشار به روی چین جهت ورود به این سازمان، چین را به زیر چتر امنیتی خود درآورد.

با این حساب در عرصه تجارت، قدرت غیرمستقیم به دست دولت‌هایی است که می‌توانند قوانین بین‌المللی و دستورات تجارت منطقه‌ای را سازمان‌دهی کرده و در درازمدت دولت‌های

دیگر را با اصول وهنجارهای سیاسی و اقتصادی سازگار کرده و آنها را وارد روابط تجاری وابسته کنند. بنابراین با توجه به سیاست درگیری با چین، ظاهراً هدف نهایی سیاست آمریکا فقط پاداش یا تنبیه آن با جریمه‌های دوره‌ای نبوده بلکه مهم‌تر از آن این بوده است که دائماً این کشور را با سیستم چارچوب‌های تجارت منطقه‌ای و جهانی احاطه کرده و نهایتاً چین و آمریکا را به یکدیگر مرتبط کرده و امکان اصلاح عملکرد امنیتی چین را فراهم آورد (هیوز، ۱۹۹۹، ۴۰-۴۱).

تجارت بین‌المللی عمده‌تاً شامل کالاهای فیزیکی است، یعنی کالاهایی که می‌تواند به صورت فیزیکی در مرزها کنترل شود و از این رو نسبت به سرمایه و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی قابلیت کنترل بیشتری دارند. با این وجود توانایی بالقوه کنترل جریان تجاری همواره به معنای ایجاد قدرت مستقیم نمی‌باشد، زیرا اغلب کشورها می‌دانند که روابط تجاری متقابلاً وابسته هزینه‌هایی به کشورشان تحمیل خواهد نمود، از قبیل وضع تحریم و توقیف یکباره و غیرمنتظره جریانات تجاری. از این رو اکثر کشورها سعی می‌کنند که تجارت خارجی خویش را به سمت شرکت‌های چندملیتی یا خصوصی سوق دهند تا از خطر تحریم توسط کشورهای طرف تجارت مصون بمانند.

کارآمدی قدرت مستقیم و غیرمستقیم ناشی از تجارت بستگی به سطح آسیب‌پذیری دولت‌ها نیز دارد. دولت‌هایی که خودکفایی بیشتری دارند و وابستگی اندکی به تجارت خارجی خصوصاً در زمینه کالاهای حیاتی دارند، قدرت انعطاف‌پذیری بیشتری (به عنوان یکی از مؤلفه‌های اقتصاد مقاومتی) دارند.

ارتباطات

مؤلفه‌های اقتصادی ارتباطات شامل خشکی، دریا و سیستم‌های حمل و نقل هوایی و رسانه‌های انبوه و شبکه‌های ارتباطات از راه دور از قبیل ارتباطات ماهواره‌ای، رادیویی، گزارش‌های تلویزیونی و اینترنت می‌باشد. سیستم‌های حمل و نقل امکان نقل و انتقال افراد، کالاهای فیزیکی و اطلاعات حیاتی را برای فعالیت اقتصادی و ایجاد ثروت فراهم می‌آورند.

علاوه بر این اگرچه شبکه‌های ارتباط از راه دور نمی‌توانند منابع اقتصادی فیزیکی را انتقال دهند ولی امکان نشر اطلاعات اقتصادی و تسهیل جریان سرمایه را فراهم می‌نمایند.

توانایی دولت‌ها در منع یا تأمین دسترسی دولت‌های دیگر به سیستم‌های حمل و نقل و شبکه‌های ارتباطی خویش و هزینه‌های حاصل از چنین تصمیمی برای رشد اقتصادی کشور رقیب، منجر به افزایش «قدرت مستقیم دولت» با استفاده از ارتباطات می‌شود. به عبارت دیگر انواع مسیرهای ارتباطی ابزار قدرت مستقیم یک کشور برای تبادلات اقتصادی یا قطع این روابط است. بزرگترین نمونه‌ی تحریم ارتباطات، تحریم اقتصادی و بستن مرزهای چندین کشور برای تجارت با یکدیگر بوده است. کمک‌های تشویقی به ارتباطات ممکن است به شکل توافق بین دولت‌ها برای آزاد کردن پیوندهای ارتباطی جدید و ارتقاء وابستگی اقتصادی از قبیل توافق با آمریکا برای نصب ارتباطات تلفنی با کره‌ی شمالی در دهه ۱۹۹۴ بوده است. مشابه این پیوند تلفنی را میان آمریکا و شوروی پیش از آن شاهد بوده‌ایم.

ارتباطات می‌تواند «قدرت غیرمستقیم دولت» را از طریق تسلط بر بازار حمل و نقل و قرار گرفتن در یک مکان جغرافیایی گسترش دهد. بنابراین آمریکا به خاطر امتیاز انحصاری کامل خود و محل جغرافیایی خود به عنوان محیط پیوند حمل و نقل برای بسیاری از حاملان دولت‌های خارجی دارای قدرت غیرمستقیم است. ظاهراً یکی از دلایلی که آمریکا خواهان آزادسازی اینترنت و بازارهای رسانه‌ای الکترونیکی مربوطه است این است که می‌داند بیشتر استفاده‌کنندگان از این شبکه‌ها باید ضرورتاً در محیطی تحت تسلط آمریکا عمل کنند.

قدرت غیرمستقیم ارتباطات به خاطر تردیدهایی در مورد اینکه دولت‌ها تا کجا می‌توانند سیستم‌های حمل و نقل و شبکه‌های ارتباطات از راه دور را کنترل نمایند، محدود می‌شود. دولت‌ها مطمئناً قادر به بستن مناطق داخلی، دریایی، فضایی و هوایی به شکل‌های زیادی هستند اما کنترل شبکه‌های رسانه‌ای و ارتباطات از راه دور مشخص نیست. معمولاً انتظار می‌رود اینترنت و انقلاب اطلاعاتی افراد را قدرتمند سازند زیرا ماهیت پیچیده‌ی این سیستم‌های ارتباطی کنترل را برای دولت‌ها مشکل می‌سازند. به عبارت دیگر اگرچه علاقه دولت‌ها به پخش اطلاعات خود نشان می‌دهد که آن‌ها قادر به افزایش قدرت و تقویت خود از طریق اینترنت

هستند کما اینکه پیش از این چنین قدرتی را در مورد تلگراف، و ماهواره به دست آورده بودند (هیوز، ۱۹۹۹، ۴۲-۴۳).

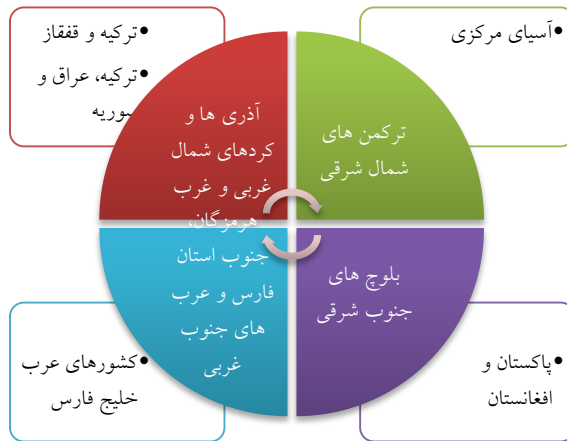
جاده‌های آبی، خاکی و هوایی یک کشور شریان‌های حیاتی اقتصاد یک کشور هستند میزان امن بودن این مسیرها وجهه امنیت داخلی و خارجی یک کشور را به نمایش می‌گذارد و میزان وابستگی در این مسیرها نشان از وابستگی اقتصادی-امنیتی یک کشور است. از جمله دوران وابستگی جاده‌ای ایران که زیر اثر آن امنیت ایران نیز زیر نفوذ روسیه و انگلیس قرار داشت مربوط دوران پس از ۱۲۵۱ خورشیدی/۱۸۷۲ میلادی است. در این دوران جاده‌های جنوبی کشور از خط آبی کشتیرانی کارون تا شوشتر و سپس از شوشتر تا اصفهان در دست انگلیس قرار داشت و جاده‌های نیمه شمالی ایران از تبریز تا تهران، از تهران تا قزوین و سپس تا بندر انزلی به روسیه سپرده شده بود (آبراهامیان، ۱۳۹۱، ۷۲). به این نحو جاده‌های آبی و خاکی ایران به روسیه و انگلیس سپرده شدند و بارزترین زمینه تسلط این دو کشور بر اقتصاد ایران را ایجاد کرد و به همین ترتیب حاکمیت روسوفیل‌ها و آنگلوфіل‌ها را در سیاست ایران به ارمغان می‌آوردند. بنابراین حاکمیت ایران زیر چتر جاده ای- اقتصادی مسکو و لندن ساختار امنیتی شکننده و وابسته را ایجاد کرده بود. وابستگی جاده ای- اقتصادی امنیت متزلزل و وابسته را ایجاد خواهد کرد. نه فقط در مورد جاده‌ها بلکه در مورد سایت‌های اینترنتی در صورتی که ایران تا حد امکان سایت‌های داخلی وابسته به منابع داخلی و اینترنت ملی برای مخاطبان فراهم نکند از حیث امنیتی به آمریکا وابسته خواهد بود و مورد هجوم حفره‌های جاسوسی اقتصادی، فرهنگی و سیاسی آمریکا قرار خواهد گرفت کما اینکه شنوده‌های اخیر تلفن همراه نشان داده است در زمینه ارتباطات آمریکا به اروپا نیز ترخّم نمی‌کند.

زمینه های نو در ارتباطات اقتصادی

از سوی دیگر در صورتی که بر اساس همگرایی و با نگاهی پیش‌دستانه به ارتباطات اقتصادی بنگریم شاهد آن خواهیم بود که فرصت‌های زیادی برای افزایش قدرت اقتصادی انقلاب اسلامی وجود خواهد داشت که در اینجا به تعدادی از این پیشنهادها در حوزه ارتباطات نوین اقتصادی توجه می‌کنیم.

۱- از حیث جاده‌ای این امکان تا حدی فراهم است که ما به بازسازی شکلی دیگر از جاده ابریشم بپردازیم. به نوعی جاده ابریشم را از چین و روسیه تا هند و ایران و از آن سو تا اروپای شرقی، آفریقا و آمریکای جنوبی کشیده و در این مسیر از مزایای مدیریت اقتصادی و فرهنگی چنین جاده ترانزیتی بهره‌مند شویم. به عبارت دیگر جاده‌ای ارتباطی میان ملت‌ها برای تبادلات اقتصادی و سپس فرهنگی بوجود خواهد آمد که مدیریت آن توسط ملت‌های بویژه آسیایی صورت خواهد گرفت و سابقه تاریخی آن نیز در این قاره وجود داشته است.

۲- اقوام مرزی ایران بر خلاف آن چه تا امروز به آن نگریسته شده است برای ما نه فقط تهدید نیستند بلکه فرصتی فرهنگی و اقتصادی- سیاسی هستند. این فرصت به شرطی محقق خواهد شد که ما بلوچ‌های ایران را در یک قالب توانمندشده مدیریت کرده و به تبادل اقتصادی و فرهنگی با بلوچ‌های پاکستان و افغانستان دعوت کنیم. همین امر را در مورد ترکمن‌های ایران و آسیای مرکزی ثوق داده و شمال شرق ایران را به مسیری برای گسترش فرهنگی، اقتصادی و سیاسی انقلاب اسلامی مبدل کنیم. با این نگاه مرزهای جنوب شرقی و شمال شرقی ایران مسیرهای گسترش هژمونی انقلاب اسلامی در آینده خواهند بود. استان‌های آذری زبان شمال غربی ایران نیز بستر تعامل آینده ما با حوزه قفقاز و ترکیه خواهند بود. ورود به تعاملات تجاری با این مناطق همراه با تعاملات فرهنگی که ما مزیت نسبی بالاتری در آن‌ها داریم مسیری دیگری برای حضور ما در این مناطق خواهد بود. کردستان ایران نیز به همین شکل باید مسیر گسترش ارتباطات اقتصادی، فرهنگی و سیاسی ما با کردستان ترکیه، کردستان عراق و سوریه واقع شود. اهالی جنوبی استان فارس، هرمزگان و برخی از عرب‌های خوزستان نیز که تعاملات تجاری دیرینه با کشورهای عربی خلیج فارس را دارا بوده امروزه نیز برای حضور ساختاری در این کشورها بستر ارتباطات اقتصادی و فرهنگی ما خواهند بود. لازم به یادآوری است که اجرای چنین امری نخست توانمند سازی این اقشار و مرتفع کردن موانع ارتباطی میان این سوی مرز و آن سوی مرز است.



منبع: (فیاض، ۱۳۸۷).

نمودار بالا الگویی کوچک شده از پیشنهاد وسیعی است که بخش‌های متنوع فرهنگی مرزهای ایران را به مثابه مسیرهای ارتباط اقتصادی ایران با پهنه جغرافیایی ترسیم کرده است. این الگو و تلفیق آن با الگوی همگرایی اقتصادی قابلیت همراهی را خواهد داشت و در طولانی مدت به پیوند روابط اقتصادی و سیاسی کشورهای یاد شده خواهد شد. آن چه در این الگو پیگیری می‌شود فزونی همگرایی منطقه‌ای بر پایه تعاملات اقتصادی و فرهنگی است که پیامدهای امنیتی ساختاری را در منطقه در بر خواهد داشت.

۳- الگوی دیگر بهره‌برداری از ارتباطات اقتصادی تعامل با دایاسپورهای مسلمان در نقاط مختلف دنیا است. بخشی از این گروه‌ها به دلیل داشتن دین مشترک و آرمان‌های مذهبی به نحو مثبتی حاضر به تعامل با ما خواهند بود. به عبارت دیگر می‌توانند همگرایی را در بعد اقتصادی و فرهنگی در بخش‌های مختلف دنیا محقق کنند. در این جا مراد از دایاسپورهای مسلمان گروه‌های مهاجر مسلمانی هستند که طی بازه‌ای زمانی در دیگر کشورها به زندگی پرداخته و در آن جوامع هضم شده‌اند. این گروه‌ها به سبب حضور طولانی مدت در جوامع مقصد توان اثرگذاری بر آن جوامع را خواهند داشت.^۱ اگر به دنبال حلقه‌هایی ارتباطی برای اثرگذاری

^۱ اگر چه بر خلاف این رویکرد، یوسی شاین (Yossi Shain) و تامارا کافمن (Tamara Cofman) معتقدند:

کشورهای مبدأ (مسلمان) بر کشورهای مقصد (به ویژه غیرمسلمان) در زمینه سیاست، اقتصاد و فرهنگ باشیم، این روند را باید با قالب‌هایی سازمان‌یافته و غیردولتی با «مهاجران مسلمان» کشورهای غیر مسلمان از جمله مسلمانان آمریکای شمالی، مسلمانان اروپا، چین و روسیه به منظور حضور در فرهنگ و اقتصاد این کشورها مد نظر قرار دهیم. این گروه‌های مهاجر مسلمان ابزارهای ارتباطی ما با منابع اقتصادی بیرون از جهان اسلام هستند. به عنوان نمونه اقلیت‌های مهاجر پاکستانی، مصری، عراقی، الجزایری، ترکیه‌ای، هندی، مالزیایی، بحرینی، کویتی، لبنانی، سودانی حاضر در نهادهای بین‌المللی و شرکت‌های بزرگ اروپایی و آمریکای شمالی، چین و روسیه مسیرهای ارتباطی انسانی ما با منابع اقتصادی این کشورهای مقصد هستند. در این رویکرد مهاجران مسلمان در کشورهای غیراسلامی گروه‌های دفاع اقتصادی هستند که در برهه‌های مختلف می‌توانند کارویژه‌های مهمی از جمله کاهش تحریم‌های اقتصادی غرب را -با توجه به جایگاه‌های شغلی یا مهارتی خود- به انجام رسانند. برخی از این مسلمانان با توجه به حضور در مجامع حقوقی، اقتصادی و سیاسی بین‌المللی می‌توانند در تصمیمات علیه کشورهای اسلامی نقش بازدارنده یا تعدیل‌کننده را ایفا کنند. این گروه‌ها با توجه به مهارت‌ها و حضور در صنایع خارجی توان انباشت و انتقال سرمایه و دانش به کشورهای اسلامی را از شرکت‌های خارجی به جهان اسلام دارا هستند. دایاسپوراهای مسلمان می‌توانند کارویژه دفاع اقتصادی و در برخی از موارد تهاجم اقتصادی را به سود مسلمان به اجرا درآورند و با ابزارهای مؤثر اقتصادی به حفظ و افزایش مرزهای امنیت مسلمانان یاری رسانند.

در این سیاست مهاجرت باید قدمی فراتر رویم و با گزینش نخبگانی جوان از کشورهای اسلامی و انتقال هدفمند آنان به مراکز ثروت و قدرت اقتصادی، فرهنگی و سیاسی دنیا به دنبال نفوذ آنان در سامانه‌های تصمیم‌سازی و حاکمیت بر کشورهای غیر اسلامی باشیم. به عبارت دیگر باید نوعی صادرات مغز هدفمند را برای آینده فراهم کنیم که هدف از آن گسترش مرزهای امنیت انقلاب اسلامی در پایتخت‌های بزرگ دنیا از پکن و مسکو تا نیویورک است. ساخت

«یک گروه دایاسپورا می‌تواند با در نظر گرفتن حساسیت‌های مرتبط با موضوعات خود، فشار زیادی را بر عرصه

داخلی سیاست‌های سرزمین مادری اش اعمال کند.»

مهاجرتی هدفمند از مهاجران موجود و مهاجرانی که در آینده به کشورهای هدف خواهیم فرستاد با مدیریت آگاهانه و هدفمند می‌تواند به جهانی سازی اقتصاد، فرهنگ و سیاست مسلمانان منجر شود. این امر ساختار امنیتی نوین از همگرایی مسلمانان را محقق خواهد ساخت.

۴- نفوذ اطلاعاتی و جاسوسی اقتصادی و علمی امروزه یکی از ابزارهای دستیابی به دانش و ثروت در دنیا است. میشل وان کلیو، معاون اداره سیاست فن آوری و علمی در کاخ سفید اظهار می‌دارد: «ظاهراً سرویس‌های اطلاعاتی ابزاری در اختیار دارند که می‌تواند اطلاعات مفیدی در زمینه تجارت فراهم سازد. به عنوان مثال جزئیاتی در مورد شرکت‌های رقیب، کشفیاتی در مورد طرح‌های اصلی در حال اجرا در خارج، اطلاعاتی در مورد موافقت نامه‌های مالی موجود، و همچنین دیدگاه‌هایی در مورد برنامه‌های تحقیقاتی دولت و صنایع». این اظهارنظر به خوبی نشان می‌دهد که پس از جنگ سرد از رقابت تسلیحاتی شاید کاسته شده باشد اما بر رقابت‌های جاسوسی نه فقط در حوزه نظامی-سیاسی بلکه در زمینه شرکت‌های بازرگانی خصوصی، اسرار تجاری، تکنولوژی‌های برتر افزوده شده است و این بیان از اهمیت جاسوسی اقتصادی پس از جنگ سرد دارد. ریشه این حجم جاسوسی اقتصادی، نبرد اقتصادی پس از جنگ سرد در نظام بین‌الملل بوده است. زیرا با برون‌رفت از جنگ سرد محوریت امنیت نظامی-سیاسی جای خود را به محوریت امنیت اقتصادی داده است. در همین راستا یکی از راه‌های برنامه‌ریزی اقتصادی برای خارج از کشور دارا بودن معاونت‌هایی برای گردآوری و تحلیل اقتصاد بین‌الملل است. چنین عملکردی در آمریکا توسط دفتر تحلیل‌های سیاسی اداره اطلاعات و تحقیقات وزارت امور خارجه با استفاده از یافته‌های اقتصادی سفارت خانه‌ها و کنسول‌گری‌ها انجام می‌گیرد. در این مجموعه گزارش‌هایی برای تصمیم سازان در موضوعات مهم اقتصاد بین‌الملل همچون چرخه‌های خارجی، تجارت، موضوعات مالی، غذا، جمعیت و انرژی و ارتباط اقتصادی میان کشورهای صنعتی و کشورهای در حال توسعه تهیه می‌شود (میرمحمدی و سالارکيا، ۱۳۹۱). همین رویه نفوذ اطلاعاتی اقتصادی و علمی را ما نیز باید در نهادهایی که ایفای نقش بین‌المللی دارند یا خواهند داشت به اجرا در آوریم. این دفاتر اقتصادی در خط مشی‌های آینده این نهادها برای تصمیم سازی اثرگذار خواهند بود و اولویت بندی‌های این نهادها را جهت خواهند داد. در این روش تصمیم‌های سیاسی و حتی نظامی با انتخاب‌های اقتصادی درگیر شده و سازواره‌های امنیت آینده

ایران را در مسیرهای اقتصادی شکل خواهد داد. با این توجه که نفوذ اطلاعاتی اقتصادی به صرف گردآوری داده از دیگر نهادها بسنده نخواهد کرد و به دستکاری در دیگر نهادها مبادرت خواهد ورزید. تلاش‌های اطلاعاتی با هدف تجزیه اقتصادی اروپا و آمریکا نیز زیر مجموعه‌های آینده این روش خواهد بود.

انرژی

دو مقوله قدرت اقتصادی و منابع انرژی به هم گره خورده است. هیچ اقتصادی نمی‌تواند بدون انرژی کار کند. تولید و ذخیره‌ی انرژی برای صنعت و جریان سیستم‌های حمل و نقل و جوابگو بودن به نیازهای کاربران داخلی به گرما و نور ضروری می‌باشد. نبود ذخایر انرژی ثابت می‌تواند وضعیت اقتصادی دولت‌ها را با مشکلات بنیادین روبرو سازد. علت این مشکلات بنیادین آن است که پس از جنگ سرد با تأکید بر میزان رشد اقتصادی که رقابت‌های بین‌المللی را در این محور نزدیک می‌کرد منابع انرژی را به عنوان منابعی مهم برای قدرت اقتصادی مبدل کرد. به عبارتی منابع انرژی به عنوان تأمین‌کننده صنایع و تولیدات تجاری به رشد اقتصادی یاری می‌رساند و رشد اقتصادی متکی بر منابع امن انرژی قدرت باثبات اقتصادی را برای یک دولت به ارمغان می‌آورد. از همین روی باید گفت که قدرت اقتصادی در دنیا برای یک دولت زمانی شکل می‌گیرد که از حیث تأمین منابع انرژی امنیت قابل توجهی داشته باشد (نک: نصری، ۱۳۸۰).

در زمینه رابطه جنگ و منابع انرژی رویکردهای واقع‌گرا اغلب نشان‌دهنده جنگ بر سر منابع انرژی در نقاط مختلف دنیا هستند. به عنوان نمونه جنگ خلیج فارس یکی از نشانه‌های تمایل مداوم دولت‌های مدرن سرمایه‌داری به جنگ برای تأمین ذخیره‌ی نفت بوده و پیش‌بینی برخی از پیش‌بینی‌کنندگان این است که زمانی که تقاضای انرژی در خاورمیانه بر عرضه پیش افتد، این موضوع می‌تواند منشأ جدید منازعات در منطقه باشد. بنابراین محدود بودن انرژی و درخواست‌های مکرر برای آن به رابطه انرژی-جنگ مبدل می‌شود. دو گروه سود قابل ملاحظه‌ای از این رابطه خواهند برد: شرکت‌های بزرگ نفتی و شرکت‌های تسلیحاتی.

«قدرت مستقیم» انرژی به شکل توانایی دولت برای کنترل آگاهانه‌ی ذخیره‌ی انرژی و ظرفیت تولید دیگر دولت‌ها می‌باشد. آمریکا به عنوان بزرگ‌ترین مصرف‌کننده انرژی به طور

واضح بر دیگر دولت‌ها قدرت اثرگذاری دارد زیرا تقاضای بیشتر منابع انرژی در آمریکا قیمت را برای دولت‌های دیگر افزایش می‌دهد و این افزایش قیمت به نوبه خود راهبرد اقتصادی و سیاسی دیگر دولت‌ها را در زمینه منابع انرژی تحت تأثیر قرار می‌دهد. از سوی دیگر به نظر می‌رسد که در دوران معاصر توانایی آپک برای تحت تأثیر قرار دادن قیمت‌های نفت به سبب شکاف میان دولت‌های عضو کاهش یافته و کنترل بازار نفت بین تولیدکنندگان، شرکت‌های چندملیتی و بازار تقسیم شده است (هیوز، ۱۹۹۹، ۴۲). به عبارت دیگر مدیریت انرژی به دست شرکت‌های نفتی و چندملیتی افتاده است که بازهم بخش عمده‌ای ریشه در غرب و هم پیمانان آنان دارند. معادله شکل گرفته درباره انرژی در اینجا از این قرار است که مصرف‌کنندگان بزرگ (به ویژه آمریکا) و شرکت‌های چندملیتی انرژی قیمت‌گذاران اصلی انرژی هستند و این در حالی است که انتظار می‌رفت تولیدکنندگان اثرگذارترین مهره و دارندگان قدرت اقتصادی در این زمینه باشند اما خلاف این امر صورت پذیرفته است. توان قیمت گذاری انرژی نیز به معنای دست‌یابی به قدرت اقتصادی ناشی از انرژی است. برای روشن شدن این امر که شرکت‌های چندملیتی چه سهمی از بازار انرژی دارند در اینجا لیستی از درآمد آنان ارائه می‌شود:

شرکت	درآمد	دفتر مرکزی
رویال داچ شل	۴۸۴،۴۸۹	هلند
اکسان‌موبیل	۴۵۲،۹۲۶	ایالات متحده آمریکا
بی‌پی	۳۸۶،۴۶۳	بریتانیا
ساینوپک	۳۷۵،۲۱۴	چین
شرکت ملی نفت چین	۳۵۲،۳۳۸	چین
سعودی آرامکو	۳۱۱،۰۰۰	عربستان سعودی
شورون	۲۴۵،۶۲۱	ایالات متحده آمریکا
کونوکو فیلیپس	۲۳۷،۲۷۲	ایالات متحده آمریکا
توتال	۲۳۱،۵۸۰	فرانسه
گازپروم	۱۵۷،۸۳۰	روسیه
انی	۱۵۳،۶۷۶	ایتالیا
پتروبراس	۱۴۵،۹۱۵	برزیل

ژ د اف سوئز	۱۲۶،۰۷۶	فرانسه
پمکس	۱۲۵،۳۴۴	مکزیک
والرو انرژی	۱۲۵،۰۹۵	ایالات متحده آمریکا
پتروئوس دی ونزوئلا	۱۲۴،۷۵۴	ونزوئلا
استات اویل	۱۱۹،۵۶۱	نروژ
جی اکس هولدینگز	۱۱۹،۲۵۸	ژاپن
لوک اویل	۱۱۱،۴۳۳	روسیه
پتروناس	۹۷،۳۵۵	مالزی
شرکت نفت هند	۸۶،۰۱۶	هند
رپسول	۸۱،۱۲۲	اسپانیا
پی تی تی	۷۹،۶۹۰	تایلند
ریلاینس	۷۶،۱۱۹	هند
شرکت ملی نفت فلات قاره چین	۷۵،۵۱۴	چین
ماراتن اویل	۷۳،۶۴۵	ایالات متحده آمریکا
روس نفت	۶۵،۰۹۳	روسیه
تی ان کی - بی بی	۴۸،۹۰۹	روسیه
آیدمیتسو کوسان	۴۸،۸۲۸	ژاپن
اواموی	۴۷،۳۴۹	اتریش
سانوکو	۴۵،۷۶۵	ایالات متحده آمریکا
بهارات پترولیوم	۴۴،۵۸۲	هند
اینترپرایس پروداکتس	۴۴،۳۱۳	ایالات متحده آمریکا

منبع: www.fortune500.com

ملاحظه می شود که شرکت های نفتی خود به تنهایی می توانند یکی از بازیگران بزرگ اقتصادی در عرصه بین الملل باشند و حتی برای فروش بیشتر انرژی گاهی اوقات دولت ها را به جنگ تحریک کنند. بنابراین شرکت های نفتی می توانند با بالا و پایین آوردن قیمت انرژی به جنگ ها دامن زنند یا از جنگ ها جلوگیری کنند. برای شفاف تر شدن مسئله انرژی به آمار مصرف آن توجه شود. میزان تقاضای نفت در عرصه بین المللی از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۵ سالانه ۱/۹ درصد افزایش خواهد یافت و از ۹۴/۶ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۱۰ به ۱۱۹/۲ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۲۵ افزایش خواهد یافت. همچنان آمریکای شمالی بیشترین میزان تقاضای انرژی

را به خود اختصاص داده است به گونه‌ای که در ۲۰۳۰ حدود ۳۰/۶ میلیون بشکه در روز مصرف یعنی ۲۷٪ تقاضای جهانی نفت را خواهد داشت (اطاعت و نصرتی، ۱۳۸۹). بنابراین در میان مصرف‌کنندگان، توانایی این بخش جغرافیایی برای حساس شدن بر قیمت نفت بیشتر خواهد بود. بویژه که شرکت‌های چندملیتی نفتی آمریکایی نیز بر این نگرانی قیمتی می‌افزایند. این در حالی است که توانایی تولید نفت در خلیج فارس در سال ۲۰۰۰ به میزان ۲۱/۶ میلیون بشکه نفت، در سال ۲۰۱۰ به میزان ۲۸/۶ میلیون بشکه در سال ۲۰۱۵ به میزان ۳۸/۴ میلیون بشکه و در سال ۲۰۲۰ به میزان ۴۹/۸ میلیون بشکه نفت خواهد بود. در مجموع ملاحظه می‌شود که حدود ۳۰٪ نفت مصرفی جهان توسط خلیج فارس تولید می‌شود. اما نکته مهمتر در مورد حوزه خلیج فارس آن است که این ناحیه ۶۰ درصد ذخایر نفت خام و ۴۵ درصد ذخایر گاز طبیعی را در خود جای داده است. با توجه به مصرف جهانی انرژی و ذخایر نفتی این حوزه مهار این منطقه به جنگ منجر می‌شود. حمله آمریکا به عراق به بهانه تسلیحات شیمیایی و پیش از آن جنگ خلیج فارس در چهارچوب تسلط بر منابع انرژی خلیج فارس قابل تحلیل است. ریشه تهدیدها در این ناحیه تسلط بر منابعی است که برای قدرت اقتصادی آینده جهانی تعیین کننده است و دولتی می‌تواند هژمون آینده اقتصادی جهان باشد که بر منابع انرژی مطمئن به صورت مستقیم یا غیرمستقیم حاکم شود. از این روست که رابطه قدرت اقتصادی و انرژی با مسئله جنگ گره می‌خورد. اما با حضور مفهومی به نام جنگ در منطقه خلیج فارس و دیگر نقاط انرژی خیز دنیا بازار بزرگی به نام فروش اسلحه نیز پیش کشیده می‌شود. بنابراین برای تسلط بر منابع انرژی باید جنگ ایجاد شود و برای جنگ نیز تسلیحات خریداری شود. پیروز این جنگ نیز دولت‌هایی هستند که شرکت‌های چند ملیتی انرژی و شرکت‌های تسلیحاتی در آن‌ها قرار دارند. به عبارتی دیگر با شکل‌گیری چنین رابطه‌ای، غرب هم بر منابع انرژی جهان سوم حاکم می‌شود و هم تسلیحات خود را می‌فروشد و هم از طریق شرکت‌های چندملیتی به استخراج مطمئن این منابع مبادرت می‌ورزد.

زمانی این امور روشن‌تر می‌شود که شاهد فروش نفت از یک سو و خرید تسلیحات از سوی دیگر در همین منطقه باشیم. خلیج فارس و به شکلی عمومی‌تر آسیای غربی از جمله مناطق پرتقاضای تسلیحات نظامی است و آمریکا نیز در فروش تسلیحات به این منطقه رتبه

نخست را دارا است. به عنوان نمونه بودجه دفاعی کشورهای حوزه خلیج فارس (مگر عراق) در سال ۲۰۰۵ به شرح زیر بوده است:

- ۱- عربستان سعودی با ۲۱/۳ میلیارد دلار
- ۲- جمهوری اسلامی ایران با ۴/۴ میلیارد دلار
- ۳- کویت با ۳/۴ میلیارد دلار
- ۴- عمان با ۳ میلیارد دلار
- ۵- امارات متحده عربی یا ۲/۶۵ میلیارد دلار
- ۶- قطر با ۲/۲ میلیارد دلار
- ۷- بحرین با ۵۲۶ میلیون دلار.

علاوه بر این کشورهای عربی منطقه در رقابت تسلیحاتی برای سال های بین ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۰ طرح های گسترده ای برای خرید سلاح پیش گرفته اند که بخش قابل توجهی از آن ها به آمریکا اختصاص می یافت. گزارش سال جاری موسسه بین المللی صلح استکهلم نشان می دهد که عربستان سعودی در نظر دارد در ۵ سال آینده (تا ۲۰۲۰) بودجه نظامی خود را به حدود ۵۰ میلیارد دلار برساند. آمریکا با فروش تسلیحاتی به ارزش هشت میلیارد و ۴۰۰ میلیون دلار، عنوان بزرگترین فروشنده تسلیحات به منطقه خاورمیانه را در سال ۲۰۱۴ از آن خود کرد. کشورهای عربستان و امارات در این سال سامانه های دفاعی به ارزش هشت میلیارد و ۷۰۰ میلیون دلار وارد کردند که از میزان واردات تسلیحاتی تمامی کشورهای غرب اروپا بیشتر بوده است. با افزایش رقابت تسلیحاتی در خاورمیانه انتظار می رود مجموع فروش تسلیحات به کشورهای منطقه را به رقم بی سابقه ۱۸ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۵ برساند؛ رقابتی که عربستان سعودی در صدر آن قرار دارد. بخش قابل توجهی از هزینه های یاد شده از فروش نفت حاصل می شود (قنبرلو، ۱۳۸۵). به عبارت دیگر میان فروش نفت و خرید تسلیحات نظامی در منطقه آسیای غربی نسبتی معنادار وجود دارد.

فروش تسلیحات نظامی آمریکا به مجتمع های نظامی- صنعتی این کشور مربوط می شود. تاریخ شکل گیری این مجتمع ها به جنگ جهانی دوم باز می گردد. از این زمان به بعد نوع روابط افراد تصمیم گیر در این مجموعه ها و نهادهای سیاسی آمریکا به میزانی گره خورد که

در برخی از موارد شنیدن نظرات اعضای این مجتمع های نظامی بر وزارت خارجه اولویت پیدا می کرد (ازغندی و روشندل، ۱۳۹۰، ۱۲۱-۱۲۳). بنابراین تولیدکنندگان نظامی در آمریکا از جنگ جهانی دوم به بعد به مجموعه ای مؤثر در سیاست این کشور مبدل شدند. این مجتمع ها علاوه بر تولید تسلیحاتی آمریکا به تولید تسلیحات برای دیگر کشورها نیز اقدام کردند. به عبارت دیگر با فروش تسلیحات به عنوان نمونه به آسیای غربی بخشی از دلارهای نفتی را به آمریکا باز می گردانند.

ایران پیش از انقلاب نیز به همین شکل در چرخه نفت- تسلیحات قرار گرفته بود. در بازه زمانی ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۶ خورشیدی ثروت بادآورده نفتی به جای تبدیل شدن به رشد قدرت اقتصادی مؤلّد و درونزا به واردات اقتصادی و نظامی منجر شد. بنابراین نه فقط قدرت اقتصادی مستقل شکل نمی گرفت بلکه به استبداد نفتی تبدیل می شد. ثمره فروش نفت در این دوران، خرید ۱۲ میلیارد دلار تسلیحات نظامی بود. خرید سلاح و فروش نفت در حالی صورت می گرفت که دو میلیون و چهار صد هزار نفر حلبی آباد نشین و حاشیه نشین شهری از شدت فقر شکل گرفته بود. این تجربه ایران نیز نشان می دهد که حتی با وجود گسترش قدرت نظامی در صورت بیماری های اقتصادی داخلی به همراه فساد گسترده داخلی ضعف مشروعیت را همراه آورده و ساختار قدرت بی ثباتی را به بوجود آورد که از حیث اجتماعی به زودی انقلاب داخلی را سبب شد. چنین نظامی گری به مصرف منابع داخلی و وابستگی نظامی به غرب منجر شد (آبراهامیان، ۱۳۹۱، ۵۳۴-۵۳۵).

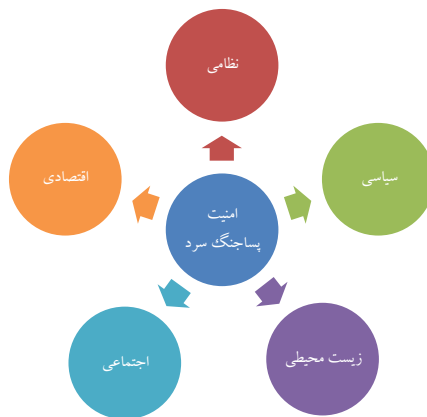
پس از بررسی مؤلفه های قدرت اقتصادی لازم است به رابطه این قدرت با امنیت در نظام بین الملل پرداخته شود. آیا قدرت اقتصادی به حفظ امنیت منجر می شود؟ آیا بالا بردن قدرت اقتصادی یک کشور به بازدارندگی از انواع جنگ ها منجر می شود؟ جایگاه اقتصاد در امنیت پساجنگ سرد چگونه بوده است؟

رابطه قدرت اقتصادی و امنیت

پس از جنگ سرد به تبع تحول در نظام بین‌الملل و ساختار تهدیدات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای نظریه‌های امنیت رختی نو بر تعاریف و راهبردهای امنیتی پوشاندند. امنیت از شکلی سخت‌افزاری و تک‌سویه به سوی نمایی چندسویه و نرم‌افزاری سوق یافت. امنیت به صورتی گسترده بازتعریف شد و در این بازتعریف مباحث جدیدی به آن پیوستند. بر اساس تهدیدات جدید نظام بین‌الملل ابعاد امنیت شامل پنج بخش نظامی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و زیست محیطی گردید. در این بین مرجع امنیت در بعد اقتصادی بازار آزاد شد. جایگاه اقتصاد و امنیت اقتصادی نیز برجستگی خاص خویش را در تلازم با آموزش، بهداشت و افزایش توان نظامی نشان داد. در ساختار امنیت نوین پس از جنگ سرد، قدرت اقتصادی به عنوان یکی از ابعاد مورد توجه دولت‌ها قرار گرفت (طباطبایی و فتحی، ۱۳۹۳). این رویکرد که به «مکتب کپنهاگ» شهرت یافت در تحلیل ساختار چندوجهی امنیت با رویکردهای اقتصادی و همکاری‌گرایانه لیبرال‌ها نگرشی جامع‌تر از ارتباط قدرت اقتصادی و امنیت ارائه می‌دهد. لیبرال‌ها از سوی دیگر امنیت و قدرت سیاسی را وابسته به قدرت اقتصادی می‌دانند. آنان بر این باورند که انواع تولیدات اقتصادی سودآور فراتر از افزایش رشد اقتصادی و رفاه فردی، به فزونی قدرت و امنیت دولت‌ها در نظام بین‌الملل منجر خواهد شد؛ که این امر هنگامی که در قالب همکاری تحقق یابد به گسترش همکاری‌های بین‌المللی خواهد انجامید (ثانی جوشقانی، ۱۳۸۹، ۱۰۱-۱۰۲).^۱

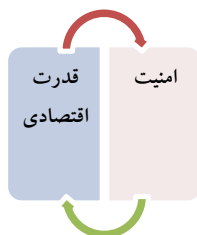
^۱ ذیل رابطه امنیت-اقتصاد-همکاری ایران نیز با گسترش همکاری‌های اقتصادی با کشورهای حوزه آسیای مرکزی، قفقاز، حوزه خلیج فارس، هند، پاکستان، افغانستان می‌تواند نقش خود را در نظام تصمیم‌گیری سیاسی و اقتصادی این کشورها اعمال کند. گسترش همکاری‌های رسانه‌ای، تجارت دارو، خدمات پزشکی، سدسازی، تولید خودرو، منسوجات، تجارت تسلیحات، گسترش خطوط لوله‌های نفت و گاز ایران با برخی از کشورهای یاد شده-که از حیث انرژی فقیر هستند-ارسال استاد و پذیرش دانشجوی (همکاری‌های دانشگاهی)، ایجاد بانک‌های مشترک، ایجاد پیمان‌های ارزی، همکاری‌های هوا-فضا و بسیاری از رشته‌های دیگر به گسترش منافع مشترک و متقابل اقتصادی-فرهنگی ایران و این کشورها در آینده بلندمدت منجر خواهد شد. این تعامل سازنده اقتصادی و علمی در نگرشی

دگرگونی مفهوم امنیت و جایگاه اقتصاد در نظام بین‌الملل، درهم‌تنیدگی رابطه امنیت و اقتصاد را به ما نشان می‌دهند و این که این دو مقوله وام‌دار یکدیگرند و اموری مستقل از هم نیستند (گیلپین، ۱۹۸۷؛ بوزان، ۱۹۹۴؛ تریف، ۱۹۹۹). با بازتعریف جدید امنیت پس از جنگ سرد استراتژیست‌های آمریکا امنیت را امری چندسویه در نظر گرفتند و اقتصاد را به عنوان یکی از مؤلفه‌های جابایی قدرت کشورها در نظر آوردند. استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن بیستم با تبیین ابعاد قدرت اقتصادی دولت‌ها در این قرن بر جایگاه ویژه دولت‌هایی همچون چین که به سوی رشد اقتصادی فزاینده پیش می‌روند توجه می‌کند. این استراتژی به موضوعات قدرت اقتصادی دولت‌ها، جایگاه انرژی در اقتصاد بین‌الملل، فناوری، ساختارهای علمی و آموزشی، گسترش ارتباطات، میزان تغییرات جمعیت، بیماری‌های خطرناک، جریان‌های بنیادگرا، مردم‌سالاری و فرهنگ به عنوان ابعاد غیرنظامی امنیت در قرن بیست و یکم پرداخته است (کمیسون تدوین استراتژی امنیت ملی آمریکا، ۱۳۸۳) و به ما گوشزد می‌کند که امنیت پس از جنگ سرد اگر چه نظامی‌گری را ترک نکرده اما به شدت از ابعاد غیرنظامی اثرپذیرفته است.



نمودار ۲ چندسویگی امنیت پساجنگ سرد در قالب مکتب کپنهاگ

چندسویه و همکاری‌جویانه به درهم‌تنیدگی بیشتر امنیت و اقتصاد ایران و همسایگان آن خواهد انجامید و یکی از ابزارهای مهم ارتقاء امنیت منطقه خواهد بود.



نمودار ۳ تعامل اقتصاد و امنیت در نگرش لیبرال

با این حساب چگونه سازواره‌های قدرت اقتصادی در تغییر نگرش امنیتی در جهان دخالت کرده است. چگونه کشورهایی که پس از جنگ سرد به رویه نظامی‌گری ادامه داده‌اند ضرر کرده و دولت‌هایی که هر چه بیشتر بر ابزارهای اقتصادی تأکید کرده سود برده‌اند. پایان گرفتن جنگ سرد آغازی بر دگرگونی پارادایمی امنیت از نظامی‌گری به سوی اقتصادگرایی است بنابراین حتی تا حد امکان کوشش می‌شود که دولت‌ها بیش از پیش از ابزار اقتصادی برای اقدام‌های خود-در عوض ابزار نظامی- استفاده کنند. در ادامه تعاریفی از قدرت غیرنظامی که پس از جنگ سرد شکل گرفته‌اند و ابعاد آن پرداخته می‌شود. پس از تحلیل رابطه قدرت اقتصادی و ساختار امنیت نوین اقتصادمحور شکل گرفته پس از جنگ سرد، راهکارهایی برای مسلمانان ارائه خواهد شد.

پرسش از رابطه میان قدرت اقتصادی و نقش متعاقب آن در امنیت، چالشی نظری برای پژوهش‌گران «اقتصاد سیاسی بین‌الملل» و «روابط بین‌الملل» ایجاد کرده است. بسیاری از نظریه‌پردازان قدرت اقتصادی را به عنوان شکل اصلی قدرت پس از «جنگ سرد» دانسته‌اند. هارتریچ^۱ در کتاب «فرصت آمریکایی» استدلال می‌کند که «سیاست اقتصادی^۲ که به نظر وی به معنای قدرت اقتصادی است، جایگزین ژئوپلیتیک مبتنی بر قدرت نظامی شده است» (محسن زادگان و حسینی کرانی، ۱۳۹۰، ۱۳) و حتی اگر پژوهش‌گران رئالیست، لیبرال و مارکسیست در نتیجه‌گیری در مورد اینکه پس از دهه ۹۰ میلادی «کدام دولت‌ها در سیستم بین‌الملل هژمونی پیدا خواهند کرد» اختلاف داشته باشند، اما در این امر اتفاق نظر دارند که پس از جنگ سرد

۱ Hartrich

۲ Ecopolitic

قدرت نظامی در مقابله با قدرت اقتصادی کاهش جایگاه چشم گیری داشته است. با پایان جنگ سرد پس از شکل گیری پدیده «جهانی شدن اقتصاد» به تدریج اندیشه عام «جهانی شدن» شکل گرفت. به عبارت دیگر اقتصاد وجه بارز و آشکار جهانی شدن گردید (کوهن و نای، ۱۹۷۷: ۴۴؛ هیوز، ۱۹۹۹، ۲۹؛ سلیمان پور و دامن پاک جامی، ۱۳۸۷-۱۳۸۸: ۸۰) و امنیت در عرصه بین المللی خواه ناخواه با سنجه ثبات اقتصادی، قدرت اقتصادی و توسعه اقتصادی گره خورد. در این بستر جهان اقتصادی شده، یکی از الگوهایی که برای غلبه هژمونی مورد توجه واقع شده است الگوی تابعیت شکل گیری دولت هژمون در رابطه مستقیم با قدرت اقتصادی بوده است. از همین روی با پایین آمدن جایگاه قدرت نظامی و بالا رفتن جایگاه قدرت اقتصادی پس از جنگ سرد، در کنار آمریکا در یک بازه زمانی ژاپن و در بازه ای دیگر چین از جمله دولت هایی بوده اند که نامزد جایگاه هژمونی در نظام بین الملل واقع شده اند. با این تغییر سازه های امنیتی نظام بین الملل برخی از پژوهشگران چنین پیشنهادهایی را طرح کرده اند که برخی از کشورها می توانند با ایفای نقش اقتصادی و با یاری جستن از قدرت اقتصادی توان اثربخشی در امنیت بین المللی ایجاد کنند.^۱

۱ دلالتی که این مقاله برای کشور ما دارد این است که ساختار قدرت اقتصادی بین المللی نشان می دهد که نه شکل گیری تهاجمات اقتصادی و نه مهار تهاجمات اقتصادی به تنهایی صورت نمی پذیرد. حضور مستقیم و غیر مستقیم در شرکت های اقتصادی بیرون از ایران، ایجاد شرکت های چندملیتی در حوزه مختلف با مشارکت هم پیمانان، سرمایه گذاری هدفمند در کشورهای ضعیف برای تولید اقتصادی، پرورش نخبگان هدفمند در کشورهای همسایه و ایجاد نهادها و شرکت های اقتصادی در آن ها، حضور اقتصادی به واسطه دیاسپوراهای مسلمان در چین، روسیه، اروپا، آمریکای شمالی و آمریکای لاتین، سرمایه گذاری در فناوری های نوین، بهره برداری از جاسوسی اقتصادی برای توسعه سریع تر اقتصادی، بهره برداری از نهادهای اقتصادی غیردولتی، اجرای الگوی مشابه طرح مارشال در کشورهای همسایه و ایجاد ذخایر استراتژیک با همکاری کشورهای همسایه از جمله مواردی هستند که برای بهبود قدرت اقتصادی ایران در برابر تهاجمات اقتصادی به شدت اثرگذار خواهند بود. گسترش چنین همکاری هایی قدرت اقتصادی ایران را با نفوذ بیشتری در دیگر کشورها روبرو خواهد کرد و به اصطلاح سیاستمداران پنجره های تنفس بیشتری برای ایران ایجاد خواهد کرد. گسترش پنجره های تنفس فقط بر اساس همکاری و پیوند زدن خود با دیگر اقتصاد ها محقق می شود. در این بین دولت هایی که به بهترین وجه از همکاری و همگرایی در تولید، سرمایه گذاری،

منابع و مأخذ

- ۱- ازغندی، علیرضا و جلیل روشندل (۱۳۹۰)، **مسائل نظامی و استراتژیک معاصر**، تهران: سمت.
- ۲- اطاعت، جواد و حمیدرضا نصرتی (۱۳۸۹)، **نفت، ژئواکونومیک و امنیت ملی ایران**، فصلنامه فضای جغرافیایی، سال یازدهم، شماره ۳۶، زمستان، صص ۶۵-۸۴.
- ۳- امامی، سیدمجید (۱۳۸۶)، «**درآمدی بر فراز و فرود مدرن از رنسانس تا جنگ سرد**»، با مقدمه پروفسور مولانا، قم، نور مصاف.
- ۴- آبراهامیان، پروانه (۱۳۹۱)، **ایران بین دو انقلاب**، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی ولیلایی، تهران: نشرنی.
- ۵- آشنا، حسام الدین (۱۳۸۳)، «فرهنگ، ارتباطات و سیاست خارجی، ارائه مدلی برای دیپلماسی عمومی»، فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق علیه السلام، شماره ۲۱، بهار.
- ۶- ثانی جوشقانی، معصومه (۱۳۸۹)، **رهیافت اقتصاد سیاسی بین الملل و جایگاه انرژی در مناسبات ایران و ایالات متحده**، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هفدهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۹، صص ۹۷-۱۳۷.
- ۷- جانسون، لاک کی (۱۳۸۴)، «اطلاعات در خدمت امنیت اقتصادی»، در هارولد شوکمن، عواملی برای تغییر: سازمان های اطلاعاتی در قرن بیست و یکم، ترجمه ناشر، تهران: دانشکده امام باقر (ع)، صص ۲۹۵-۳۵۲.
- ۸- جکسون، رابرت و گئورگ سورنسون (۱۳۸۳)، **درآمدی بر روابط بین الملل**، ترجمه مهدی ذاکریان، احمد تقی زاده و حسن سعیدکلاهی، تهران: نشر میزان.
- ۹- دیپلماسی اقتصادی و سیاست خارجی توسعه گرا؛ ابزارهای موفقیت راهبرد توسعه ای ج.ا.ا. در اقتصاد جهانی، دانش نیا، فرهاد، دوره ۳، شماره ۹، بهار ۱۳۹۱، صفحات ۶۷-۸۶.

۱۰- سلیمان پور، هادی و مرتضی دامن پاک جامی، (۱۳۸۷)، «نقش چندجانبه گرایی و ترتیب های تجاری منطقه ای در پیشبرد دیپلماسی اقتصادی جمهوری اسلامی ایران»، مطالعات اوراسیای مرکزی، مرکز مطالعات عالی بین المللی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال دوم شماره ۳، زمستان و بهار ۱۳۸۷-۱۳۸۸، صفحات ۹۶-۷۷.

۱۱- سماواتی، حشمت الله (۱۳۷۵)، شرکت های چندملیتی: عطیه یا بلیه؟، مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی، فروردین و اردیبهشت، شماره ۱۰۳-۱۰۴.

۱۲- سیف، الله مراد و دیگران (۱۳۹۲)، مفهوم شناسی قدرت نرم اقتصادی: توسعه نظریه قدرت نرم متعارف در حوزه اقتصاد، فصلنامه مطالعات راهبردی بسیج، سال شانزدهم، شماره ۵۸، بهار، صص ۵-۳۶.

۱۳- شوابتز، پیتز (۱۳۸۷)، دوستان جاسوس، ترجمه معاونت پژوهشی دانشکده امام باقر (ع)، تهران: دانشکده امام باقر (ع).

۱۴- طباطبایی، سیدمحمد و محمدجواد فتحی (۱۳۹۳)، **تحول مفهوم امنیت در ناتو پس از جنگ سرد بر اساس مکتب کپنهاگ**، فصلنامه مطالعات راهبردی جهانی شدن، سال پنجم، شماره چهاردهم، زمستان ۱۳۹۳، صص ۷-۴۲.

۱۵- فیاض، ابراهیم (۱۳۸۷)، **ایران آینده به سوی الگویی مردم شناختی برای ابرقدرتی ایران**، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات

۱۶- قنبرلو، عبدالله (۱۳۸۵)، بررسی ملاحظات اقتصادی استراتژی امنیتی آمریکا در خلیج فارس، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال نهم، شماره سوم، پاییز، صص ۶۳۷-۶۶۳.

۱۷- کاظمی، بابک (۱۳۸۴)، نقدی بر شرکت های چندملیتی، ماهنامه اقتصاد نفت، شماره ۷۹-۸۰، بهمن و اسفند.

۱۸- کمیسیون تدوین استراتژی امنیت ملی آمریکا (۱۳۸۳)، **استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱**، مترجمان: جلال دهمشگی، بابک فرهنگی، ابوالقاسم راه چمنی، انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، چاپ دوم.

۱۹- میرمحمدی، مهدی و غلامرضا سالارکیا (۱۳۹۱)، سازمان های اطلاعاتی و توسعه اقتصادی، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال پانزدهم، شماره سوم، پاییز، شماره مسلسل ۵۷، صص ۱۲۱-۱۴۷.

۲۰- نای، جوزف اس (۱۳۸۷)، **رهبری و قدرت هوشمند**، ترجمه محمودرضا گلشن پژوه و الهام شوشتری زاده، تهران: ابرار معاصر.

۲۱- نای، جوزف اس (۱۳۹۰)، **آینده قدرت**، ترجمه سید رضا مراد صحرایی، تهران: حروفیه.

۲۲- نصری، قدیر (۱۳۸۰)، **نفت و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۲۳- Buzan, Barry (۱۹۹۴), “*The interdependence of Security and economic issues in the new world order*”, in Stubbs, Richard (ed), **Political Economy and The Changing Global Order**, London, Macmillan Press.

۲۴- Gilpin, Robert (۱۹۸۷), **The political Economy of International Relation**, Princeton: Princeton University.

۲۵- Hughes, Christopher (۱۹۹۹) **Japan’s Economic Power and Security**. Routledge: London and New York.

۲۶- Keohane, R. O. (۲۰۰۵) , **After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy**. New Jersey: Princeton University Press.

۲۷- Keohane, Robert O. and Joseph S. Nye Jr. (۱۹۷۷), **Power and Interdependence: World Politics in Transition**, Boston: Little, Brown.

۲۸- Knorr, K. (۱۹۷۳) **Power and Wealth: The Political Economy of International Power**, London, Macmillan.

۲۹- Nye, Joseph S. (۲۰۰۸). “**Public Diplomacy and Soft Power**”, the ANNALS of the American Academy of Political and Social Science, March, Vol. ۶۱۶ (۱), P. ۹۴-۱۰۹.

۳۰- Pauly, L.W. (۱۹۹۵). Capital mobility, state autonomy and political legitimacy, **Journal of International Affairs**, vol. ۴۸, no. ۲, pp. ۳۶۹-۸۸.

۳۱- Strange, S. (۱۹۹۴a). **States and Markets**, London, Pinter.

- ۳۲- Strange, S. (۱۹۹۴b). 'Rethinking structural change in the international political economy: states, firms and diplomacy', in R.Stubbs and G.R.D.Underhill (eds), **Political Economy and the Changing Global Order**, London, Macmillan, pp. ۱۰۳-۱۶.
- ۳۳- Strange, S. (۱۹۹۶). *The Retreat of the State: The Diffusion of Power in the World Economy*, Cambridge, Cambridge University Press.
- ۳۴- Terriff, Terry and Other (۱۹۹۹), **Security Studies Today**, Polity Press.
- ۳۵- Wright, Jeffrey W. (۱۹۹۱). "Intelligence and Economic Security", *International Journal of Intelligence and Counter intelligence*, Vol. ۵, No. ۲, pp. ۲۰۳-۲۲۱.

تهدیدشناسی و پیامدهای تهدیدات اقتصادی

مقدمه

طراحی تنظیمات اقتصاد مقاومتی به گونه‌ای که در برابر شوک‌های اقتصادی، منطقه‌ای و جهانی مقاوم بوده و ثبات و پایداری قابل قبولی داشته باشد، نیازمند شناخت تهدیدهای اقتصادی است. در واقع برای دفاع اقتصادی و مقابله با آینده‌های اقتصادی برنامه‌ریزی شده و طبیعی (برنامه‌ریزی نشده) لازم است ابتدا عوامل و اجزاء تهدیدها شناسایی شوند. هدف از تهدیدهای اقتصادی از بین بردن یا تضعیف امنیت اقتصادی است، تا با ایجاد بی‌ثباتی در یکی از سه رکن اصلی رشد- یعنی تربیت، امنیت و آزادی - مانعی بر مسیر پیشرفت یک جامعه ایجاد کند.

از سال ۱۹۴۵ میلادی، ایده امنیت اقتصادی جایگاه والایی در دستور کار نظام‌های سیاسی یافته است و همه آن‌ها تلاش کرده‌اند که برای شهروندان خویش امنیت اقتصادی را تأمین نمایند. این بُعد از امنیت، پس از جنگ سرد اهمیت روز افزونی یافت و دانش پژوهان و سیاست‌گذاران، ضمن تأیید ارتباط امنیت اقتصادی با ایمنی جامعه، به دنبال راه‌های جدیدی جهت وارد نمودن موضوعات اقتصادی، در راهبردهای سنتی دفاعی بوده‌اند. همچنان که بسیاری

از کشورهای جهان سوم از شعار تأمین اقتصادی برای اصلاح موقعیت نامساعد خود بهره گرفته و می‌گیرند. از سویی در عرصه بین‌المللی، استفاده از امکانات اقتصادی به عنوان یک اهرم کارساز، هم باعث ایجاد آسیب پذیری بیشتر دولت‌ها و هم موجب بیشتر شدن اهمیت موضوع امنیت اقتصادی گشته است. زیرا با جهانی شدن اقتصاد و افزایش همبستگی اقتصادی واحدها، دول بیش از هر زمانی برای تأمین نیازمندی‌های خود به یکدیگر وابسته هستند. نظام‌های سیاسی در حال حاضر ضمن دنبال نمودن راهبردهای خودکفایی اقتصاد ملی، ضرورت امنیت اقتصادی مبتنی بر راهبردهای وابستگی متقابل جهانی را نیز به شدت دنبال می‌کنند، هر چند در هیچ نقطه از عالم شاهد تحقق کامل همکاری اقتصادی مؤثر و مطمئن جهانی نیستیم و توزیع جهانی کالا و خدمات اقتصادی به‌طور قابل ملاحظه‌ای آشفته و به سود کشورهای پیشرفته است لذا شکاف بین فقرا و اغنیا در عرصه بین‌المللی روز به روز در حال فزونی است.

از نظر رابرت ماندل، امنیت اقتصادی عبارت است از «میزان حفظ و ارتقای شیوه زندگی مردم یک جامعه از طریق تأمین کالاها و خدمات، هم از مجرای عملکرد داخلی و هم حضور در بازارهای بین‌المللی» (ماندل، ۱۳۸۷، ص ۸۱). باری بوزان نیز از امنیت اقتصادی سخن رانده و در سه سطح فردی، گروه‌ها و طبقات به این موضوع می‌پردازد. از نظر وی، در سطح فردی، امنیت اقتصادی به میزان دسترسی انسان به ضروریات زیستی (غذا، آب، سرپناه و آموزش) مربوط است. در سطوح بالاتر، ایده امنیت اقتصادی با دامنه وسیعی از مباحث درباره اشتغال، توزیع درآمد و رفاه مرتبط است. به نظر بوزان، امنیت اقتصادی فرد تنها به شرایط زیستی محدود نمی‌شود بلکه تأمین این امنیت به معنی حفظ سطح مشخصی از استاندارد زندگی است و به عنوان نمونه، اشتغال یا حداقل دستمزد را باید از شرایط ضروری امنیت اقتصادی بدانیم (ریبیعی، ۱۳۸۷، ص ۱۳۷).

عواملی که امنیت اقتصادی را با خطر مواجه می‌کنند، با عنوان تهدیدهای اقتصادی شناخته می‌شوند. دفاع اقتصادی به طور کل واکنشی است که در مقابل جنگ اقتصادی برای بازگرداندن امنیت فوق توسط دولت‌ها انجام می‌شود. بنابر این برای ایجاد امنیت اقتصادی با ثبات و پایدار باید تهدیدهای اقتصادی و منشأ آن را مورد بررسی و تحلیل قرار داده برای مقابله

با آن‌ها سیاست‌هایی در پیش گرفته شود. سیاست‌های مقابله با تهدیدهای اقتصادی با مبحث کلی دفاع اقتصادی تفاوت‌های جزئی دارد.

دفاع اقتصادی معمولاً زمانی مورد توجه قرار می‌گیرد که جنگ یا هجوم اقتصادی به صورت بالفعل اتفاق افتاده باشد و یا بیم آن برود. لذا پس از احساس خطر از تهدیدات و یا بحران اقتصادی، سیاست‌های دفاع اقتصادی در پیش گرفته می‌شود (دفاع پسینی) و فعالیت‌هایی برای خنثی سازی جنگ اقتصادی شکل می‌گیرد.

اما حالت بهینه برای دفاع اقتصادی واکنش فعال (و نه منفعل) قبل از جنگ اقتصادی است (دفاع پیشینی). به این معنا که کشور باید بر روی نقاط ضعف، نقاط استراتژیک و همچنین نقاط آسیب پذیر خود مطالعه کند و همان‌طور که سایر کشورها و حتی مجامع بین‌المللی برای جنگ اقتصادی این نقاط را هدف قرار می‌دهد، قبل از آغاز جنگ اقتصادی اقدام به اصلاح ساختارهای اقتصادی و مقاوم‌سازی آن نماید. با این کار اولاً هزینه‌های حاصل از تأثیر جنگ تحمیل شده‌ی اقتصادی از سوی سایر کشورها کاهش می‌یابد و ثانیاً هزینه‌ی مربوطه بین سال‌های مختلف در بلندمدت تقسیم می‌شود و اثر شوک حداقل می‌گردد.

برای اینکه بتوان پیشگیری مناسبی برای مقاوم‌سازی و دفاع پیشینی اقتصادی انجام داد، مطالعه در مورد تهدیدهای اقتصادی، شناسایی اجزاء، ابعاد و انواع این تهدیدها لازم و ضروری است. همچنین شناخت منشأ تهدیدهای اقتصادی برای اصلاح ریشه‌ای، قطعاً باید مورد توجه قرار گیرد. همچنین راه‌کارهای مقابله با تهدیدهای اقتصادی و ایجاد ساختاری مقاوم برای اقتصاد، در واقع همان راهبرد دفاع اقتصادی پیشینی می‌باشد که در جهت دستیابی به توسعه‌ی پایدار و مقاوم ضروری است. در این بخش سعی شده موارد فوق در مورد تهدید شناسی و پیامد شناسی تهدیدات اقتصادی مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد.

ابعاد تهدیدهای اقتصادی

تهدیدهای اقتصادی خرد و کلان

اقتصاد هم جنبه‌های فردی و خرد دارد و هم جنبه‌های جمعی و کلان. مردم در جامعه بیشتر با جنبه‌های خرد آن به طور مستقیم در ارتباط هستند. درآمد فردی، نوع شغل و میزان فرصت‌های شغلی پیش رو، فرصت‌های سرمایه‌گذاری و میزان بازدهی سرمایه‌گذاری‌ها و بسیاری مسائل دیگر که هر فرد در طول زندگی با آن‌ها مواجه است جنبه‌های خرد اقتصاد را تشکیل می‌دهد. این جنبه‌ها با تهدیداتی مواجه است که امنیت اقتصادی هر یک را به خطر می‌اندازد. به عنوان مثال یک کارمند، کاهش تولید شرکت خود را به عنوان تهدیدی برای امنیت شغلی خود تلقی می‌کند و برای تأمین امنیت شغلی به دنبال سازمان، موسسه یا شرکتی می‌گردد که ثبات بیشتری داشته باشد و احتمال ورشکستگی آن کمتر باشد. همچنین فردی که سرمایه خود را به طلا تبدیل نموده است، نوسان نامنظم و بدون روند قیمت طلا را به عنوان تهدیدی برای سرمایه‌گذاری خود تلقی می‌کند.

در سطح دیگر عوامل و تهدیدهایی وجود دارند که اقتصاد کلان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و مردم به طور غیر مستقیم با آن‌ها مواجه خواهند شد. به عنوان مثال تغییر در قیمت جهانی نفت، نابسامانی‌های سیاسی منطقه‌ای، قطع روابط تجاری با برخی کشورها، تحریم‌های اقتصادی و دیگر عواملی که بر متغیرهای کلان اقتصادی مانند بیکاری، تورم، تولید ملی، رشد تولید، نرخ بهره و ... تأثیر منفی می‌گذارد. در این فصل بیشتر بر مفاهیم تهدیدهای اقتصادی کلان تمرکز می‌گردد؛ هر چند این تهدیدات بر امنیت اقتصادی خرد نیز تأثیر خواهد داشت، اما سطوح و شکل متفاوتی دارد.

ملی و فراملی

عوامل و تهدیدهای ملی آن‌هایی هستند که از داخل کشور، اقتصاد ملی را تهدید می‌کنند. مشکلات بازارهای مختلف، مانند بازار کار، بازار سرمایه و بازارهای مالی، بازار کالا و خدمات از داخل برای اقتصاد کشور تهدید به حساب می‌آیند و بسیاری از کشورها با تخریب و رکود در یکی از بازارهای فوق وارد بحران اقتصادی می‌گردد. به عنوان مثال تشکیل حباب مالی

در بازارهای مالی کشور تهدید داخلی محسوب می‌شود که هر لحظه احتمال ترکیدن آن وجود دارد و بالقوه توان ایجاد بحران را دارد. همچنین محدودیت تقاضا یا عرضه برای یکی از صنایع داخلی که محور توسعه‌ی اقتصادی تلقی می‌شود می‌تواند ضربه‌های جبران ناپذیری به اقتصاد وارد کند. در واقع یکی از روش‌های بررسی تهدیدهای اقتصاد ملی این است که اهمیت بخش‌های مختلف یک اقتصاد ارزیابی شود و تهدیدهای مهم‌ترین بخش اقتصادی به عنوان عاملی برای تهدید کل اقتصاد تلقی شود.

در مقابل، تهدیدهای فراملی تهدیدهایی هستند که از خارج از کشور ممکن است امنیت اقتصادی را به خطر بیندازند. تغییرات قیمت نفت، تحریم‌های اقتصادی، کاهش تقاضای یکی از کشورها از کالاهای داخلی و یا کاهش عرضه‌ی محصولات واسطه‌ای آن‌ها برای صنایع داخل، همچنین رکود اقتصاد جهانی، تغییرات آب و هوا، جنگ‌های دیگر کشورها با یکدیگر از جمله تهدیدهای فراملی هستند که در وسعت بسیار بزرگتر اتفاق می‌افتد و علاوه بر تأثیر داخلی ممکن است دیگران را نیز تحت تأثیر قرار دهد.

تهدیدهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی تأثیرگذار بر اقتصاد

تهدیدهای اقتصادی و یا مقابل آن امنیت اقتصادی، اصطلاحی بین رشته‌ای است که ابعاد اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی دارد و نمی‌توان این ابعاد را به سادگی از یکدیگر مجزا نمود. بسیاری از تحولات اجتماعی می‌توانند به عنوان تهدیدی برای اقتصاد ملی به حساب آیند. یکی از ساده‌ترین آن‌ها مهاجرت، جمعیت، بار تکفل و سایر مسائل اجتماعی که قطعاً تأثیر مستقیم بر اقتصاد دارد و مهاجرت بیش از حد به خارج، کاهش نسبت جمعیت و کاهش نیروی کار جوان و ... تهدید بسیار بزرگی برای توسعه‌ی اقتصادی به حساب می‌آید.

همچنین عوامل سیاسی و نزاع‌های احزاب در داخل کشور و یا دیپلماسی بین‌الملل و سیاست خارجی کشور می‌تواند به صورت بالقوه تهدیدی برای اقتصاد به حساب آید. البته همه‌ی این موارد از یک سو تهدید و از سوی دیگر می‌تواند فرصتی برای تسریع در توسعه‌ی اقتصادی باشند. اما با این حال در نظر گرفتن آن‌ها، تحلیل و بررسی چگونگی تهدید هر یک بر اقتصاد ملی می‌تواند بسیار راهگشا باشد.

دوگان‌های مفهومی تهدیدات اقتصادی

دوگان داشته‌ها و اهداف

امنیت به معنای کلی یعنی توان حفظ داشته‌ها در راستای دستیابی به هدف نهایی. اما زمانی که از تهدیدهای اقتصادی سخن به میان می‌آید دوگان داشته‌ها و اهداف کمی گیج کننده است. یعنی برخی از تهدیدهای اقتصادی مسیر دستیابی به هدف که در اقتصاد، توسعه‌ی پایدار و بلندمدت است را مشکل می‌کند و همانند مانعی در این مسیر، دستیابی به توسعه‌ی اقتصادی را کندتر می‌سازد، مانند مثلاً تحریم‌های اقتصادی؛ در مقابل برخی از تهدیدهای اقتصادی داشته‌های امروز را می‌گیرد و یا آن را فرسوده می‌کند. به عنوان مثال فساد اقتصادی و رانت جویی‌های داخلی، سرمایه‌ی اجتماعی موجود را نابود می‌کند. عدم شایسته سالاری و عدم تناسب تحصیلات و مشاغل و یا ناامنی و جنگ، سرمایه‌ی انسانی موجود را تضعیف می‌کند. تهدیدهای نوع دوم زیر ساخت‌های اقتصادی را هدف قرار داده و به خطر می‌اندازد و ممکن است در کوتاه‌مدت، تأثیری به شدت تهدیدهای گروه اول نداشته باشد، اما در برخی موارد بسیار مهم‌تر هستند و ساختارهای پیشرفت را هدف قرار می‌دهد و در بلندمدت موجب فروپاشی اقتصادی می‌شوند.

دوگان ریسک^۱ و تهدید^۲ و دوگان آسیب‌پذیری^۳ و تهدید

در بسیاری از موارد ممکن است تهدیدهای اقتصادی با ریسک و خطر اجرای فعالیت‌های اقتصادی خلط شود. در برخی از مطالعات علمی نیز تهدیدهای اقتصادی با آسیب‌پذیری به کار رفته است. البته باید گفت شناخت دقیق مرزهای این سه مفهوم شاید به صورت دقیق امکان پذیر نباشد و در برخی موارد مصداق‌هایی باشند که شامل یک، دو و یا هر سه مفهوم فوق باشند.

۱ Risk

۲ Threat

۳ Vulnerability

اما با این حال بررسی این دوگان‌ها برای درک بهتر مفهوم تهدیدهای اقتصادی ضروری به نظر می‌رسد.

اولین تفاوت بین این سه مفهوم این است که:

- تهدید اقتصادی به طور کلی در حوزه‌ی مطالعاتی معین قابل کنترل نیست.
- ریسک اقتصادی قابل مدیریت است و می‌توان آن را کاهش داد.
- آسیب‌پذیری اقتصادی کاملاً قابل درمان است.

در نتیجه راهبرد مقابله با تهدیدهای اقتصادی، مقاوم سازی اقتصاد و دفاع اقتصادی است. در حالی که راهبرد مقابله با ریسک اقتصادی، استفاده از ابزارهای مدیریت ریسک برای پوشش و کاهش اثرات آن می‌باشد. و همچنین راهبرد مقابله با آسیب‌پذیری اقتصادی، سرمایه‌گذاری و تقویت نقاط ضعف و ترمیم بخش‌های آسیب‌پذیر اقتصاد خواهد بود.

با مثالی می‌توان رابطه‌ی این سه را بهتر نشان داد. فرض کنید اگر سونامی یا زلزله‌ای بسیار شدید به وقوع بپیوندد احتمال دارد که تأسیسات هسته‌ای دچار مشکل شده و بحران هسته‌ای به وجود آید. بنابر این بلایای طبیعی به عنوان یک تهدید مطرح می‌شود. اما زمانی که ریسک تأسیس یک شرکت در نزدیکی تأسیسات هسته‌ای ارزیابی می‌شود، با اینکه تهدید بسیار بزرگی است، اما به دلیل کم بودن احتمال مواجه شدن با این تهدید مدیریت ریسک آن را حتی لحاظ نمی‌کند و پیش‌بینی موارد لازم برای مقابله با تهدید فوق را پیشنهاد نمی‌دهد. بلکه برای مدیریت ریسک تنها دارایی‌های شرکت را در مقابل بلایای طبیعی بیمه می‌کند. همین امر باعث می‌شود تا تأسیسات شرکت مزبور در مقابل تهدید مربوطه آسیب‌پذیر باشد. در این مثال روشن می‌شود که تهدید امری بیرونی است، آسیب‌پذیری امری کاملاً درونی است و ریسک، موضوعی فرای این دو مفهوم و البته در ارتباط با هر دو را توضیح می‌دهد.

بنابر این تهدید به عاملی گفته می‌شود که ممکن است موجب بحران یا حتی زیان در اقتصاد شود و آسیب‌پذیری به ضعف در حفاظت از دارایی‌های اقتصاد گویند و ریسک به احتمال

تأثیر تهدید مربوطه از طریق نقاط آسیب‌پذیر اقتصاد و ایجاد خسارت و یا بحران در اقتصاد
اطلاق می‌گردد (گزارش سازمان ملل^۱، ۲۰۰۳).

اهداف تهدیدهای اقتصادی

برای شناخت اهداف تهدیدهای اقتصادی لازم است ابعاد امنیت اقتصادی معرفی و
شناسایی گردد. تهدیدهای اقتصادی چه منشأ داخلی داشته باشند و چه خارجی، در هر مورد
بخشی از اقتصاد کشور را هدف قرار داده و دچار مشکل می‌کند و بعد از بخش مربوطه به تمام
اقتصاد سرایت می‌کند. به این معنا که در برخی موارد مانند بحران ۲۰۰۸ آمریکا به صورت کاملاً
ساده، مشکلی در بازار سرمایه ایجاد می‌شود و تبدیل به یک بحران در داخل این بازار شده و به
سایر بخش‌های اقتصادی و سایر بازارها نیز سرایت می‌کند و کل اقتصاد را متأثر می‌سازد. منشأ
این تهدید برای اقتصاد ملی، ذات و ساختار بازارهای مالی و سرمایه در ایالات متحده بود که
تهدیدی بر بازار سرمایه به حساب می‌آمد و کل اقتصاد را دچار مشکل کرد.

اما در برخی موارد نیز عاملی بیرونی همچون ویروس در یکی از بازارها نفوذ کرده و به
دلیل اینکه شکل و ساختار خاص آن بازار برای پرورش این ویروس مناسب است، آن بازار را
آلوده نموده و پس از ایجاد بحران در بازار مربوطه به کل اقتصاد سرایت می‌کند. مانند جراثیم
مجازی در بازار خدمات به ویژه خدمات مالی که در مقطعی از زمان موجب افت شدید و
مشکلات عدیده برای این بازار شد.

به هر دو دسته‌ی این تهدیدها که یا بازارهای داخلی را متأثر می‌کند و یا برآمده از
بازارهای داخلی است، تهدیدهای ملی می‌گویند، زیرا مرکز رشد و ایجاد این تهدید در داخل
مرزهای اقتصادی بوده است. بر این اساس لازم است هر یک از بازارها به صورت مجزا تحلیل
شده و نکاتی هر چند مختصر در مورد تهدیدهایی که متوجه هر یک بازارها است، ارائه گردد. در
واقع امنیت بخش‌ها و بازارهای مهم در یک کشور امنیت کل اقتصاد را نیز به همراه خواهد
داشت و تهدید هر یک از این بخش‌ها و بازارها به معنای تهدید کل اقتصاد خواهد بود.

۱ یازدهمین مجمع اقتصادی کشورهای OECD در سال ۲۰۰۳، در پراگ، جمهوری چک برگزار شد.

تهدید با هدف بازارها و بخش‌های اقتصادی

تهدیدهای اقتصادی می‌تواند در بخش‌های مختلف اقتصادی تأثیر اولیه خود را بگذارد و پس از آن اثر را به کل اقتصاد منتقل کند. بنابر این به لحاظ بخشی از اقتصاد که هدف اولیه‌ی تهدید اقتصادی قرار می‌گیرد می‌توان اهداف تهدیدهای اقتصادی را طبقه‌بندی نمود. مهم‌ترین طبقه‌بندی در بخش‌های اقتصادی مورد تهدید، تقسیم بازارهای مختلف در اقتصاد است. زیرا در بازارهای مختلف مورد معامله و شکل تعاملات با هم متفاوت است و این تفاوت‌ها به سادگی می‌تواند آن‌ها را از یکدیگر افراز کند.

لازم به ذکر است در کنار بازارهای خصوصی که در اقتصاد به طور فعال وجود دارد تهدید اقتصادی می‌تواند مباحث مالی دولت را نیز تحت تأثیر قرار دهد که برای تکمیل هدف نهایی تهدیدها لازم است این بخش نیز در کنار بازارهای انتفاعی و خصوصی مورد بحث قرار گیرد. بنابر این به طور کلی می‌توان گفت تهدید با هدف بازارها و بخش‌های اقتصادی به صورت تقسیم بندی زیر خواهد بود:



نمودار ۴ بازارها یا بخش‌های اقتصادی به عنوان هدف تهدیدهای اقتصادی

در ادامه به بررسی هر یک از بازارها یا بخش‌های فوق خواهیم پرداخت و شکل و اجزای عواملی که هر یک از این بخش‌ها را تهدید می‌کند را بررسی خواهیم کرد.

تهدید بازار کالا و خدمات

بازار کالا و در کنار آن بازار خدمات جزء ملموس‌ترین بخش‌های اقتصادی برای عموم مردم هستند و بیشتری سهم اشتغال را در بین بازارها به خود اختصاص می‌دهند. معمولاً عواملی که بازار کالا را تهدید می‌کند، بازار خدمات را نیز تهدید خواهد کرد، اما عکس آن ممکن است صادق نباشد. شاید به لحاظ گردش مالی در اقتصاد بیشتر کشورهای دنیا بازار کالا و خدمات کوچکتر از بازارهایی همچون بازارهای مالی و سرمایه باشد، اما نکته‌ی مهم این است که بازار کالا و خدمات به دلیل این که با گستره‌ی عظیمی از مردم در ارتباط است و تغییر و نوسان در اجزای آن روی قشر زیادی از مردم تأثیر می‌گذارد، علاوه بر اهمیت در قالب امنیت اقتصادی و تأثیر بر آن، امنیت سیاسی و اجتماعی را متأثر می‌کند.

بازار خدمات به طور ویژه در دنیای امروز به سمت مجازی شدن میل پیدا کرده است. خدمات پستی، خدمات خرید و فروش، بازارهای مجازی و دلال‌های اینترنتی و به طور خاص خدمات مالی که غالباً به صورت مجازی انجام می‌شود. با این روند یکی از تهدیدهایی که بازارهای خدمات را به طور بالقوه و بالفعل دچار مشکل می‌کند، جرائم سایبری در فضای مجازی است. همچنین وابستگی شدید خدمات مجازی به دستگاه‌های رایانه‌ای که به طور کلی وابستگی شدیدی به این محصولات ایجاد کرده است. اما با این حال وابستگی بخش خدمات که بزرگ‌ترین بخش هر اقتصاد را تشکیل می‌دهد و گردش مالی بسیار بیشتری نسبت به سایر بخش‌ها دارد، بالقوه تهدیدی به حساب می‌آید که اغماض از آن امکان پذیر نیست. جایگزینی سریع دستگاه‌های جدید الکترونیکی به جای دستگاه‌های قدیمی امکان نفوذ به بازارهای مالی را بیشتر می‌کند و آسیب‌پذیری بخش خدمات کشور را افزایش می‌دهد.

مواردی همچون کمبود مواد غذایی، کمبود مسکن، تغییر و نوسان قیمت‌ها که معمولاً به صورت تورم ظاهر می‌شود جزء اصلی‌ترین تهدیدهای بازار کالا و در نتیجه اقتصاد هستند. کمبود

در کالاهای مربوط به نیازهای اولیه علاوه بر تهدیدی بر امنیت خرد اقتصادی برای آحاد مردم، تهدیدی کلان نیز به حساب می‌آید.

الف) کمبود

یکی از مهم‌ترین تهدیدها، در کمبود آب و مواد غذایی است. کمبود آب شامل تنش آب، کم آبی و بحران آب است. مفهوم تنش آب نسبتاً جدید است. تنش آب مشکل استحصال منابع آب شیرین برای استفاده است، به دلیل تخلیه منابع است. بحران آب وضعیتی است که در آن آب قابل آشامیدن و غیر آلوده در یک منطقه کمتر از تقاضای آن است.

رویکرد معمول رتبه‌بندی کشورها بر مبنای میزان منابع آب موجود در سال به ازای هر فرد است. برای مثال، با توجه به شاخص تنش آب فالکنمارک^۱، زمانی گفته می‌شود یک کشور یا منطقه «تنش آبی» دارد که منابع آب سالانه آن کمتر از ۱۷۰۰ متر مکعب به ازای هر فرد در سال است. در سطحی بین ۱۷۰۰ و ۱۰۰۰ متر مکعب به ازای هر فرد در سال، کمبود آب دوره‌ای یا محدود را می‌توان انتظار داشت.^۲

از جمله مشکلات عمده درخصوص منابع محدود آب، افزایش روزافزون تعداد افرادی است که در مصرف آب شریک می‌شوند. از آنجاکه همگان به آب شیرین و پاک نیاز دارند، دور از ذهن نیست تا جنگ‌های آینده جهان بر سر منابع آب صورت گیرد. در ۵۰ سال گذشته ۳۷ مورد خشونت بین کشورها بر سر آب گزارش شده است که همه آن‌ها به جز ۷ مورد به خاورمیانه مربوط می‌شود. چنان‌که طبق اعلام مطالعات سازمان ملل متحد کمبود آب مشکلی حاد در سراسر خاورمیانه است.

اگرچه طبق این مطالعات ایران و عراق تنها کشورهای منطقه هستند که هنوز در آستانه بحران آب قرار ندارند، لیکن پیش‌بینی می‌شود که در صورت ادامه روند کنونی وضعیت کمبود و آلودگی آب در منطقه، این دو کشور نیز در آینده‌ای نه چندان دور با بحران آب مواجه شوند. چنانچه پژوهش‌ها حاکی از این است که با توجه به قرار گرفتن ایران در مناطقی که در آینده با

^۱ Falkenmark

^۲ Falkenmark and Lindh ۱۹۷۶

بحران آب مواجه خواهند شد، پیش‌بینی می‌شود تا سال ۲۰۵۰ سهم سرانه آب هر نفر به کمتر از هزار مترمکعب برسد (بیران و هنربخش، ۱۳۸۷).

این تهدیدی بلندمدت به حساب می‌آید که ابعاد اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به دنبال خواهد داشت و امنیت را از همه‌ی ابعاد تهدید می‌کند.

علاوه بر این، کمبود مواد غذایی در دنیای امروز با معنای گران بودن مواد غذایی برای برخی کشورها و برخی از اقشار مردم رابطه‌ی مستقیم دارد و به نوعی در هم تنیده شده است. زیرا مقدار تولید مواد غذایی با تکنولوژی‌های امروزی به حدی امکان‌پذیر است که همه‌ی مردم جهان قادر به استفاده از آن و تأمین خوراک خود هستند. اما بسیاری از کشورها قادر به تأمین خوراک لازم برای مردم خود نیستند و کمتر از تقاضا مواد غذایی تأمین می‌کنند که همین موجب بحران‌های اقتصادی و اجتماعی می‌شود.

در حالی که در آمریکا بیشتر مردم هزینه پائینی در مقایسه با درآمدشان برای تهیه غذا می‌پردازند و حتی یک پنجم خانوارهای آمریکایی فقط شانزده درصد از درآمد خود را صرف خوراک و تهیه غذا می‌کنند. در سال ۲۰۱۰، با توجه به گران شدن مواد غذایی در سطح جهان، هزینه واردات غذا در کشورهای در حال توسعه به صورتی بی‌سابقه، ۲۵ درصد افزایش یافت. قیمت ذرت در دو سال قبل از آن دو برابر شده بود و بهای گندم به بالاترین سطح در ۲۸ سال گذشته رسید.

این گرانی باعث ناآرامی و اعتراض‌هایی در برخی کشورها از جمله هائیتی و مصر شده است و در پی آن، بسیاری از کشورها طرح‌های نظارت بر قیمت مواد غذایی یا کاهش مالیات واردات فرآورده‌های کشاورزی را وضع کرده‌اند. با اینکه به نظر می‌رسد بحران غذایی و کمبودهای مواد غذایی در دنیا حل شده است و امروزه کمتر از آن سخن به میان می‌آید اما همچنان برای برخی از کشورها تهدید بزرگی به حساب می‌آید.

لازم به ذکر است که کمبود و مازاد در تولیدات هر دو می‌تواند تهدید به حساب آید. مازاد تولید (نسبت به تقاضا) در صورتی که نتواند به صورت صادرات از کشور خارج شود، موجب رکود و بیکاری و کاهش تولید در دوره‌های بعد خواهد شد و اگر دولت‌ها برای حمایت از بخش مربوطه (مانند گندم در آمریکا) این تولیدات را خریداری کنند و دور بریزند، بدهی‌ها و هزینه‌های

دولت افزایش یافته، که در بلندمدت کشور را دچار مشکلات اقتصادی ناشی از کسری‌های مداوم خواهد کرد.

ب) سطح قیمت‌ها

در بررسی مقوله امنیت اقتصادی به عاملی مانند تورم قطعاً باید توجه کرد. در این رابطه باید به تناقض دو جنبه از اقتصاد، یعنی جنبه کارایی و آسیب‌پذیری، بیشتر توجه نمود. پاسخ به این سوال که «چه سطح قیمتی کارا است؟»، در بسیاری از موارد با پاسخ این سوال که «چه سطح قیمتی کمترین آسیب‌پذیری را برای ما به همراه دارد؟»، یکسان نیست. کشمکش بین آسیب‌پذیری و کارایی تقریباً در همه سطوح امنیت اقتصادی از سطح فردی گرفته تا شرکت‌ها، دولت‌ها و بالاخره کل نظام اقتصادی جریان دارد.

در سطح فردی، امنیت اقتصادی به ضروریات زیستی (غذا، آب، مسکن و آموزش) مربوط است. در سطوح بالاتر با دامنه وسیعی از متغیرها مانند اشتغال، توزیع درآمد و رفاه مرتبط است که منظور از امنیت اقتصادی فرد، حفظ سطح مشخصی از زندگی (استاندارد زندگی) می‌باشد. گسترش فقر که از نتایج تورم است و موجب پیدایش دو طبقه مرکزی و حاشیه در اقتصاد می‌گردد و نسبت این دو به همدیگر، نسبت به منافع گروهی و ملی دارای ملاحظات امنیتی است. در واقع، بین منافع مرکز و حاشیه هماهنگی وجود ندارد و همین باعث بروز شکاف در جامعه و بین منافع آنان می‌گردد و ممکن است زمینه ایجاد یا گسترش منازعات اجتماعی - سیاسی را فراهم آورد.

با همه این تمهیدات می‌توان مدعی شد تورم می‌تواند موجبات ناامنی گسترده در جامعه را فراهم کند. علل بروز ناامنی از طریق تورم، گاهی از ذهن به عین است و گاهی بالعکس. در موارد خاص، ابتدا امنیت روانی افراد دچار خدشه می‌شود و سپس نمود آن در جامعه به صورت آشوب، قتل، دزدی و مانند آن‌ها خود را نشان می‌دهد.

بنابر این تورم:

- از طریق ایجاد نااطمینانی تهدیدی بر امنیت اقتصادی در سطح کلان محسوب می‌شود

- از طریق کاهش قدرت خرید مردم تهدید بر امنیت اقتصادی در سطح خرد محسوب می‌شود
- از طریق ایجاد اختلاف طبقاتی به تهدید بر امنیت اجتماعی و ملی محسوب می‌شود
- از طریق انتظارات تورمی موجب تشدید خود و تداوم تهدیدها خواهد شد.

تهدید کالاهای حساس، خاص و یا استراتژیک (ضروری)

کشورهای به دلایل مختلف اقتصادی، اجتماعی و سیاسی برخی از کالاها را از حوزه رقابت‌های عام بین‌المللی بیرون کشیده و آن‌ها را با ابزارهای مختلف حمایتی تحت پوشش قرار می‌دهند. زیرا سپردن کالاهای حساس و استراتژیک به بازار پر ریسک بین‌المللی که با نوسانات ارزی، سیاسی و اقتصادی بسیاری روبرو است، تهدیدی برای اقتصاد به حساب می‌آید. کالاهای استراتژیک یا ضروری کالاهایی هستند که در صورت کمبود و یا حتی نوسان در تدارک آن‌ها رفاه عمومی با مشکلات شدیدی روبرو خواهد شد. این کالاها مانند گندم، برنج، روغن، گوشت و مرغ، مسکن، برخی قطعات و تولیدات صنعتی و حتی ارز، بسته به ساختار هر کشور و همچنین وابستگی مردم و صنعت به آن‌ها حساسیت متفاوتی دارند. دلیل حساسیت یا استراتژیک بودن یک کالا و وضع سیاست‌های حمایتی می‌تواند موارد زیر باشد:

- گاهی برای حفظ صنایع نوپا که هنوز قدرت رقابت با کالاهای خارجی را ندارند، با دیوارهای بلند تعرفه‌ای و استانداردهای سخت فنی آن‌ها را تحت حمایت قرار می‌دهند.
- گاهی مسئله‌ی اشتغال و عدم امکان جایگزینی مشاغل جدید در کوتاه‌مدت برای مشاغلی که به دلیل هجوم واردات ارزان و بعضاً با کیفیت از دست خواهند رفت، موجب توسل به سیاست‌های حمایتی می‌شود که گاه اگر برنامه و دورنمای بلندمدتی در پیش روی سیاست‌گذاران کشورها نباشد، به بار سنگین دولت‌ها در تحمیل صنایع ناکارآمد و خارج از رده از نظر فناوری می‌انجامد.
- بعضی اوقات کالاها از نظر درآمدهای تعرفه‌ای دولت‌ها مورد توجه قرار می‌گیرد.

- در برخی موارد نیز نفوذ قدرت سیاسی و اقتصادی صنایع یا بخش‌های تولیدی است که می‌تواند بر دولت‌ها اثر گذاشته و آن‌ها را به وضع تداوم سیاست‌های حمایتی وادار سازد.
- در مورد محصولات کشاورزی و کالاهای استراتژیک کشاورزی، امنیت غذایی و عدم اطمینان به نوسانات بازارهای جهانی و قرار گرفتن کشاورزان در رده‌های پایین درآمدی در اکثر کشورها موجب رفتار ویژه و حمایتی می‌شود.
- در کشورهای صنعتی و بیشتر توسعه یافته، قطعه‌های خاصی که جریان فعالیت اقتصادی و تداوم صنعت خاصی به آن‌ها وابسته است، جزء کالاهای استراتژیک به حساب می‌آید. زیرا هزینه‌های بسیار زیادی که برای تأسیس و توسعه‌ی یک صنعت انجام شده است، گاهی در صورت نبود یک قطعه فنی عاقل باقی می‌ماند و علاوه بر خطرات اشتغال، تولید و غیره که به آن اشاره شد، بار سنگین هزینه‌ای به کشور وارد می‌کند. (فاضل، ۱۳۸۷)

در ایران بیشترین توجه سیاست‌های حمایتی معطوف به امنیت غذایی و کالاهای کشاورزی است. در سال ۱۳۹۴ بر اساس گزارش گمرک کشور آمار واردات ۴ قلم کالای استراتژیک ایران از جمله گندم، ذرت، برنج و کنجاله در صدر قرار دارد، که سهم ۱۳ درصدی از کل واردات را به خود اختصاص می‌دهند. این آمار نشان می‌دهد وابستگی کالاهای کشاورزی استراتژیک کشور به واردات همچنان می‌تواند تهدیدی برای امنیت اقتصادی محسوب شود و باید در جهت خودکفایی آن گام برداشت. البته طبق گزارش شرکت بازرگانی دولتی ایران از همه‌ی کالاهای استراتژیک کشاورزی ذخیره‌ی قابل توجهی وجود دارد، که در صورت بروز مشکل در واردات می‌توان مدت قابل قبولی برای اصلاح و جایگزینی کانال واردات از آن استفاده نمود.

تهدید بازار مالی و سرمایه

بازارهای مالی به دلیل نوآوری‌های روزمره در ابزارها و روش‌های مبادلات و معاملات و همچنین حجم بسیار بالای چرخش مالی در این بخش از اقتصاد که به طور میانگین ۴۰۰ برابر بخش واقعی اقتصاد است، به طور بالقوه ظرفیت ایجاد بحران‌های زیادی را دارد. توسعه‌ی سریع ابزارهای مالی و مشتقات مالی و روش‌های مبادلات و معاملات باعث می‌شود تا کنترل و نظارت

بر این بازارها بسیار مشکل شده و از شکل هدایت شده به بخشی سرکش و غیر قابل مهار تبدیل شود. بحران‌های مالی زیادی تا به حال در دنیا تجربه شده‌اند که بزرگ و کوچک از ذات این بازار برخاسته است. بزرگ‌ترین مثال آن بحران اخیر ایالات متحده‌ی آمریکا بود، که کل دنیا را در بر گرفت. در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره خواهد شد.

بحران مالی ۱۹۹۴ مکزیک

پس از حدود یک دهه رکود اقتصادی و تورم بالا در مکزیک، دولت مکزیک در سال ۱۹۸۵ بخش تجاری را آزاد نموده و یک برنامه ثبات اقتصادی را در اواخر سال ۱۹۸۷ اتخاذ نمود و به تدریج مؤسسه‌هایی با جهت‌گیری بازار در ۳ درصد در هر سال این کشور برقرار شد. این اصلاحات منجر به از سرگیری رشد اقتصادی شد که به طور متوسط ۱ بین سال‌های ۱۹۸۹ و ۱۹۹۴ بود. در سال ۱۹۹۳، برای اولین بار در طول بیش از دو دهه، تورم به سطح اعداد یک رقمی تنزل یافت. با پیش رفتن اصلاحات اقتصادی، مکزیک آغاز به جذب سرمایه‌گذاری‌های بیشتر خارجی نمود.

این تحول در نبود محدودیت‌های دست و پاگیر برای ورود جریان‌های سرمایه، به خصوص در محیط نرخ بهره پایین آمریکا، صورت گرفت. در واقع ورود سرمایه‌های عظیم از سال ۱۹۹۰ آغاز گردید، یعنی زمانی که مذاکرات در مورد بدهی‌های خارجی به طور موفقیت آمیزی مجدداً انجام شد. تضعیف ارزش پزو در دسامبر ۱۹۹۴ به ورود جریان‌های سرمایه خاتمه داده و موجب تسریع بحران مالی شد.

به عبارت دیگر آزادسازی اساسی در بخش مالی صورت گرفت و سیل عظیم اعتبارات خارجی راه یافته به مکزیک که همراه با سایر عوامل، موجب افزایش موجودی اعتبار در مقیاس و سرعتی شد که با وجود نظارت ضعیف، سرمایه اندک برخی از بانک‌ها و حتی وام گیرندگان با تغییری ساده در نرخ ارز موجب خروج جریان سرمایه به صورت دفعی از مکزیک و در نتیجه ورود به بحران شد.

دلایل اثبات شده افزایش بدهی عبارت بودند از:

۱. آزادسازی بخش مالی

۲. خصوصی سازی بانک‌ها عجولانه شد (هوموهارت ۱۹۹۷ و ارتی ۱۹۹۷).
۳. چندین بانک، بدون اقدام مالکان آن در سرمایه‌گذاری صحیح، خریداری شد.
۴. سلب مالکیت دولت بر بانک‌های بازرگانی در سال ۱۹۸۲ انجام شد و در نتیجه نابودی سرمایه انسانی شکل گرفته
- آن‌ها، همراه با چارچوب‌های نهادی و ساختاری
۵. افزایش خطر رفتاری به واسطه حمایت نامحدود از بدهی‌های بانکی
۶. فقدان قوانین مناسب سرمایه‌داری مبتنی با ریسک بازار
۷. ضعف ظرفیت نظارت بانکی در بدو امر
۸. افزایش اعتبار بانک‌های توسعه
۹. از دسامبر ۱۹۹۰، به خارجیان اجازه داده شد بدهی (کوتاه‌مدت) «داخلی» دولت را خریداری کنند. از آنجا که در طول این مدت بدهی داخلی عمومی کاهش یافت، خرید اوراق بدهی یا ستس توسط خارجیان، قدرت خرید فروشندگان داخلی اوراق بدهی را افزایش بخشید.
۱۰. انتشار اوراق بهادار کوتاه‌مدت و شاخص بندی شده به دلار دولت مکزیک بر حسب پزو، یا تزوبونس در اواخر سال ۱۹۹۱ (جیل-دیاز^۲ ۱۹۹۷).
- این سیاست‌ها به صورت جمعی باعث شد تا سرمایه‌های خارجی به نسبت سرمایه‌ی داخلی بانک‌های مکزیک بیشتر شود و کنترل بانک‌ها بر این اعتبار عظیم ایجاد شده کمتر شده و بحران ۱۹۹۴ بخش مالی مکزیک ایجاد شود.

بحران ۱۹۹۸ جنوب شرق آسیا

کشورهای شرق آسیا سالیان مدید به سبب اقتصادهای نوظهور و موفق از جهت رشد سریع و ارتقای سطح زندگی مردم خود مورد تحسین بودند. کمتر تصور می‌شد که این کشورها به یکباره به کانون بدترین بحران مالی پس از جنگ جهانی دوم تبدیل شوند. می‌توان گفت این

۱ Orty and Homohart

۲ Gil-Diaz, Francisco

کشورها قربانی موفقیت‌های خود شده‌اند. موفقیت کشورهای مزبور سبب شد سرمایه‌گذاران خارجی نقاط ضعف زیربنایی اقتصاد این کشورها را دست کم بگیرند. به دنبال موفقیت اقتصادی و سرازیر شدن سرمایه‌ها به مقیاس کلان تقاضای سهام شرکت‌ها نیز بالا رفت. ولی سیاست‌ها و ساختارها نتوانستند همگام با افزایش تقاضا خود را تطبیق دهند. فقط هنگامی که بحران عمق بیشتری یافت، نقایص بنیادی سیاست‌ها آشکار شد.

در دوم جولای سال ۱۹۹۷ تایلند ارزش پول خود را در مقابل دلار آمریکا کاهش داد، این آغاز بحران بود که منجر به کاهش ارزش پول اندونزی، مالزی، فیلیپین، تایوان و ویتنام شد. دلار هنگ کنگ، در تاریخ ۲۰ تا ۲۴ اکتبر در معرض حملات سفته‌بازی قرار گرفت و در واکنش به عملکرد محتاطانه مسئولین پولی هنگ کنگ که به مقابله با عملیات سفته‌بازی شتافته بودند، نرخ بهره یک شبه در بازار بین بانکی به ۳۰۰ درصد افزایش یافت و بازار بورس هنگ کنگ به میزان ۱۰/۴ درصد کاهش یافت.

ماجرای بحران آسیای جنوب شرقی نیز هرچند علل و عوامل متفاوتی نسبت به بحران مکزیک دارد، اما شکل بحران یکسان است. یعنی ابتدا به دلیل موفقیت‌های کشورهای آسیای جنوب شرقی سرمایه‌های بسیاری به سمت بازارهای مالی آن‌ها جذب شدند که به گزارش صندوق بین‌المللی پول حدود ۱۱ درصد کل تولید ناخالص داخلی این کشورها بوده است.^۱ پس از تحولات فوق و ایجاد نوسان در نرخ ارز این کشورها، ریسک سرمایه‌گذاری افزایش یافته و سرمایه‌ها به طور ناگهانی خارج می‌شوند، که این آغاز بحران برای بازارهای مالی و سپس سرایت آن به دیگر بازارها است.

بحران مالی ۲۰۰۸ آمریکا

ریشه‌های بحران وام‌های رهنی در اواخر سال ۲۰۰۶ میلادی در آمریکا آغاز شد و به سرعت شبکه بانکی آمریکا و مؤسسات بزرگ اعتباری اروپا را فراگرفت. این بحران با سرایت به مؤسسات بزرگ مالی، تبدیل به بحرانی فراگیر در بازارهای مالی شد و کاهش شدید قیمت سهام و سقوط بورس‌ها را به همراه داشت. ورشکستگی برخی بانک‌ها و نهادهای مالی که نتیجه

^۱ گزارش صندوق بین‌المللی پول، ۱۱ می ۱۹۹۸

طبیعی این فرآیند بود موجب اضطراب و نگرانی در بازارهای مالی و کاهش شدید اعتبارات، رکود اقتصادی و افزایش بیکاری گردید. در چنین وضعی، خانوارها نسبت به آینده اقتصادی نگران‌تر شوند و سطح مصرف خود را به سرعت کاهش دادند که این امر، افت سطح فروش و کاهش سود بنگاه‌های اقتصادی را به دنبال داشت و زمینه را برای کاهش سرمایه‌گذاری و افزایش بیکاری فراهم آورد و در یک کلمه بحران اقتصادی را تشدید کرد.

علت اصلی بحران اخیر را باید در سه حوزه جستجو کرد: رونق کاذب بازار مسکن در آمریکا، نوآوری‌های مالی در اعطای وام‌های رهنی پرخطر و فقدان نظارت کافی بر عملکرد بورس‌ها، مؤسسات بزرگ مالی و سفته‌بازان در بازار جهانی سرمایه.

افزایش قیمت مسکن از سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ در آمریکا آغاز شد و به سرعت رشد کرد و نقش عمده‌ای در خروج اقتصاد آمریکا از رکود اقتصادی ایفا نمود زیرا افزایش قیمت مسکن موجب رشد سرمایه‌گذاری در این بخش شد و در عین حال زمینه‌های لازم را برای رشد تقاضای خانوارها برای کالاهای مصرفی و خدمات فراهم کرد که به نوبه خود رشد سرمایه‌گذاری را در سایر بخش‌های اقتصادی به دنبال داشت. این همه موجب رشد اشتغال و رونق بیشتر فعالیت‌های اقتصادی بود و لذا قیمت مسکن با سرعت بیشتری افزایش یافت و «حباب مسکن» در اقتصاد آمریکا شکل گرفت. متأسفانه بی‌توجهی مقامات پولی و مالی آمریکا به هشدار کارشناسان مالی و اقتصادی در خصوص «ترکیدن این حباب»، بحران اعتباری و مالی و سرانجام بحران اقتصادی را موجب شد.

نشانه‌های این بحران مالی از حدود دو سال قبل از آن هویدا شده بود، اما سقوط بورس‌های بزرگ آمریکایی در سپتامبر ۲۰۰۸ و ورشکستگی یکی از چهار نهاد مالی بزرگ آمریکا نقطه عطفی در این بحران بود و موجب شد که این بحران به سرعت به اروپا و آسیا سرایت کند. با توجه به مثال‌های مطرح شده در مورد بحران‌های مالی، به طور کلی می‌توان مهم‌ترین عوامل بروز این بحران‌های مالی در اقتصادهای دنیا را چنین تبیین نمود:

۱. سیاست‌های دولت‌ها در رونق کاذب در اقتصاد (رونقی که بیش از توانمندی زیرساخت‌های اقتصاد است)

۲. نوآوری‌های مالی در معاملات و بیشتر بودن سرعت رشد ابزارهای مالی در بازارها نسبت به قدرت نظارت
 ۳. ضعف سیاست‌های پولی بانک مرکزی و یا محدودیت‌های بانک مرکزی برای استفاده از این سیاست‌ها
 ۴. ضعف سیستم نظارتی در بازار مشتقات و وجود فسادهای مالی و اداری در بازار مالی
- با توجه به موارد فوق می‌توان گفت بازارهای مالی جزء پر نوسان‌ترین بازارها در اقتصاد بوده و نسبت به سایر بازارها احتمال بیشتری برای بروز بحران دارد. این امر باعث شده متخصصان امنیت اقتصادی توجه ویژه‌ای به بازارهای مالی در جهت کاهش نوسانات اقتصادی و بروز بحران‌های بزرگ ملی و فراملی داشته باشند.

تهدید بازار کار

بیکاری را می‌توان یکی از هراس‌آورترین مشکلات اقتصاد یک کشور دانست و بی‌گمان، ریشه بسیاری از معضلات اجتماعی و حتی سیاسی را نیز، باید در همین عارضه ملی جست و جو کرد. نگاه به پدیده بیکاری، ملاک مناسبی برای سنجش وضعیت ساز و کار میان ارکان اساسی اقتصاد یک کشور است. بیکاری متغیری است که بیشتر از همه‌ی متغیرهای کلان اقتصادی با آحاد مردم در ارتباط دارد و امنیت اقتصادی فردی مردم را به خطر می‌اندازد. نرخ بیکاری نشان دهنده‌ی درصدی از مردم است که امنیت اقتصادی ندارند و بالا بودن این نرخ می‌تواند به معنای عدم وجود امنیت اقتصادی در کل اقتصاد و تهدیدی بزرگ به حساب آید. مشکلات اقتصادی تا زمانی که به شکل بیکاری ظاهر نشود چندان نگران کننده نیست و به بحران و تهدید برای اقتصاد تبدیل نمی‌شوند.

بیکاری مسئله‌ای جهانی بوده و در بحران اخیر نیز تشدید شده است، به‌طوری که اسپانیا و پرتغال دو کشور بزرگ اتحادیه‌ی اروپا دارای بالاترین نرخ‌های بیکاری جوانان هستند (این درصد در پرتغال به ۳۴/۵ درصد است (گزارش ILO در سال ۲۰۱۴). با این حال تهدید آن زمان که به جوانان و افراد تحصیل کرده معطوف می‌شود، تشدید می‌شود.

در واقع افزایش بیکاری به معنای تابلویی بیرونی برای بحران اقتصادی است که موارد فوق زیر مجموعه و اجزای آن را تعریف می‌کند. همانند کمبود مواد غذایی و آب و ... بیکاری نیز چون با توده‌ی مردم در ارتباط است و انتظارات مردم از آینده را تشکیل می‌دهد، با امنیت اجتماعی و سیاسی رابطه‌ی بسیار تنگاتنگی دارد و تهدیدی بر این امنیت‌ها نیز به حساب می‌آید. جدا از این موارد طبق تحقیقات انجام شده افزایش در بیکاری تأثیر مستقیمی بر افزایش در جرم و جنایت در جامعه دارد و لذا امنیت ملی و اجتماعی از این جهت نیز تهدید خواهد شد.

تهدید بازار ارز و تجارت بین‌الملل

گرچه نظام ارزی در ایران به طور رسمی «شناور مدیریت شده» است، در عمل گونه‌ای از نظام‌های ارزی ثابت در یک دامنه محدود از سوی بانک مرکزی (عدم اصلاح نرخ ارز متناسب با تورم) به مرحله اجرا درآمده است. درست به همین دلیل طی سال‌های گذشته، شرایط اقتصادی حاکم بر کشور و تضعیف آن (به دلیل بروز تورم، افزایش کسری بودجه، کسری تجاری بدون نفت، کاهش رشد اقتصادی و رشد نقدینگی) در بازار ارز انعکاس نیافت. انباشت عدم تعادل‌های فوق در نهایت زمینه‌های بروز بحران در بازار ارز و در نتیجه در اقتصاد کشور را فراهم کرد. در کشور ما تغییر در متغیرهای اقتصاد کلان به دلایل سیاسی در نرخ ارز منعکس نمی‌شود و مردم می‌دانند هر چند سال یک‌بار شوک عظیمی در بازار ارز مشاهده خواهند نمود. به دلیل وجود نرخ تورم نسبتاً بالا ارزش ریال هر ساله در حال کاهش است و حتی اگر ارز ثابت بماند فعالین بازار سفته‌بازی می‌دانند، نسبت واقعی ارزش ریال در مقابل ارزهای خارجی مانند دلار کاهش یافته است. بنابر این مردم برای حفظ قدرت خرید خود به سمت پس انداز از طریق کالاهای سرمایه‌ای روی می‌آورند.

نکته‌ی مهم این است که در ایران ارز در کنار طلا، زمین و ... به عنوان کالایی سرمایه‌ای تلقی می‌شود و زمانی مردم احساس کنند نرخ برابری ریال در مقابل ارزهای خارجی در حال کاهش است (قیمت ارز خارجی در حال افزایش است)، به عنوان کالایی سرمایه‌ای که می‌تواند قدرت خرید آن‌ها را حفظ کند، به تقاضای ارز هجوم می‌آورند و موجب تشدید بحران ایجاد شده می‌شوند. این مسئله در سال‌های ۱۳۷۳ و ۱۳۷۴ در شوک ارزی پس از نوسانات

قیمت نفت و اثرات تورمی ناشی از سازندگی و همچنین در سال‌های ۱۳۹۰ و ۱۳۹۱ در ایران مشاهده شده است.^۱ رویکرد سرمایه‌ای به ارزی، هجوم تقاضا در هنگام نوسانات نرخ ارز، عدم تعدیل تدریجی ارز بر اساس تورم و سایر متغیرهای کلان و شوک درمانی در بازار ارز مسائلی هستند که در کنار هم تهدیدی بزرگ را از جانب بازار ارز برای اقتصاد کشور ایجاد می‌کند.

اما نکته مهم نااطمینانی‌های نرخ ارز و اثرات آن بر ساختار اقتصاد کشور می‌باشد. نوسانات گسترده و وسیع نرخ ارز اثرات منفی و مثبت بسیاری بر پیکره اقتصاد دارد، که یکی از آن‌ها بروز تورم‌های بسیار شدید و افسار گسیخته می‌باشد. تورم به نوبه خود می‌تواند منجر به تغییر بافت‌های تولیدی و سرمایه‌گذاری، تغییر وضعیت بازارهای داخلی و خارجی، متأثر کردن بخش تجارت خارجی (صادرات و واردات) شود. مهم‌ترین اثرات نوسان نرخ ارز بر بخش‌های تولیدی به شرح زیر است:

- افزایش هزینه‌های تولید (کاهش حاشیه سود) و کاهش توان رقابتی صنایع به دلیل عدم امکان پیش‌بینی نرخ ارز؛
- کمبود سرمایه در گردش بنگاه‌ها: در شرایطی که ارز به یک دارایی تبدیل می‌شود، تمامی فعالان اقتصادی درصدد نگهداری ثروت خود بر حسب پول خارجی بر می‌آیند و بنابراین، بخشی از پس‌اندازها به‌جای آنکه در بانک‌ها سپرده‌گذاری شوند و سپس در اختیار بنگاه‌ها قرار گیرند، به ارز تبدیل می‌شوند که این امر با جایگزین کردن فعالیت‌های سوداگرانه با فعالیت‌های مولد سبب کاهش افق سرمایه‌گذاری می‌شود؛
- اختلال در سیستم خریده‌ها و معاملات اقتصادی. در صورت نوسان نرخ ارز (به‌دلیل نامشخص بودن نرخ ارز حتی در کوتاه‌مدت) تمامی معاملات به صورت نقدی انجام می‌شوند. در چنین شرایطی، تولیدکنندگان نیز ملزم به خرید نقدی مواد اولیه هستند که به دلیل حجم بالای نیاز آن‌ها با مشکل مواجه می‌شوند.

تهدید بودجه‌ای دولت

در سطح اقتصاد کلان، بحران‌های اقتصادی گاهی در پی تصمیمات سیاسی در خصوص امنیت ملی و یا نظامی به وجود می‌آید. به عنوان مثال کسری بودجه عمیق دولت آمریکا پس از جنگ عراق و افغانستان، از جمله این موارد است. این پیامد باعث شد امنیت اقتصادی و ملی این کشور به خطر افتاده و اثرات جبران ناپذیری بر اقتصاد این کشور از جمله کاهش اشتغال ورشکستگی بانک‌ها و کاهش تقاضا و به تبع آن کاهش رشد اقتصادی داشته باشد. کسری بودجه باعث کاهش مخارج نظامی و به دنبال آن کاهش امنیت ملی آمریکا شده و کاهش امنیت ملی نیز کاهش رشد اقتصادی از طریق کاهش سرمایه‌گذاری را به دنبال خواهد داشت.^۱

در اقتصاد ایران به مراتب این مشکل ابعاد سخت‌تر و حساس‌تری دارد و کسری بودجه دولت در برخی مقاطع می‌تواند تهدیدی جدی برای اقتصادی ایران باشد. در اقتصاد ایران با در نظر گرفتن شرکت‌های دولتی و شبه دولتی در کنار مخارج دولتی بیش از ۸۰ درصد اقتصاد ایران را بخش عمومی تشکیل می‌دهد که البته شرکت‌های دولتی درآمدهایی نیز دارند و لذا اندازه‌ی آن‌ها در کسری بودجه بی‌تأثیر می‌شود (در صورت تراز درآمد-هزینه). بنابر این آنچه مستقیم با کسری بودجه مرتبط است سهم مخارج دولت در اقتصاد ایران می‌باشد که مربوط به مخارج آموزش و پرورش، بهداشت و سلامت، نظم و امنیت و ... می‌شود. اندازه دولت از سال ۶۷ تا ۸۴ در بازه مشخص بین ۱۶ تا ۲۳ درصد در حال نوسان بوده است، اما با افزایش بهای نفت از سال ۸۴ به بعد مخارج دولت در بودجه رشد کرد. به طوری که اندازه مخارج دولت در سال ۸۵ با ثبت رقم ۲۶ درصد به بالاترین حد خود در ۲۷ سال گذشته خود رسید. در پایان همین دوره به واسطه اعمال تحریم و کاهش درآمدهای نفتی مخارج دولت عمدتاً در بخش عمرانی کاهش یافت (اخباری و زیدی‌زاده، ۱۳۹۰).

بزرگ بودن دولت در اقتصاد ایران و عدم تکافوی درآمدهای مالیاتی برای این مخارج (که به طور میانگین ۶ درصد از درآمدهای دولتی است) سبب وابستگی مخارج دولتی به درآمدهای نفتی شده است. آنچه مسلم است میزان مخارج دولت، به واسطه‌ی وابستگی به

درآمدهای نفتی در هر یک از بخش‌های بهداشت و درمان، آموزش، امنیت و نظم و ... بسیار پر نوسان است و همگام با رشد اقتصادی در کل اقتصاد ایران، حرکت نمی‌کند. با کاهش قیمت‌های نفت در برخی مقاطع به صورت ناگهانی، دولت دچار کسری بودجه شدید می‌شود و علاوه بر مشکلات عمومی کسری بودجه که در مورد دیگر کشورها به آن اشاره شد، باعث کاهش مخارج دولتی در بخش‌های مختلف اعم از نظم و امنیت، بهداشت و سلامت و آموزش می‌شود که تهدیدی بر اقتصاد ایران محسوب می‌شود.

تهدید با هدف داشته‌ها و سرمایه‌های اقتصادی

همان‌طور که اشاره شد تهدیدهای اقتصادی، امنیت به عنوان یکی از مهم‌ترین ارکان توسعه‌ی پایدار را هدف قرار می‌دهد و برای تفسیر و بررسی اهداف تهدیدهای اقتصادی باید امنیت اقتصادی را مورد بررسی قرار داد. امنیت اقتصادی به معنای توانایی حفظ داشته‌ها در یک اقتصاد می‌باشد تا با استفاده از آن‌ها بتوان به رشد و توسعه‌ی اقتصادی ادامه داد و به همین دلیل نیز وجود امنیت اقتصادی اصلی‌ترین عامل در کسب توسعه‌ی پایدار در اقتصاد است. در واقع نگهداری از سرمایه‌ها و داشته‌های یک اقتصاد تضمینی است که در هر لحظه از زمان این کشور توانایی تولید و خلق ارزش را دارد و می‌تواند به توسعه‌ی خود با شتاب بالا ادامه دهد. برای اینکه هدف تهدیدهای اقتصادی یعنی امنیت اقتصادی با معنای فوق بهتر تفسیر و شناخته شود و ضرورت و اهمیت آن در اقتصاد روشن شود باید ابتدا به بررسی آثار وجود امنیت اقتصادی در اقتصاد پردازیم و آثار بلندمدت و کوتاه‌مدت آن را ارزیابی کنیم. در این صورت زمانی که عاملی امنیت اقتصادی را تهدید می‌کند خواهیم دانست که چه تأثیری نیز بر اقتصاد خواهد گذاشت. در ادامه اصلی‌ترین آثار امنیت اقتصادی بر متغیرهای اقتصادی در کوتاه‌مدت و بلندمدت بیان خواهد شد که به طور مختصر توصیف می‌شود.

اثر امنیت بر ثبات اقتصادی

الف) متغیر نرخ ارز

افزایش تمایل افراد یک کشور به خرید دارایی‌های خارجی به دلیل وجود ناامنی اقتصادی در آن کشور باعث می‌شود تقاضا برای خرید ارزهای خارجی افزایش یافته و در مقابل، تقاضا برای پول داخلی کاهش یابد. در صورتی که نرخ ارز را شناور فرض کنیم، این افزایش تقاضا برای خرید ارزهای خارجی و کاهش تمایل به نگهداری پول داخلی منجر به افزایش قیمت ارز و کاهش ارزش پول ملی می‌شود. از طرف دیگر، در صورتی که نرخ ارز را ثابت فرض کنیم، سیاست‌گذاران پولی از این نرخ در شرایط متفاوت حمایت می‌کنند. اما در صورتی که افزایش تقاضا برای خرید ارز خارجی از طرف مردم به دلیل محدودیت ذخایر ارزی بانک مرکزی و افزایش تقاضا برای خرید این ذخایر، سیاست‌گذار ارزی بالاجبار کاهش ارزش پول را به صورت رسمی می‌پذیرد. بنابراین در هر دو حالت، ناامنی اقتصادی منجر به کاهش ارزش پول داخلی می‌شود.

امنیت بر تراز پرداخت‌ها نیز تأثیرگذار است. در شرایط ناامنی اقتصادی از یک طرف توان تولیدی جامعه کاهش می‌یابد و از طرف دیگر به دلیل ترجیح ساکنان کشور به نگهداری دارایی‌های خارجی، تقاضا برای واردات (به دلیل کمبود عرضه) افزایش پیدا می‌کند. یعنی تقاضا برای کالاها، خدمات و دارایی‌های خارجی افزایش می‌یابد و برآورده ساختن هر کدام از این خواسته‌ها و تقاضاها نیازمند منابع ارزی است. همچنین به دلیل افزایش هزینه سرمایه‌گذاری در شرایط ناامنی اقتصادی، قیمت تمام‌شده محصولات داخلی از قیمت بین‌المللی آن‌ها بیشتر می‌شود. وجود این ویژگی، باعث می‌شود که کالاهای تولید داخل به دلیل قیمت بالا، توانایی رقابت با کالاهای مشابه خارجی را نداشته باشد و تقاضا برای کالاها و خدمات صادراتی کشور، از طرف سایر کشورها کاهش یابد.

ب) متغیر نرخ تورم و قدرت خرید

ناامنی اقتصادی به دلیل ایجاد تقاضا سبب نوسان و افزایش تورم به ویژه در کالاهای ضروری می‌گردد. ضمن اینکه ناامنی اقتصادی را عرضه‌ی داخلی و سرمایه‌گذاری جدید که

عرضه را می‌افزاید جلوگیری می‌کند (چون ریسک سرمایه‌گذاری را افزایش می‌دهد) و همین امر به افزایش تورم کمک می‌کند.

یکی از عوامل مؤثر بر سطح عمومی قیمت‌ها، نرخ ارز است؛ به‌طوری‌که براساس تئوری برابری قدرت خرید، افزایش نرخ ارز که همان کاهش ارزش پول ملی است، با افزایش سطح عمومی قیمت‌ها همراه است. ناامنی اقتصادی منجر به افزایش نرخ ارز و سطح عمومی قیمت‌ها شده، توان تولید را کاهش داده و با فزونی یافتن تقاضا بر عرضه، سطح قیمت‌ها افزایش می‌یابد. با افزایش نرخ ارز، قیمت کالاهای وارداتی اعم از سرمایه‌ای واسطه‌ای و مصرفی افزایش می‌یابد و این افزایش قیمت، بر کالاهای داخلی هم تأثیر گذارده و منجر به افزایش سطح عمومی قیمت‌ها می‌شود؛ چراکه کالاهای وارداتی یا به‌طور مستقیم مصرف می‌شود (کالاهای مصرفی)، یا در جریان تولید کالاهای دیگر مورد استفاده قرار گرفته و منجر به افزایش هزینه تولید آن‌ها می‌شود (کالاهای واسطه‌ای) و یا در جریان تولید مورد استفاده قرار می‌گیرد (کالاهای سرمایه‌ای) و هزینه تولید کالاها را افزایش می‌دهد. این امر منجر به افزایش سطح قیمت آن کالاها شده و افزایش سطح عمومی قیمت را در پی دارد. افزایش تورم بر اثر ناامنی اقتصادی، ناامنی را تشدید می‌کند و افزایش سطح قیمت‌ها که خود یکی از علل ایجاد ناامنی اقتصادی است، از ناامنی اقتصادی تأثیر پذیرفته و باعث تشدید روند افزایش سطح قیمت‌ها و در نتیجه تشدید ناامنی می‌گردد.

ج) متغیر رشد اقتصادی

برای بررسی چگونگی تأثیرپذیری رشد اقتصادی از امنیت اقتصادی، می‌توان به بررسی تأثیر امنیت اقتصادی بر متغیرهای مؤثر بر رشد اقتصادی پرداخت. براین اساس، ناامنی اقتصادی از طرق زیر می‌تواند رشد اقتصادی را در آینده محدود سازد:

- ناامنی اقتصادی با کاهش منابع لازم برای سرمایه‌گذاری داخلی، مانع ورود سرمایه‌گذاری خارجی و تکنولوژی جدید همراه آن شده و موجب فرار سرمایه می‌شود. همه این عوامل باعث می‌شود که کشور از ارتقای سطح فعالیت و کسب و کار باز بماند و شکاف تکنولوژی زیاد و رشد بالقوه کاهش یابد.

- در شرایط ناامنی اقتصادی، تخصیص منابع در جامعه بنا به دلایل متعدد (از جمله رشد اقتصادی زیرزمینی، شیوع فساد مالی و ...) بهینه نبوده و از نظر اقتصادی، جامعه در داخل منحنی امکانات تولید حرکت می‌کند؛ نه بر روی آن. در این حالت، از منابع به صورت کامل استفاده نمی‌شود و اشتغال کامل هم تحقق نمی‌یابد و به تبع آن، رشد اقتصادی هم کاهش می‌یابد.
- افزایش تمایل شهروندان به نگهداری دارایی‌های خارجی، بر اثر وجود ناامنی اقتصادی از یک طرف و کمبود عرضه به دلیل کاهش توان تولید کشور از طرف دیگر، باعث می‌شود که ذخایر محدود ارزی در راستای تأمین مالی واردات سرمایه‌ای تخصیص نیابد. در این صورت ارزش خارجی کاهش یافته و با کاهش واردات کالاهای سرمایه‌ای و واسطه‌ای رشد اقتصادی هم کاهش می‌یابد.

د) متغیر نرخ سود

کاهش میزان سپرده‌های بلندمدت در شرایط ناامنی اقتصادی از یک طرف و خرج سرمایه از طرف دیگر، اقتصاد کشور را با کمبود نقدینگی مواجه کرده و نرخ‌های بهره را افزایش می‌دهد. به عبارت دیگر هنگامی که ساکنان یک کشور، بر اثر ناامنی اقتصادی اقدام به جایگزینی دارایی‌های خارجی با دارایی‌های داخلی می‌کنند، تقاضا برای دارایی‌های داخلی کاهش می‌یابد. از این رو، عرضه‌کنندگان دارایی‌های داخلی برای تشویق شهروندان به خرید آن‌ها نرخ بازده مورد انتظار را افزایش می‌دهند. در حقیقت، افزایش نرخ بهره راهی برای افزایش تقاضا برای دارایی‌های داخلی محسوب می‌شود. افزایش نرخ بهره، سرمایه‌گذاری و سود را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ به گونه‌ای که از یک طرف (به دلیل رابطه معکوس میان سرمایه‌گذاری و نرخ بهره) افزایش نرخ بهره باعث کاهش سرمایه‌گذاری داخلی می‌شود و از طرف دیگر از آنجا که عرضه‌کنندگان خصوصی دارایی‌های داخلی، اغلب مؤسسات و بنگاه‌های تولیدی و صنعتی‌اند (که برای تأمین مالی پروژه‌های خود اقدام به عرضه دارایی‌های داخلی می‌کنند)، افزایش نرخ بهره، هزینه‌های این مؤسسات را افزایش داده و در نتیجه سود آن‌ها کاهش می‌یابد. همچنین ناامنی اقتصادی به دلیل افزایش ریسک سرمایه‌گذاری در جامعه، سود مورد انتظار را کاهش می‌دهد؛

چراکه کاهش ریسک سرمایه‌گذاری مستلزم هزینه‌هایی است که در صورت فقدان ریسک، نیازی به تحمل آن هزینه‌ها توسط سرمایه‌گذار نیست.^۱

اثر امنیت بر توزیع درآمد

در اثر ناامنی اقتصادی و افزایش تورّم حاصل از آن، میزان درآمد و ثروت فقرا کاهش یافته و فشار بر آن‌ها بیشتر می‌شود؛ اما ثروت و درآمد تعداد محدودی از شهروندان که دارایی‌های خود را از کشور خارج کرده‌اند، نه تنها کاهش نمی‌یابد؛ بلکه به واسطه افزایش نرخ ارز در داخل و بازدهی بیشتر دارایی‌ها در خارج با افزایش هم روبه‌رو می‌شود.

یکی دیگر از متغیرهایی که منجر به افزایش شاخص ناامنی اقتصادی می‌شود، نابرابری در دسترسی به فرصت‌ها و منابع است. ناامنی اقتصادی، نتیجه همین نابرابری بوده و توزیع نامناسب و ناعادلانه منابع و فرصت‌ها در نهایت به توزیع نابرابر درآمد انجامد؛ به طوری که هر گروهی که منابع و فرصت‌های بهتری را در اختیار دارد، فاصله و شکاف خود را با سایر گروه‌ها و افراد، بیشتر می‌کند؛ خود این امر می‌تواند منجر به تقویت ناامنی اقتصادی گردد. به عبارت دیگر، ناامنی اقتصادی از یک طرف می‌تواند ناشی از نابرابری در دسترسی به منابع و فرصت‌ها باشد و از طرف دیگر، بر اثر وجود ناامنی اقتصادی، این نابرابری و توزیع نامتناسب تشدید شود.

اثر امنیت بر سرمایه‌ها

همانطور که در ابتدای این بخش بیان شد، امنیت اقتصادی که هدف تهدیدهای اقتصادی است، به معنای نگهداری از سرمایه‌ها و داشته‌های یک اقتصاد می‌باشد، بنابر این تهدیدهای اقتصادی به معنای عواملی است که این سرمایه‌ها و داشته‌ها را از اقتصاد می‌گیرد و یا باعث فرسوده شدن آن‌ها می‌شود. سوال اصلی این است که این داشته‌ها و سرمایه‌ها در اقتصاد کدامند؟ اگر به این سوال پاسخ دهیم هدف اصلی تهدیدهای اقتصادی را شناخته‌ایم. در بخش قبل توضیح دادیم که ممکن است بازارهای اقتصادی (بازار کالا و خدمات، بازارهای مالی و بازار

^۱ کمیجانی، اکبر؛ فرار سرمایه، علل و آثار آن، تهران، مجله اقتصادی، ۱۳۷۳، ص ۳-۵.

کار) و یا دولت و یا بازار بین الملل هدف مکانی تهدیدهای اقتصادی باشد. اما در هر بازار تهدیدها همین سرمایه‌ها و داشته‌ها را هدف خود قرار می‌دهد و در پی فرسوده کردن آن‌ها است.

به طور کل در اقتصاد ۵ نوع سرمایه وجود دارد که عبارتند از:



نمودار ۵ انواع سرمایه‌های اقتصادی به عنوان هدف تهدیدهای اقتصادی

این سرمایه‌ها هر یک می‌توانند هدف تهدیدهای اقتصادی واقع شوند. لازم به ذکر است سرمایه‌های فوق نتیجه‌ی یکدیگر نیستند، بلکه بر اساس پیچیدگی و پیشرفته بودن نوع سرمایه و بر اساس ترتیب انباشت آن‌ها در مسیر توسعه به ترتیب بیان شده‌اند. در ادامه هر یک را تعریف نموده و چگونگی تهدید آن‌ها را کمی تفسیر خواهیم کرد.

الف) سرمایه‌ی طبیعی

سرمایه طبیعی به تمامی دارایی‌های طبیعی و خدادادی در یک منطقه‌ی جغرافیایی می‌گویند. در واقع تمامی نیروی انسانی (کارگری) آب‌ها و رودخانه‌ها، جنگل‌ها، منابعی کانی و معدنی، زمین، تغییر فصول و آب و هوا، بارندگی، انواع حیوانات و ... منابع طبیعی می‌گویند. ویژگی اصلی این منابع این است که برای به دست آوردن آن باید آن‌ها را از خزانه‌ی طبیعت برداشت نمود. هر چند در دنیای امروز و در دانش اقتصاد امروز توجه کمتری به این نوع سرمایه معطوف می‌شود و بیشتر دانش اقتصاد به تحلیل و ارزیابی سایر سرمایه‌ها توجه دارد، اما قرن‌ها همه‌ی توجه دانش بشری بر توسعه‌ی این سرمایه‌ها متمرکز بوده است.

در هر زمانی مقتضیات جدید برای استفاده از سرمایه‌ها ایجاد می‌شود و باید دانش قدیم را با این مقتضیات تطابق داد و تعدیل نمود. در کشور ما امروزه نفت و گاز به عنوان یک منبع طبیعی مورد استفاده قرار می‌گیرد و با فروش آن به صورت خام و استفاده از درآمدهای حاصل از آن توسعه‌ی متمرکز شکل داده می‌شود. هرچند وجود درآمدهای نفتی کمک زیادی به کشور ما در دوران بحران پس از جنگ و خرابی‌ها کرد، اما از یک جهت وابستگی به این منبع طبیعی خود تهدیدی بر اقتصاد به حساب می‌آید.

تهدید فوق دو جنبه دارد، اولاً در صورت پیشرفت تکنولوژی و عدم استفاده‌ی کشورها برای تأمین انرژی از منابع نفتی و در نتیجه کاهش قیمت نفت در بازارهای جهانی اقتصاد ایران به کل دچار مشکل خواهد شد. هرچند این احتمال حداقل در کوتاه‌مدت غیر ممکن است، اما تهدیدی بلندمدت تلقی می‌شود. وجود بیماری هلندی در ایران وابستگی بودجه‌ی دولت به درآمدهای نفتی، عدم استفاده‌ی بهینه از این منابع، خام فروشی و عدم استفاده از ارزش افزوده، استخراج غیر اقتصادی و فشار بیش از حد به مخازن و میادین نفتی و ... از جمله عواملی است که این منبع طبیعی را تهدید می‌کند و در نتیجه کل اقتصاد ایران را تهدید می‌کند.

کاهش منابع آب زیر زمینی به دلیل استفاده‌ی نادرست و تخلیه‌ی سفره‌های آب زیر زمینی در کنار کاهش میانگین بارندگی در طول سال‌های گذشته، تهدیدی بر تأمین آب آشامیدنی و کشاورزی ایجاد کرده است. در کل باید توجه داشت که منابع طبیعی اهمیت حیاتی و اساسی دارد و تهدید تنها یکی از آن‌ها می‌تواند تهدید بر حیات جامعه تلقی شود و بحرانی بسیار بزرگ‌تر از سایر بحران‌های اقتصادی و مالی ایجاد کند. بنابر این قرار گرفتن سرمایه‌های طبیعی به عنوان هدف تهدیدهای اقتصادی می‌تواند بسیار بزرگ‌تر از هدف قرار گرفتن سایر سرمایه‌ها و داشته‌های اقتصادی باشد.

در کل تهدیدهای مربوط به سرمایه‌های طبیعی عبارتند از:

۱. برداشت غیر صیانتی از منافع نفت و گاز
۲. تنظیم قراردادهای نامناسب و غیر بهینه برای اکتشاف، استخراج، توسعه میادین و ازدیاد برداشت
۳. برداشت بی‌رویه و بدون برنامه (جهت جایگزینی) از مراتع، دریاها، جنگل‌ها و ...
۴. آلودگی محیط زیست اعم از هوا، جنگل‌ها، رودخانه‌ها و سفره‌های آب زیر زمینی
۵. کاهش سطح منابع آب زیر زمینی

موارد فوق می‌تواند سرمایه‌های طبیعی انباشت شده در یک اقتصاد را فرسوده نموده و یا به طور کلی از بین ببرد.

ب) سرمایه‌ی فیزیکی

سرمایه‌ی فیزیکی در اقتصاد به معنای آن دسته از عوامل تولید است که البته توسط انسان ایجاد می‌شوند. همه ماشین‌آلات و دستگاه‌های ساخت کالاها و تولید خدمات جزء این سرمایه‌ی فیزیکی محسوب می‌شوند. اهمیت سرمایه‌ی فیزیکی پس از انقلاب صنعتی شناخته شد و کشوری که انباشت سرمایه‌ی فیزیکی بیشتری داشت، دارای ظرفیت رشد بیشتر شناخته می‌شد. این مطلب در مدل‌های رشد هارود-دومار و مدل رشد سولو به اوج خود رسید و به صورت ریاضی و تئوریک نیز ارتباط مستقیم رشد اقتصادی با انباشت سرمایه‌های فیزیکی مورد تحلیل و بررسی قرار گرفت. این اهمیت تا جایی بود که عوامل تولید تنها دو گونه شناخته می‌شد، یکی سرمایه‌ی فیزیکی و دیگری نیروی کار و تولید تنها تابعی از این دو عامل در نظر گرفته می‌شد.

حرکت به سمت انباشت سرمایه‌های فیزیکی در حد کافی و لازم برای توسعه‌ی اقتصادی جزء برنامه‌های توسعه‌ی همه‌ی کشورها و به طور خاص کشورهای در حال توسعه است. کشورهای توسعه‌ی یافته معمولاً انباشت کافی دارند و بیشتر در جهت ارتقای فناوری این سرمایه‌های فیزیکی تلاش می‌کنند. هر عاملی که مانع دستیابی اقتصاد به میزان کافی از سرمایه‌های فیزیکی شود، تهدیدی بر رشد و توسعه‌ی اقتصادی تلقی خواهد شد.

سرمایه‌های فیزیکی زمانی که انباشت کافی داشته باشند به چند طریق هدف تهدیدهای اقتصادی قرار می‌گیرند. اول اینکه سرمایه‌های فیزیکی مستهلک می‌شوند و نیازمند جایگزینی هستند. در صورت عدم توجه به این جایگزینی یا پایین‌تر بودن نرخ سرمایه‌گذاری جایگزینی از استهلاک، انباشت سرمایه در طول زمان فرسوده شده و کاهش می‌یابد و رشد و توسعه‌ی اقتصادی نیز کاهش می‌یابد. ثانیاً سرمایه‌های فیزیکی در دنیا در حال ارتقای فناوری هستند و استفاده از سرمایه‌های فیزیکی با فناوری‌های قدیمی و عدم به روز رسانی (حداقل با یک اختلاف زمانی) باعث می‌شود قدرت رقابت‌پذیری صنایع داخلی با دنیا بسیار کاهش یابد و کشور را نیازمند وضع تعرفه‌های شدید گمرکی در مرزها، برای حمایت از صنایع می‌کند که با واکنش گمرکی سایر کشورها روبرو خواهد شد.

لذا حتی در صورت انباشت کافی سرمایه در یک مقطع زمانی و سرمایه‌گذاری جایگزینی کافی برای اصلاح استهلاک، باز نیازمند به روز رسانی در فناوری هستیم و در صورت عدم توجه به این امر تهدید بر سرمایه‌ی فیزیکی کشور و بر رشد اقتصادی و قدرت رقابت‌پذیری را شاهد خواهیم بود. در نهایت افزایش جمعیت در یک جامعه در مقدار انباشت سرمایه‌ی فیزیکی کافی برای توسعه‌ی حداکثری اقتصاد تأثیر می‌گذارد و در صورت افزایش جمعیت نیروی کار، انباشت سرمایه‌ی قبلی ناکافی خواهد شد و برای ثابت نگه داشتن سرمایه‌ی سرانه باید سرمایه‌گذاری جدید انجام داد.

همان‌طور که از مطالب فوق روشن است پویایی در سرمایه‌گذاری بخش سرمایه‌های فیزیکی اصلی‌ترین نقطه‌ی تمرکز در این بخش می‌باشد و غفلت هر چند کوتاه از هر یک از این سه تحول پویا تهدیدی بر سرمایه‌های فیزیکی کشور و در نتیجه تهدیدی بر رشد و توسعه‌ی اقتصادی تلقی می‌شود.

بر این اساس تهدیدهای مربوط به سرمایه‌های فیزیکی عبارتند از:

۱. عدم وجود سرمایه‌های فیزیکی کافی و مدرن در چرخه‌ی تولید
۲. استهلاک سرمایه‌های موجود به دلیل عدم سرمایه‌گذاری جدید با نرخ مناسب
۳. ایجاد اختلال در فرایند سرمایه‌گذاری‌های جدید (به واسطه‌ی تحریم‌ها و یا عدم برنامه‌ریزی مناسب داخلی)
۴. عقب ماندگی فنی در سرمایه‌های فیزیکی و عدم امکان نوسازی صنایع
۵. وابستگی فنی و عدم بومی سازی تکنولوژی با ایجاد واحدهای تحقیق و توسعه

هر یک از موارد فوق می‌تواند به عنوان تهدیدی بر انباشت سرمایه‌های فیزیکی یک اقتصاد منجر شود و باعث فرسوده شدن و یا از کار افتادگی بخشی از سرمایه‌های فیزیکی شود.

ج) سرمایه‌ی انسانی

ابتدا باید سرمایه‌ی انسانی تفسیر شود و آثار آن بر اقتصاد روشن شود تا دقیقاً معلوم شود اولاً این سرمایه جزء اصلی‌ترین داشته‌های اقتصاد به حساب می‌آید و اهمیت و ضرورت آن شناخته شود، ثانیاً تأثیر آن بر اقتصاد روشن شود تا به طور معکوس نشان دهیم عوامل و

تهدیدهایی که این سرمایه را هدف خود قرار می‌دهند، چگونه بر اقتصاد تأثیر خواهند گذاشت و چرا تهدیدی بر کل اقتصاد تلقی می‌شوند. در نهایت باید گفت به دلیل اهمیت ویژه‌ی این سرمایه بسیاری از تهدیدهای اقتصادی چه با منشأ داخلی و چه خارجی، این داشته‌ی گران‌بهای اقتصادی را هدف خود قرار می‌دهند.

سرمایه انسانی موجودی شایستگی‌ها، دانش ویژگی‌های اجتماعی و شخصیتی شامل خلاقیت، تجسم در توانایی برای انجام کاری جهت تولید ارزش اقتصادی است. سرمایه انسانی دید اقتصادی جامعی از انسان فعال در اقتصاد ارائه می‌دهد، در حالی که تلاش برای کسب پیچیدگی بیولوژیکی، اجتماعی، روانشناسی و فرهنگی انسان همواره با مشکلات زیادی مواجه خواهد بود.

تحصیل، کسب مهارت و آموزش نیروی کار، نه تنها رشد و بهره‌وری را تشویق می‌کند، بلکه نابرابری نیز را کم کرده و از این طریق زبان‌های اجتماعی را کاهش می‌دهد. در دنیای امروز محرک اصلی توسعه دانش و سرمایه‌ی انسانی به حساب می‌آید. بسیاری از کشورهای توسعه یافته با استفاده از نیروی تخصص سرمایه‌ی انسانی کشورهای در حال توسعه به توسعه‌ی روز افزون دست می‌یابد.

در روش فوق هزینه‌ی تولید سرمایه‌ی انسانی توسط کشورهای در حال توسعه پرداخت شده است ولی استفاده و منافع آن به کشورهای توسعه یافته می‌رسد. به مهاجرت این سرمایه انسانی «فرار مغزها» نیز گفته می‌شود. به دلیل اهمیت و ضرورت وجود و توسعه‌ی سرمایه‌ی انسانی به ویژه برای کشورهای در حال توسعه، عواملی که موجب مهاجرت سرمایه‌های انسانی به دیگر کشورها شده و یا موجب فرسایش این سرمایه‌ها شود، تهدیدی بر کل اقتصاد تلقی می‌شود. به طور کلی جاذبه‌ها و دافعه‌های سرمایه‌ی انسانی در کشورها به ۵ دسته‌ی کلی تقسیم می‌شوند:

۱. عوامل فرهنگی و اجتماعی (تناسب فرهنگی)
۲. عوامل اقتصادی و درآمدی (مانند میزان درآمد)
۳. عوامل سیاسی و نظامی (مانند جنگ و ناامنی)
۴. عوامل آموزشی (مانند کیفیت آموزش)

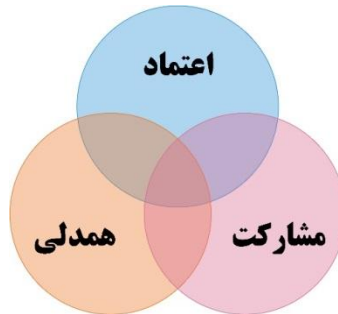
۵. عوامل فردی و خانوادگی (وابستگی و یا دوری از اطرافیان)
- تقویت هر یک از موارد فوق می‌تواند به انباشت بیشتر سرمایه‌ی انسانی منجر شود و تضعیف این موارد می‌تواند به مهاجرت نخبگان (سرمایه انسانی) منجر شود.
- بر این اساس تهدیدهای مربوط به سرمایه‌های انسانی عبارتند از:
 ۱. عدم کابردی بودن نظام آموزشی (عدم تولید تخصص‌های لازم برای توسعه)
 ۲. بیکاری‌های پنهان (استفاده سرمایه‌های انسانی در موارد غیر تخصصی آن‌ها)
 ۳. بیکاری آشکار نیروی کار تحصیل کرده
 ۴. فرار مغزها
 ۵. عدم شایسته سالاری
 ۶. عناصر فرهنگی بیمار در سرمایه‌های انسانی (مانند عدم وجود اعتماد به نفس، عدم امید به آینده، عدم وجود همت و پشتکار)
 ۷. فقدان تخصص‌های لازم و تمرکز در برخی از رشته‌ها
- به توجه به ساختار سرمایه‌های انسانی که برای انباشت آن در دوره‌های آینده باید برنامه‌ریزی مناسب و دقیقی انجام داد، وجود هر یک از موارد فوق می‌تواند منجر به فرسایش و یا کمبود سرمایه‌ی انسانی شود و از این طریق داشته‌ها و سرمایه‌های ملی را تهدید کند.

د) سرمایه‌ی اجتماعی

سرمایه اجتماعی، عبارت است از ظرفیتی اجتماعی (جوهر اجتماعی) که هماهنگی و همکاری را در جامعه و گروه، تسهیل می‌کند. در واقع، می‌توان سرمایه اجتماعی را یک مفهوم مرکب که دارای سه بعد: ساختار، محتوا و کارکرد است، تلقی نمود که ساختار اجتماعی آن، همان شبکه تعاملات اجتماعی و محتوای آن اعتماد و هنجارهای اجتماعی و کارکرد آن نیز کنش متقابل اجتماعی است (کلمن^۱، ۱۹۸۸).

عوامل ساخت سرمایه اجتماعی را به چهار دسته تقسیم کرده‌اند:

۱. عوامل نهادی: نهاد به معنای قانون، رسم، عرف، عادت و یا سازمانی است که در زندگی سیاسی یا اجتماعی مردم، مؤثر واقع می‌شود و نظام هدف‌داری را در جهت رفع نیازهای یک اجتماع سازمان یافته، ایجاد می‌کند، مانند: دولت که از طریق وضع قوانین و ایجاد نظام هدف‌دار، موجب تشکیل سرمایه اجتماعی می‌شود.
 ۲. عوامل خودجوش: هنجارهایی که به صورت خودجوش، به جای قانون و دیگر نهادهای رسمی، از کُنش‌های متقابل اعضای یک اجتماع به وجود می‌آیند و ناشی از انتخاب‌های تعمّدی نیستند.
 ۳. عوامل بیرونی: منظور از این دسته عوامل، هنجارهایی هستند که از جایی، غیر از اجتماع سرچشمه می‌گیرند، همچون: دین، مذهب، ایدئولوژی و فرهنگ یا تجربه مشترک تاریخی.
 ۴. عوامل طبیعی: «روابط خویشاوندی» و «همبستگی‌های قومی و نژادی» در این دسته قرار می‌گیرند (پوتنام ۱، ۲۰۰۰).
- به طور کلی می‌توان گفت که: سرمایه اجتماعی یک ظرفیت، جوهر اجتماعی یا هنجاری غیر رسمی است که همکاری میان افراد و نهادهای یک جامعه را ارتقا می‌بخشد. هر شبکه اجتماعی، برای دستیابی به اهداف خود، علاوه بر افراد آگاه و با تجربه و امکانات و ابزار مادی، به عوامل مانند اعتماد، تعهد و مسئولیت‌پذیری و... هم نیاز دارد که این عوامل، همان سرمایه‌های اجتماعی هستند. حتی یک گروه از خلاف‌کاران (مثل گروهی دزد یا قاچاقچی) هم برای موفقیت در کار خود به سرمایه اجتماعی و هنجارهایی مانند رفتارهای اخلاقی، قانون‌مداری، خطرپذیری و اعتماد متقابل در بین اعضای گروه، نیاز دارد.
- سرمایه اجتماعی دارای سه عنصر اصلی می‌باشد، این سه عنصر در شکل زیر نمایش داده شده است.



سرمایه اجتماعی از طریق کاهش هزینه‌های مبادله، ایجاد هم‌افزایی بین عوامل تولید، اعتماد دو طرفه و سودمندتر شدن مذاکرات، تسهیل تبادل اطلاعات بین طرفین، اثرات بیرونی شبکه‌ای^۱ و از طریق ایجاد فرصت‌های جدید تجاری تأثیرات قابل توجهی بر اقتصاد می‌گذارد. موارد فوق و بسیاری آثار اقتصادی دیگر نشان از اهمیت و ضرورت توسعه و تأمین سرمایه‌ی اجتماعی به عنوان یکی از داشته‌های اقتصاد دارد. هر عاملی که تهدیدی بر این سرمایه‌ی گران‌بها به حساب آید تهدیدی بر کل اقتصاد و توسعه‌ی اقتصادی تلقی خواهد شد.

بر این اساس تهدیدهای سرمایه‌ی اجتماعی عبارتند از:

۱. فسادهای اقتصادی
۲. تدابیر نادرست دولت‌ها
۳. رانت‌خواری و رانت جویی
۴. جهل و ناآگاهی مردم
۵. بی‌اعتمادی به دولت
۶. خرده فرهنگ‌های معارض
۷. فعالیت‌های تبلیغی رسانه‌های بیگانه
۸. تعارض سیاسی احزاب و تخریب یکدیگر
۹. افزایش مباحث اختلافی بین مردم، گروه‌ها و احزاب

که می‌تواند عنصر اعتماد در سرمایه‌ی اجتماعی و پس از آن مشارکت و همدلی را از بین برده و یا فرسوده کند. لذا هر یک از منشأهای فوق از طریق کاهش سرمایه‌ی اجتماعی به طور

۱ network externality

مستقیم تهدیدی بر داشته‌های سرمایه‌ای کشور و به طور غیر مستقیم تهدیدی بر اقتصاد به حساب می‌آید. در واقع می‌توان گفت یکی از اصلی‌ترین اهداف تهدیدهای اقتصادی که منشأ داخلی دارند فرسایش و کاهش سرمایه‌ی اجتماعی است.

۵) سرمایه‌ی فرهنگی

سرمایه فرهنگی، یعنی قدرت شناخت و قابلیت استفاده از کالاهای فرهنگی در هر فرد و آن در برگیرنده تمایلات پایدار فرد است که در خلال اجتماعی شدن در فرد انباشته می‌شوند. سرمایه نمادین، یعنی مجموعه ابزارهای نمادین، حیثیت، احترام و قابلیت‌های فردی در رفتارها (کلام و کالبد) که فرد در اختیار دارد. سرمایه نمادین جزئی از سرمایه فرهنگی است و به معنای توانایی مشروعیت دادن، تعریف کردن و ارزش گذاردن است. سرمایه فرهنگی از مؤلفه‌های بسیاری تشکیل شده است، برای مثال در فرهنگ غربی زیر شاخص‌هایی جهت سرمایه فرهنگی مطرح می‌شود که مؤلفه‌هایی نازل به نظر می‌رسند:

الف) دانش، زبان، سلايق و سبك‌های زندگی

ب) فرهنگ فرهیختگان

پ) شمار و دامنه فرهنگ واژگان افراد

ت) توانایی افراد در شناخت و تشخیص غذاها و نوشیدنی‌های اشرافی

اما بورديو موضوع را قدری ژرف‌تر می‌بیند و تنها به تأثیرات طبقه اجتماعی بر سلايق فرهنگی مردم نمی‌پردازد، بلکه همچنین نقشی را که فرهنگ در بازه تولید روابط طبقاتی در جامعه ایفا می‌کند، مورد توجه قرار می‌دهد. او مدعی است که افراد می‌توانند موقعیت مربوط به طبقه اجتماعی خویش را نه تنها با مالکیت سرمایه اقتصادی (ثروت/ رفاه) که با دارا بودن آنچه که وی سرمایه فرهنگی می‌نامد، بهبود بخشند. دلالت سرمایه فرهنگی از نظر بورديو، به مجموعه‌ای از توانمندی‌ها، عادت‌ها و طبع‌های فرهنگی، شامل دانش، زبان، سلیقه یا ذوق و سبك زندگی است. انتقال سرمایه اقتصادی از نسلی به نسل دیگر و از طریق ارث صورت می‌گیرد، در حالی که انتقال سرمایه فرهنگی امری پیچیده‌تر است. مفهوم کلیدی این

فرآیند مفهومی است که بورديو آن را شکل قالب ماندی از حساسیت‌ها، ارج شناسی‌ها و کنش‌ها می‌نامد.

سرمایه‌ی فرهنگی که رفتارهای مردم و همچنین طرز تفکر مردم را ایجاد می‌کند، اصلی‌ترین عامل در کنترل مناسب رفتارهای اقتصادی نیز به شمار می‌رود و یکی از اصلی‌ترین روش‌های دوری از نوسانات اقتصادی و رفتارهای جمعی غیر عقلایی توسعه‌ی سرمایه‌ی فرهنگی است. سرمایه‌ی فرهنگی ریشه در لایه‌های عمیق اقتصاد دارد و بر روش استفاده از سایر سرمایه‌ها سایه افکنده است. فرهنگ مصرف، فرهنگ کار، فرهنگ بهره‌وری و فرهنگ پیشرفت که جزء اصلی‌ترین اجزای تشکیل دهنده‌ی موتور توسعه‌ای اقتصادی هستند، اجزای سرمایه‌ی فرهنگی به شمار می‌روند. بنابر این روح توسعه و سرعت توسعه را میزان سرمایه‌ی فرهنگی در هر کشور تعریف می‌کند.

از جمله مصادیق سرمایه‌ی فرهنگی، ادراک آحاد جامعه از وضعیت موجود است. برای مثال ادراک غلط مردم می‌تواند در عین امنیت در کشور، احساس ناامنی ایجاد نموده و در عین کاهش فقر و بهبود اوضاع اقتصادی، احساس افزایش فقر و بی‌عدالتی را در بین مردم توسعه دهد. همچنین برخی مطالعات نشان می‌دهد ادراک مردم و افکار عمومی یکی از اساسی‌ترین عوامل در تعیین میزان تاثیرگذاری تحریم‌ها می‌باشد. در واقع اگر مردم بر این عقیده باشند که تحریم‌ها تأثیرگذار است، رفتاری از خود نشان می‌دهند که واقعاً نیز تأثیرگذار می‌شود و بالعکس اگر آن‌ها بر این عقیده باشند که تحریم‌های اقتصادی تأثیر چندانی بر کشور ندارد، رفتارهای آن‌ها واقعاً تحریم‌ها را بی‌تأثیر می‌کند. در واقع ادراک مردم تشدید کننده و یا تضعیف کننده‌ی نوسانات اقتصادی است.^۱

برخی از اجزای سرمایه‌ی فرهنگی که تأثیر بیشتری بر اقتصاد دارد و تهدید آن‌ها به طور مستقیم تهدیدی بر اقتصاد تلقی می‌شود، عبارتند از:

۱. فرهنگ کار: عصاره فرهنگ کار چگونگی تولیدات ملی و میزان آن می‌باشد

۱ برای مطالعه بیشتر به کتاب اقتصاد تحریم، دکتر طغیانی و همکاران، ۱۳۹۳، مراجعه نمایید.

۲. فرهنگ پیشرفت: از یک سو اشتیاق و علاقه‌مندی به حرکت جامعه رو به جلو و پیشرفت می‌باشد و از سوی دیگر توانایی هضم فناوری‌ها، دانش و رویه‌های نوین و پیشرفته می‌باشد
 ۳. فرهنگ بهره‌وری: استفاده از خلاقیت و تفکر برای انجام فعالیت‌ها به بهترین، ساده‌ترین و پر بازده‌ترین روش
 ۴. فرهنگ مصرف: روش استفاده‌ی درست از محصولات و مخصوصاً منابع و سرمایه‌ها
- حال که اهمیت سرمایه‌ی فرهنگی برای دستیابی به توسعه‌ی پایدار اقتصادی روشن شد جا دارد به عواملی که این سرمایه‌ی اصیل را تهدید می‌کند پرداخته شود، این عوامل عبارتند از:

۱. عدم فرهنگ‌سازی و آموزش
 ۲. جهل و ناآگاهی مردم همراه با تغییر ادراک در جنگ نرم و رسانه‌های بیگانه
 ۳. عدم مدیریت صحیح افکار عمومی
 ۴. فساد اقتصادی، سوء تدبیر و بی‌اعتمادی مردم به حاکمیت
- این عوامل و شاید عوامل دیگر، از تهدیدهایی هستند که از منشأ داخلی یا خارجی سرمایه‌ی فرهنگی را هدف قرار می‌دهند و باعث فرسایش این سرمایه‌ی مهم شده و موتور توسعه‌ی اقتصادی را کند نموده و یا از کار می‌اندازند. سرمایه‌ی فرهنگی عمیق‌ترین و شاید پیچیده‌ترین سرمایه‌ای است که دست یافتن به آن بسیار بلندمدت است اما تهدیدهای کوتاه‌مدت می‌تواند زیان سنگینی به این سرمایه مهم وارد کند.

اثر امنیت بر سرمایه‌گذاری‌ها

همان‌گونه که در بخش قبل مطرح شد امنیت اقتصادی به حفظ و تقویت داشته‌ها و سرمایه‌ها کمک می‌کند و تهدید و ناامنی آن‌ها را دچار نقصان می‌سازد. فرایند سرمایه‌گذاری در همه‌ی انواع سرمایه‌های مذکور نیز از همین رابطه تبعیت می‌کند. با این حال آنچه بیشتر مشهود

و مورد بحث است، اثر افزایش امنیت بر سطح سرمایه‌گذاری و شکل‌گیری سرمایه‌های مولد فیزیکی است.

ایجاد و گسترش ناامنی اقتصادی در یک کشور باعث می‌شود که تمایل عاملان اقتصادی به فعالیت در بخش‌های مولد کاهش یابد. به عبارت دیگر به دلیل افزایش هزینه‌های سرمایه‌گذاری، میزان سرمایه‌گذاری به خصوص در بخش‌های مولد کاهش می‌یابد؛ چراکه در این حالت معمولاً فعالان اقتصادی به سرمایه‌گذاری در بخش بازرگانی، دلالتی و واردات قاچاق روی می‌آورند. نتیجه این وضعیت، کاهش سرمایه‌گذاری در امر خرید وسایل و ابزار تولید، کاهش میزان تولید نسبت به تقاضا و کاهش میزان اشتغال است (همدمی ۱۳۸۳، ص ۱۹۹). کاهش تولید هم در نهایت کاهش میزان عرضه نسبت به تقاضا و افزایش نرخ تورم را به همراه خواهد داشت. یکی دیگر از دلایل کاهش سرمایه‌گذاری مولد افزایش هزینه‌های تولید بر اثر ناامنی اقتصادی و به تبع آن، افزایش قیمت و کاهش امکان رقابت است. کاهش سرمایه‌گذاری مولد همچنین از تبعات کاهش امکان پیش‌بینی هزینه‌ها بر اثر ناامنی است. کاهش سرمایه‌گذاری در کالاهای مولد منجر به کاهش توان تولید کالاهای مورد نیاز و گسترش واردات شده و به کاهش تقاضا برای نیروی کار و افزایش بیکاری می‌انجامد.

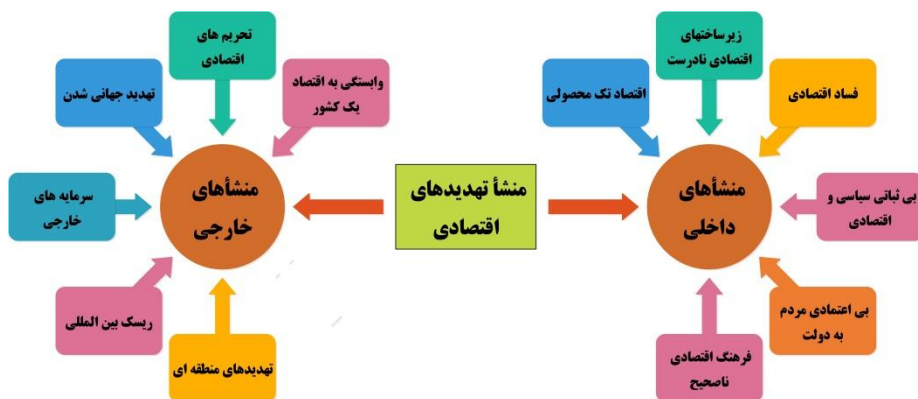
علاوه بر این وجود ناامنی اقتصادی در یک کشور، باعث می‌شود که اعتماد بخش خصوصی به نظام بانکی کاهش یابد. در چنین حالتی بخش خصوصی از یک طرف همواره تمایل دارد سپرده‌های مدت‌دار خود را در بانک‌ها کاهش داده و آن را به سپرده‌های دیداری یا پول نقد تبدیل کند و از طرف دیگر میزان دریافت وام و اعتبارات از سیستم بانکی افزایش می‌یابد. این موضوع، باعث می‌شود که ضریب تکاثر پول و مقدار عرضه پول کاهش یافته و در جامعه میزان تقاضای پول بر اثر انگیزه‌های مختلف معاملاتی، سفته‌بازی و احتیاطی افزایش یابد. به هر میزان ناامنی اقتصادی در یک کشور بیشتر باشد، حجم پول نقد و سپرده‌های دیداری نسبت به حجم نقدینگی بالاتر رفته و این پدیده منجر به افزایش نرخ بهره سرمایه‌گذاری و بالتبع اثر آن بر هزینه تمام شده کالاها و خدمات می‌شود^۱.

^۱ برومند، شهزاد و همکاران؛ پیشین، ص ۶۳ تا ۷۵.

بر اثر ناامنی اقتصادی حجم اقتصاد زیرزمینی نیز افزایش یافته و میزان سرمایه‌گذاری سالم در اقتصاد کاهش می‌یابد. این پدیده بر پایه‌های مالیاتی دولت اثر منفی گذاشته و باعث کاهش پایه‌های مالیاتی و نیز کاهش درآمدهای دولت می‌شود. در نتیجه در کشورهایی که با مازاد بودجه مواجه‌اند، مازاد بودجه کاهش یافته و در کشورهایی که با کسری بودجه مواجه‌اند، کسری بودجه افزایش می‌یابد. یکی دیگر از تبعات منفی کاهش درآمد مالیاتی، کاهش قدرت دولت در حمایت از برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌های اعلام‌شده در عرصه اقتصاد ملی است. این امر باعث کاهش اعتماد مردم به دولت و خدشه‌دار شدن مشروعیت دولت می‌گردد.

منشأ تهدیدهای اقتصادی

برای اینکه بتوان تهدیدهای اقتصادی را بهتر کنترل و مدیریت کرد باید منشأ و دلایل تهدیدات اقتصادی مورد تحلیل قرار گیرد. البته شناخت اهداف تهدیدها می‌تواند بخش‌های مربوطه را برای مقابله با تهدیدها آماده کند، اما برای این مقابله نیازمند شناخت دقیق‌تر منشأ تهدید است تا بتوان راه‌حل ریشه‌ای و عملیاتی برای کاهش تهدید و مقابله با آن ارائه نمود. به طور کلی منشأ تهدیدها دو دسته هستند: اول تهدیدهایی که منشأ داخلی دارند و نابسامانی‌های ساختاری سخت‌افزاری و یا نرم‌افزاری موجب ایجاد چنین تهدیدهایی می‌شود. در چنین حالتی راه حل ساختاری و ریشه‌ای وجود دارد و علاوه بر مدیریت کوتاه‌مدت تهدید، می‌توان برنامه‌ای بلندمدت برای رفع کلی تهدید نیز طراحی نمود. اما دسته‌ی دوم منشأ خارجی دارند که در کنترل و اراده‌ی سیاست‌گذاران داخلی نیستند. در این گونه تهدیدها تنها می‌توان راه حل مدیریت و مقابله با آن‌ها را طراحی نمود و حل ریشه‌ای تهدیدها و حذف اساس آن‌ها امکان‌پذیر نیست. به طور کلی می‌توان گفت منشأ تهدیدهای اقتصادی به صورت نمودار ۳-۶ طبقه‌بندی می‌شود که در آن اجزای هر یک از منشأهای کلی فوق نمایش داده شده است.



نمودار ۶ منشأ تهدیدهای اقتصادی و اجزای آن

در ادامه به بررسی جزئی تر منشأ تهدیدهای اقتصادی خواهیم پرداخت و هر یک از اجزای فوق را به طور مختصر تبیین خواهیم نمود.

منشأهای داخلی

بسیاری از عوامل و منشأهای تهدید، داخلی هستند. یعنی در داخل اقتصاد شرایطی وجود دارد که همین امر باعث به وجود آمدن تهدیدی بر بخش های اقتصادی خواهد شد. این ویژگی ها می تواند مشکلات سخت افزاری و نهادی بوده و یا مشکلات نرم افزاری و مربوط به تدبیر اقتصادی باشد. در هر صورت این ویژگی های داخلی است که باعث به وجود آمدن تهدید در اقتصاد می شود.

فرهنگ اقتصادی ناصحیح

الف) جهل و ناآگاهی مردم

اولین و بزرگ ترین تهدید هر اقتصادی جهل و ناآگاهی مردم است که سرمایه ای بسیار مهم را از اقتصاد می گیرد. این جهل و ناآگاهی های مردم باعث می شود فرهنگ کار، فرهنگ پیشرفت، بهره وری و فرهنگ مصرف و ... و به طور کلی سرمایه ی فرهنگی اقتصاد دچار تزلزل

شده و روز به روز فرسوده‌تر شود. در بسیاری از موارد به ویژه در مواقع بحرانی رفتارهایی ناشی از جهل و ناآگاهی می‌تواند موجب تشدید بحران در اقتصاد شود.

از جمله مصادیق این ناآگاهی و جهل، رفتار جمعی ناآگاهانه (رفتار رمه‌وار)^۱ است. رفتار جمعی ناآگاهانه به رفتار خاصی گفته می‌شود که تعدادی از عوامل بازار عمل یکسانی را در زمان خاصی از خود بروز دهند، مثلاً دارایی خاصی را در زمان خاصی خریداری کنند یا بفروشند. در دوره‌ای شایعه‌ای مبنی بر آلودگی آب‌های شهری^۲ باعث هجوم شدید مردم برای خرید آب‌های معدنی در فروشگاه‌ها می‌شود و کمبود آب‌های معدنی در فروشگاه‌ها باعث ایجاد بازار سیاه و افزایش ناگهانی قیمت آن می‌گردد. بعد از مدتی مشخص می‌شود که شایعه‌ی مربوطه صحت نداشته و بر اساس اتفاقی کوچک در تصفیه‌خانه‌ی شهری که توسط مسئولین به سرعت حل شده، آغاز و نشر پیدا کرده است. همین مسأله در مورد مواد شوینده، چای در ایران^۳ و در مورد بسیاری از کالاها و خدمات دیگر در سایر کشورها صورت گرفته که موجب بروز مشکلات بسیاری در اقتصاد گردیده است.

همان‌طور که اشاره شد رفتارهای جمعی ناآگاهانه موجب تغییرات مقادیر و قیمت‌ها در یک بخش از اقتصاد می‌شود و بنابر این نوسان یا شوک شدیدی را به بخش مربوطه تحمیل می‌کند. این مسأله در بخش مالی بسیار شدیدتر است و رفتارهای ناآگاهانه‌ی جمعی موجب هزینه‌های بیشتری نیز می‌گردد. در مورد برخی از شرکت‌های سرمایه‌گذاری و مؤسسات قرض‌الحسنه در طول سال‌های گذشته اتفاقات مشابهی رخ داده است. شرکت‌های سرمایه‌گذاری بخش عمده‌ای از دارایی خود را به سرمایه‌گذاری در بخش‌های مختلف مانند بورس، ساخت و ساز، بخش مسکن ورزش و ... اختصاص می‌دهند و تنها بخشی از آن سرمایه‌ها را برای پاسخگویی به مشتریان روزمره نزد خود نگه می‌دارند. همین امر در مورد مؤسسات وام و پس انداز نیز صادق است و آن‌ها بخش عمده‌ی سرمایه‌های خود را به مردم وام می‌دهند و تنها

۱ Herding behavior

۲ در اصفهان، شهریور ۱۳۹۳

۳ در تهران، بهمن‌ماه ۱۳۹۰

بخش کوچکی از آن را در صندوق موسسه و یا بانکی دیگر برای پاسخ‌گویی به مردم نگهداری می‌کنند. بر این اساس در هر لحظه از زمان که در اثر شایعه‌ای تقاضای سیل آسا به سوی آن‌ها روان شود، هیچ یک از این شرکت‌های سرمایه‌گذاری و مؤسسات وام و پس انداز نمی‌توانند به آن‌ها پاسخ داده و ورشکسته خواهند شد، هر چند دارایی‌هایی داشته باشند که در صورت نقد شدن بسیار بیشتر از مطالبات باشد و به لحاظ علمی و اقتصادی ورشکسته نشده باشند، تنها یک شایعه در مورد بسیاری از این مؤسسات و شرکت‌ها باعث هجوم مردم به آن‌ها برای وصول سرمایه‌های خود می‌شود و به دلیل عدم توان این شرکت‌ها و مؤسسات در پاسخ‌گویی عملاً ورشکسته می‌شوند.^۱ در بازار سرمایه و بورس اوراق بهادار نیز چنین رفتارهایی به کرات مشاهده شده است، که شایعات و رفتارهای جمعی ناآگاهانه موجب ضررهای مالی شدید به سهام‌داران و یا شرکت‌های سهامی می‌شود. بنابر این جهل و ناآگاهی مردم در اقتصاد و در نتیجه رفتارهای غیر عقلایی و جمعی آن‌ها می‌تواند تهدیدی بالقوه برای هر اقتصادی به حساب آید.

ب) عدم مدیریت صحیح افکار عمومی

در قسمت قبلی اشاره شد که ادراکات عمومی می‌تواند بر بسیاری از بخش‌های اقتصاد اثرگذار باشند. تهدیدات نرم اقتصادی بر روی مردم و افکار عمومی متمرکز می‌شوند و شهروندان را نسبت به آینده اقتصادی بدبین می‌کنند و شرایط را به صورت بحرانی و غیرقابل کنترل نمایش می‌دهند.

بسیاری از مفاهیم و متغیرهای اقتصادی کاملاً انتزاعی هستند و وابسته به اعتماد و نگاه خوش‌بین شهروندان تغییر می‌کنند. با این حال، ناامیدی سبب کاهش اعتماد به نفس، مشارکت عمومی و از سوی دیگر نابودی سرمایه اجتماعی گردد. در نتیجه سرمایه‌ها از بخش مولد به سمت دلالی و از سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت به سمت سرمایه‌گذاری‌های کوتاه‌مدت و مقطعی در طلا، زمین و ارز کشیده شود و در نتیجه نوسانات اقتصادی تشدید گردد.

۱ برای نمونه قرض الحسنه‌های آل طه و محمد رسول الله در سال ۱۳۸۰ در اصفهان و شرکت تولیدی نیو پایپ در سال ۱۳۹۰ با همین مشکل مواجه شد.

عدم مدیریت صحیح افکار عمومی باعث می‌شود تحریم‌ها واقعاً تأثیرگذار شود، سرمایه‌های ملی کم اهمیت و کم ارزش گردد، سرمایه‌های انسانی به خارج از کشور روی آورند، سرمایه‌های اجتماعی و اعتماد، مشارکت و همدلی مردم با یکدیگر و مردم با دولت‌مردان کاهش یابد و در مجموع تهدیدی برای توسعه‌ی همه‌جانبه‌ی اقتصاد به حساب آید. اما حتی در صورتی که مشکلات فراوانی در فضای اقتصادی وجود داشته باشد، افکار عمومی به درستی مدیریت شود، تأثیر منفی همه‌ی این مشکلات به شدت کاهش می‌یابد و توسعه روند متفاوتی به خود می‌گیرد.

زیرساخت‌های اقتصادی نادرست

تا دهه ۸۰ میلادی، دیدگاه حاکم در بین اقتصاددانان و دانشمندان علوم سیاسی این بود که منابع طبیعی مانند هر عامل تولید دیگری تأثیری مثبت بر رشد و توسعه اقتصادی دارد. به گونه‌ای که تعدادی از مطالعات از جمله کلادیو و گرگوریا^۱ (۲۰۰۵) منابع طبیعی را به عنوان موتور رشد اقتصادی معرفی کرده‌اند. همچنین اقتصاددانان نئوکلاسیک، الگوهای رشد کارا و بهینه را در مورد اقتصادهایی که تابع تولیدشان علاوه بر نهاده‌های سرمایه و نیروی کار شامل منابع طبیعی تجدیدپذیر و تجدیدنپذیر^۲ نیز می‌شود، گسترش دادند. اما مطالعات آماری از جمله ساچز و وارنر^۳ (۲۰۰۱ و ۱۹۹۵) نشان داده‌اند که منابع طبیعی، منافع اقتصادی مورد انتظار را ندارد. به طوری که به نظر می‌رسد که منابع طبیعی مانعی برای رشد اقتصادی در تعداد زیادی از کشورها است.

برای مثال بازندگان رشد مانند عربستان سعودی، نیجریه، ونزوئلا، آنگولا کشورهای غنی از منابع طبیعی می‌باشند در حالی که بیره‌های آسیایی مانند هنگ‌کنگ، کره، سنگاپور و تایوان کشورهای فقیر به لحاظ منابع طبیعی هستند (مهلوم و همکاران^۴، ۲۰۰۶). بنابراین در سال‌های

۱ Claudio and Gregorio

۲ Non-Renewable and Renewable Resources

۳ Sachs and Warner

۴ Mehlum et al

اخیر این سوال مورد توجه قرار گرفته که چرا برخی از کشورهای دارای منابع فراوان طبیعی موفق شدند و بقیه موفق نیستند. بخش مهمی از مطالعات برای پاسخگویی به این سوال به نقش عوامل اصلی^۱ همانند محیط سیاسی و اجتماعی و محیط عمومی اقتصاد کلان رشد توجه کرده‌اند. به‌گونه‌ای که ادبیات مربوط به نهادها^۲ به توضیح تأثیر منابع طبیعی بر رشد و توسعه اقتصادی کمک بسیاری کرده است.

با انتقال از علل اولیه^۳ به علل اصلی، اهمیت زیر ساخت اجتماعی^۴ به عنوان علل اصلی رشد اقتصادی مشخص می‌گردد. اما آنچه به عنوان تهدید مطرح می‌شود این است که نبود نهادهای و یا زیر ساخت‌های مناسب در توزیع و تخصیص منابع و به طور کلی استفاده از منابع هرچند فراوان طبیعی باعث می‌شود در بسیاری از موارد اقتصاد دچار بحران‌هایی چون بحران آب، مواد غذایی، مسکن و ... شود و یا حتی منابع طبیعی مانند رودخانه‌ها و همچنین اتفاق‌های مطلوب طبیعی مانند بارندگی موجب بروز سیل و ایجاد بحران در اقتصاد شود.

فقدان زیر ساخت‌های مناسب در یک اقتصاد مانند راه‌ها، راه آهن، بندرها و فرودگاه‌ها، پست‌های تولید برق و ... در کنار زیر ساخت‌های تولیدی و توزیع منابع می‌تواند به طور بالقوه تهدیدی برای اقتصاد محسوب شود. در واقع باید به این سوال پاسخ داد که اگر هر یک از این زیر ساخت‌های موجود با مشکل مواجه شد و یا زیر ساخت‌های فعلی جوابگوی منابع جدید و شرایط اقتصادی جدید نبود، آیا پشتیبانی برای آن‌ها در نظر گرفته شده است؟ مشکل و نقصان در انجام وظایف هر یک از زیر ساخت‌ها می‌تواند اقتصاد را با چالش و تهدیدی جبران ناپذیر روبرو کند. همچنین عدم وجود زیرساخت‌های مناسب برای استفاده، تخصیص و توزیع بهینه‌ی منابع طبیعی موجب فرسایش این سرمایه‌ها و تهدیدی بر اقتصاد محسوب می‌شود.

۱ Ultimate

۲ داگلاس نورث (۱۹۹۰) نهادها را به صورت محدودیت‌های انسانی که تعاملات آن‌ها را شکل می‌دهد، تعریف کرده است. به عبارت دیگر، نهادها قوانین بازی یا قیودی وضع شده از جانب بشر می‌باشند که روابط متقابل انسان‌ها را شکل می‌دهند و با تعیین ساختارهایی برای زندگی موجب کاهش عدم اطمینان می‌گردند.

۳ De Medeiros Costa and Moutinho dos Santos (۲۰۱۳)

۴ Proximate

علاوه بر وجود زیر ساخت‌ها که به نوعی سخت افزار پیشرفت و مقابله با تهدیدات هستند، نرم افزار بهره‌گیری آن‌ها که همان تدابیر مسئولین در اقتصاد، قوانین و مقررات، رویه‌های اداری و سازمانی و آیین نامه‌ها و ... است را باید مورد توجه و بررسی قرار داد. همان‌طور که عدم وجود سد کافی در مسیر رودخانه‌ها می‌تواند بارندگی که منبع و سرمایه طبیعی است را به یک تهدید تبدیل کند، عدم وجود تدبیر مناسب در تخصیص و آبرسانی نیز می‌تواند موجب ایجاد بحران آب و کمبود یا سیل شود. بنابر این در صورت اشکال در نرم افزار تدبیر اقتصادی تهدیدی بر همه‌ی سرمایه‌ها و داشته‌ها به وجود می‌آید. در کشور ما سرمایه‌ی انسانی بسیار خوبی تولید می‌شود و متخصصان و دانشمندان برجسته‌ای تربیت می‌گردند. اما عدم وجود نرم افزار اقتصادی مناسب، مدیریت صحیح سرمایه‌ی انسانی، رویه‌های سازمانی و شایسته سالاری، عدم سازگاری انگیزه‌ها در قوانینی و مقررات نهادی و ... در استفاده از این سرمایه‌های انسانی و باعث می‌شود تا بسیاری از آن‌ها خروج از کشور را برای خود بهینه تلقی نموده و باعث از دست دادن بخش عمده‌ای از سرمایه‌های انسانی که منابع زیاد مصروف به ایجاد آن‌ها شده است، گردد.

فساد اقتصادی

فساد به عنوان یکی از قدیمی‌ترین معضلات جامعه بشری همواره مورد توجه اندیشمندان علوم مختلف بوده است. فساد از دیر باز به انواع و شکل‌های مختلف و با درجه‌های آسیب رسانی گوناگون وجود داشته است لذا از فساد غالباً به عنوان یک بیماری شدید نظیر سرطان که به‌طور بی‌رحمانه از یک سازمان به سازمان دیگر و از یک نهاد به نهاد دیگر سرایت می‌کند، یاد می‌شود، به طوری که تمام نهادهای موجود را تحلیل برده و منجر به فروپاشی نظام سیاسی حاکم می‌شود. رواج فساد مالی و اداری به درستی به عنوان یکی از مهم‌ترین موانع در راه پیشرفت‌های موفقیت آمیز اقتصادی، به حساب می‌آید. اختلاس، رابطه‌بازی‌ها، رشوه، کم‌کاری‌ها، سند سازی‌ها، دزدی و ... همه جزء این نوع فسادهای اقتصادی و مالی قرار می‌گیرند.

فساد اداری، محصول مداخله دولت در اقتصاد است و شاید بر این اساس باشد که گری بیکر اظهار داشته که فساد فقط با از بین رفتن دولت (بزرگ)، از بین می‌رود. برخی نیز معتقدند که

اعضای جامعه باید بین شکست بازار و فساد اقتصادی یکی را برگزینند. بر این اساس، جوامع مختلف با تلقی فساد به عنوان مسأله‌ای نسبتاً اجتناب ناپذیر، در پی آن بوده‌اند تا ساختار سیاسی و ترتیبات نهادی خود را به گونه‌ای برپا کنند، که کمترین میزان فساد را داشته باشند.

از دلایل فساد اقتصاد و اداری می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

الف) انحصار قدرت و برخورداری از اطلاعات رانتی

ب) عدم شفافیت

ج) ضعف حاکمیت شایسته سالار

د) فقدان نظام تأمین اجتماعی

ه) کمبود نیروهای کارآمد و متخصص در بخش دولتی

و) وجود خلأهای قانونی در مقررات و رویه‌های اداری و سازمانی

ز) عدم نظارت صحیح و یا برخورد جدی و قاطع نظام قضایی

ح) عدم فرهنگ‌سازی درست اقتصادی (آموزش و مدیریت صحیح افکار عمومی)

ط) افزایش نابرابری و یا احساس نابرابری و محرومیت غیرمنطقی و مبتنی بر ملاحظات

سیاسی، قومی، زبانی و ایدئولوژیکی

حال باید به این نکته بپردازیم که وجود فساد اقتصادی از چه طریقی می‌تواند تهدیدی بر

اقتصاد و توسعه‌ی اقتصادی باشد. کانال‌های تهدید فساد اقتصادی بر رشد و توسعه‌ی اقتصاد

عبارتند از:

الف) کاهش بازدهی سرمایه‌گذاری

ب) جهت‌دهی فعالین اقتصادی از فعالیت‌های مولد به سوی رانت‌جویی‌ها و فعالیت‌های

زیرزمینی

ج) افزایش هزینه‌های فعالیت‌های تولیدی

د) پرورش سازمان‌های رعب‌آوری مانند مافیا

ه) بی‌اعتمادی مردم به حاکمیت و فرسایش سرمایه اجتماعی

و) کاهش بازدهی سرمایه‌های انسانی و فرار مغزها

ز) خارج شدن کنترل اقتصاد از دست دولت یا ناکارآمدی سیاست‌های دولتی

ح) فرسایش سرمایه‌ی فرهنگی، تغییر افکار عمومی و افزایش نااطمینانی‌ها و رفتارهای جمعی غیر عقلایی

ط) کاهش رشد اقتصادی

شاید به سادگی بتوان گفت در بسیاری از کشورها بزرگ‌ترین تهدید اقتصادی که همه‌ی داشته‌های اقتصاد را تهدید می‌کند، همین فساد اقتصادی است و اثر بخشی هیچ یک از تهدیدهای دیگر چه با منشأ داخلی و چه خارجی نمی‌تواند به این میزان سرمایه‌ها را فرسوده نموده و داشته‌های اقتصاد را بگیرد.

بی اعتمادی مردم به دولت

اعتماد به عنوان مفهومی اجتماعی می‌تواند کلید بسیاری از مباحث سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در جوامع امروز باشد، به گونه‌ای که جامعه در صورت تقویت اعتماد قادر است به اهداف مشخصه رسیده و به سمت تعالی و پیشرفت در تمام سطوح اقتصادی سیاسی و اجتماعی حرکت کند.

دولتمردان همواره باید به دنبال تقویت و بازسازی اعتماد در تمام سطوح جامعه باشند. به گونه‌ای که بدون ساختارسازی اعتمادزا در تمام بخش‌های مورد نظر جامعه، به هیچ عنوان قادر به اجرای برنامه و حرکت در مسیر پیشرفت نخواهند بود. ملموس‌ترین تأثیری که اعتماد بر جامعه خواهد داشت، اثری است که اعتماد بر کارکردهای اقتصادی دارد.

نتیجه‌ی بی اعتمادی این است که هرگونه سیاست اقتصادی اجتماعی دولت در آینده بدون اثر یا کم اثر خواهد بود. به گونه‌ای که جامعه بی‌اعتماد، زیربنای برنامه‌پذیری را نخواهد داشت و دولت را در اجرای برنامه همراهی نخواهد کرد. دولت، برای اجرای هر برنامه‌ای نیاز دارد تا مردم به او اعتماد داشته باشند و با او همراهی و همکاری کنند و در صورت بی‌اعتمادی و عدم همکاری مردم و حتی در بسیاری از موارد عکس‌العمل‌ها و واکنش‌های مخالف با برنامه‌های دولت باعث می‌شود تا هزینه‌ها و سیاست‌های دولتی در مدیریت اقتصادی بی اثر شده و بسیاری از بخش‌های اقتصادی را تهدید نماید.

بی ثباتی سیاسی و اقتصادی

در جهان بدون مرز امروزی، اگر چه عوامل فراملی نقش انحصاری دولتها را بویژه در عرصه فعالیت‌های اقتصادی به مخاطره افکنده‌اند، اما ساختار اقتصادی کشورها، مخصوصا کشورهای در حال توسعه همچنان در برابر عوامل نامطلوب داخلی ضربه پذیر است. این عوامل با تاثیرگذاری بر امنیت اقتصادی کشورها، عوامل و زمینه‌های تولید را مخدوش ساخته و روند تولید را از حالت طبیعی خارج می‌کند. بی ثباتی سیاسی، در مقام مهم‌ترین عامل داخلی اما برون ساختاری اقتصادی، نزدیک‌ترین و معنادارترین تعامل را با مفهوم امنیت اقتصادی در تاثیرگذاری بر عوامل تولید داراست.

دو سیستم سیاسی و اقتصادی در تعامل گسترده‌یی نسبت به یکدیگر به سر می‌برند و نظریات معطوف به تقدم هر کدام بر دیگری، بر وجهی از تقلیل گرایی گرفتار آمده است. پویش امنیت در سیستم سیاسی، نزدیک‌ترین تعامل با وجوه سیستم اقتصادی را داراست، به طوری که بر بعد امنیت در هر دو ساختار عنایت شایانی می‌گردد. علاوه بر محیط داخلی، تعاملات این دو سیستم در محیط بین‌المللی نیز به روشهای مختلف به مطالعه در آمده است.

از سال ۱۹۴۵ میلادی، به امنیت اقتصادی در کنار تعاملات سیاسی توجه گردید. باری بوزان می‌نویسد: در این مقطع در غرب از حکومت‌ها خواسته می‌شود که برای مردم خود امنیت اقتصادی ایجاد کنند و دولت نیز همین اهداف را دنبال می‌کند البته شایان ذکر است که امنیت اقتصادی در تعامل با امنیت سیاسی و رفع شرایط خشونت آمیز معنا می‌یابد. بنابراین بی‌ثباتی سیاسی تهدیدی بر امنیتی اقتصادی خواهد بود.

در ثانی تغییر عمده در تفکرات سیاسی و دنبال کردن طرح‌های اقتصادی بسیار متفاوت در برنامه‌های دولتها در طول سالیان اداره‌ی یک جامعه و نیمه رها کردن برنامه‌های اقتصادی دولت قبل، باعث می‌شود اقتصاد کلان از یک روند باثبات توسعه‌ی اقتصادی برخوردار نباشد و با رفتار نوسانی در برنامه‌ها باعث ایجاد ناکارآمدی شدید در سیاست‌های کلان اقتصادی شود.

همچنین با تغییرات زیاد اندیشه‌های سیاسی، عدم اطمینان در وضعیت اقتصادی در بین فعالین بازار افزایش یافته و به طور مستقیم بر فعالیت‌های تولیدی تأثیر منفی خواهد گذاشت. این

بی‌ثباتی‌ها در تفکرات سیاسی و دولت‌ها و احزاب حاکم را می‌توان به چند بخش جزئی‌تر تقسیم کرد تا اثرات آن و تهدیدهای اقتصادی آن روشن‌تر شود.

بی‌ثباتی سیاسی

این نوع بی‌ثباتی نشان‌دهنده میزان قدرت و ثبات سیاسی در سطح ملی و بین‌المللی، در زمینه پدیده‌هایی مانند جنگ، ناآرامیهای اجتماعی، فساد، جرم و جنایت و... است. بی‌ثباتی سیاسی از نظر وزنی به طور میانگین ۲۲ درصد بی‌ثباتی ملی را تعیین می‌کند.

بی‌ثباتی در سیاست‌گذاری اقتصادی

این بی‌ثباتی نشان‌دهنده کیفیت و ثبات سیاستهای اقتصادی است که در قالب ۲۷ عامل مختلف در پنج زیر گروه شامل سیاستهای پولی، مالی، ارزی، تجاری و مقرراتی ارزیابی می‌گردد. این نوع بی‌ثباتی از نظر وزنی ۲۸ درصد بی‌ثباتی ملی را در بر می‌گیرد که بیشترین سهم در تعریف بی‌ثباتی ملی به شمار می‌رود.

بی‌ثباتی ساختار اقتصادی

بی‌ثباتی ساختار اقتصادی، قدرت پرداخت بدهی ملی به خارجی‌ها را می‌سنجد. این نوع بی‌ثباتی از نظر وزنی ۲۷ درصد بی‌ثباتی ملی را به خود اختصاص می‌دهد.

بی‌ثباتی نقدینگی

این بی‌ثباتی، عدم تعادل بالقوه میان منابع و تعهداتی که می‌تواند نهادها و بازارهای مالی را آشفته سازد، ارزیابی می‌کند. همچنین بی‌ثباتی نقدینگی، ثبات پشتوانه سرمایه کشور را اندازه می‌گیرد. این نوع بی‌ثباتی ۲۳ درصد از ریسک ملی را به خود اختصاص داده است.

بی‌ثباتی‌های فوق باعث افزایش نااطمینانی و در نتیجه ریسک تعاملات اقتصادی، سرمایه‌گذاری و فعالیت در داخل کشور می‌شود و در نتیجه سرمایه‌گذاران ترجیح می‌دهند سرمایه‌های خود را در فضایی آرام‌تر و باثبات بیشتر سرمایه‌گذاری نمایند. همچنین نیروهای متخصص ترجیح می‌دهند در فضایی به فعالیت اقتصادی و تولیدی مشغول شوند که امنیت شغلی بیشتری داشته باشند و با پیش‌بینی مناسب سیاستهای اقتصادی بتوانند برنامه ریزی صحیح برای تولید خود داشته و سود با ثبات و پایداری را کسب نمایند. بنابر این بی‌ثباتی تهدید جدی برای سرمایه‌های مالی و انسانی به حساب می‌آید.

اقتصاد تک محصولی

اقتصاد تک محصولی به اقتصادی گفته می‌شود که در آن سهم قابل توجهی از تأمین درآمد ملی بصورت مستقیم و غیرمستقیم بر تولید یک محصول استوار باشد. کشورهای نفت خیز عمدتاً تابع سیاست اقتصاد تک محصولی هستند و به دلایل مختلف، اقتصاد ملی در این کشورها به نفت وابسته است. برای مثال به گزارش گمرک ایران سهم صادرات نفتی از کل تولید ناخالص داخلی ایران در سال ۱۳۸۵ به بیش از ۲۶ درصد افزایش یافته و این سهم در سال ۱۳۹۰ با کاهش قیمت نفت به ۲۰ درصد رسیده است که باز هم نشان می‌دهد تنها صادرات یک محصول (به غیر از میزان مصرف داخلی) همچنان یک پنجم کل اقتصاد ایران را تشکیل می‌دهد. همچنین سهم صادرات محصولات پتروشیمی از کل صادرات صنعتی ۴۸ درصد می‌باشد و این در حالی است که سهم صادرات صنعتی از کل صادرات ایران ۷۹/۸ در سال ۱۳۹۱ بوده است که البته این درصد به نزدیک ۶۰ درصد در سال ۱۳۹۴ رسیده است. البته سهم صادرات نفت به همراه محصولات پتروشیمی از کل صادرات ایران در سال ۹۱ برابر ۸۳/۳ درصد بوده است که وابستگی شدید صادرات ایران به نفت و محصولات نفتی را نشان می‌دهد و در نتیجه وابستگی شدید ارزش صادرات به قیمت جهانی نفت خود تهدیدی بر اقتصاد ایران خواهد بود.

مشکلات سیاست اقتصاد تک محصولی در شناور بودن اقتصاد ملی بر اساس قیمت نفت خلاصه نمی‌شود؛ چون این اثر منفی، خود، یکی از آثار وابستگی است و آثار دیگری نیز به دنبال دارد. نوسان مصارف استخراج و تولید نفت را باید بر این بی‌ثباتی افزود. اقتصاد متکی به نفت را می‌توان به اقتصاد متکی به زمین تشبیه کرد. بدین معنا که در این حالت، کشور با فروش زمین، مصارف خود را تأمین کند. در واقع، بدون آنکه از زمین به عنوان ابزار تولید استفاده کند، آن را از دست می‌دهد.

بی‌ثباتی اقتصاد متکی به نفت به دلیل درصد بالایی که از بودجه دولت به خود اختصاص می‌دهد، بر همه بخش‌های اقتصادی اثر می‌گذارد و آن‌ها را بی‌ثبات می‌گرداند. درآمدهای ارزی حاصل از حجم بزرگ صادرات نفت، معمولاً بر درآمدهای دولت می‌افزاید ولی باید توجه داشت بخش عظیم این درآمدهای ارزی دوباره در قالب واردات کالاهای غیرضروری به خارج باز می‌گردد و تنها مقدار کمی از آن بصورت واردات فن‌آوری ثمربخش است.

در مجموع اقتصادهای تک محصولی بسیار آسیب پذیر بوده و با اندک نواسانات اقتصادی و یا کاهش تقاضا برای تک محصول کشور با این اقتصاد سریع دچار مشکل شده و درآمدهای آنها دچار نقصان می‌شود.

منشأهای خارجی

منشأ تهدیدات اقتصادی می‌تواند خارج از یک کشور و از طرف بیگانگان باشد. این تهدیدهای فراملی می‌توانند بالقوه یا بالفعل بوده و توسط یک یا چند کشور بصورت همزمان اعمال شوند. لازم به ذکر است تهدیدهایی که از سوی یک کشور وجود دارد، می‌تواند به صورت همزمان توسط گروهی از کشورها نیز وجود داشته باشد. قطعاً در چنین حالتی تأثیر گذاری تهدید بیشتر شده و عمق و شدت تهدید بالا خواهد رفت اما احتمال وقوع آن کمتر خواهد شد. در ادامه به منشأ اینگونه تهدیدات اشاره می‌شود.

وابستگی اقتصادی

به طور کلی وابستگی اقتصاد کشور به یک کشور خاص تهدیدی بر اقتصاد محسوب می‌شود؛ زیرا در روابط بین‌الملل همه‌ی کشورها به دنبال حداکثر کردن منافع ملی خود هستند و ایجاد یا قطع روابط اقتصادی و تجاری با دیگر کشورها نیز به همین منظور صورت می‌گیرد. بنابر این وابستگی اقتصاد داخلی به دیگران وابسته کردن اقتصاد به رابطه‌ای ناپایدار است که هر لحظه امکان قطع شدن دارد و بنابر این در چنین اقتصادی پایه‌ی اقتصاد بر امری سست و متزلزل بنیان نهاده شده است.

بنیان غیر مطمئن اقتصادی همواره تهدید جدی بر بخش‌های مختلف به حساب می‌آید که در این مورد خاص این تهدید منشأ خارجی دارد. در ادامه به چند مثال خاص از این وابستگی اشاره خواهیم نمود.

- وابستگی تکنولوژیک

وابستگی صنعت یک کشور به فن‌آوری وارداتی از دیگر کشورها می‌تواند به صورت بالقوه تهدید بزرگی به حساب آید؛ زیرا اگر رابطه‌ی دو جانبه به لحاظ سیاسی تیره شود و یا حتی طرف مقابل برای بهبود رابطه خود با دیگران اقدام به قطع روابط تجاری خود کند، کل صنعت مذکور دچار مشکل شده و تبع آن اقتصاد نیز آسیب می‌بیند. قاسمی (۱۳۹۳) در مطالعه‌ی خود با داده‌ها و محاسبات آماری نشان می‌دهد انتقال تکنولوژی در کشور ما نتوانسته موفقیت آمیز باشد و همچنان وابستگی شدیدی در هر یک از اجزاء تکنولوژی (سخت افزار، انسان افزار، اطلاعات افزار و سازمان) دیده می‌شود. این وابستگی تکنولوژیک حاکی از آن است که ایران در زمینه بومی سازی و توسعه تکنولوژی انتقال یافته، عملکرد ضعیفی داشته است و این امر وابستگی صنایع و تداوم تولید به دیگر کشورها را ایجاد نموده که خود تهدیدی بر اقتصاد ایران خواهد بود.

– وابستگی تجاری

وابستگی تجاری در صورتی بوجود می‌آید که سهم چند کشور محدود در بازار صادراتی و وارداتی چشمگیر باشد. برای مثال طبق آمار گمرک ایران در سال ۱۳۹۴ سهم کشور چین به عنوان اصلی‌ترین صادرکننده کالا به ایران ۲۵/۴۵ درصد از کل واردات بوده است. دومین کشوری که بیشترین واردات ایران را تأمین کرده، امارات است، که سهم امارات از کل واردات ایران ۲۱/۹۸ درصد بوده است. طبق این آمارها دو کشور چین و امارات بیش از ۴۷ درصد واردات ایران را تأمین کرده‌اند. این در حالی است که در این مدت ۱۱۲ کشور دنیا به ایران کالا صادر کرده‌اند. همچنین ۲۵/۴ درصد از کل صادرات ایران نیز به کشور چین صورت می‌گیرد، که بیش از یک چهارم کل صادرات کشور را در برمی‌گیرد و این نیز می‌تواند به صورت بالقوه وابستگی صادرات به یک یا چند کشور را نشان دهد.

– وابستگی در تأمین کالاهای استراتژیک

کالاهایی وجود دارد که با اینکه حجم بالایی از تجارت خارجی را تشکیل نمی‌دهد و به لحاظ مالی سهم زیادی از تولید ملی را شامل نمی‌شود، اما گلوگاه‌های تولیدی یا امنیتی به حساب می‌آیند. به عنوان مثال تجهیزات دفاعی و نظامی، گندم و مواد غذایی و قطعات با تکنولوژی بالا که چرخه‌ی تولید در صنایع به آن‌ها وابسته است، جزء کالاهای استراتژیک به

حساب می‌آیند. اگر این کالاها تنها از یک کشور خاص تهیه شوند و امکان تأمین آن‌ها از دیگر کشورها در کوتاه‌مدت وجود نداشته باشد، این امر تهدیدی بر تولید ملی و امنیت اقتصادی کشور محسوب می‌شود. زیرا در صورت قطع روابط تجاری کشور مربوطه به سادگی می‌تواند صادرات اقلام مزبور را قطع کند و چون ارزش مالی زیادی ندارد، چندان هزینه‌ی اقتصادی برای کشور مربوطه در کاهش صادرات نخواهد داشت، اما برای کشور هدف هزینه‌های سنگین اقتصادی با آشفته‌گی در بازار مواد غذایی، تعطیل شدن برخی از صنایع وابسته، بیکاری و ... ایجاد خواهد شد. خودکفایی در کالاهای اصلی و اقلام ضروری مواد غذایی جزء برنامه‌های اصلی دولت‌ها بوده است. طبق گزارش بانک مرکزی در سال ۱۳۹۲، ۲۸/۴ درصد گندم، ۵۵ درصد جو، ۶۸/۵ درصد ذرت همچنان وارد می‌شود و مابقی در داخل تولید می‌شود. در بخش کالاهای پروتئینی، ۱۰/۴ درصد از گوشت قرمز و کمتر از یک درصد از مرغ واردات می‌شود و مابقی در داخل تولید می‌شود. در مجموع هر چند در کالاهای پروتئینی وابستگی کمی وجود دارد، اما نزدیک به ۴۰ درصد از غلات ضروری همچنان از واردات تأمین می‌شود.

تحریم‌های اقتصادی

تحریم اقتصادی از جمله موانعی است که می‌تواند یکی از ضعف‌ها و آسیب‌های مهم برای پیشرفت اقتصادی یک جامعه رشدیابنده باشد، ضمن اینکه قابلیت تبدیل شدن به یکی از قوت‌ها و موارد پیش‌برنده اقتصاد از طریق ایجاد فرصتی برای فعال شدن نیروها و ظرفیت‌های داخلی آن را نیز دارد.

در دوره معاصر بر تحریم اقتصادی به‌مثابه یک سیاست خارجی پراهمیت و «اسلحه‌ای مرگبار» برای جایگزینی جنگ‌های پرهزینه نظامی تأکید جدی‌تری شده است. در سال‌های اخیر تحریم‌های اقتصادی یکی از مسائل مهم اقتصاد ایران بوده است. در سال‌های پس از انقلاب ایران به طور رسمی با تحریم‌های تجاری و اقتصادی آمریکا و متحدان اروپایی آن مواجه شد. در سال‌های اخیر به بهانه غنی‌سازی اورانیوم و ماجرای انرژی هسته‌ای، آمریکا توانست متحدانی بین کشورهای اروپایی برای تحریم‌های مالی و تجاری علیه ایران پیدا کند و شدت تحریم‌های گذشته را نیز افزایش دهد. همین امر سبب شد تا در داخل، مشکلات اقتصادی تشدید شود.

این تهدید خارجی که از طریق تحریم بر اقتصاد ایران تحمیل می‌شود از چند طریق شدت یافته است که باید به آن‌ها توجه نمود:

- چندجانبه‌شدن تحریم‌ها
- بسته شدن بسیاری از مسیرهای دور زدن تحریم‌ها
- محدود شدن دسترسی به نظام مالی بین‌المللی
- هدف قرار دادن فروش نفت و کسب درآمدهای نفتی (به توجه به وابستگی ایران به درآمدهای نفتی)
- وابستگی شدید تولید داخلی به فناوری، مواد اولیه و کالاهای واسطه‌ای خارجی
- وابستگی نظام ارزی کشور به دلار و یورو
- همزمانی تحریم‌های اقتصادی با آثار اجرای طرح تحول اقتصادی
- تأثیر عدم مدیریت ادراک مردم و افکار عمومی بر اثربخشی تحریم‌ها

سرمایه‌های خارجی

وجود و جذب سرمایه‌های خارجی به داخل اقتصاد موجب توسعه‌ی اقتصادی و ایجاد زیرساخت‌های اقتصادی بیشتر در کشور می‌شود و همواره یکی از راهبردهای توسعه‌ی اقتصادی در اکثر کشورها تلقی می‌گردد. مزیت‌هایی که جذب سرمایه‌ی خارجی در داخل کشور دارد بر هیچ اقتصاددانی پوشیده نیست. اما وجود سرمایه‌های خارجی بسیار زیاد علاوه بر مزیت‌های توسعه‌ی اقتصادی به صورت بالقوه می‌تواند تهدیدی برای اقتصاد نیز به حساب آید. در صورت تحول در اقتصاد کشور و ایجاد مشکلات سرمایه‌گذاری و نوسان بازدهی در بازارهای مختلف و در نتیجه کاهش بازدهی سرمایه‌گذاری (حتی مقطعی) و یا افزایش ریسک سرمایه‌گذاری، خروج شدید این سرمایه‌های خارجی می‌تواند بسیار خطرناک باشد.

بحران ۱۹۹۷ آسیای جنوب شرقی به خوبی اثر تهدیدکننده سرمایه‌های خارجی را نشان می‌دهد. سال‌های آغازین دهه ۱۹۹۰ سال‌های شکوفایی اقتصاد کشورهای شرقی و جنوب شرقی آسیا بود. از این رو بسیاری از سرمایه‌گذاران بزرگ جهان اقدام به سرمایه‌گذاری در این منطقه کردند. نرخ پس‌انداز و سرمایه‌گذاری بالا، تأکید بسیار روی آموزش، محیط اقتصادی با

ثبات، تورم کنترل شده و سهم بالای تجارت در تولید ناخالص داخلی از جمله دلایل جذابیت این اقتصادها مطرح می‌شود برای نمونه نرخ بالای بهره در این کشورها موضوع جذابی برای سرمایه‌های سرگردان بود. به این ترتیب طی سال‌های ۹۲ تا ۹۷، این منطقه (شرق آسیا) از جهان حدود نیمی از جریان‌های ورودی سرمایه کشورهای در حال توسعه را به خود را جذب کرد. این همه رشد باعث تحسین نهادهای بین‌المللی همچون بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول هم شد، تاجایی که به معجزه اقتصادی آسیا^۱ شهرت پیدا کرد.

پل کروگمن^۲ (۱۹۹۸) در مقاله‌ای اشاره کرد که رشد پایدار زمانی اتفاق می‌افتد که بهره‌وری عوامل تولید افزایش پیدا کند اما در کشورهای جنوب شرقی آسیا تنها ورود سرمایه به رشد منجر شده است و بهره‌وری افزایش چشمگیری نداشته است. پیش‌بینی کروگمن در مورد توقف این رشد و روند وارونه آن مدتی بعد به وقوع پیوست.

بحران زمانی علنی شد که دولت تایلند تصمیم گرفت واحد پول خود (baht) را نسبت به دلار شناور کند. عده بسیاری از اقتصاددانان معتقدند که این تصمیم به خاطر جلوگیری از سفته‌بازی در معاملات املاک و مستغلات صورت گرفت. بر اساس این تصمیم ارزش واحد پولی "بات" به شدت افت کرد. این قضیه باعث کاهش ارزش پولی سایر کشورهای منطقه شد و طی این فرآیند رویه اندونزی ۷۵٪، رینگیت مالزی و پزو فیلیپین ۴۰٪ و وون کره و بات تایلند ۵۰٪ افت ارزش داشتند. با سقوط ارزش واحدهای پولی، بهره تمام وام‌های دلاری شرکت‌های فعال در این منطقه چنان سنگین شد که شرکت‌ها توانایی پرداخت آن‌ها را نداشتند و ورشکستگی‌ها آغاز شد. بازار سهام سقوط کرد و خیلی سریع دامن تمام اقتصاد جهان را گرفت.

تأثیرات این بحران بر اقتصاد کشورهای جنوب شرق آسیا به دلیل وجود سرمایه‌های خارجی عبارتند از:

۱. کاهش رشد اقتصادی کشورهای منطقه - سقوط شدید ارزش دارایی‌های ثابت.

۱ Asian Economic Miracle

۲ Paul Krugman

۲. ایجاد محدودیت در اعطای منابع از سوی نهادهای چندجانبه بین‌المللی به

کشورهای در حال توسعه

۳. کاهش مصرف انرژی در آسیا

۴. کاهش جریان سرمایه‌های خصوصی به بازارهای نوظهور آسیایی.

۵. تحت تأثیر قرار گرفتن شدید ژاپن به عنوان بزرگ‌ترین وام دهنده به

کشورهای بحران زده و خصوصاً تایلند

بنابر این هرچند جذب سرمایه‌های خارجی به داخل کشور موجب سرمایه‌گذاری و توسعه می‌شود اما همانطور که کروگمن نیز اشاره نموده است، توسعه‌ی پایدار باید با افزایش بهره‌وری همراه باشد و در غیر اینصورت وجود این سرمایه‌های کثیر بسیار فرآر، خود تهدیدی بر اقتصاد ملی تلقی خواهد شد و می‌تواند مشکلات کوچک اقتصادی را تبدیل به بحران‌های بزرگ نماید. نکته‌ی قابل توجه این است که جهت سرمایه‌گذاری نیز می‌تواند تهدید بر اقتصاد محسوب شود. به عنوان مثال اگر غالب سرمایه‌گذاری‌ها در یک کشور در راستای تولید کالاهای لوکس و مصرفی باشد و سرمایه‌گذاری کمتری در توسعه‌ی فنی زیر ساخت‌های تولیدی کشور صورت گیرد، می‌تواند در بلندمدت تهدیدی جدی برای اقتصاد در فضای رقابتی جهانی محسوب شود.

ریسک بین‌المللی

از جمله عوامل بسیار مؤثر بر سرمایه‌گذاری در سایر کشورها، ریسک سرمایه‌گذاری در آنهاست. شاخص‌های ریسک فعالیت اقتصادی توسط نهادهای بین‌المللی هر ساله محاسبه می‌شود و کشورها بر اساس آن رتبه‌بندی می‌شوند و بر همین اساس سرمایه‌گذاران بین‌المللی مقصد مورد نظر سرمایه‌گذاری خود را انتخاب می‌کنند. تهدید نظامی کشورهای دیگر حتی اگر به طور قطع تبدیل به واقعیت جنگ نظامی نشود، اما قطعاً روی این شاخص ریسک کشور تأثیر گذاشته و رتبه‌ی ریسک اقتصادی و سرمایه‌گذاری کشور را بدتر می‌کند.

با توجه به مطالب فوق می‌توان گفت تهدید نظامی و ریسک‌های بین‌المللی از یک سو می‌تواند با کاهش سرمایه‌گذاری‌های خارجی اثری منفی بر اقتصاد بگذارد. اما برای اینکه این

تهدید نظامی بتواند اثر عمیقی در اقتصاد بگذارد لازم است فعالین اقتصادی داخل نیز این تهدیدها را جدی بگیرند و در روند فعالیت‌های اقتصادی خود تغییراتی ایجاد کنند. در واقع اگر آن‌ها نیز بپذیرند که ریسک فعالیت اقتصادی در کشور افزایش یافته است، سرمایه‌گذارها به سمت فعالیت‌های زود بازده، مقطعی، غیرمولد و با نقدشوندگی بالا گرایش می‌یابد و از سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت تولیدی پرهیز می‌شود. لازم به ذکر است که تعیین ریسک سرمایه‌گذاری در کشورها بجای اینکه بر مبنای کاملاً اقتصادی و واقعیت‌ها استوار باشد گاهاً به ابزاری علیه کشورهای مستقل تبدیل شده است.

تهدیدهای منطقه‌ای

همانطور که روشن است، افزودن فعالیت‌های منطقه‌ای و همکاری‌های بین‌المللی اقتصادی در هر منطقه بین کشورهای مختلف می‌تواند به فرآیند پیشرفت کمک کند. سابقه‌ی چنین توسعه‌ای را ابتدا در اتحادیه‌ی اروپا (EU) به عنوان یک نمونه‌ی کامل و بعد در توافق‌نامه تجاری بین کشورهای آمریکای شمالی (NAFTA) و در نهایت بین کشورهای آسیای شرقی می‌توان مشاهده کرد.

با این حال زمانی که در بین کشورهای منطقه‌ای ارتباط تجاری شدیدی ایجاد شود و توسعه این کشورها به یکدیگر پیوند بخورد، بحران نیز بین آنها راحت‌تر سرایت می‌کند. بحران ۱۹۹۸ آسیای جنوب شرقی نمونه‌ای از این سرایت بحران در مناطق اقتصادی است. بنابر این در عین حالی که باید به توسعه‌ی همکاری‌های اقتصادی بین الملل در منطقه پرداخت و بر اساس آن توسعه‌ی اقتصادی را برنامه‌ریزی نمود، باید به تهدیدهای ناشی از توسعه‌ی همکاری‌های اقتصادی منطقه‌ای نیز واقف بود و برای وقوع احتمالی آن‌ها نیز برنامه و طرح آماده نمود.

همچنین ناآرامی‌های نظامی و سیاسی در هر منطقه به دلیل اینکه ریسک منطقه‌ای فعالیت‌های اقتصادی را افزایش می‌دهد، باعث فرار سرمایه‌های خارجی و خروج سرمایه‌های داخلی می‌شود. علاوه بر این برخی مناطق دنیا بدلیل موقعیت ژئوپلیتیک خود مستعد تهدیدات فرامنطقه‌ای هستند. برای مثال خاورمیانه به دلیل ذخایر نفتی و گازی بسیار زیاد و همچنین موقعیت ژئوپولتیک اهمیتی جهانی دارد و همه‌ی کشورهای بزرگ اقتصادی مایلند در این منطقه

حضور داشته باشند. این موقعیت استراتژیک از یک طرف منافع اقتصادی بسیاری را برای کشور می‌تواند به ارمغان بیاورد و استفاده از آن قدرت سیاسی و چانه‌زنی بین‌المللی آنها را افزایش دهد. اما اهمیت جهانی و موقعیت استراتژیک این منطقه باعث می‌شود تا حساسیت فعالیت‌های اقتصادی در این منطقه بسیار بالا رود. به این معنا که دخالت‌های سیاسی کشورهای بزرگ در این منطقه و تهدیدهای نظامی پی در پی آنها برای ایجاد امنیت عرضی انرژی و ... همواره بخشی از تاریخ این منطقه بوده است. لذاست که وجود ناآرامی‌های منطقه‌ای با حضور مستقیم کشورهای بزرگ مانند آمریکا و انگلیس و ایجاد دشمنی بین کشورهای منطقه و ایجاد گروهک‌های مختلف و استفاده از اختلاف مذهبی و قومی همواره بخشی از سیاست اقتصاد جهانی برای منطقه استراتژیک خاورمیانه بوده است.

راهکارهای کلی مقابله با تهدیدهای اقتصادی

حال که انواع، ابعاد و اهداف تهدیدهای اقتصادی شناسایی شد جا دارد به راهکارهای مقابله با این تهدیدها نیز اشاره شود. در این بخش به برخی از اصلی‌ترین راهکارهای مقابله با تهدیدهای اقتصادی خواهیم پرداخت. در نمودار ۴-۶ مهم‌ترین راهکارها و راهبردهای مقابله با تهدیدهای اقتصادی نمایش داده شده است.

راهکارهای مقابله با تهدیدهای اقتصادی

تحلیل شبکه‌ای تهدیدهای اقتصادی

مبارزه با فساد اقتصادی و ایجاد نظام شفافیت

جلب مشارکت مردم با رویکرد صداقت

ایجاد ثبات سیاسی - اقتصادی

فرهنگ سازی اقتصادی

شناسایی موارد آسیب‌پذیر و برنامه‌ریزی برای رفع آنها

کنترل تعاملات اقتصادی بین‌المللی

کاهش وابستگی به تولیدات خارجی

کنترل کسری تراز پرداخت‌ها و متنوع‌سازی نظام ارزی کشور

مدیریت مناسب افکار عمومی و ادراک مردم

تحلیل شبکه‌ای تهدیدهای اقتصادی

اگر شبکه‌ی تهدیدهای اقتصادی که به صورت روابط علی و معلولی تعریف می‌شوند، ترسیم شود، هر یک از تهدیدهای اقتصادی منجر به تهدید در بخش‌های دیگر اقتصاد نیز می‌شوند. می‌توان تهدیدهای اجتماعی و سیاسی که آثار اقتصادی دارند را نیز در این شبکه‌ی روابط علی-معلولی اضافه کرد. اما در این شبکه، جایگاه برخی از تهدیدها به جهت مرکزیت و علیت نسبت به سایرین بسیار بیشتر است.

برای مقابله با تهدیدهای اقتصادی لازم نیست (و البته نمی‌توان) همزمان همه‌ی مشکلات اقتصادی و آسیب‌ها حل شود، بلکه باید از تهدیدهای مرکزی و دارای ویژگی علیت بیشتر آغاز نمود. ویژگی مرکزیت در شبکه‌ها به این معناست که بسیاری از تهدیدهای اقتصادی از طریق یک تهدید خاص بر اقتصاد اثر می‌گذارند و در صورت نبود این تهدید بسیاری از تهدیدهای دیگر نیز بر اقتصاد بی‌اثر شده و یا اثر بخشی آن‌ها بسیار کاهش می‌یابد. در واقع

انتقال اثر با ویژگی مرکزیت تعریف می‌شود. ویژگی علیت نیز به این معناست که برخی از تهدیدها منشأ اصلی مشکلات اقتصادی هستند و علت اساسی سایر تهدیدها به حساب می‌آید. در صورت حذف آن‌ها نیز بسیاری از تهدیدهای دیگر به کلی حذف می‌شوند.

نکته‌ی اصلی این است که برای مقابله با تهدیدهای اقتصادی لازم نیست در یک لحظه برای حل همه‌ی تهدیدها، نقاط آسیب‌پذیر و مشکلات ساختاری برنامه ریزی نمود بلکه باید از تهدیدهایی آغاز نمود که مرکزیت و یا علیت بالاتری دارند.

مبارزه با فساد اقتصادی و ایجاد نظام شفافیت

فساد و مبارزه با آن امروزه در بسیاری از کشورهای مختلف جهان به عنوان یک مسأله اساسی موردنظر است. مهم‌ترین علل فساد اقتصادی در بخش عمومی به تصدی‌های دولت در اقتصاد مربوط می‌شود و شامل محدودیت‌های تجاری، یارانه‌های صنعتی، کنترل قیمت‌ها، نرخهای چندگانه ارزی، دستمزدهای پایین در خدمات دولتی، تجاری و رانت ناشی از ذخایر منابع طبیعی مانند نفت است. فساد اقتصادی سبب کاهش سرمایه‌گذاری و کندی رشد اقتصادی و در نهایت باعث عدم تحقق اهداف توسعه اقتصادی در کشور می‌شود درآمدهای مالیاتی کاهش می‌یابد و کیفیت زیر ساخت‌های اقتصادی و خدمات عمومی تنزل پیدا می‌کند. در واقع بزرگ‌ترین تهدید داخلی برای یک اقتصاد فساد اقتصادی است که باعث بی‌اعتمادی شدید مردم به دولت و مسئولین می‌شود.

سطح بالای فساد مالی و اقتصادی می‌تواند موجب ناکارآمدی سیاست‌های دولتی شود، تحقیقات موجود نشان می‌دهد که فساد باعث کاهش سرمایه‌گذاری و در نتیجه کاهش رشد اقتصادی خواهد شد. فساد مالی می‌تواند فعالیت‌های سرمایه‌گذاری و اقتصادی را از شکل مولد آن به سوی رانت‌خواری و فعالیت‌های زیرزمینی سوق دهد.

هدف برنامه‌ها و فعالیت‌های اصلی باید جلوگیری و مبارزه با پنج نوع فساد که در زیر به آن اشاره می‌شود باشد:

۱. مبارزه با فساد سیاسی و قانونی

۲. مبارزه با اختلاس و سوء استفاده از بودجه دولت
 ۳. مبارزه با اخاذی و اجحاف کارمندان و مسئولین نسبت به بخش خصوصی
 ۴. مبارزه با سوء تخصیص در توزیع کالاها و خدمات دولتی (به خصوص محصولات شرکتهای دولتی)
 ۵. مبارزه با دزدی و سوء استفاده از اموال دولت
- اساسی ترین سیاست های مبارزه با فساد اقتصادی و انجام اصلاحات اقتصادی عبارتند از:
۱. اصلاح ساختار نظام اداری و اقتصادی
 ۲. مقررات زدایی و خصوصی سازی
 ۳. احیای اخلاق
 ۴. نظارت بر ثروت، مصرف و سطح زندگی کارمندان دولت در بخش های اداری و اقتصادی
 ۵. جلوگیری از فساد استخدامی
 ۶. پاکسازی گروهی و جمعی نظام اداری
 ۷. ایجاد نهادهای مستقل و دایمی برای مبارزه با فساد اداری و اقتصادی
 ۸. سیاست زدایی نظام اداری و اقتصادی
 ۹. تشویق کارمندان و شهروندان به ارسال اطلاعات و افشاگری
 ۱۰. آزادی و مصونیت مطبوعات در ارایه گزارش و افشاگری فساد اداری و اقتصادی
 ۱۱. آموزش مدیران دولتی در مورد فساد اداری و مالی
 ۱۲. حساب کشی و پاسخگویی در بخش عمومی بخصوص شرکت های وابسته به دولت
 ۱۳. افزایش حقوق و مزایای بخش عمومی
 ۱۴. کاهش اندازه دولت در اقتصاد،
 ۱۵. استقلال رسانه های ارتباط جمعی،
 ۱۶. استقلال دستگاه قضایی،
 ۱۷. مشارکت شهروندان،
 ۱۸. تمرکز زدایی و اصلاح فرهنگ جامعه

استفاده از روش‌های فوق برای مقابله با فساد اقتصادی لازم و ضروری است. که می‌توان آنها را در قالب یک نظام طراحی شده برای مقابله با فساد دسته بندی کرد که به آن «نظام شفافیت» گفته می‌شود. اگر همه‌ی قوانین، مقررات، ساختارهای نهادی، انتخاب مسئولین و رویه‌های اداری به گونه‌ای تنظیم شود که شفافیت در کل نظام اداری و حکومتی افزایش یابد و حتی شفافیت در بازار بین تولیدکنندگان، مصرف‌کنندگان، پس اندازکنندگان، سرمایه‌گذاران و سایر بازیگران اقتصادی نیز گسترش یابد، از فساد اقتصادی به شدت جلوگیری شده و مقابله درخوری با تهدیدات اقتصادی از این ناحیه صورت می‌گیرد.

جلب مشارکت مردم با رویکرد صداقت

همکاری و مشارکت مردم در برنامه‌های توسعه‌ی اقتصادی و همچنین سیاست‌های مقابله با تهدیدهای اقتصادی لازم و ضروری است. عامل موفقیت اکثر سیاست‌های بخش عمومی و کلان، همکاری‌های مردمی است که باید به صورت فعال در برنامه‌ها مشارکت کنند. در بسیاری از موارد الگوهای مصرف، الگوهای تولید، استفاده از فناوری‌های خاص و کمک‌های مردم در رفع نیازهای عمومی برای حرکت در مسیر توسعه لازم و ضروری است.

برای جلب مشارکت مردم کفایت از رویکرد صداقت استفاده شود. ژاپن در طول توسعه‌ی اقتصادی از این رویکرد استفاده کرد و از این طریق مردم را با خود همراه نمود. در واقع یکی از واقعی‌ترین و صادقانه‌ترین گزارش‌های اقتصادی در دهه‌ی ۱۹۴۰ در دولت ژاپن به مردم ارائه شد. افزایش بهره‌وری تولید، افزایش سطح تلاش در بین مردم و در رقابت با اقتصادهای بزرگ از دستاوردهای این صداقت و شفافیت با مردم بود. در واقع هم دولت و هم مردم همکاری را پذیرفته بودند و نگاه بالا به پایین از جانب مسئولین و پایین به بالا از جانب مردم وجود نداشت و همه به صورت همکارانه تعامل می‌کردند.

لذا اولین راهکار مقابله با تهدیدهای اقتصادی و به طور ویژه تهدیدهای اقتصادی با منشأ خارجی مشارکت مردم است و این مهم نیز از طریق رویکرد صداقت تأمین خواهد شد. اعتماد مردم به دولت اصلیت‌ترین عنصر جلب مشارکت مردمی است و بالعکس فساد اقتصادی و

گزارشهای خلاف واقع و بی ثباتی‌های سیاسی و اقتصادی از جمله عوامل تشدید بی‌اعتمادی و سلب مشارکت عمومی است.

ایجاد ثبات سیاسی - اقتصادی

توسعه اقتصادی و حفظ منافع مردم هر کشور در شرایط ثبات اقتصادی میسر است. ثبات اقتصادی به معنی ساکن و یا ثابت ماندن اقتصاد نیست بلکه بدان معناست که در شاخص‌های کلان اقتصاد (از جمله قیمت ارز، تورم، بیکاری، نرخ بهره، مقدار نقدینگی و غیره) نوسانات فاحش حادث نگردد و با این شرایط مردم و بنگاه‌های اقتصادی بتوانند با برنامه ریزی مطمئن و فعالیت مثبت به توسعه و پیشرفت نائل شوند. اما بی ثباتی در اقتصاد به اخلال گران اقتصادی و رانت خواران فرصت می‌دهد که فعالیت‌های سود جویانه خود را توسعه دهند. این شرایط ضرر و زیان جامعه را در ابعاد گوناگون به دنبال خواهد داشت. وقتی بی ثباتی اقتصاد به علت‌های متعدد به وجود آمده باشد اصلاح شرایط بسیار دشوار و زمان بر است. به هر صورت برای توسعه اقتصادی اول بایستی ثبات و آرامش در اقتصاد فراهم شود و سپس برنامه‌های کوتاه و بلندمدت توسعه اقتصادی به اجرا در آید.

ثبات اقتصادی می‌تواند با روشن نمودن مسیر توسعه و یکنواخت کردن حرکت متغیرهای اقتصادی علاوه بر جلب اعتماد و اطمینان بازیگران اقتصادی از نوسانات نابهنگام متغیرهای کلان جلوگیری کند و سدی برای مقابله با تهدیدهای اقتصادی باشد.

راه‌های دستیابی به ثبات اقتصادی عبارتند از:

۱. ایجاد آرامش در فضای سیاسی کشور
۲. ثبات در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌های اقتصادی
۳. ثبات قوانین و البته مقررات زدایی و کاهش قوانین و مقررات دست و پاگیر به منظور تسهیل و روانسازی فعالیت‌های اقتصادی
۴. تسریع در پاسخگویی به درخواست‌های متقاضیان و کاهش بوروکراسی زائد
۵. آزادسازی اقتصادی

فرهنگ سازی اقتصادی

امروزه اهمیت فرهنگ برای همگان روشن شده است و اکثر علمای اجتماعی به تأثیرات آن بر سایر جنبه های حیات بشری توجه کرده اند. حتی در این اواخر در میان اندیشمندان مارکسیست نیز شاهد چرخش قابل ملاحظه ای به سمت پذیرش اهمیت فرهنگ بوده ایم. از زمان ماکس وبر تاکنون اندیشمندان و صاحب نظران بسیاری در خصوص اهمیت فرهنگ و تأثیرگذاری آن بر اجتماع، سیاست و اقتصاد نظریه پردازی نموده اند؛ حتی قبل از ماکس وبر نیز دورکیم به اهمیت پذیرش فرهنگ در انسجام و وفاق اجتماعی اشاره کرده بود. به طور کلی، جامعه شناسان از یک سو فرهنگ را به «سیمان» تشبیه می نمایند که افراد را در یک کل منسجم به هم پیوند می زند و مانع جدایی آنها می شود؛ از سوی دیگر، یکی از نیازهای اصلی جوامع انسانی را نیاز به فرهنگ می دانند و معتقدند هیچ جامعه بدون فرهنگ وجود ندارد. موجودیت انسانی ما وابسته به فرهنگ است.

با توجه به تعاریف فوق برای همجهت سازی مردم در فعالیتهای اقتصادی در جهت توسعهی اقتصادی، باید به دنبال فرهنگ ویژه بین فعالین اقتصاد، روحیهی پیشرفت در همهی بازیگران عرصهی اقتصاد، دنبال کردن الگوی مصرفی ویژه توسط تقاضاکنندگان اقتصادی و درک و فهم یکسان از بهره‌وری و اشتیاق نسبت به آن در همهی کارآفرینان بود تا همراهی همهی مردم در جهت توسعهی اقتصادی و همراهی آنها با برنامه‌های عمومی و کلان دولتی باعث تحقق توسعهی اقتصادی شود و هر گونه عامل مخالف مانند تهدیدهای اقتصادی را با اقتدار پشت سر بگذارد. به عبارت دیگر فرهنگ سازی اقتصادی همان ایجاد درک یکسان مردم بر اساس جایگاه اقتصادی خود از توسعه و همراهی و همجهت ساختن آنها با سیاستهای کلان اقتصادی می‌باشد.

در صورت عدم وجود فرهنگ کار و گسترش فرهنگ تنبلی و بیکاری در بین فعالین اقتصادی و سرایت آن به همهی بازیگران اقتصاد، همهی تلاش‌های دولت برای توسعهی اقتصاد، تولید، اشتغال و کنترل متغیرهای اقتصاد اثر بخش نخواهد بود. در صورتی که فرهنگ پیشرفت از بین مردم رخت بر بسته و مردم تنها به انتقاد از دیگر مسئولین در کشور بپردازند و

خود تلاشی برای حل آن نکنند و نخبگان نیز از کشور کوچ کرده و فعالیت خود را کشورهای دیگر دنبال کنند، حتی تلاشها و سیاست‌های کلان نیز به نتیجه نخواهد رسید و در صورت مواجهه با تهدیدهای اقتصادی به سادگی بحران فراگیر خواهد شد. اگر مردم خود را از اقتصاد جدا بدانند و منفعت شخصی خود را دنبال کنند و به نیازهای کشور و سیاست‌های کلان و واکنش‌های مناسب در مقابل آن توجهی نکنند و حتی بدتر از آن خود را در مقابل دولت ببینند، تهدیدهای اقتصادی میدانی وسیع برای اثر بخشی و بحران سازی پیدا خواهند کرد و اثر آن تشدید خواهد شد.

در کل باید به این نکته اشاره که هر چند سیاست‌های فرهنگ سازی اقتصادی جزء سیاست‌های اولیه برای مقابله با تهدیدهای اقتصادی به حساب نمی‌آید، اما شرط لازم برای به نتیجه رسیدن سایر روش‌های مقابله با تهدیدها می‌باشد و در صورت غفلت از آن بقیه روش‌ها نیز با شکست مواجه می‌شوند.

شناسایی موارد آسیب‌پذیر و برنامه‌ریزی برای رفع آن‌ها

همانطور که در تعریف آسیب‌پذیری و تهدید بیان شد، دلیل اینکه در برخی بخش امکان تهدید اقتصادی وجود دارد این است که ویژگی آسیب‌پذیری در یکی از اجزای آن وجود دارد. قاعدتا اگر آسیب‌پذیری مرتفع گردد، امکان تهدید از منشأهای داخلی و خارجی نیز صفر خواهد شد.

اگرچه اقتصاد ایران بعد از انقلاب همواره با تحریم مواجه بوده و تاحدی نقاط آسیب‌پذیر خود را مرتفع نموده اما تجربه اخیر تشدید تحریم‌ها نشان می‌دهد اقتصاد ایران همچنان نقاط آسیب‌پذیر بسیاری دارد. وجود مشکلات ساختاری و موارد آسیب‌پذیر در مدیریت اقتصادی، بخش‌های تولید، فرایند توزیعی و رفتارهای مصرفی هر یک می‌تواند به ایجاد فضایی برای اثربخشی تهدیدهای اقتصادی و در نتیجه کاهش قدرت و اقتدار اقتصادی کشور در فضای بین‌الملل بیانجامد.

تجربه اخیر مواجهه با تحریم‌های شدید نشان می‌دهد مدیریت اقتصادی کشور به هیچ وجه آمادگی لازم برای مواجهه با تهدیدهای اقتصادی را ندارد. تصمیمات و سیاست‌های سریع بدون برنامه‌ریزی و توجه به جوانب آن در وضعیت اختلال در هر یک بازارها، سبب تشدید بی‌ثباتی و نااطمینانی در اقتصاد کشور می‌شود و تأثیر تهدیدهای اقتصادی را بیشتر و خطر آن را افزایش می‌دهد. از سوی دیگر تولیدی که همواره وابسته به فناوری، تجهیزات، قطعات و حتی نهاده‌های اولیه و کالاهای واسطه‌ای و نیمه‌ساخته خارجی باشد، تولید و اشتغال را آسیب پذیر کرده و مدیریت صحیح آن در زمان مواجهه با تهدیدهای اقتصادی بسیار مشکل می‌شود. بنابر این اولین گام برای مقابله با تهدیدهای اقتصادی شناخت نقاط آسیب‌پذیر اقتصاد کشور و شناخت شبکه‌های وابسته‌ی انتقال اثر تهدیدها و سپس برنامه‌ریزی برای کاهش آسیب پذیری و یا حل آن است.

مدیریت تعاملات اقتصادی بین‌المللی

اگرچه جابه‌جایی نیروی کار، سرمایه و کالاها بین کشورها و استفاده از مزیت‌های نسبی موجب منافع متقابل می‌شود وابستگی به مبادله عوامل تولید و تجارت با کشورهایی که مشترکات راهبردی عمده با ما ندارند، زمینه تعاملی شکننده و ناپایدار را فراهم می‌کند که در صورت قطع این روابط مشکلات عدیده‌ای برای اقتصاد کشور ایجاد خواهد کرد و بنابراین تهدید جدی برای ما به حساب می‌آید. پی‌ریزی تعاملاتی هوشمندانه مبتنی بر هم‌سویی منافع در طول برداری از اشتراکات مذهبی، سیاسی، امنیتی، اقتصادی و... می‌تواند در مواقع وجود دشواری به کمک آید.

گفتمنی است که مهم‌ترین حامیان تجارت آزاد قوانینی تحت عنوان «قانون تجارت با دشمن» تصویب کرده‌اند که به دولت آن‌ها در مواقع اضطراری اجازه هر نوع کنترل و تحدید تعاملات اقتصادی بین‌المللی را می‌دهد. این قانون در ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۱۷ و در انگلستان در سال ۱۹۳۹ به تصویب رسیده و در مواقعی مانند جنگ جهانی دوم نیز از آن استفاده شده است. در ماده ۵ این قانون آمده است: «در زمان جنگ یا هر زمانی که رئیس جمهوری

وضعیت اضطراری ملی را اعلان کند، رئیس جمهور می‌تواند از طریق هر سازمانی که ایجاد می‌کند یا طریق دیگر، به بررسی، تنظیم و کنترل یا وضع ممنوعیت‌هایی در قالب قوانین موجود یا خارج از شمول آن‌ها، بر هر گونه معاملات در بازار ارز، نقل و انتقال اعتبار بین {افراد و بنگاه‌ها} یا هر پرداخت مؤسسات بانکی و هر نوع صادرات، احتکار، ذوب یا انتقال فلزات گرانبها (طلا و نقره) در چهارچوب تعریف رئیس جمهوری بپردازد و...»

به عبارت دیگر می‌توان گفت اصول تجارت با دشمن یا وضعیت اضطراری از اصول عام تجارت بین‌الملل متفاوت است. در مبانی دینی اسلامی نیز قرآن کریم از هر گونه روابط و تعاملی با غیرمسلمانان که سبب سلطه اقتصادی و سیاسی آن‌ها بر مسلمین شود، منع کرده است که تحت عنوان «قاعده نفی سبیل» در قواعد فقهی از آن نام برده می‌شود. به نظر می‌رسد که با توجه به این مبانی لازم است روابط تجاری حتی در وضعیت عادی نیز با توجه به ملاحظات این قاعده ساماندهی شود. علاوه بر برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری در روابط تجاری بین‌المللی لازم است جریان‌های مالی و ارزی ورودی و خروجی نیز در وضعیت تحریم و وجود کمبود منابع به صورت جدی‌تری کنترل و نظارت شود. کنترل جدی بر عرضه و تقاضای ارز در بازار و هدایت آن در جهت نیازمندی‌های اساسی اقتصاد از مسائل مهمی است که لازم است برای آن تدبیری اندیشه شود.

کاهش وابستگی به تولیدات خارجی

تهدیدهای با منشأ خارجی معمولاً به دلیل وابستگی به تولیدات و کالاهای واسطه‌ای آن‌ها بوجود می‌آید و کاهش وابستگی به تولیدات خارجی برای مقابله با تهدیدهای اقتصادی اهمیت زیادی دارد. وابستگی بسیاری از صنایع کشور تنها به یک یا چند قطعه‌ی بسیار کوچک از سایر کشورها باعث می‌شود تا در صورت قطع واردات چنین قطعات و کالاهایی زیان چندانی به کشور صادر کننده وارد نشود ولی ممکن است موجب تعطیلی برخی از صنایع در کشور گردد. این وابستگی در بیشتر صنایع کشور تهدید بسیار بزرگی محسوب می‌شود که باید در اولین گامهای مقابله با تهدیدهای اقتصادی بر آن تمرکز نمود و آن را حل کرد. اصل کلیدی نیز آن است که

کالاهای اساسی و راهبردی همچون غذا، دارو، سوخت و نیازهای دفاعی مبتنی بر منابع، توان و ظرفیت داخلی تولید شود.

کنترل کسری تراز پرداخت‌ها و متنوع‌سازی نظام ارزی کشور

یکی از متغیرهای مهم در تشدید اثربخشی تهدیدهای اقتصادی وضعیت نظام ارزی شامل وابستگی به درآمدهای ارزی در همه بخش‌های اقتصاد به صورت مستقیم و غیرمستقیم در کنار کسری تراز پرداخت‌های خارجی می‌باشد. تشدید کسری تراز پرداخت‌ها موجب می‌شود و تغییر قیمت بازاری ارز نوسانات اقتصادی و نااطمینانی را افزایش می‌دهد و موجب تشدید اثر تهدیدهای اقتصادی به ویژه با منشأ خارجی می‌شود.

بنابر این اولاً حذف وابستگی بودجه دولت به درآمدهای ارزی حاصل از نفت، گاز و پتروشیمی و ثانیاً حرکت به سوی کسب ارز از طریق صادرات کالاها و خدمات غیر نفتی به کشورها متنوع باعث می‌شود قطع ارتباط یک کشور تأثیر چندانی بر میزان ارز کشور نداشته باشد و تأثیری چندانی بر بازار ارز و قیمت آن نخواهد داشت.

اگرچه تنوع در نظام ارزی همواره با خطر تغییر قیمت گستره بیشتری از ارزها همراه است، در وضعیت خاص کشور ما که همواره در معرض تهدیدات اقتصادی قرار دارد، اقتصاد تک‌محصولی در کنار گردش درآمدی واحد ارزی، موجب بی‌ثباتی نظام ارزی می‌شود. تلاش مستمر برای تکمیل زنجیره محصولات و ارتقای ارزش افزوده آن‌ها و نیز یافتن شرکای جدید تجاری موجب تنوع‌بخشی، قابلیت انعطاف، افزایش تنوع درآمدهای ارزی و تثبیت بازار ارز به عنوان یکی از بازارهای اصلی اقتصاد به ویژه اقتصاد ایران می‌شود. پس یکی از گام‌های مهم در کاهش تهدیدهای اقتصادی متنوع سازی نظام ارزی، دوری از اقتصاد تک محصولی، صادرات به کشورهای مختلف و در نهایت توسعه صادرات غیر نفتی می‌باشد.

مدیریت مناسب افکار عمومی و ادراک مردم

همانطور که قبلا اشاره شد در بسیاری از مواقع اگر مردم بر این باور باشند که یک تهدید اقتصادی نمی‌تواند هیچ اثری بر اقتصاد داشته باشد، رفتارهایی نشان خواهند داد که عمق آثار تهدیدها را خود به خود کمتر می‌کند و حتی در صورت بالفعل شدن تهدیدها چندان اثر واقعی بر اقتصاد نخواهد گذاشت و برعکس اگر ادراک مردم از وضعیت جامعه این باشد که یک تهدید اقتصادی می‌تواند کشور را مختل کند، رفتارهای واکنشی مردم و حتی مسئولان، موجب اثربخش شدن آن تهدید و افزایش تأثیر واقعی آن بر اقتصاد خواهد شد. بنابر این یکی از راه‌های کاهش تهدیدهای اقتصادی این است که با مدیریت افکار عمومی و ادراک مردم، اثر آن تهدید بر اقتصاد بسیار کمرگ نشان داده شود تا واقعا نیز چنین شود.

البته لازم به ذکر است مدیریت افکار عمومی به معنای عدم صداقت به مردم و کتمان واقعیت نیست. این روش که بسیاری از حقایق به بهانه‌ی کنترل افکار عمومی از مردم پنهان شود. راه درستی برای مدیریت افکار عمومی نیست چراکه در صورت افشای تعداد کمی از واقعیت‌ها، مردم به دولت بی‌اعتماد می‌شوند و همانطور که در بخش‌های قبل نیز به آن اشاره شد، بی‌اعتمادی مردم به دولت خود یکی از تهدیدهای اقتصادی است و باعث می‌شود هیچ یک از سیاست‌های اقتصادی دولت با موفقیت به انجام نرسد و مردم نیز در نتیجه بخش بودن سیاست‌ها همکاری نخواهند نکنند.

بنابر این آگاه‌سازی مردم به روش درست، گزارش‌های شفاف و منطقی از وضعیت اقتصادی، تبیین این واقعیت که همکاری مردم اثر تهدیدها را خنثی خواهد کرد و البته در کنار دوری رسانه‌ها و مطبوعات از مبالغه در مورد تهدیدها و آثار آن و همچنین تحلیل‌های نادرست و غیر واقعی می‌تواند گامی موثر در مدیریت و کاهش تهدیدهای اقتصادی باشد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

حالت بهینه برای دفاع اقتصادی واکنش فعال (و نه منفعل) قبل از جنگ اقتصادی است (دفاع پیشینی). به این معنا که کشور باید بر روی نقاط ضعف، نقاط استراتژیک و همچنین نقاط

آسیب پذیر خود مطالعه کند و همانطور که سایر کشورها و حتی مجامع بین‌المللی برای جنگ اقتصادی این نقاط را هدف قرار می‌دهد، قبل از آغاز جنگ اقتصادی اقدام به اصلاح ساختارهای اقتصادی و مقاوم سازی آن نماییم. با این کار اولاً هزینه‌های حاصل از تأثیر جنگ تحمیل شده‌ی اقتصادی از سوی سایر کشورها کاهش می‌یابد و ثانیاً هزینه‌ی مربوطه بین سال‌های مختلف در بلندمدت تقسیم می‌شود و شوک به مردم وارد نمی‌شود.

برای اینکه بتوان پیشگیری مناسبی برای مقاوم سازی و دفاع پیشینی اقتصادی انجام داد، مطالعه در مورد تهدیدهای اقتصادی، شناسایی اجزاء، ابعاد و انواع این تهدیدها لازم و ضروری است. همچنین شناخت منشأ تهدیدهای اقتصادی برای اصلاح ریشه‌ای قطعاً باید مورد توجه قرار گیرد. همچنین راه‌کارهای مقابله با تهدیدهای اقتصادی و ایجاد ساختاری مقاوم برای اقتصاد در واقع همان راهبرد دفاع اقتصادی پیشینی می‌باشد که در جهت دستیابی به توسعه‌ی پایدار و مقاوم ضروری است. در این بخش سعی شده همه‌ی موارد فوق در مورد تهدیدشناسی و پیامد شناسی تهدیدات اقتصادی مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد.

برای این منظور ابتدا در مقدمه‌ی این فصل مفاهیم لازم برای درک بهتر تهدیدهای اقتصادی را تشریح نمودیم و اشتراکات لفظی را برای مجزا نمودن موضوع پژوهش حاضر تفسیر کردیم. با این کار ابعاد، اجزاء و انواع مختلف تهدیدهای اقتصادی را به طور کامل تشریح نمودیم تا راه برای تحلیل و بررسی جزئی‌تر و دقیق‌تر هر یک از این ابعاد باز شود.

تهدیدهای اقتصادی چه منشأ داخلی داشته باشند و چه خارجی، در هر مورد یک بخش از اقتصاد کشور را هدف خود قرار داده و دچار مشکل می‌کند و بعد از بخش مربوطه به تمام اقتصاد سرایت می‌کند. برای اینکه تهدیدها و شدت آن‌ها مورد بررسی قرار دهد، ابتدا باید آنچه هدف تهدیدهای اقتصادی قرار می‌گیرد تحلیل شود. بر این اساس در بخش دوم این فصل اهداف تهدیدهای اقتصادی را مورد بررسی قرارداده‌ایم. اما در ابتدا هر یک از بازارها به صورت مجزا تحلیل شده و نکاتی هر چند مختصر در مورد تهدیدهایی که هر یک بازارها را تهدید می‌کند، ارائه داده‌ایم. این بازارها شامل بازارهای کالا و خدمات، بازارهای مالی و سرمایه، بازار کار و بازارهای بین‌المللی و ارز می‌باشد. البته دولت و بودجه‌ی دولت نیز به عنوان یک بخش در کنار بازارهای داخلی مورد تحلیل قرار گرفته است.

از سوی دیگر تهدیدهای اقتصادی، امنیت به عنوان یکی از مهم‌ترین ارکان توسعه‌ی پایدار را هدف قرار می‌دهد و برای تفسیر و بررسی اهداف تهدیدهای اقتصادی باید امنیت اقتصادی را مورد بررسی قرار داد. امنیت اقتصادی به معنای توانایی حفظ داشته‌ها در یک اقتصاد می‌باشد تا با استفاده از آن‌ها بتوان به رشد و توسعه‌ی اقتصادی ادامه داد و به همین دلیل نیز وجود امنیت اقتصادی اصلی‌ترین عامل در کسب توسعه‌ی پایدار در اقتصاد است. در واقع نگهداری از سرمایه‌ها و داشته‌های یک اقتصاد تضمینی است که در هر لحظه از زمان این کشور توانایی تولید و خلق ارزش را دارد و می‌تواند به توسعه‌ی خود با شتاب بالا ادامه دهد. بنابر این در قسمت دوم از بخش دوم این فصل به بررسی سرمایه‌های مختلف در یک اقتصاد پرداختیم و عواملی که هر یک از آن‌ها را مورد تهدید قرار می‌دهد را بررسی نمودیم.

اما برای اینکه بتوان تهدیدهای اقتصادی را بهتر کنترل و مدیریت کرد باید منشأها و دلایل تهدیدهای اقتصادی مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گرفت. بنابر این در بخش سوم این فصل به بررسی این منشأها که دو قسمت کلی یعنی منشأهای داخلی و خارجی را در بر می‌گرفت، مورد بررسی قرار دادیم. اما سوال اصلی این بود که راهکارهای مقابله با تهدیدهای اقتصادی چه خواهد بود؟ در بخش پایانی این فصل به بررسی مهم‌ترین راهکارهای مقابله با تهدیدهای اقتصادی پرداختیم و هر یک را مختصراً تفسیر نمودیم.

با شناسایی تهدیدهای اقتصادی در کشورهای مختلف و اجزاء و انواع آن در دنیای اقتصادی، می‌توان اولاً منشأهای مختلف تهدیدهای اقتصادی را در ایران دنبال کنیم و پس از شناخت این منشأها اهداف مورد نظر هر یک از تهدیدها را مورد مطالعه قرار دهیم. در ادامه با استفاده از روش‌های مقابله با تهدیدها می‌توان استراتژی‌ها و سیاست‌هایی را برای مقابله با هر یک از تهدیدهای شناسایی شده طراحی و مورد استفاده قرار دهیم.

منابع و مأخذ

- ۱- محمودزاده، محمود، حسین اصغری‌پور، (۱۳۸۷)، عوامل موثر بر کسری حساب جاری در ایران، فصلنامه مدل‌سازی اقتصادی، سال دوم، شماره ۲، صفحات ۷۸-۵۳.

- ۲- نصحیحان محمد مهدی، (۱۳۸۷)، نقش اعتماد متقابل حکومت و مردم در روند توسعه سیاسی، فصلنامه راهبرد یاس، شماره ۱۴، صص ۱۶۵-۱۸۰.
- ۳- کمیته پژوهشی عدالت و رفاه اقتصادی، (۱۳۸۶)، مکانیسم تأثیرگذاری فساد بر روی توسعه اقتصادی، مجمع تشخیص مصلحت نظام، مرکز تحقیقات استراتژیک.
- ۴- مهدی تقوی، حسین محمدی، (۱۳۸۵)، تأثیر سرمایه انسانی بر رشد اقتصادی در ایران، پژوهشنامه اقتصادی، صص ۱۵-۴۳.
- ۵- علمی، زهرا، محمود شارع پور، سید امیر حسین حسینی، (۱۳۸۴)، سرمایه اجتماعی و تأثیر آن بر اقتصاد، مجله‌ی تحقیقات اقتصادی، شماره ۷۱، صص ۲۳۹-۲۹۶.
- ۶- ربیعی مهنار، (۱۳۸۸)، اثر نوآوری و سرمایه انسانی بر رشد اقتصادی در ایران، مجله دانش و توسعه (علمی - پژوهشی) سال شانزدهم، شماره ۲۶، صص ۱۲۲-۱۳۲.
- ۷- عزیز نژاد، صمد، سید محمد رضا سید نورانی، (۱۳۹۱)، بررسی آثار تحریم‌های اقتصادی ایران با تأکید بر تجارت خارجی، مجلس و پژوهش، سال ۱۶، شماره ۶۱، صص ۱۶۵-۲۱۰.
- ۸- اسفندیار جهانگرد، مهرنوش شیشوانی، (۱۳۹۳)، بررسی اثرات مستقیم و غیرمستقیم سرمایه انسانی بر رشد فعالیتهای اقتصادی ایران. فصلنامه اقتصاد کاربردی، سال چهارم، صص ۳۷-۴۸.
- ۹- جعفری، محبوبه، کریم اسلاملوئیان، ابراهیم هادیان، علی حسین صمدی، (۱۳۹۳)، اثر کیفیت زیر ساخت‌های اجتماعی بر رشد اقتصادی در یک اقتصاد غنی از منابع طبیعی، مورد ایران، پژوهشنامه اقتصاد انرژی ایران، سال سوم، شماره ۱۲، صص ۲۷-۶۰.
- ۱۰- روحانی، حسن، (۱۳۸۸)، درآمدی بر نظریه سرمایه فرهنگی، فصلنامه راهبرد، سال هجدهم، شماره ۵۳، صص ۷-۳۵.
- ۱۱- خلیلی عراقی، منصور، اسماعیل رمضانپور، (۱۳۸۰)، اهمیت محیط با ثبات اقتصاد کلان، مجله تحقیقات اقتصادی، شماره ۵۸، صص ۱-۲۸.

۱۲- Freeman, K. (۲۰۱۲). *Secret Weapon: How Economic Terrorism Brought Down the US Stock Market and why it Can Happen Again*. Regnery Publishing.

- ۱۳- Imlay, T. C., & Toft, M. D. (Eds.). (۲۰۰۷). *The Fog of Peace and War Planning: Military and Strategic Planning under Uncertainty*. Routledge.
- ۱۴- Schelling, T. C. (۱۹۸۰). *The strategy of conflict*. Harvard university press.
- ۱۵- Hartley, K., & Sandler, T. (۱۹۹۵). *Handbook of Defence Economics*, Vol. ۱.
- ۱۶- Dunne, J. P., & Coulomb, F. (۲۰۰۸). *Peace, war and international security: economic theories*. War, Peace, and Security. Bingley, UK: Emerald, ۱۳-۳۶.
- ۱۷- Zeuthen, F. (۱۹۳۰). *Problems of monopoly and economic warfare*. G. Routledge & sons, ltd..
- ۱۸- Allen, R. L. (۱۹۶۰). *Soviet economic warfare*. Public Affairs Press.
- ۱۹- Førland, T. E. (۱۹۹۳). *The history of economic warfare: international law, effectiveness, strategies*. *Journal of Peace Research*, ۳۰(۲), ۱۵۱-۱۶۲.
- ۲۰- Naylor, R. T. (۱۹۹۹). *Economic warfare: Sanctions, embargo busting, and their human cost*. UPNE.
- ۲۱- Brück, T. (Ed.). (۲۰۰۷). *The economic analysis of terrorism*. Routledge.
- ۲۲- Liang, Q., & Xiangsui, W. (۱۹۹۹). *Unrestricted warfare* (pp. ۵۵۱-۵۶۳). Beijing: PLA Literature and Arts Publishing House.
- ۲۳- Grieco, J. M. (۲۰۰۱). *The international political economy since World War II*. Columbia University Press.
- ۲۴- Read, C. (۲۰۰۹). *Global financial meltdown: how we can avoid the next economic crisis*. Palgrave Macmillan.

- ۲۵- Nafziger, E. W., & Auvinen, J. (۲۰۰۳). *Economic Development, Inequality, and War. The Economics of Sustainable Development*, ۳۱.
- ۲۶- Coulomb, F. (۲۰۰۴). *Economic theories of peace and war*. Routledge.
- ۲۷- Brzoska, M., & Lopez, G. A. (Eds.). (۲۰۰۹). *Conflict Management, Peace Economics and Development. In Putting Teeth in the Tiger: Improving the Effectiveness of Arms Embargoes* (p. ii). Emerald Group Publishing Limited
- ۲۸- *Unrestricted Warfare Symposium: Proceedings on Combating the Unrestricted Warfare Threat: Terrorism, Resources, Economics, and Cyberspace*, ۲۴-۲۵ March ۲۰۰۹. Johns Hopkins University, Applied Physics Laboratory, ۲۰۰۹.
- ۲۹- Lambeth, B. S., & Lewis, K. N. (۱۹۸۲). *Economic targeting in modern warfare*(No. AD-A-۱۲۲۸۵۷/۶). RAND Corp., Santa Monica, CA (USA).
- ۳۰- Hughes, C. W. (۲۰۱۳). *Japan's economic power and security: Japan and North Korea*. Routledge.
- ۳۱- Gangopadhyay, P. (۲۰۱۱). *Economics of Rivalry, Conflict and Cooperation*. World Scientific.
- ۳۲- Anderton, C. H., & Carter, J. R. (۲۰۰۹). *Principles of conflict economics: a primer for social scientists*. Cambridge University Press.

منبع‌شناسی جنگ و دفاع اقتصادی^۱

مقدمه

از سده‌های پیشین که دولت به مفهوم امروزی در جوامع شکل گرفت، دفاع در مقابل تعرض خارجی و حفظ نظم و ترتیب داخلی، از نخستین وظایف آن قلمداد شد و حتی مکاتبی که با دخالت مستقیم دولت در فعالیت‌هایی از جمله فعالیت‌های اقتصادی موافق نبودند، این وظیفه را به عنوان وظیفه‌ای اجتناب‌ناپذیر و اساسی پذیرفتند. با سپری شدن دهه‌ها و سده‌ها، از اهمیت این وظیفه کاسته نشده و با تغییر ویژگی‌ها و ابعاد تعرضات، منازعات و جنگ‌ها حتی جوانبی گسترده‌تر به خود گرفته است. چرا که جنگ امروز، تنها جنگ محصور در جغرافیای طبیعی با سلاح‌های متعارف دیرینه نیست و قدرت در این دوره تنها در توان نظامی تبلور نمی‌یابد، بلکه حوزه‌ی اقتصادی یک کشور را نیز از طریق اعمال انواع تحریم‌ها، دستکاری‌های مالی، جاسوسی‌های بازرگانی و... در بر می‌گیرد. بنابراین برای رویارویی با این جنبه‌ی جنگ مدرن یعنی جنگ اقتصادی و حفظ امنیت و هویت کشور، «دفاع» کلمه‌ی مناسبی به نظر می‌رسد که بی‌تردید، مشارکت این بخش در حوزه‌ی اقتصادی، استفاده از ابزارهای غیر نظامی و تقویت اقتصاد ملی را طلب می‌کند (درّی نو گورانی، ۱۳۸۷: ۱۱۵-۱۱۱).

^۱ این مطلب با همکاری سرکار خانم حلیمه صفا درگیری دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم اقتصادی دانشگاه اصفهان نگاشته شده است.

وجود تعداد بسیاری از مطالعات انجام شده در دنیا در زمینه‌های مرتبط با دفاع اقتصادی ایجاب می‌کند تا این ادبیات در داخل نیز مورد استفاده محققان قرار گیرد؛ از این رو پژوهش حاضر، به معرفی ده اثر ارزشمند در این زمینه می‌پردازد که علاقمندان به این حوزه می‌توانند جهت درک بهتر مفهوم، ابعاد و ضرورت دفاع اقتصادی به آن‌ها مراجعه نمایند.

۱- اقتصاد دفاع^۱

کتاب اقتصاد دفاع ضمن بررسی وضعیت کنونی اقتصاد دفاع، پاسخ‌گوی نیازهای دفاعی، راهکارها، تهدیدات و سیاست‌ها در عصر مدرن جهانی‌شدن است. کتاب مذکور با همکاری جمعی از نویسندگان و متخصصان پیشرو در حوزه‌های مختلف و ویراستاری تاد سندلر^۲ (عضو هیئت علمی دانشکده‌ی علوم اقتصادی دانشگاه تگزاس و محقق حوزه اقتصاد سیاسی بین‌الملل، مسائل زیست محیطی، دفاع، تروریسم و اقتصاد عمومی) و کیت هارتلی^۳ (استاد ممتاز اقتصاد و مدیر مرکز اقتصاد دفاع دانشگاه یورک) تهیه شده است که در سال ۲۰۰۷ توسط انتشارات هلند شمالی به چاپ رسید.

این کتاب حاوی سی و پنج فصل است که جلد دوم آن مورد بررسی قرار گرفت. فصل بیستم آغازین فصل این جلد محسوب می‌گردد که به عنوان فصل مقدماتی به طور کلی از سه بخش تشکیل شده است: اول به این نکته می‌پردازد که چگونه تهدیدات و چالش‌ها پس از جنگ سرد تغییر یافته در واقع از نظر نگارنده پس از اتمام نبرد تسلیحاتی ابرقدرت‌ها، مسائل جدیدی همچون درگیری‌های محلی، تحریم‌های اقتصادی و ... نمود بیش‌تری یافته است. در بخش دوم این فصل، به موضوعات منتخب این جلد از کتاب و تفاوت آن با جلد نخست پرداخته شده و در آخر نیز نگارنده نگاهی گذرا به مباحث مطرح شده در هر فصل داشته است.

^۱ The Economics of Defense

^۲ Todd Sandler

^۳ Keith Hartley

مارتین سی. مک گوایر^۱ در فصل بیست و یکم استدلال می‌کند که ماهیت دفاع بعد از جنگ سرد به شدت تغییر یافته است. امروزه چالش‌های امنیتی از تنوع بیش‌تری (نظیر تروریسم، دولت‌های سرکش، سلاح‌های کشتار جمعی، مهاجمان نامرئی (باکتری‌ها و ویروس‌ها) و ...) برخوردار هستند. هر چند نویسنده بر نقش واحد و پررنگ ایالات متحده در مقابله با این قبیل چالش‌ها در کوتاه‌مدت تأکید دارد، اما معتقد است باید در آینده به دنبال شکل‌دهی یک قدرت چند قطبی بود. وی در ادامه بر معنا و نقش اقتصاد دفاع در شرایط امنیتی جدید و همچنین اثرات جهانی‌شدن بر آن اشاره می‌کند.

تمرکز فصل بیست و دوم بر شناسایی اثرات تعارض و درگیری بر خروجی‌های اقتصادی کشور است. لذا نگارنده با استفاده از تکنیک بهینه‌سازی متعارف و ابزار تئوری بازی به مطالعه بهره‌وری، تخصیص منابع در حالات مختلف نظیر فعالیت رقابتی مولد و همچنین روند تجارت فیما بین و ... می‌پردازد.

نویسندگان در فصل بیست و سوم اظهار می‌دارند که جنگ بین دولت‌ها در دوران جنگ سرد، راه را برای جنگ درون مرزی (داخلی) به ویژه در کشورهای در حال توسعه باز نمود. از این رو روند توسعه در این کشورها و حتی همسایگان آن‌ها با توجه به وارد شدن خسارت‌های ناخواسته بر آنان، از سرعت کمتری برخوردار است. بنابراین در این فصل ضمن ارائه یک تعریف دقیق از جنگ‌های داخلی و علل آن، به بررسی پیامدها و مدت زمان این قبیل جنگ‌ها در چارچوب مطالعات نظری و اقتصادسنجی پرداخته شده است.

محوریت فصل بیست و چهار بر اقتصاد حفظ صلح و نقش پر رنگ ناتو در این راستا می‌باشد. در واقع از نظر نگارنده هر چند ناتو با هدف مهار کمونیسم در اروپا تشکیل شده بود و انتظار می‌رفت با فروپاشی شوروی منحل گردد، اما با پایان جنگ سرد به تجدید سازمان و بازتعریف فعالیت‌های خود پرداخت و حتی در جریان جنگ بوسنی و بحران کوزوو به عنوان نیروی حافظ صلح مداخله نمود.

فصول بیست و پنج و بیست و ششم به بررسی اقتصاد تروریسم به ترتیب از منظر تئوری بازی و تکنیک اقتصادسنجی می‌پردازد. به این منظور نویسنده در فصل بیست و پنج از هر دو

^۱ Martin C. McGuire

صورت بازی معمولی و بسط یافته استفاده کرده است و نشان می‌دهد در حالت دفاعی صورت بسط یافته بازی، رهبری از اهمیت قابل توجهی برخوردار است. در فصل بیست و شش نیز نویسنده نخست ضمن معرفی انواع تروریسم و تغییر ماهیت آن در دهه‌ی ۱۹۹۰، با استفاده از رویکردهای اقتصادسنجی به مطالعه دقیق در این حوزه می‌پردازد و اثرات آن بر اقتصاد عمومی و بخش‌های خاص همچون گردشگری و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد.

هدف فصل بیست و هفت بررسی تجربی ادبیات تحریم‌های اقتصادی، اثربخشی آن در چارچوب تئوری بازی و همچنین کاربرد تحریم هوشمند به منظور افزایش کارایی تحریم‌ها و کاهش اثرات منفی آن بر اعمال‌کننده می‌باشد.

سه فصل بعد (فصول ۲۸، ۲۹ و ۳۰) به بررسی مسابقه تسلیحاتی می‌پردازند. در فصل بیست و هشت از چهار رویکرد شامل برآورد سری زمانی مدل کنش-واکنش مسابقه تسلیحاتی ریچاردسون، برآورد مارکوف سویچینگ مدل تئوری بازی، برآورد مدل مقطعی و پانل استفاده شده است. در فصل بیست و نه نیز گارسیا آلونسو^۱ و لوین^۲ ضمن مطالعه تئوری بازی مبتنی بر تجارت اسلحه و مسابقه تسلیحاتی به بررسی پیامدهای مثبت (همانند افزایش تولید ناخالص داخلی و تقویت امنیت متحدان) و منفی (همانند کاهش امنیت و دامن زدن به مناقشات در مناطق بی‌ثبات) صادرات اسلحه در کوتاه مدت می‌پردازند. از سوی دیگر در فصل سی‌ام، روند تجارت اسلحه در بلندمدت برای بازه زمانی ۲۰۰۴ - ۱۹۵۰ در خصوص کشورهای در حال توسعه مورد بررسی قرار گرفته است.

مباحث فصل سی و یکم نشانگر پیوند عمیق بین اقتصاد و علوم سیاسی است. به عبارت دیگر نویسنده در این فصل از سویی با بررسی آزمون‌های تجربی گذشته، از ارتباطات تجاری به عنوان مانعی در برابر درگیری بین دولت‌ها یاد می‌کند و از سوی دیگر ضمن معرفی تئوری صلح دموکراتیک مبنی بر صلح‌جو بودن کشورهای دموکراتیک در روابط خارجی خود، اذعان می‌دارد که ترویج دموکراسی می‌تواند منجر به برپایی یک جهان صلح‌آمیزتر گردد.

^۱ Garcia-Alonso

^۲ Levine

نویسنده در فصل سی و دوم نخست به بررسی ادبیات نیروی انسانی دفاع و عوامل مؤثر بر عرضه و تقاضای آن نظیر تبلیغات، پاداش، مزایای آموزشی، پرداخت و مزایای بازنشستگی، مدت زمان فعالیت و ... پرداخته و سپس ارتباط بین تغییرات نهادی با نقش نیروی انسانی در نیروهای مسلح و صنایع نظامی را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است.

فصل سی و سوم در برگیرنده‌ی مباحث بحث برانگیز در خصوص صنایع اسلحه، سیاست‌های صنعتی و سیاست‌های خرید جایگزین در این حوزه می‌باشد. همچنین تجزیه و تحلیل آمار ارائه شده مرتبط با این صنایع در فصل مذکور نشان می‌دهد که دو عامل تحقیق و توسعه و تولید انبوه، سبب کاهش هزینه‌ها خواهند شد.

مباحث فصل سی و چهارم با تعریف مختصر از مفاهیم تبدیل (همانند استفاده از منابع موجود در حوزه دفاع جهت تولیدات غیر نظامی در اواسط دهه‌ی ۱۹۸۰ تا اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰) و موفقیت یا شکست آن شروع می‌شود. در ادامه این فصل نگارنده به تجزیه و تحلیل مزایا و هزینه استفاده مجدد از این منابع (شامل هزینه‌های دولت، امکانات تحقیق و توسعه نظامی، امکانات تولید دفاع، نیروهای مسلح و پرسنل صنایع دفاعی، زمین و تجهیزات نظامی) می‌پردازد. در آخرین فصل این کتاب نیز یک نظرسنجی از اقتصاد صلح توسط اندرتون^۱ و کارتر^۲ ارائه شده است که جایگاه آن را در گذشته و دنیای امروز به خوبی مشخص می‌سازد.

۲- از دفاع به توسعه: چشم‌اندازهای بین‌المللی در تحقق صلح^۳

کتاب "از دفاع به توسعه: چشم‌اندازهای بین‌المللی در تحقق صلح" با ویراستاری ان مارکوسن^۴، شون دی جیوانا^۵ و مایکل سی لیری^۶، به عنوان یکی از کتاب‌های پر مخاطب در زمینه‌ی اقتصاد دفاع و مطالعات توسعه به رشته‌ی تحریر در آمده است. در نخستین صفحات این

^۱ Anderton

^۲ Carter

^۳ From Defense to Development?: International perspectives on realizing the peace dividend

^۴ Ann Markusen

^۵ Sean DiGiovanna

^۶ Michael C. Leary

کتاب به معرفی ویراستاران آن پرداخته شده که طبق آن ان مارکوسن: اقتصاددان، عضو ارشد شورای روابط خارجی و همچنین استاد و مدیر پروژه اقتصاد صنعتی و منطقه‌ای مؤسسه هامفری دانشگاه مینه سوتا، شون دی جیوانا: استادیار مطالعات شهری در مرکز تحقیقات سیاست شهری در راتگرز (دانشگاه ایالتی نیوجرسی) و مایکل سی لیری نیز از اعضای مؤسسه هامفری دانشگاه مینه سوتا ایالات متحده می‌باشند. کتاب مذکور در برگیرنده ۱۱ مقاله مهم از برجسته‌ترین نویسندگان در حوزه دفاع است که به طور کلی جریان انتقال منابع از حیثیه دفاع به فعالیت‌های غیر نظامی را در دوازده کشور از پنج قاره در دهه‌ی ۱۹۹۰ مورد بررسی قرار می‌دهد.

در ادامه نگاهی اجمالی به فصل‌های مختلف این کتاب صورت گرفته است:

نویسندگان در نخستین فصل این کتاب ضمن مروری بر ساختار صنایع دفاعی بازیگران اصلی جنگ سرد (آلمان، فرانسه، ایالات متحده و روسیه) و همچنین عوامل اثرگذار بر آن، به ارائه‌ی نمایی کلی از فصول آتی نیز می‌پردازند.

در فصل دوم، روند تغییر تمرکز منابع در ایالات متحده - اعم از تکنولوژی، سرمایه انسانی، ظرفیت‌های سازمانی و ... که طی ۴۵ سال در حوزه دفاع ملی سازمان‌دهی شده بود - از حیثیه دفاعی آن به فعالیت‌های غیر نظامی و بخش‌های مولد و سودآور پس از پایان جنگ سرد با جزئیات بیش‌تر مورد بررسی قرار می‌گیرد.

هدف فصل سوم نیز بررسی ساختار صنایع دفاعی اسپانیا پس از جنگ سرد و نقش آن در تغییرات سیاسی و اقتصادی کشور است. نتایج این مطالعه بیش از هر چیزی بر کار میدانی و داده‌های حاصل از آن طی تابستان ۱۹۹۸، مرور اسناد مرتبط دولتی و غیر دولتی و همچنین مصاحبه با دانشمندان، اعضای نیروی مسلح، سیاستمداران و سران دفاعی کشور متکی است.

نویسنده در فصل چهارم، نخست به اجمال روابط امنیتی گذشته و حال لهستان و روند هزینه‌های نظامی در این کشور را مورد بررسی قرار می‌دهد. سپس ضمن ترسیم موانع پیش روی تجدید ساختار صنایع دفاعی آن، به معرفی استراتژی‌های تعدیل در سطح ملی و منطقه‌ای می‌پردازد.

در فصل پنجم نیز ضمن اشاره به شکست نسبی رژیم آرژانتین از دهه‌ی ۱۹۹۰ در توسعه‌ی فناوری و مهارت‌های انسانی صنایع دفاعی، به بررسی علل فروپاشی اقتصادی این صنعت و تجدید ساختار آن از طریق فرآیند خصوصی سازی پرداخته شده است.

فصل ششم بر این نکته اشاره دارد که با جهانی شدن اقتصاد، اسرائیل همواره می‌کوشد تا بواسطه‌ی همکاری با سردمداران دفاعی ایالات متحده و اتحادیه‌ی اروپا به منظور تحقیق و توسعه بر روی سلاح‌های نظامی، مزیت رقابتی خود را در تولید زیر سیستم‌های پیشرفته محصولات دفاعی جهت حفظ مرزهای خود، ارتقا دهد.

تمرکز فصل هفتم بر کوچک سازی دفاع در آفریقای جنوبی و تغییر اولویت‌های بودجه به سمت رفاه اجتماعی، آموزش، مسکن و سایر بخش‌های سودآور و همچنین تقسیم کار بین‌المللی در حوزه صنایع نظامی می‌باشد.

فصل هشتم با هدف درک چشم‌انداز و میزان تنوع صنایع دفاعی هند در چارچوب محورهای نهادی و امنیتی، به تبیین روند هزینه‌های دفاعی این کشور از زمان استقلال هند در سال ۱۹۴۷ به بعد می‌پردازد.

نویسنده در فصل نهم، ابتدا با بکارگیری مباحث اقتصاد کلان به این مسئله اشاره دارد که چرا استراتژی دفاعی کشور چین در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ با تغییرات ناگهانی مواجه شد. سپس به منظور درک منطقی این دگرگونی‌ها، تاریخ و ساختار صنایع دفاعی این کشور مورد بررسی قرار می‌گیرد.

محوریت فصل دهم بر کوچک سازی صنایع دفاعی کره جنوبی و حرکت مردم و امکانات به سمت فعالیت‌های غیر نظامی در دهه‌ی ۱۹۹۰ است. البته نویسنده به بررسی نقش ایالات متحده به عنوان حامی امنیت کره جنوبی، در روند تجدید ساختار دفاعی این کشور نیز می‌پردازد. نگارندگان در آخرین فصل این کتاب با در نظر گرفتن تجارب کشورهای مختلف، بر نقش پر رنگ مشارکت‌های ملی و منطقه‌ای در فرآیند تجدید ساختار صنایع دفاعی تأکید می‌کنند.

این کتاب ۲۸۸ صفحه‌ای در سال ۲۰۰۳ توسط انتشارات راتلج به چاپ رسیده است.

۳- اقتصاد رقابت، تعارض و همکاری^۱

کتاب «اقتصاد رقابت، تعارض و همکاری» به قلم پارتا گانگوپادهای^۲ از اساتید برجسته دانشگاه وسترن استرالیا و تحلیل‌گر اقتصادی، اثری قابل توجه در حوزه تبیین و پیش‌بینی رفتارهای پویا در قالب نظریه بازی، با ۳۸۰ صفحه می‌باشد. این کتاب با حمایت انجمن انتشارات علمی جهان در سال ۲۰۱۱ راهی بازار نشر شده است. کتاب مذکور حاوی ۱۲ فصل بوده که در ذیل به پاره‌ای از مباحث اشاره شده است:

فصل نخست به تشریح اشکال مختلف از رقابت، تعارض و تبانی میان فروشندگان حاضر در بازارهای انحصار چندجانبه می‌پردازد. در واقع در فضای انحصار چندجانبه از سویی شرکت‌ها می‌توانند به منظور پایدار نمودن بازارهای بی‌ثبات به انجام فعالیت‌هایی نظیر تبانی کردن، تقسیم بازارها و ... بپردازند و در دیگر موقعیت‌ها نیز با دنبال کردن رقابت، منجر به کاهش قیمت‌ها و افزایش تولید شوند. لذا نگارنده جهت تحلیل دقیق رفتار انحصارگران چندجانبه از مباحث تئوری بازی‌ها بهره جسته است.

فصل دوم این کتاب نیز بر این نکته اشاره دارد که ساختار اقتصادی یک کشور همواره در تدوین و پیاده‌سازی سیاست‌های عمومی آن بواسطه‌ی تشکیل لابی‌های مختلف، کمک‌های مالی و ... سهیم بوده است. از این‌رو تلاش این فصل بررسی اثرات این قبیل اعمال نفوذها بر توابع هزینه و تقاضا در شرایط انحصار دوجانبه با استفاده از تعادل نش کامل می‌باشد.

نویسنده در فصل سوم ضمن توصیف سرمایه‌ی اجتماعی به عنوان منافع و اثرات خارجی یک شبکه، آن را دلیلی بر اتحاد و انسجام اجتماعی در درون یک گروه معرفی می‌کند که به میزان قابل توجهی رقابت‌های تنش‌زا و پر هزینه آنان را کاهش می‌دهد. وی در ادامه نیز با استفاده از مدل شکل‌گیری سرمایه‌ی اجتماعی، تعادل ناشی از رقابت‌های بین گروهی را مورد بررسی قرار داده است.

در فصل چهارم ابتدا به بررسی وضعیتی پرداخته شده است که در آن دو یا چندین شریک فرصت سرمایه‌گذاری مشترک و دستیابی به شرایط برد - برد را دارا می‌باشند. پس از آن

^۱ Economics of Rivalry, Conflict and Cooperation

^۲ Partha Gangopadhyay

نیز نویسنده به تجزیه و تحلیل اثرات سرمایه‌گذاری مشترک در دو حوزه خرده فروشی و عمده فروشی با ساختار بازاری مرتبط تحت دو سناریو می‌پردازد.

تمرکز فصل پنجم بر رقابت‌های پویا میان انحصارگران دو یا چندجانبه از منظر تنزیل قیمتی است. از آنجا که در بازی پویا حرکات بازیکنان به صورت متوالی انجام می‌پذیرد، لذا حرکات رقابتی طرفین جهت بهبود سود و عملکرد خاص خود، شرایط را به سمت بی‌ثباتی پیش می‌برد.

محوریت فصل ششم بر ادغام درونزا به عنوان نوع بسیار خاصی از همکاری و تباری میان شرکت‌ها است. در این راستا، انگیزه و فاکتورهای لازم جهت برقراری چنین ادغامی و تعارض با سایر رقبا نیز مورد بررسی قرار گرفته است.

فصل هفتم به بررسی بازارهای عمودی و رویکرد مبتنی بر اطلاعات در نظریه تجارت جهانی می‌پردازد. بدان معنا که وقتی یک بازار متشکل از دو شرکت داخلی با خطر ورود یک شرکت خارجی مواجه شود، در صورت عدم تقارن اطلاعات در مورد هزینه‌های تولید، شرکت‌های محلی با تباری و تغییر قیمت کالای نهایی می‌توانند از ورود شرکت خارجی به بازار مذکور جلوگیری نمایند.

هدف فصل هشتم، توضیح نحوه سرایت رقابت و درگیری به عرصه سیاست یک کشور است. که البته این امر پیامدهای وسیعی بر وضعیت رفاه اقتصادی عاملین و مردم کشور نیز بر جای خواهد گذاشت. در واقع در فصول قبل، رقابت بین انحصارگران چندجانبه در یک بازار مورد بررسی قرار گرفته بود در حالی که فصل حاضر با گسترش این مقوله، به تشریح تعارض بین بازیکنان قدرتمند و غیرشرکتی یک کشور در میان طبقات اجتماعی، اقتصادی و ... می‌پردازد.

موضوع فصل نهم بررسی صورت جدیدی از رقابت و تباری در سطح بین‌الملل است. در سال‌های اخیر، هنگامی که اقتصاد جهان رشد قابل توجهی را تجربه می‌کرد، تعدادی از کشورها نظیر کشورهای کوچک جزیره‌ای در حال توسعه (SIDS) از این دور عقب ماندند. لذا نگارنده در این فصل به تفصیل در خصوص مسئله‌ی انزواگزینی چنین کشورهایی، راهکار و نتایج حاصل از آن پرداخته است.

فصل دهم ضمن تشریح رقابت و تعارض در ساختار یک سیاست مالی، به بررسی یکی از مهم‌ترین جوانب آن در کشورهای در حال توسعه تحت عنوان تمرکز زدایی مالی نیز می‌پردازد. طبق آن دولت‌های محلی از استقلال لازم جهت تعیین و تغییر مالیات و برقراری ارتباط بین درآمدها و هزینه‌ها در منطقه مورد نظر برخوردار هستند.

فصل یازدهم به بررسی رقابت بین دو بازیکن قدرتمند در هر اجتماع یعنی اتحادیه کارگری و لابی صنعتی به رهبری یک شرکت چند ملیتی و همچنین جزئیات مسابقه اقتصادی بین این دو بازیکن در چهارچوب یک کشور در حال توسعه می‌پردازد. در واقع با توجه به این که از سویی تشکیل اتحادیه کارگری عواقب گسترده‌ای بر بازار رقابت ناقص بواسطه‌ی تأثیر آن بر هزینه‌های تولید شرکت بر جای می‌گذارد و از طرف دیگر مالیات‌های مستقیم و غیر مستقیم نیز بر هزینه‌های تولید اثرگذار هستند لذا نویسنده در این فصل، تصمیمات سرمایه‌گذاری یک شرکت چندملیتی را با توجه به دو عنصر مهم: ۱- ساختار نهادی بازار کار در تعیین نرخ دستمزد و به تبع آن هزینه تولید ۲- مالیات و انگیزه‌های مالی اثرگذار بر هزینه تولید، مورد بررسی قرار می‌دهد.

تمرکز فصل دوازدهم بر این نکته است که چرا دولت‌های محلی در کشورهای در حال توسعه موفق به انجام تخصیص بهینه منابع نشده و از این رو رفاه اجتماعی و اقتصادی جمع کثیری از مردم در منطقه مذکور کاهش خواهد یافت. البته نگارنده در ادامه این فصل دلیل اصلی آن را عدم تمایل و ناتوانی دولت محلی در اولویت‌بندی و تأمین هزینه‌ی کالاهای مقرر شده دانسته و به تفصیل در خصوص عوامل مؤثر بر این مسئله نظیر سطح پایین مالیات‌ها و راهکارهای موجود نیز پرداخته است.

۴- قدرت و فراوانی: تجارت، جنگ و اقتصاد جهانی در هزاره دوم^۱

" قدرت و فراوانی: تجارت، جنگ و اقتصاد جهانی در هزاره دوم " نوشته‌ی رونالد فایندلای^۲ (استاد اقتصاد دانشگاه کلمبیا) و کوین اچ. اُرورک^۱ (اقتصاددان ایرلندی، مورخ و

^۱ Power and Plenty: Trade, War, and the World Economy in the Second Millennium

^۲ Ronald Findlay

متخصص در تاریخ اقتصادی و اقتصاد بین‌الملل)، کتابی است قطور که به تحلیل سیستماتیک از تکامل روابط بین‌الملل، تعاملات طرفین در حین تجارت و اهمیت آن در توسعه‌ی اقتصادی جهان می‌پردازد. این کتاب ۶۴۸ صفحه‌ای در سال ۲۰۰۷ از سوی انتشارات دانشگاه پرینستون به چاپ رسیده است.

نخستین فصل این کتاب به تبیین موقعیت و ویژگی‌های جغرافیایی، فرهنگی و تاریخ سیاسی هفت منطقه جهان شامل: اروپای غربی، اروپای شرقی، جهان اسلام از خاورمیانه و آفریقای شمالی، آسیای مرکزی، آسیای جنوب شرقی و شرق آسیا می‌پردازد.

نویسنده در فصل دوم، جریان تجارت و سایر روابط بین مناطق هفتگانه مذکور و همچنین کشورهای جنوب صحرای آفریقا را در هزاره دوم مورد بررسی قرار می‌دهد. نکته قابل توجه آن است که در این دوران که با عنوان عصر طلایی یا عصر شکوفایی و ترقی اسلامی یاد می‌شود، جهان اسلام از بیش‌ترین و اروپای غربی از کم‌ترین حجم ارتباطات با سایر مناطق برخوردار است.

در سومین فصل این کتاب، نویسنده ضمن تحلیل ساختار اقتصادی جهان در سال‌های ۱۵۰۰-۱۰۰۰ میلادی، به مهم‌ترین وقایع رخ داده در این دوران نظیر روی کار آمدن مغول‌ها و «مرگ سیاه» (مرگ میلیون‌ها تن از مردم به دلیل شیوع بیماری مسری مهلک در کشورهای آسیایی و اروپا) نیز اشاره می‌کند. از نظر مؤلف، صرف‌نظر از ویرانی‌های بوجود آمده در زمان هجوم اولیه مغول‌ها، در عصر ایلخانان دیگر نمود مشخصی از ویرانی شهرها مشاهده نمی‌شود. بلکه تسلط آنان بر بخش عظیمی از آسیا باعث شد تجارت درون مرزی و دریایی به عنوان یکی از شیوه‌های معیشت در این منطقه اهمیت دو چندان یابد.

تمرکز فصل چهارم بر ماجرای کشف آمریکا به دست کریستف کلمب، دریانورد جنوایی و نتایج آن در محدوده‌ی زمانی ۱۶۵۰-۱۵۰۰ می‌باشد. در واقع جدیت کلمب همراه با نیاز مبرم شبه جزیره ایبری به طلا و ادویه‌جات، زمینه این سفر و پیامدهای اقتصادی کلیدی آن برای سه قاره اروپا، آفریقا و آسیا را فراهم ساخت.

^۱ Kevin H. O'Rourke

نویسنده در پنجمین فصل این کتاب، دوران مرکانتلیسم (۱۸۰۰ - ۱۵۰۰) را یک نقطه عطف مهم تاریخی در حوزه تجارت و حرکت به سمت جهانی شدن می‌داند. از نظر وی مجال یافتن اروپایی‌ها جهت نظارت بر راه دریایی به سمت شرق و همچنین فتح آمریکا، زمینه شکل‌گیری این سیستم جدید و هژمونی در اقتصاد جهان را فراهم آورد. بر طبق آن کشورهای قدرتمند همچون بریتانیا، فرانسه و هلند همزمان با سرازیر کردن کالاهای تولیدی خود به سوی بازارهای محلی مناطق مستعمره، منابع ارزشمند معدنی و ثروت‌های این کشورها را به سرزمین خود انتقال می‌دادند. به طور کلی از نظر نگارنده، دوران مرکانتلیسم به عنوان لحظه گذار به سرمایه‌داری محسوب می‌شود که البته شکل کامل آن از سال ۱۸۰۰ با وقوع پدیده انقلاب صنعتی در جهان نمایان گردید. لذا تمرکز فصل ششم نیز بر روند دستیابی رشد اقتصادی مدرن در شمال غربی اروپا به ویژه بریتانیای کبیر به عنوان سرچشمه توسعه صنعتی در قرن نوزدهم می‌باشد. در ادامه این فصل نیز به این نکته اشاره شده که هرچند عوامل اقتصادی بنیان وقوع انقلاب صنعتی در انگلستان بوده اما عوامل دیگری نیز همچون عوامل سیاسی در فراهم کردن بستر مناسب برای شکل‌گیری این انقلاب بی‌تأثیر نبوده است.

در فصل هفتم، نخست دو نتیجه سیاسی مهم انقلاب صنعتی شامل صلح بریتانیایی یا برتری لندن در عصر مستعمراتی و امپریالیسم یا استعمار اروپایی در کشورهای آسیایی و آفریقایی و اثرات آن‌ها بر تجارت طی سال‌های ۱۸۱۵ تا ۱۹۱۴ مورد بررسی قرار گرفته است. از لحاظ اقتصادی نیز در این دوران از سویی اختراعات جدید نظیر ماشین بخار منجر به تولید سریع‌تر و ارزان‌تر کالاها شد و از سوی دیگر تحولات فنی و کاهش هزینه‌های حمل و نقل همراه با کاهش موانع تجاری و تعرفه‌ای بین اکثر کشورها، سبب افزایش تجارت قبل از جنگ جهانی اول گردید. از این رو با شروع موج اول جهانی شدن (۱۹۱۴ - ۱۸۷۰)، دنیا شاهد بالاترین آزادی نسبی جابجایی کالا، خدمات و سرمایه در دوره پس از انقلاب صنعتی بود که از این دوره با عنوان اولین عصر طلایی جهانی شدن نیز یاد می‌شود.

فصل هشتم ضمن بیان اجمالی وقایع مربوط به سال‌های پس از جنگ جهانی اول (۱۹۱۸ - ۱۹۳۹)، به طور خاص رکود عمیق سال ۱۹۲۹ میلادی را به عنوان نشانگر ناسازگاری و عدم تعادل عمیق در حوزه اقتصادی کشورهای پیشرفته مورد بررسی قرار می‌دهد.

محوریت فصل نهم بر جنگ جهانی دوم و رویدادهای سیاسی و اقتصادی کلیدی پس از آن نظیر گسترش کمونیسم و سپس فروپاشی آن، مبارزه با استعمار در مناطق تحت مالکیت امپریالیستی قدرت‌های اروپایی، تأسیس سازمان توسعه و همکاری اقتصادی توسط ایالات متحده، رشد تجاری و تکنولوژی در کشورهای تازه استقلال‌یافته و ... می‌باشد. در فصل پایانی این کتاب نیز نمای کلی از جهانی شدن در قرن بیست و یکم و همچنین چالش‌هایی که جهان در دهه‌های پیش رو ممکن است با آن مواجه شود را به تصویر کشیده است.

به طور کلی مطالعه کتاب مذکور به درک چالش‌های اقتصادی و سیاسی سیاست‌گذاران در قرن ۲۱ کمک خواهد کرد.

۵- اصول اقتصاد تعارض: مقدماتی برای دانشمندان علوم اجتماعی^۱

«اصول اقتصاد تعارض: مقدماتی برای دانشمندان علوم اجتماعی» تألیف چارلز اچ. آندرتون^۲ (استاد اقتصاد دانشگاه صلیب مقدس در ماساچوست و ویراستار سابق مجله دفاع و اقتصاد صلح در آمریکای شمالی) و جان آر. کارتر^۳ (استاد اقتصاد دانشگاه صلیب مقدس در ماساچوست و برنده جایزه آموزش برتر صلیب مقدس در سال ۱۹۹۲) کتابی ارزشمند با ۳۴۴ صفحه که اقتصاد جنگ را از محورهای مختلف مورد بررسی قرار داده است. کتاب مذکور در سال ۲۰۰۹ از سوی انتشارات دانشگاه کمبریج به بازار کتاب عرضه شده است.

نویسندگان در فصل نخست ضمن بیان مقدماتی درباره اقتصاد جنگ، به این نکته نیز اشاره دارند که درگیری‌های خشونت‌آمیز هزینه‌های اقتصادی را به صورت: انحراف منابع به دفاع، تخریب محصولات و منابع و اخلال در روند فعالیت‌های اقتصادی حال و آینده بر طرفین تحمیل می‌کند.

در فصل دوم نیز نگارندگان به منظور درک بهتر هزینه‌های اقتصادی جنگ (که در فصل اول به آن اشاره شده است) و اثر هزینه‌های دفاعی بر رشد اقتصادی کشور، به تشریح جنبه‌های

^۱ Principles of Conflict Economics: A Primer for Social Scientists

^۲ Charles H. Anderton

^۳ John R. Carter

خاصی از اقتصاد تولید نظیر تابع تولید، کمیابی، امکانات تولید، هزینه فرصت، بهره‌وری، مزیت نسبی و منافع حاصل از تجارت می‌پردازند.

سومین فصل این کتاب به معرفی فرضیه صلح لیبرال مبنی بر خودداری شرکای تجاری از درگیر شدن در منازعات مسلحانه با یک‌دیگر پرداخته است. در واقع طی دهه‌های اخیر و عصر جهانی شدن اقتصاد، این فرضیه (که اقتصاد آزاد مانع جنگ می‌شود) طرفداران زیادی را جذب نموده است که شاید یکی از دلایل منطقی این تفکر را بتوان افزایش هزینه فرصت جنگ بواسطه‌ی صرف نظر کردن از منافع اقتصادی کشور همزمان با قطع روابط تجاری فیما بین دانست.

نویسندگان در فصل چهارم، نخست به تبیین تئوری بازی (صورت معمولی و بسط یافته بازی) به عنوان توصیف‌کننده انتخاب‌های استراتژیک طرفین در روابط اقتصادی و سیاسی می‌پردازند. در ادامه نیز منافع خالص بازیگران را تحت فروضی همچون استراتژی ترکیبی، چانه‌زنی، اطلاعات ناقص، بازی تکاملی و ... مورد ارزیابی قرار می‌دهند.

در فصل پنجم، ابتدا وجه تمایز اقتصاد سنتی و اقتصاد جنگ در بحث انتخاب به خوبی مشخص شده است. سپس نویسندگان با طرح‌ریزی یک مدل اقتصادی ساده از جنگ به بررسی مواردی همچون حرکت از اقتصاد سنتی به سمت اقتصاد جنگ، چارچوب تفکرات سیستماتیک عناصر جنگ و حتی اثرات احتمالی آن بر شخص ثالث و غیردرگیر نیز می‌پردازند.

فصول شش و هفت به ترتیب بر درگیری بین ایالات و درگیری داخلی تمرکز دارد. لذا در فصل ششم به منظور بررسی چرخه بحران و جنگ از یک منحنی زنگوله‌ای شکل استفاده شده است که فرکانس (تعداد درگیری در هر دوره)، جدیت (شامل: مدت زمان، تلفات و شدت)، شروع و خاتمه به عنوان چهار عامل مهم در رسم آن به حساب می‌آیند. همچنین در فصل هفتم نیز مؤلفین به بررسی دیدگاه‌های نظری و تجربی در حوزه شروع، خاتمه و عواقب ناشی از درگیری‌های درون کشوری می‌پردازند.

در فصل هشت، نخست به اجمال در مورد تروریسم داخلی و بین‌الملل، اهداف و تاکتیک‌های هر یک اشاره شده است. پس از آن آندرتون و کارتر اصول انتخاب اقتصادی،

رهیافت نظریه بازی در تخصیص بهینه منابع، خطرات و عوارض اقتصادی تروریسم را مورد بررسی قرار داده‌اند.

نویسندگان در فصل نهم نیز جغرافیا و تکنولوژی نظامی (فناوری جنگ) را به عنوان دو عامل بسیار مهم در نحوه پیشروی درگیری‌های بین ایالتی، درون کشوری و حتی تروریسم می‌دانند. که در این راستا نیز از مدل بولدینگ به دلیل در بر داشتن مؤلفه‌های ابعاد جغرافیایی و تکنولوژی جنگ مانند حوزه نفوذ، فناوری‌های تهاجمی و دفاعی، سطح رویکردهای استراتژیک و... بهره جسته‌اند.

در فصل دهم خلاصه‌ای از اصول کلیدی و نتایج تحقیقات در حوزه شاخه‌های مهم تاریخی اقتصاد جنگ ارائه شده است. نگارندگان بحث را با یک مرور کلی بر مفاهیم مرتبط با هزینه‌های نظامی، سلاح‌های کشتار جمعی و معاهدات کنترل تسلیحات آغاز کرده و سپس با طراحی مدل مسابقه تسلیحاتی ریچاردسون، ریشه‌های تاریخی و معاصر منازعات را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌اند.

نویسندگان در فصل یازدهم در درجه اول به جنبه‌های اقتصادی اتحاد نظامی می‌پردازد و سپس با به کارگیری مدل انتخاب اقتصادی بیان می‌دارند که شکل‌گیری این اتحاد می‌تواند منجر به افزایش امنیت و کاهش هزینه تهاجمی و دفاعی گردد.

درحالی‌که فصول قبل بر استفاده از اصول و متغیرهای اقتصادی بر درک بهتر درگیری و مناقشات تأکید داشت، در فصل آخر (دوازدهم) ضمن مروری کلی بر تابع موفقیت جنگ، روند تخصیص یک دسته اساسی از فعالیت‌های اقتصادی یعنی تولید و تجارت در خلال منازعات مورد بررسی قرار گرفته است.

۶- استراتژی جنگ^۱

کتاب «استراتژی جنگ» نوشته‌ی پروفسور توماس شلینگ^۲، استاد ممتاز حوزه سیاستگذاری دانشگاه مریلند آمریکا و برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۲۰۰۵، عنوان یکی از

^۱ The Strategy of Conflict

^۲ Thomas C. Schelling

بهترین و شناخته شده‌ترین اثر تألیفی در زمینه‌ی تحلیل تصمیمات سیاسی بین‌الملل در چارچوب تئوری بازی است. این کتاب دارای ۳۲۸ صفحه می‌باشد که از سوی انتشارات دانشگاه هاروارد در سال ۱۹۸۰ به چاپ رسیده است.

تمرکز اصلی در کلیه‌ی مباحث مرتبط با استراتژی جنگ، بسط نظریه بازی از جهات گوناگون است. اما نکته قابل توجه آن است که نوشتار مذکور در قیاس با سایر مطالعات، هم‌خوانی بیش‌تری با شرایط زندگی امروز دارد. چرا که پیش از این تجزیه و تحلیل تئوری بازی به صورت انتزاعی، ریاضی‌وار و در قالب بازی با حاصل جمع صفر بود که البته در واقعیت نیز کاربرد محدودی داشت. درحالی‌که براساس مشاهدات تجربی شلینگ همواره در روابط بین بازیگران، ترکیبی از درگیری و وابستگی متقابل وجود دارد که در مطالعه خود نیز به آن اشاره می‌کند. در واقع نویسنده با معرفی بازی ترسوها و نقطه‌ی کانونی (راه حل انتخابی فرد در زمانی که هیچ ارتباطی با بازیگر دیگر ندارد و انتخاب وی طبیعی، خاص و مرتبط تلقی می‌شود) سهم بسزایی در توسعه کاربردهای نظریه بازی در تحلیل منازعات بین‌الملل و به طور خاص درک رفتار بلوک کمونیست و ایالات متحده و هم‌پیمانان آن در جریان جنگ سرد ایفا کرده است. نوشتار مذکور در برگیرنده ده فصل و سه ضمیمه می‌باشد که موارد ذیل در فصول مختلف این کتاب توسط نگارنده به تفصیل مطرح شده است:

- ۱- علم عقب افتاده از استراتژی بین‌الملل
- ۲- نوشتاری در خصوص چانه‌زنی
- ۳- چانه‌زنی، ارتباط و جنگ محدود
- ۴- به سوی یک نظریه تصمیم به هم وابسته
- ۵- اجراء، ارتباط و حرکات استراتژیک
- ۶- تئوری بازی و تحقیقات تجربی
- ۷- انتخاب تصادفی از تعهد و تهدید
- ۸- تهدید بعضی موارد را به شانس واگذار می‌کند
- ۹- ترس متقابل از حمله غافلگیرانه
- ۱۰- حمله‌ی غافلگیرانه و خلع سلاح

به طور کلی فصول اول تا هشتم کتاب ضمن آشنایی خواننده با برخی مفاهیم مهم در زمینه‌ی تئوری بازی (شامل: بازی ترسوها، نقطه کانونی، تهدید معتبر و غیر معتبر، سیستم ارتباطی، بازی هماهنگ، استراتژی با ترکیبات تصادفی و ...) با هدف اعمال تحولات جدید در تئوری بازی نگارش یافته است. دو فصل آخر (نه و ده) نیز کاربرد آن را در حوزه امنیت ملی تحت شرایط بی‌اعتمادی طرفین مورد بررسی قرار می‌دهد.

۷- امنیت و قدرت اقتصادی ژاپن^۱

«امنیت و قدرت اقتصادی ژاپن» نوشته‌ی کریستوفر دبلیو. هاگز^۲ (از اعضای پسا دکتری در مرکز مطالعات منطقه‌ای و جهانی شدن دانشگاه وارویک)، کتابی ارزنده با محوریت سیاست خارجی ژاپن به ویژه در مقابل کره شمالی می‌باشد. کتاب مذکور حاوی ۲۵۶ صفحه بوده و از سوی انتشارات راتلج در سال ۱۹۹۹ به بازار کتاب عرضه شده است.

نویسنده در این کتاب به دنبال پاسخ‌گویی به سه پرسش محوری است که در مقدمه نیز به آن اشاره شده است: جایگاه قدرت اقتصادی در سیاست امنیت جهانی پس از جنگ سرد، مسیر آینده سیاست امنیتی ژاپن و همچنین بینشی که نظریه روابط بین‌الملل می‌تواند برای سیاست‌گذاران جهت طرح راهکارهای مبتنی بر قدرت اقتصادی در سیاست امنیتی کشورها فراهم آورد.

این کتاب مشتمل بر ۵ فصل است که در نخستین فصل این کتاب (مفاهیمی از قدرت و سیاست امنیتی جهان و ژاپن در دوران پس از جنگ سرد) ضمن بررسی مباحث امنیتی پس از جنگ سرد در سطح جهان و به طور خاص کشور ژاپن، بر افزایش اهمیت جایگاه مفاهیم مبتنی بر قدرت اقتصادی در سیاست امنیتی کشورها تأکید شده است. گرچه در این راستا تناقض ظاهری نیز در عملکرد ژاپن مشاهده می‌شود. به عبارت دیگر این کشور پس از جنگ جهانی دوم، بازسازی اقتصادی را سرلوحه‌ی برنامه کاری خود قرار داده و مسائل سیاسی و امنیتی جامعه‌ی بین‌المللی برای آن از اهمیت کمتری برخوردار بوده است. اما با به پایان رسیدن جنگ

^۱ Japan's Economic Power and Security

^۲ Christopher W. Hughes

سرد و آغاز دهه‌ی ۱۹۹۰، سیاست خارجی ژاپن شاهد دگرگونی‌های عمده‌ای بوده که به موجب آن بین توان اقتصادی و نفوذ سیاسی این کشور در سطح جهان، هماهنگی لازم برقرار شده است.

فصل دوم (نظریه امنیت و قدرت اقتصادی) به تفصیل در خصوص مفهوم قدرت غیرنظامی جهانی در چهارچوب نظریه روابط بین‌الملل و اقتصاد سیاسی بین‌الملل می‌پردازد. در واقع با توجه به اینکه از اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی، در ویژگی‌های اصلی نظام بین‌الملل تغییراتی حاصل شد که شاخصه‌ی اصلی آن پیچیدگی و روابط متعدد به صورت همکاری فیما بین بود، لذا نظریه نوینی در باب مسائل بین‌الملل با عنوان وابستگی متقابل اقتصادی شکل گرفت. بر طبق نظریه مذکور، قدرت نظامی و اعمال زور تنها ابزار مفید و اثرگذار در عرصه روابط بین‌الملل نیست بلکه در دنیای جدید شبکه‌ی پیچیده‌ای از همکاری و اجماع در حوزه‌های مختلف نظیر مبادلات بین‌المللی، نقل و انتقال پول و... در سطح جهانی وجود دارد. بنابراین می‌توان آسیب-پذیری دولت‌ها و جوامع را متأثر از حوادث و جریاناتی دانست که در قلمرو دیگر کشورها رخ می‌دهد.

فصل سوم (مفاهیم نظامی و اقتصادی از مشکل امنیتی کره شمالی) نیز نخست به تشریح موقعیت جغرافیایی کره شمالی و تلاقی آن با منافع چهار قدرت بزرگ شامل چین، ژاپن، روسیه و آمریکا پرداخته است و به اختصار در خصوص سابقه‌ی حضور هریک از آن کشورها به ویژه ژاپن در این شبه جزیره و روابط مشترک آن‌ها توضیح می‌دهد. سپس راهبرد امنیتی این کشور و ارتقای توان نظامی آن در دوران پس از جنگ سرد و وقوع بحران هسته‌ای مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

فصل چهارم (قدرت اقتصادی ژاپن و کره شمالی) ضمن بیان شرح مختصری از وضعیت اجزای قدرت اقتصادی (تولید، امور مالی، تجارت، ارتباطات، انرژی و...) شبه جزیره کره در دوران پس از جنگ سرد، به بررسی ظرفیت اقتصادی ژاپن جهت کمک به حل مشکل امنیتی کره شمالی با توجه به نظریه قدرت غیرنظامی جهانی مطرح شده در فصل دوم می‌پردازد.

در آخرین فصل این کتاب (فرآیند سیاست‌گذاری ژاپنی و اقتصاد در مقابل سیاست امنیتی نظامی) نیز با در نظر گرفتن موارد ذکر شده در فصل سوم و شواهد موجود در فصل چهارم، به

این نکته کلیدی پرداخته شده است که آیا در حال حاضر سیاستگذاران ژاپنی از ابزارهای قدرت اقتصادی لازم به منظور دنبال کردن اهداف امنیتی در کره شمالی برخوردار می‌باشند؟ در نهایت ضمن جمع‌بندی کلی کتاب، به سه سؤال اصلی ذکر شده در مقدمه نیز پاسخ داده شده است.

۸- تحلیل اقتصادی از تروریسم^۱

کتاب «تحلیل اقتصادی از تروریسم» دربرگیرنده‌ی گزیده‌ای از مجموعه مقالات ارائه شده در کنفرانس بین‌المللی پیامدهای اقتصادی تروریسم جهانی جدید است که در مؤسسه تحقیقات اقتصادی آلمان در سال ۲۰۰۲ و با حمایت انجمن بیمه و وزارت امور خارجه آلمان برگزار شده است. کتاب مذکور مشتمل بر ۱۷ فصل و ۳۲۰ صفحه است که مباحث مرتبط با دفاع و صلح اقتصادی را از جوانب مختلف اعم از اقتصاد مالی و بیمه، سازمان‌های صنعتی و اقتصاد کسب و کار، اقتصاد خرد، اقتصاد کلان و تجارت، انتخاب عمومی و... مورد بررسی قرار می‌دهد. گفتنی است این کتاب با همکاری تیمان براک^۲ (رئیس گروه اقتصاد بین‌الملل مؤسسه تحقیقات اقتصادی برلین) در سال ۲۰۰۷ از سوی انتشارات راتلج راهی بازار نشر شده و مباحث کلی مطرح شده در فصول مختلف آن به شرح زیر است:

فصل اول (بررسی مختصری از تجزیه و تحلیل اقتصادی تروریسم) مقدم‌های است که توسط خود وی (تیمان براک) نوشته شده و در آن ضمن اشاره به اهمیت تجزیه و تحلیل اقتصادی علل، عواقب ناشی از تروریسم جهانی، به بررسی هزینه سیاست‌های ضد تروریستی نیز پرداخته شده است.

فصل دوم این کتاب نیز بر اهمیت تجزیه و تحلیل اقتصادی با استفاده از هر دو ابزار نظری (مانند تئوری بازی و ...) و تکنیک‌های تجربی (مانند داده‌های سری زمانی و ...) به منظور اتخاذ خط‌مشی و واکنش سیاسی مؤثر جهت تنظیم تعاملات استراتژیک فراملی تأکید می‌کند.

^۱ The Economic Analysis of Terrorism

^۲ Tilman Brück

نویسندگان در فصل سوم با طرح یک نظریه ساده (برگرفته از مدل تورنل، ۱۹۹۸) و بکارگیری مجموعه‌ای از داده‌های پانل برای ۱۲۷ کشور و دوره زمانی ۱۹۹۱-۱۹۶۸ به بررسی نقش متغیرهای اقتصادی نظیر سرانه رشد تولید ناخالص داخلی و سرمایه‌گذاری در تعیین زمان شروع و حتی شدت حملات تروریستی می‌پردازند.

در فصل چهارم نیز ضمن تشریح نتایج افزایش عملیات ضد تروریستی، نقش اطلاعاتی‌های عمومی در واکنش‌های درونزا به ربایش‌های تروریستی مورد بررسی قرار می‌گیرد. هدف فصل پنجم تبیین قتل‌های سیاسی دائم و دوره‌ای در کلمبیا (۱۹۹۹-۱۹۴۶) با استفاده از چرخه‌ی *HP-BN* و داده‌های سری زمانی می‌باشد.

همچنین در ششمین فصل کتاب حاضر اثر تروریسم بر بازار سرمایه جهانی و به طور خاص بازار آمریکا مورد بررسی قرار گرفته و شواهد حاکی از آن است که بازار سرمایه‌ی امروز آمریکا نسبت به گذشته از انعطاف‌پذیری بیش‌تری برخوردار است که شاید بتوان علت آن را تا حدودی ثبات بخش بانکی و مالی دانست.

فصل هفتم نیز به تبیین اثر حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر بر سهام شرکت هواپیمایی در بازارهای بین‌الملل و تغییرات حاصل در ریسک سیستماتیک (اندازه‌گیری شده با استفاده از شاخص بتا) می‌پردازد.

نگارنده در فصل هشتم، اثرات حملات تروریستی فلسطین را بر هر دو بازار سهام و ارز در اسرائیل برای دوره زمانی ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۰ مورد بررسی قرار داده است. وی معتقد است تشدید حملات تروریستی فلسطین پس از ۲۷ سپتامبر ۲۰۰۰ اثر منفی و دائمی را بر بازار سهام بر جای گذاشته است.

فصل نهم با موضوع «تروریسم جهانی و صنعت بیمه: چالش‌های جدید و واکنش‌های سیاسی» به بررسی جایگاه تعهدات بیمه در پدیده تروریسم پس از حملات ۱۱ سپتامبر می‌پردازد. نویسنده در فصل دهم با بکارگیری الگوی جاذبه به بررسی اثر تروریسم و جنگ بر جریان‌های تجاری دو جانبه بین بیش از ۲۰۰ کشور در دوره زمانی ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۳ پرداخته است که طبق شواهد، اقدامات تروریستی منجر به کاهش حجم تجارت فیما بین خواهد شد.

تمرکز نویسنده در فصل یازدهم به طور کلی بر نتایج مالی درگیری مسلحانه و تروریسم در کشورهای کم درآمد و با درآمد متوسط با استفاده از دو روش (اول: بررسی متغیرهای مختلف در اقتصاد کلان، مالی و... در حین، قبل و بعد از درگیری، دوم: استفاده از یک سیستم معادلات برای درآمد سرانه واقعی و درآمد و مخارج دولت) می‌باشد.

توجه مقاله حاضر در فصل دوازدهم نیز بر محورهای حقوق شهروندی و اثرات ناشی از تروریسم جهانی بر تعریف بهینه از آن با استفاده از ابزار انتخاب عمومی است.

فصل سیزدهم بر این نکته اشاره دارد که پیش‌تر سیاست‌های ضد تروریستی بر بازدارندگی و بالا بردن هزینه‌ی این قبیل اقدامات تأکید داشت درحالی‌که نویسنده در این مقاله، تقویت تصمیم‌گیری‌های غیر متمرکز در حوزه سیاست و اقتصاد را به عنوان پادزهر مؤثر در برابر حملات تروریستی بر می‌شمارد.

نویسنده در فصل چهاردهم نیز نشان می‌دهد که در یک اقتصاد، گروه‌های مختلف برای دستیابی به قدرت و توزیع مجدد درآمد به نفع خود همواره به رقابت با یکدیگر می‌پردازند که البته با افزایش احتمال یک حمله تروریستی، منافع مورد انتظار کاهش یافته و در نتیجه شدت درگیری در داخل کشور نیز کمتر می‌شود.

در فصل پانزدهم نیز بر این نکته اشاره می‌شود که جلوگیری از جریان مالی وجوه حاصل از اقدامات تروریستی به عنوان یک اولویت مهم در همکاری‌های بین دولتی محسوب می‌شود لذا باید برای ایجاد انگیزه در افراد جهت افشاگری از طریق مالیات اجباری مرزی و ... تلاش نمود.

در فصل شانزدهم به طور کلی سیاست‌های امنیتی از منظر اقتصادی مورد بررسی قرار می‌گیرد که در این راستا می‌توان به نقش کالاهای عمومی بر امنیت ملی و جهانی، اثرات غیر مستقیم ناامنی بر فعالیت‌های اقتصادی و ... اشاره داشت.

در آخرین فصل این کتاب نیز نویسنده اظهار می‌دارد که باید توجه خود را از علل و شدت اقدامات تروریستی به سمت واکنش مؤثر در برابر آن‌ها معطوف نمود.

۹- حرکت به سوی استراتژی جنگ اقتصادی علیه ایران^۱

«حرکت به سوی استراتژی جنگ اقتصادی علیه ایران» عنوان گزارشی بیست صفحه‌ای است که توسط شورای سیاست خارجی آمریکا^۲ در سال ۲۰۱۰ منتشر شده است. بر طبق این گزارش استراتژی ایالات متحده در قبال برنامه‌ی هسته‌ای ایران همواره مبهم و ناتوان بوده است. نزدیک هفت سال بعد از افشای برنامه‌ی هسته‌ای ایران و یک سال و نیم بعد از آغاز سیاست تعامل اوباما در قبال ایران، واشنگتن هنوز در افزایش فشار بین‌المللی علیه ایران ناکام مانده و ایران از این ضعف برای پیشبرد برنامه‌ی هسته‌ای خود استفاده کرده است که البته نگاهی به برنامه‌ی هسته‌ای ایران و روند چهار دور تحریم‌های وضع شده از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد (دسامبر ۲۰۰۶، مارس ۲۰۰۷، مارس ۲۰۰۸ و ژوئن ۲۰۱۰) علیه این کشور شاهی بر این مدعاست.

این نوشتار بر این نظر است که اگر ایالات متحده می‌خواهد جلوی دستیابی ایران به بمب هسته‌ای را بگیرد باید یک استراتژی جنگ اقتصادی جامع و گسترده را در شش حوزه‌ی نفت و گاز طبیعی، سیاست‌های خط لوله، خدمات مالی، تجارت بین‌المللی، سرمایه‌گذاری، کنترل صادرات علیه ایران بکار گیرد. در این میان توصیه‌هایی نیز ارائه شده است که در ذیل به اجمال به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

پیاده سازی و اجرای تمام تحریم‌های انرژی، دور نگه داشتن اتانول برزیل از ایران، تعیین اشخاص مهم سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و فعال در بخش انرژی ایران و متقاعد کردن شرکت‌های بین‌المللی از خطرات حاصل از همکاری با این افراد، حصول اطمینان از عدم توسعه خط لوله ایران - پاکستان به داخل هند، بازبینی در حمایت آمریکا برای پروژه ناباکو، برجسته نمودن تهدیدات مرتبط با وابستگی به گاز ایران در گفتمان آمریکا و اروپا، کسب اجماع بین‌المللی در خصوص تحریم‌های چند جانبه از طریق سازمان ملل، اعمال محدودیت‌های قانونی سخت بر عملیات بانکداری با ایران، حمایت فعالانه از تلاش‌های تکنوکرات‌ها (دانایان فن) به منظور هماهنگی و اجرای طرح‌های ضد پول‌شویی، محروم کردن بازیکنان اقتصادی کلیدی ایران از

^۱ Toward an Economic Warfare Strategy against Iran

^۲ American Foreign Policy Council

تجارت بین‌الملل، تقویت اقدامات دولت در سطح قانون‌گذاری (به منظور محروم سازی ایران از سرمایه‌گذاری)، قرار دادن شرکت‌های طرف تجاری با ایران در لیست گروه‌های هدف تحریم و... نکته قابل توجه آن است که گرچه موارد ذکر شده در این گزارش نشانگر موافقت عمومی اعضای شورای سیاست خارجی آمریکا است اما تأیید کلیه اعضا را با تمامی گزینه‌های پیشنهادی به دنبال نداشته است.

۱۰- تجزیه و تحلیل جنگ اقتصادی^۱

جفری کلمنس^۲، استادیار گروه اقتصاد دانشگاه کالیفرنیا و پژوهشگر حوزه‌های بیمه اجتماعی، اقتصاد سلامت، سیاست‌های بهداشتی، امور مالی دولت محلی و ایالتی و غیره در مقاله‌ای تحت عنوان "تجزیه و تحلیل جنگ اقتصادی" بر این نکته اشاره می‌کند که در زمان جنگ اقتصادی، دشمن از سیاست‌های مختلفی نظیر تحریم تجاری و حمله به زیرساخت‌های نظامی و غیره جهت ضربه زدن به کشور هدف استفاده می‌کند. اما این مقاله به دنبال ارزیابی یک روش سوم یعنی تلاش برای تضعیف منبع درآمدی کشور مذکور است که به این منظور نویسنده به بررسی عملکرد ایالات متحده جهت کاهش منابع شورشیان طالبان بواسطه‌ی جلوگیری از تجارت مواد مخدر افغانستان و هدف قرار دادن کشورهای تولید کننده نفت با استفاده از یک مدل ساده اقتصادی و کشش قیمتی تقاضا پرداخته است و چشم انداز آن را پیش-بینی می‌کند. این پژوهش ۵ صفحه‌ای در حوزه امنیت ملی توسط نشریه اقتصادی آمریکا در سال ۲۰۱۳ به چاپ رسیده است.

منابع و مأخذ

- ۱- درّی نوگورانی، حسین. (۱۳۸۷). دفاع اقتصادی: جایگاه اقتصاد در دفاع همه جانبه و نقش نیروهای مسلح با تأکید بر سپاه پاسداران انقلاب، فصلنامه آفاق امنیت، ۴ و ۵، ۱۴۱-۱۱۱.

^۱ An Analysis of Economic Warfare

^۲ Jeffrey Clemens

- ۲- American Foreign Policy Council, (۲۰۱۰). *Toward an Economic Warfare Strategy against Iran*, Washington, DC: Author.
- ۳- Anderton, Charles H. and Carter, John R. (۲۰۰۹). *Principles of Conflict Economics: A Primer for Social Scientists*, Cambridge University Press.
- ۴- Brück, Tilman. (Eds). (۲۰۰۷). *The Economic Analysis of Terrorism*, London and New York: Routledge.
- ۵- Clemens, Jeffrey. (۲۰۱۳). *An Analysis of Economic Warfare*. *American Economic Review: Papers & Proceedings*, ۱۰۳(۳): ۵۲۳-۵۲۷.
- ۶- Findlay, Ronald and O'Rourke, Kevin H. (۲۰۰۷). *Power and Plenty: Trade, War, and the World Economy in the Second Millennium*, Princeton University Press.
- ۷- Gangopadhyay, Partha. (۲۰۱۱). *Economics of Rivalry, Conflict and Cooperation*, World Scientific Publishing Co. Pte. Ltd.
- ۸- Hughes, Christopher W. (۱۹۹۹). *Japan's Economic Power and Security*, London and New York: Routledge
- ۹- Markusen, Ann, DiGiovanna, Sean and Leary, Michael C. (Eds). (۲۰۰۳). *From Defense to Development?: International perspectives on realizing the peace dividend*, London and New York: Routledge.
- ۱۰- Sandler, Todd and Hartley, Keith. (Eds). (۲۰۰۷). *The Economics of Defense*, North Holland.
- ۱۱- Schelling, Thomas C. (۲۰۰۵). *The Strategy of Conflict*, Oxford University Press.

